UNIVERSAL
LIBRARY
OU_232030
UNIVERSAL
LIBRARY

به عون خالق کون و مکان فضل خلاق من و زمان

الحمد لله که درین ایام فرخی التیام کتاب مستطاب جامع احوال حضرت خواجه باقی بالله و حضرت شیخ احمد المعروف بمجدد الف ثانی و خلفای عظام حضرت ایشان رضی الله عنهم مسمی بانوار فاضات السبحانی

زبدة المقامات

که مطبوع طبائع خاص و عام علی الخصوص حضرات صوفیه کرام است بنا علیه بنظر تفریح اصحاب تنزیه و تلوین و بعرض مشاهده اهل تمکین و تلوین

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کانپور طبع مزین طبع شد

فہرست مطالب کتاب زبدۃ المقامات

صفحہ	بیان	صفحہ	بیان	صفحہ	بیان
۱	دیباچہ	۲۵۲	بیان خوارق ایشان رضؓ	۳۷۶	بیان خلیفہ مولانا یار محمد رضؓ
۵	بیان حضرت خواجی باقی باللہؒ	۲۵۶	بیان وفات ایشان رضؓ	۳۷۸	بیان خلیفہ مولانا قاسم علی رضؓ
۱۴	بیان احوال حضرت خواجہ رضؓ	۳۰۰	بیان خواجہ محمد صادق فرزند ایشان	۳۷۹	بیان خلیفہ شیخ حسن برکی رضؓ
۳۴	بیان کلمات و افعال خواجہ رضؓ	۳۰۸	بیان خواجہ محمد سعید فرزند دوم رضؓ	۳۸۱	بیان خلیفہ مولانا عبدالہادی رضؓ
۶۱	بیان خواجہ عبداللہ فرزند خواجہ رضؓ	۳۱۵	بیان خواجہ محمد معصوم فرزند سوم رضؓ	″	بیان خلیفہ شیخ یوسف برکی رضؓ
۶۵	بیان محمد عبداللہ فرزند دوم خواجہ رضؓ	۳۲۶	بیان خلیفہ میر محمد نعمان رضؓ	۳۸۲	بیان شیخ محب اللہ الہ آبادی رضؓ
۷۰	بیان شیخ تاج الدین خلیفہ رضؓ	۳۴۰	بیان خلیفہ شیخ طاہر لاہوری رضؓ	۳۸۳	بیان خلیفہ حاجی خضر افغان رضؓ
۷۸	بیان خواجہ حسام الدین احمد خلیفہ رضؓ	۳۴۶	بیان خلیفہ شیخ بدیع الدین رضؓ	۳۸۵	بیان خلیفہ کریم الدین پانی پتی رضؓ
۸۶	بیان شیخ الہ داد خلیفہ رضؓ	۳۵۱	بیان خلیفہ شیخ نور محمد مہنی رضؓ	۳۸۸	بیان خلیفہ مولانا عبدالواحد سیوستانی رضؓ
۸۸	بیان آباء واجداد حضرت مجدد الف ثانیؒ	۳۵۴	بیان خلیفہ شیخ حمید بنگالی رضؓ	″	بیان خلیفہ مولانا امان اللہ لاہوری رضؓ
″	بیان شہاب الدین علی الملقب بفرخ شاہ فاروقی کابلی رضؓ	۳۶۳	بیان خلیفہ شیخ مزمل رضؓ	۳۹۸	خاتمۃ الکتاب
۸۹	امام رفیع الدین رضؓ	۳۶۴	بیان خلیفہ شیخ طاہر بخشی رضؓ	۳۹۹	خاتمۃ الطبع
۹۳	شیخ عبدالاحد والد حضرت ایشان رضؓ	۳۶۷	بیان خلیفہ مولانا یوسف سرہندی رضؓ	۴۰۰	تاریخ خاتمۃ الطبع
۱۲۶	بیان ولادت حضرت ایشان رضؓ	۳۶۸	بیان خلیفہ مولانا احمد برکی رضؓ	۰	۰
۱۳۷	بیان توجہ بخدمت حضرت خواجہ رضؓ	۳۷۰	بیان خلیفہ مولانا محمد صادق رضؓ	۰	۰
۱۶۰	عرایض حضرت ایشان بحضرت خواجہ رضؓ	۳۷۲	بیان خلیفہ مولانا محمد صدیق کشمیری رضؓ	۰	۰
۲۱۵	بیان معارف و اسرار ایشان رضؓ	۳۷۵	بیان خلیفہ شیخ عبدالحی رضؓ	۰	۰

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الباقی بالبقاء الابدی والدوام السرمدی واصلی علی النور الاتم الاحدی اعنی
حضرت المحمدی وعلی آله واصحابه وسائر ابنائه الی یوم القیامة کلهم اهل الرحمة
والولایة والکرامة بر نقشبندان صحائف علم وعرفان وتونگران وفایض دکنوز
پنهان وخواجگان مائده تمکین وادب ودیوانگان حلقه سلسلة الذهب مخفی نماند
که این بنده از کار مانده واز خود شرمنده را با آنکه آبا واجدا دازمنتسبان
سلسله عالیه کبرویه بودند وحقیر نیز در آوان طفولیت به صحبت بعضی خلفای
آن خانواده متبرکه رسیده لیکن بمناسبت فطری ورابطه جبلی هم در عنفوان
شباب از اشارت های نهانی وبشارت های یزدانی دل را بسلسله ذهبیه
خواجگان نقشبندیه بستگی دادند ودیده امید را چون باب رحمت ایشان بباب
رحمت ایشان کشادند امانمیدانست که کدام راهبر از راه نمایان این شاهراه
دست این بر خاک افتاده برگیرد وکدام یک از مقبلان این سلسله عالیشان

وی را با همه ناقابلی کرم در پذیرد و در آوان کشاکش این اندیشه ویرا رنجوری
فرا پیش آمد که در غلبات آن مقام بر زبانش همیرفتی که هان بر مرکب زین نهند
که مرا به هندوستان باید شد للمولوی المعنوی قدس سرّه تا آنکه پیلم دید
هندوستان بخواب + از خراج امید هر دو شد خراب + بعد از شفا از آن رنج و پس
ازان حرف های جنون سنج تقریبی چنان در میان آمد که ناچار سر از بالش نا خته
به مملکت هندوستان آمد پس از سالی دران کشور شبی در محفلی حدیث حالات
عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشایخ رحمهم الله ذکر یافت ویرا بر دل رفت
و دانم که بر زبان نیز بگذشت که این گروه حقیقت شکوه همانا مخصوص روزگار پیشین
بودند و ام روزگیسه ایام ازین جواهر خالی ست یا خود بعهد ما نیز موجود ند اما از دیده
ادراک ما تا قابلان مستور و مفقود اند ۵ خاطر خوبان بصید اهل دل مائل نماند
یا بشهر عشقبازان مرد صاحبدل نماند + قریب بدین ایام شبی در منام دید که
صاحبدلی در رسید و گفت برخیز که فلان بزرگ دین در موضعی چنان و چنین
با جمعی از ارباب صفا و یقین نشسته و ترا می طلبد مصحوب آینده آنجا شد
بزرگی دید بجلیه کذا و کذا بر صفه که دران خانه بود جالس و مراقب و اصحاب او
بزیر آن صفه سر پیش افگنده و خاموش آن آینده مرا این بنده را پیش برد
آن بزرگ سر از گریبان بر کشید و دست خود بر کشاد و دست من گرفت و گفت
بر خوان بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله و الفتح تا آخر سوره و من میخواندم و اشک
میراندم چون بیدار شدم از مضمون این سوره و هیبت نزول آن پی بردم بسوی
آنچه اندیشیده بودم یعنی وقتیکه فتح و نصرت الهی در رسد مشاهده نمائی که جمعی در
جاده طریقت و شه راه حقیقت فوج فوج داخل شوند پس تسبیح گوی و راه استغفار
پوی که او سبحانه تواب است و چون خاتمه کلام ملک العلام تواب بود از انجا راه اشاره

بتوبه گرفتم بعد ازین رویا بکمتر از شهری در شهر برهان پور که بلده ایست از بلاد مشهوره هندوستان همسایه سواحل بحر عمان و ممر و رهگذار حج روان و به یمن وانتساب نام قطب الانام شیخ دلهای اسیران را طبیب شیخ برهان الدین غریب رحمه الله آرامگاه غریبان و بحکم رویای کی از اکابر ذوالعلم والعمل والعرفان هذا نسبتی بخیر البلدان صانها الله عن جمیع بلاد المسلمین عن آفات الزمان بخدمت نتیجه سادات کبار زبده مرشدان بلند مقدار سرچشمه ذوق و وجدان مردم دیده مردمان میر محمد نعمان سلمه الله المنان که دران بلده از خلفای این سلسله شریفه در مسند ارشاد بودند و از کاشفات وجذبات دلهای طلاب میر بودند شتافتم و آن غریبا آمیده که مرا از دور بزرگی بود و مرا ایشان را یافتم ذکر و مراقبه اکابر آن سلسله عالیه از ایشان برداشتم و در خدمت ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر را که ایشان مرا بخدمت او رسانیده بودند در مزرعه جان کاشتم تا آنکه بتاریخ سنه احدی و ثلثین بعد الالف بامر و طلب آن بزرگوار عالی منقبت و رخصت این خلاصه دودمان سیادت بآستان آن قدوه خدا پرستان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چه در سفر چه در حضر متشبث دامان فتراک ایشان گردیدم فوائد یکه این غریب دران مدت قلیله از فوائد کثیره آن حضرت یافته و انواریکه ازان آفتاب عالمتاب بر روزنه دل این شکسته خاطر تافته شرح و بیان را بر نتابد شعر لوان فی کل منبت شعرة لسانا ینبت الشکر کنت مقصرا جزاه الله عنی و عن سائر الطالبین خیر الجزا هر چند که دفو را دب تصریح نام نامی ایشان را بر نتابد لیکن بی آن زبان کلک بیان شکر حلاوتی نیابد و جمال این مقال زینتی نه پذیرد و دل دیوانه این سلسله آرامی نگیرد او ست یعنی مصطفی بالاسم الذی یشیر به عیسی لقبش بدر الدین و کنیتش ابو البرکات و مذهبش مذهب امام الائمه نعمان بن ثابت و شیوه و آئین

تمکین وثبات ونسبش فاروقی ونظرش تریاق فاروق زهر متعصب ومشربش
نقشبندی وکرمش ماحی نقوش غیر از قلوب ارباب ارادت منشاراش کابل و
غزنه مشهور ومولد وموطنش سرهند دارالحضور ومرقدش دران بلده در محل نور
ساطع واستانش مزار ارباب علم وعمل وعرفان راجامع قدس الله سره افاض
علی العالمین برده دران شهور وایام که درجوار وسایه دیوار ایشان میگذرانند
فرزندان کبار آن غوث روزگار که جامع علوم واسرارند وهریک خلف رشید
آن بزرگوار واحوال ایشان درین کتاب گذارش یافته مدظلهم العالی این
کمترین را اشاره فرمودند برانکه ترا باید که بعضی فوائد تازه ومعارف بلند آوازه
که در خلال مجلس خلوات وجلوات برزبان دُرفشان حضرت ایشان موافق
وقت وزمان حال ومال مستفیدان ومستعدان میگذرد وداخل مکتوبات
معارف الفتوحات نمیگردد باشمه از چگونگی اوضاع اطوار وانوار وبرکات وخارق
عادات ایشان نگاری وایضاً احوال عالیه پیرزرگوار ایشان قطب زمانه دریگانه
شاهباز بلند آشیانه وحید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن المیامن سراج
العارفین رضی الملة والدین مخدومنا خواجه محمد الباقی الاویسی النقشبندی را قدس
الله سره دران کتاب بقلم آری تامحبان این دو بزرگ راعروه وثقی احوال و
گردار بود واز تو ایشان رایادگار باوجود قلت بضاعت خبر امتثال واطاعت چاره
ندید چون اندکی ازین مقوله بتحریر رسید درین اثنا راز مقتضیات تقدیر وقضا این
حقیر را دوری ضروری ازان سده سنیه روی نمود دران دوری جهة تسکین ملالت
مهجوری بیش ازپیش تحریر بقیه مذکوره ماموره پرداخت هنوز دوری چند از سواد مداد
سیاه نگردیده بود که واقعه هائله انتقال حضرت ایشان درویشان دلریشان را
سیاه پوش ساخت پس ازارتحال آنحضرت خود لازم ترگشت تسلی جستن بذکر احوال و

اقوال ایشان زیرا که لمولفه ماهی کان گشت محروم از فرات + از کف آبی همی جوید
حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصا بر کف نهد جزع بصر + چون نماند مرضعه
پستان طلب + بهر از انگشت خود پستان بلب + چونکه شد ساقی وصافیهای خم +
قوت مخموران چه باشد لای خم + چون برون شد ز انجمن شمع چگل + بوی او پروانه
جست از تاب دل + از انجا که این نسخهٔ تبئین برکات علیه آن ابوالبرکات شیخ احمد
نام بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سرهما آنرا
به برکات الاحمدیه الباقیه نامور گردانید و هر جا که کلامی از کلمات و نکته از نکات
این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشح داشت و نشان آنرا
بای مفرده بگذاشت و چون از سر دش غیب تاریخ آن هو زبدة المقامات بگوش
هوش می آید اگر این نسخهٔ زبدة المقامات نیز نامندی شاید بعد از اتمام این بقیه
امید میدارد که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیه بر نگاشته آید و آن بحقیقت
دفتر اول این کتاب گردد بعنایة الله الصمد و این کتاب مشتمل ست بر دو مقصد
و هر مقصد متضمن فصولی چند **مقصد اول** در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت
ایشان اعنی خواجه عالی شان سراج العارفین رضی الملة والدین خواجه محمد الباقی
قدس الله تعالی سره العزیز و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل
است بر چهار فصل **فصل اول** در بیان احوال بدایت و نهایت آن حضرت
تا ایام سکونت ایشان به فیروز آباد دهلی و توجه ایشان بارشاد و هدایت طالبان
معنوی والد بزرگوار حضرت خواجه ما قاضی عبد السلام ست که از ارباب فضل و صفا
بوذ و از نزمی دل همواره مصداق فلیبکوا کثیرا اولادت حضرت خواجه ما قدس سره در
بلده کابل بظهور پیوسته فی حدود سنه احدی و اثنی و سبعین و تسعمایه در روزگار صبی
سیمای بزرگی از جبهه اطوار ایشان پیدا بوده و جمال آثار همت ارجمند و تفرید بلند از آئینه

کاروبار ایشان هویدا گاه دران ایام روز تمام در گوشه خزیده سر بگریبان خموشی میکشیده اند
در تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم و دانائی مولانای صادق حلوای که از علمای
اعلام آن ایام بود اختیار نموده بر فاقت مولانا از کابل بماوراالنهر شده اند و باندک
روزگار از سمو فطرت بدرس آن علامه ایشان را بین الاقران امتیازی پدیدار آمده و
از فضائل بهره تمام روزی گشته اگرچه از تحصیل علوم صوری بقیه مانده بود که بسلوک
این راه درآمده اند لیکن از ذکای فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایه بلند
داشته چنانکه یکی از صافی دلان صادق القول گفت روزی خادمان حضرت خواجه
در بدایت ترک تحصیل علوم رسمیه و آغاز هجوم جذبات الهیه بمحفل یکی از افاضل درآمدند
تقریری را آن فاضل گفت اگر خدمت خواجه روزی چند دیگر بر سر مطالعه علوم بودندی
تا مولویت ایشان بکمال و اکمال رسیدی چه زیبا بودی حضرت خواجه فرمودند مراد
از کمال مولویت آنست که کتب متداوله مشکله را چنانکه حق آن باشد توان مطالعه و
افاده نمود بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حدید البصر دانند درمیان آرند
امید که تشفی تمام حاصل آید فاضلی از تلامذه مولانا صادق باین فقیر گفت چون
بسمع ما آشنایان رسید که خواجه از تحصیل علوم بدرویشی رغبت نموده اند باهم میگفتیم که ما از بین
رجوان فطرتی و همتی دیده ایم که نتواند بود که او بکاری قدیم نهد و آنرا بانجام نرساند آخر
چنان شد که گمان برده بودیم بالجمله حضرت خواجه را هم در اوقات تحصیل علوم که روزگار
برنائی بود جوش مناسبت این راه گاه بصحبت باریافتگان محفل لی مع الله میرسانید
تا آنکه در بلاد ماوراالنهر که معدن این طائفه عزیز الوجود است بسیاری از کبار مشائخ
آن عهد را دریافته نزد بعضی بعروس توبه دانایت نیز هم آغوش گردیدند کما سیجیء بیانه منقولا
عن کلامه الشریف همدران وقت در زمان گذر ایشان بهندوستان افتاد بعض اقران
ایشان را که دران دیار اصحاب جاه بودند خیر خواهی صوری بران داشت که ایشان

نیز در زمرهٔ ارباب عسکر بوند و از امتعهٔ دنیا و یه تونگر باشند اما از انجا که روزی ایشان دولت
دین و تونگری متاع یقین بود سعی آنان بجای نرسید سلطان جذبات الهیه در کنف خلت
خویش بگرفت تا برد بجای که برد و چون جلوه تقدیر همیخواست که نخست تعلقات کثیرهٔ
ایشان را هر یک تعلق باز آرد و از قنطرهٔ آن یک تعلق مجاز بام حقیقت برآورد نخست
دل نازنین ایشان را بیکی از دلبران صوری گرفتاری فرا پیش آمد و پس از روزی چند
میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بوقوع پیوست ع کان خال بجز
دانهٔ این دام نبود + و هم مقارن آن اوقات آلام مفارقت بعض کتب ارباب محبت
و معرفت بنظر ایشان در آمد تا بتائید آن بشکر الهی شوق حصول احوال این طائفه گریبان
دل ایشان بگرفت درویشی باین دل ریش گفت از زبان دُر فشان ایشان که فرمودند
بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر ما تجلی نمودند و ما را از ما بربودند کشتهای روحانیت
متبرکه حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق والملة والدین قدس سره به تلقین ذکر و القار جذبات
بنواخت آستین همت بر همه افشانده تشمیر دامان طلب نموده بهمگی در سراغ ارباب
انمیعنی در آمدند درویشی از مصاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان
از فرط طلب این راه در جست و جوی سالکان و مجذوبان تگاپو فرمودند که زیاده
بران از قوت بشری متصور نباشد در بلدهٔ لاهور در ایام برشکال که از غلبه لای و گل
طی کوچه ازان پس مشکل می بود با همه نازکی تن چندین گذرها و کوه ها و خرابها و گورستانها
و بیابانها و سربستانها را بقصد دریافت صاحبدلان قطع میفرمودند ناقل گفت
من نیز روزی بر عایت آشنایی خواستم دران سیر و تردد رفیق ایشان باشم هر چند
بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند در قدم ایشان پیموده آمد از بسیاری گل
ولای مرا ماندگی و در دپای دریافت حیا و ادب را یارای عرض نداشتم ایشان از این
معنی آگاه گردیده مرا باز گردانیدند پس دانستم که ایشان بقوت پای دیگر درین بیشه اند

ع قطع این راه بخرپای جنون نتوان کرد + دیگری از آشنایان ایشان گفت دران
اوقات در حوالی یکی از بوستانها و گورستانهای بلدهٔ مذکور مجذوبی بود خداوند احوال
شگرف حضرت خواجه از کار او آگاهی یافته همواره بیرامون او می شدند و او هرگاه حضرت
خواجه را دیدی جز بدشنام نپرداختی و گاه بودی که بر ایشان سنگها بیندا ختی و گاه
از ایشان گران نموده جای دیگر شتافتی اما آنحضرت از رسوخ طلب با این همه تنفر
و توحش او روی برنتافتندی ع سنگها دید و دل از شیشه می روی نتافت چند
تا روزی عرق مهربانی آن دیوانه بحقیقت فرزانه در اهتزاز آمده ایشان را نزد خویش
بخواند و نظرها و دعاها در حصول مراد ایشان بظهور رسانیده و از نظر و دعای او
ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقریب بر زبان مبارک رانده اند اگرچه ما
ریاضات شاقه چنانکه بعضی اهل الله کشیده نکشیده ایم لیکن انتظارها و قلقهائی
عظیم دیده ایم که ریاضتهای و سختیهای شگرف را متضمن بود و نیز فرموده اند دران ایام
حضرت والده ماجده چون کثرت بیقراری و بیداری و غلبهٔ ناتوانی و بیزاری ما را
میدید و بنهایت شکسته دل و آزرده خاطر گردیده روی عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز
آورده بگریه و نالهٔ تمام میگفتند خداوندا مرا و فرزندم را که در طلب تو از همه گذشته و از لذات
جوانی دست شسته برآورده گردان یا مرا زنده مگذار که طاقت مشاهدهٔ این ناکامی و
بی آرامی ندارم و بسا بودی که درمیان شبها و سحرها منا جاتی چنین بحضرت برآرنده
حاجات همیکردند از دعا و التماس ایشان مرا کشایشها روزی گردید جزاها الله عنها
خیر الجزا مخفی نماند که والده ماجده آنحضرت از دودمان سیادت بود و ارقامات بسیار
و همواره بدین درگاه تمام نیاز و شکستگی و التجا و همیشه مشغوف خدمت و تفقد فقرا بعضی
از ثقات اصحاب خواجه ما قدس سره نقل کردند که با وجود تعدد کنیزان خدمات درویشان
آستان ایشان را والده آنحضرت خود میکردند تا بجای که هم خود نان تنوری بستندی و بر میگرفتند

و دیگ برمیگذاشتند و فرود می آوردند و بسیار بود که طعام را بتمام تقسیم فرموده خود
بلقمه از نان خشک قناعت می نمودند و اکثر بر حصیر پاره اضطجاع میفرمودند روزی
حضرت خواجه قدس سره بملاحظه ضعف و ناتوانی ایشان فرموده باشید که متکفل
امر طبخ دیگری گردد ان ام الفقر ازین معنی چند گاه بگریه و زاری در آمده میفرموده اند
ندانم از من کدام جریمه بوجود آمد که حق سبحانه تعالی مرا ازین خدمت محروم گردانید
زیرا که کاری که ازین فقیره می آمد این بود که برای حضرت ایشان و خادمان ایشان
طعامی می پخت آن را هم از من باز گرفتند و از غایت انکسار و رعایت ادب باظهار
این معنی هم نیامدند تا آنکه این اضطراب ایشان بحضرت خواجه قدس سره رسید ایشان
آن امر را همچنانکه بود بآن ولیه زمان باز گذاشتند رحمهما الله تعالی باجمله حضرت
خواجه ما در جست و جوی سالکان و مجذوبان سعیها بظهور رسانیدند و بسیاری کدلان
را در بلاد یافته بهر ها گرفتند در سیاحت بصحبت یکی از عظام مشائخ سلسله رسیده
خواسته اند که اخذ طریقت وی نمایند و تفضل سلوک فرمایند استخاره نموده اند
حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره العزیز ظاهر شده فرموده اند حاصل سلوک
تفضل آنست که تهذیب اخلاق حاصل گردد چون این دولت میسر آمده تفضل
سلوک نمودن تحصیل حاصل ست و آنحضرت قدس سره خود از بدایت حال
خویش چنین بر نگاشته اند که ابتدای توبه از معاصی در ملازمت خدمت خواجه
عبید کرده شد لیکن خیال رجوع و عزم ترک در باطن بود التماس فاتحه و ظاهر
ایشان از خلفای مولانا لطف الله بودند و مولانا لطف الله خلیفه مولانا
خواجگی وهیدی علیه الرحمة چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبه در ملازمت
بندگان افتخار شیخ که در سمرقند تشریف داشتند و از کبار خانواده حضرت
خواجه احمد یسوی بودند کرده شد اگرچه جناب رضا نداشتند میفرمودند که شما

جوان اید لیکن چون غرمیت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحه خواندند و فرمودند خدا
استقامت بدهد موافق تفرس آن بزرگواران غرمیت برهم خورد و خرابی عجیب روداد
بار دیگر بے صنع و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبد الله بلخی مدظله تجدید توبه بظهور
رسید مقرون بمصافحه آن نعمتی بود غیر مترقب امید که برکات آن مواهب الی
یوم القیام بماند القصه چند گاه دیگر در مقام نگاهداشت حدود بود باز تاثیر اسم المضل
آن سد راه شکست عاقبت بهدایت صمدیت در خواب بشرف ملازمت خواجه بزرگ
خواجه بهاء الحق والدین صورت توبه منعقد شد و میل طریقه اهل الله بظهور رسید بحکم
الغریق یتعلق بکل حشیش هر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضے از خادم فرمودند
ذکری که مغفن بآن حضرت رسالت میرسد منتجه مندست تعطش بران داشت که
از همان عزیز طریق ذکر و مراقبه اخذ کرده شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبه و
اوراد سلسله آن عزیز مداومت نموده شد شنیده شده بود تا سالک مدتی قریب
بچهل سال میدان لا اله قطع نکند بمنزل الا الله نخواهد رسید ساده لوحیها بران
میداشت که مرور زمان را در ذکر غنیمت شمارد و بهمان صورت عبادت قناعت
نماید هر چند درین بیان اشارات غیبیه در سلوک طریقه دیگر ظهور میکرد قدم استوار
را از جا بر نمیداشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقه تخم دقتها ماشتهی الانفس
میکاشت انشاء الله العزیز عاقبت دست کرم آن تخم را از جویبار ما لا عین رات
ولا اذن سمعت سیراب گرداند بالآخره بکشمیر رسیده شد و بملازمت حضرت شیخ
بابای والی قدس الله سره العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بهره مند
شده الحمد لله والمنة که آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ از
سلسله علیه نقشبندیه پیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجه آشان آن بزرگوار
نفحات ربانیه از دریچه همان خانواده اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدار القرار

عینیت معهوده حضرات خواجهاجلوه گر شد و ارواح طیبات ایشان در مبشرات نمودن
گرفتند و تلقینات فرمودند و بهمین توجه ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و دائره
عینیت وسعتی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمعیتی دست داد تا آن که بجذب
عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقایق پناهی ارشاد دستگاهی حضرت مولانا
خواجگی امکنگی قدس الله سره العزیز رسیده شد و بطوع و رغبت خود بیعت و مصافحه
بدست آورد و طریقه خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت ارواح طیبه
خواجه نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان این
درگاه درآمده شد اللهم اخیی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین و
السلام علی من اتبع الهدی انتهی کلامه الشریف از فحوای این نبذه در افشان
واراتیان بدایت احوال ایشان که ماند کی از ان لب کشودیم و کذلک از مضمون این
ابیات شریفه ایشان که ؎ شنیدم کاشف راز نهانی + ابوالقاسم چراغ کبر کانی +
که بودی ورد جان نام اویسش + که باشد شربی از جام اویسش + کنیم من کین هوس
گیرد دماغم + نیابد نور این سودا چراغم + زبانم زین تلفظ گرچه بند ست + سرم بنجو است
صید این کمند ست + چنان مستفاد گردیده که حضرت خواجه ما اویسی بودند و بربست
از روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق
والدین و خلفای ایشان رضی الله عنهم یافته و بنظرات عنایات آن بزرگواران
کار را بانجام رسانیده بعد از حصول کمال چون از پیر ظاهر نیز چاره نیست بماوراء النهر
رفته از خدمت مولانا خواجگی مجاز گشته اند یکی از صاحبدلان صادق القول
که آن وقت حاضر بوده باین حقیر گفت روزی پیش از انکه حضرت خواجه از
هندوستان بماوراء النهر شوند در لاهور بمسجد برای ادای نماز فرض از فرائض
خمسه درآمدند در اثنای نماز ناگاه از سینه سکینه ایشان آوازی عجیب ظاهر شد

چنانکه اهل صف نماز را ازان حیرتها روی داد بعد از ادای تسلیمتین حضرت خواجه تجهیل
هرچه تمام تر از مسجد بیرون رفتند ازان پس دو سه تن از نزدیکان را فراهم آورده در
منزل خود ادای جماعه میفرمودند و ایضاً عزیزی حکایت کرد که من نیز ازان مقتدیان
مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی در میان نماز دیدم که حضرت خواجه را رو
بسوی قبله است بسوی ما نیز و بر ما نگرند از مشاهده این حالت بر من رعشه افتاد
تا بلرزش و پیچش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و انچه دیده بودم معروض داشتم تبسم
نمودند و از افشای آن مرا منع فرمودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید این
دو معامله مذکوره دو شاهد عدل اند بکمال مناسبت و تبعیت ایشان بحضرت
خواجه عالم صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم چه از انحضرت علیه الصلوة والتحیة مرویست
که در نماز جوش سینه انورش تا بمیلی رفتی و نیز از خصائص انحضرت ست که هوا را
از قفا چنان می دیده اند که از پیش لیکن حضرت سید الانبیا را همه قوت و نورانیتی
حاصل بوده این بزرگ است او را از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز که معراج
مومن ست وقتی از اوقات این دولت روی داده محال نبود که بزرگان گفته اند
تابع کامل را از همه چیز متبوع پرتوی و نصیبی ست با وجود حصول این حالات و کمالات
و رجوع طلاب بآستان ایشان حضرت خواجه ازین همت عالی و تفرید والا بر سر
مشیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ماوراء النهر و بلخ و بدخشان شدند تا عزیزانرا
که ازین سلسله بزرگ و دیگر سلاسل دران دیار بر مسند ارشاد و اکمل بودند دریافته
نیز زاید فوائد مستفیض گردیده تصحیح احوال حاصله فرمایند دران سیر بصحبت مولانا
مولانا سپهر عالی قدس سره نیز رسیده برخی از احوالات حاصله را بسمع ایشان
رسانیده از مولانا تجسیمها دیده اند چنانکه در بیان مولانا تفصیل آن کتاب
نسمات القدس ذکر خواهد یافت و ازان جا متوجه سمرقند شدند از راه بسوی

بعض دوستان بهندوستان مکتوبی برنگاشته اند که در مکتوبات شریفه ایشان مسطور است
وادلش این بیت ست ؎ من از محیط محبت نشان همیدیدم + که استخوان عزیزان
بساحل افتاد ست + در اثنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ماوراء النهر بوده اند حضرت
مولانای اعظم خواجگی انکیکی در واقعه بر ایشان ظاهر شده اند فرموده ای فرزند چشم ما
بر راه شماست حضرت خواجه را وقت بغایت خوش گشته و این بیت خود را آنجا
فرمودند یا آنجا بر زبان رانده ؎ میگذشتم ز غم آسوده کناگه ز کمین + عالم
آشوب نگاهی سر راهم بگرفت + چه حضرت مولانای متبرک بزرگی دران وقت و دیار
از کبار مشائخ این علیه نقشبندیه بوده اند و معمر و بر طریقه خاصه خواجه بزرگ چون کوه
مستقیم و نسب ایشان بدو واسطه بحضرت خواجه احرار میرسید و چه ارادت ایشان
بوالد ماجد ایشان مولانا درویش محمد انکیکی بوده و ایشان را ارادت بحال
ذوالاحوال خود مولانا محمد زاهد وخشواری و ایشان را بحضرت قطب الاخیار خواجه
احرار رحمهم الله و چون امید ست که عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
کتاب نسمات القدس بعون الله تعالی بتفصیل مرقوم گردد تا این جا بهمین مقدار
اکتفا نموده اند بالجمله چون حضرت خواجه ما قدس سره بخدمت مولانای مذکور
رسیده اند نهایت عنایات و رعایات دیده اند حضرت مولانا بعد از استماع
احوال بلند ایشان سه شبانه روز لیلاً و نهاراً در خلوت بایشان صحبت داشته اند
و بر بعض زوائد فوائد اطلاع داده فرموده اند که کار شما بعنایت الله سبحانه و
به تربیت روحانیت اکابر این سلسله علیه بانجام رسیده شما را باید باز هندوستان
شد که این سلسله علیه را آنجا از شمار و نقی تمام پدیدار آید و مستفیدان عالیمقدار
آنجا از یمن تربیت شما بروی کار آیند خواجه ما هر چند از راه انکسار و دید قصور
احوال عذرها در میان نهاده اند حضرت مولانا از انحاح باز نمانده اند و راه

استخاره نیز موافق فرمودهٔ حضرت مولانا کشوده غزیی از اقربای حضرت مولانا
که از حاضران آن وقت بوده گفت چون بعض یاران قدیم الخدمت صاحب النسبت
حضرت مولانا شنوذند که حضرت مولانا خواجه را درین چند روزه صحبت خلافت و اجازت
کامله داده رخصت کشور هندوستان فرموذند از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش
آنان بحضرت مولانا رسید فرموذند که یاران ندانسته اند که کار این جوان را تمام
کرده نزد شما فرستادند جز این نبود که نزد ما تصحیح احوال خود نمود لاجرم هر که چنان آید
چنین رود پس حضرت خواجه مازلال آسا بطالب لب تشنگان بیابان هندوستان
متوجه آن کشاده بوستان گردیدند و زمانه بزبان حال مضمون این مقال را
مترنم گشت ؎ شکر شکن شوند همه طوطیان هند + زین قند پارسی که به بنگاله میرود
چون بهند رسیذند سالی در بلدهٔ لاهور بماندند و بسا علما و فضلای آن بلده
شیفتهٔ محبت ایشان شذند لیکن از انجا که شهر دهلی بقعه ایست دارالاولیا
و بیت الفقرا آنجا آمده در قلعه فیروزی که سرمنزلی ست بغایت دلکشا و مشرف
بر دریا و مشتمل بر مسجدی در نهایت عظمت و برکت و صفا سکونت اختیار نمودند
و تا زمان ارتحال ازین دار پر ملال بجای دیگر انتقال نفرمودند **فصل دوم**
در بیان مجملات احوال شریفهٔ آن حضرت از خشوع و افتقار و تصرفات و افاضات
و تحمل و تفرید و تبتل و غیرها من الصفات الملکیه و الاطوار المرضیه با بیان
قضیه انتقال ایشان ازین دار ملال شیوه مرضیه حضرت خواجه ماقدس
الله سره همگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزوا بود و از غایت انکسار همیشه دید
قصور احوال و متهم داشتن نیات نصب عین ایشان و خبر برای استمالت
زائر و جواب سائل آن هم بقدر ضرورت تکلم کم می فرموذند مگر آنکه مسئلهٔ از
مسائل غامضه این طائفه کسی معروض میداشت آنگاه ناچار در تنقیح آن

چنانکه طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میکردند و آنهم از دو فور شفقت بود که
مبادا آن را کج فهمیده کج رود باهمه حزن با آیندگان در کمال بشاشت تلقی میفرمودند
و در انجاح حاجات مباحه مسلمین خود را از هر وجه معاف نمیداشتند در تعظیم سادات
و علما مبالغه مینمودند و در جزوی و کلی عملیات بفتهای متورع برجوع میفرمودند
چون طالبی بآستان ایشان میرسید از غایت انکسار خود را دور ازین کار
عظیم وانموده عذرها میفرمودند اگر آن آینده صادق بود و از خوان نوال
ایشان روزی مند می شد از انکسار ایشان بیشتر بعلو منزلت و کار ایشان
پی میبرد و خود را بخدمت آن آستان می سپرد و بزبان حال میگفت لمؤلفه
ازین در نداریم روی گذر + اگر چه از دو عالم گذر کرده ایم + بیان نمک های این
میگسار + حواله بر بشیش جگر کرده ایم + چون آن حضرت رسوخ طلب آن طالب
میدیدند در آغوش عنایت و کنف تربیتش می کشیدند گویند جوان خراسانی
مدتها مجاور مزار فائض الانوار خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره
بود و از روحانیه حضرت خواجه طلب پیر کاملی نمود که در قید حیات این جهانی باشد
بعد از رسیدن حضرت خواجه ما بدهلی آن جوان را در واقعه نمودند که بزرگی از طریقه
نقشبندیه اکنون بشهر رسیده خدمت او را لازم گیر حسب الامر بخدمت ایشان رسیده
واقعه معروض داشته التماس قبول نمود فرمودند این مسکین خود را شایان آن نمی بیند
دیگری خواهد بود چون از دو فور انکسار عذر بسیار فرمودند آن برنا بزاویه خود باز گشت
شب دیگر دو بار گفتند آن بزرگ همانست که دوش بخدمتش رسیدی و انکسار او
دیدی فردایش آن جوان چنان آمد که دیگر باز نگشت و بغر قبول رسید و دید انچه
دیده بسا بود که آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبه صادق العقیده ذوالاحوال
ملزم صحبت و خدمت خود را نیز نمی فرمودند که این بجا اصل شایان انچه گمان برده اید
نیست

بجاهای دیگر تردد ننمایید واگر راهنمای بیابند پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا نیز
بخدمت او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یابیم این فقیر از زبان شریف خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله علی رؤس المجبین شنود م که فرمود مرا نیز آن حضرت
بجهد تمام چنین فرمودند چون اسحاح ایشان بسیار شد توقف را دور از ادب دانسته
متوجه آگره شدم بعد از رسیدن بآن شهر حیران و سراسیمه بودم که چه چاره سازم و
باخود میگفتم بآستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال امر نمودم چنان
کسی که می فرمودند نیافتم درین حین براهی میگذشتم که از سرای سرودی دلربای
بگوش هوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ سعید
سعدی شیرازی رحمة الله بر زبان بود ؎ تو خواهی آستین افشان و خواهی
دامن اندر کش + مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی + سماع این بیت
دامان برافگرم زدست از پا ساخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم
وقتی دیگر فقیری از لاهور ایشان را در واقعه دیده که ابلق سوار میگذرند و خلایق
بسیار در دنبال ایشان و میگویند این قطب وقت ست بعد ازین رو بآن
فقیر بعجز و الارسیده التماس قبول کرد همان عذر مذکور سر ایا نور در میان
آوردند آن بیچاره بسجده آمده بگریه و افغان و خاطر پریشان در مجمع درویشان
در دل نهاد کرد و گفت ای یاران این چه ناز و گداز ست که خود را بمن نموده است
و دلم را ربوده اکنون که ناشاد و خانه برباد آمده ام این می گویند و میروند من
بیچاره چه کار کنم و کجا روم بنوعی این ماجرا بر زبان آورد که بسیاری از حاضران
را استیلای گریه واندوه از هوش برد و شوری عجیب برخاست تا به گوش
حضرت خواجه رسید پرسیدند که چه شور ست معروض داشتند ع کرلب
شیرین تو شور یست در هر خانه + تبسم نمودند و آن درویش را طلبیده تلقین

ذکر و جذبه الهی نواختند تا نگرید طفل کی جوشد لبن تا نگرید ابر کی خندد چمن
طریق آن حضرت قدس الله سره العزیز آن بود که هر کرا می پذیرفتند نخست
توبه اش میدادند و اگر عشق و محبت آن طالب را بخود بسیار میدیدند بطریق
رابطه و نگاهداشت صورت خود بحقیقت جامعه اش امر میکردند و بسیار کشایش
وی را ازین احضار و نگاهداشت صورت شریف پدیدار میگشت خواجه
برهان نام از خواجه هایی دهندی که از اکابر خود نسبتها و اجازتها یافته بود
بخدمت ایشان رسید و طلب افاده و افاضه نموده ایشان وی را
به نگاهداشت صورت خود دلالت نمودند و وی در تعجب رفت و با محرمان خود
گفت این شغل مناسب حال جمعی ست که اول قدم درین راه نهاده باشند
مرا ایشان کرم نموده بمراقبه عالی ترازان اشاره نمایند دوستانش گفتند امتثال
امر باید نمود و از فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود نا چار به نگاهداشت
صورت مبارک پرداخت و روزی رفته بود که آن صورت اورا فروگرفت و
نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غلبه سکرش بجایی رسید که با وجود تمکین و کبر
سن مقدار دو ذراع از زمین می جست و هر سوی خود را بدیوار و اشجار میزد تا آنکه
چند تن که از جوانان وی را گرفته بودند قوت شان به نگاهداشت او وفا نکرد
تا دیدانچه دیدما بیشتر مر طالبان را ذکر دل بطریقی که مقرر اکابر این سلسله است
دلالت فی نمودند جمعی را بذکر نفی و اثبات و برخی را بذکر اثبات صرف یعنی فکر
ذات عز شانه و از غایت سریان نسبت آنحضرت قدس سره بسیاران بمجرد
دیدن ایشان مجذوب و مغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بوده که نظر
بجمال ایشان کشوده زعقه زده از منبر بزیر افتاده شبی از شبهای ماه رمضان
حضرت ایشان ما قدس سره بدست خادمی به آنحضرت فالوده فرستاده اند

چون آن خادم از کوهیان ساده لوح بود بدروازه خاص رسیده حلقه در زده
حضرت خواجه دیگری را بیدار نکرده خود برآمده اند و ظرف فالوده را از دست او
گرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد
مائی بابائی بجرد مراجعت آن خادم دیر اجذبه سکر دلنسبت فرو گرفته و فریاد کنان
وافتان و خیزان خود را بحضرت ایشان مارسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال
چیست بشورش و مستی تمام میگفته که همه جا چه در حجر و چه در شجر و چه در زمین و چه
در آسمان نوری بیرنگ بینهایت و نهایت می بینم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
ایشان ما فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابله
آن آفتاب پرتوی برین ذره افتاده فرداش بخدمت خواجه رسانیده اند تبسم
فرموده اند که بروز حشر شهیدان چو خونبها طلبند + تبسمی کن و خاموش کن زبان
همه + گویند روزی عسکری بملازمت ایشان آمد ایشان به تقریب طهارت از
مسجد برون رفتند خادم این سپاهی برون و رعنان اسپ گرفته ایستاده بود
حین تنخ و استبرا بکرات نظر کیمیا اثر ایشان بران خادم افتاده بوده چون بمسجد
درآمده آمد خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذبه و بیخودی بر خاک افگنده است
و میان اسپان چون گوی هر سوی غلطان ست و از قبیل شام تا پاسی از شب
همچنان در اضطراب بوده بناگاه بشوریده و روی ببازار نهاده و همچنان در صحرا
برون رفته دیگر هیچکس از وخبری نیافت سیّدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله
فرمودند صبیه ما مرضعه داشت بکرات آن مرضعه را دلالت بمریدی حضرت خواجه
کردیم دی ابا نمود تا روزی آن صبیه را بتقریبی بمصحوب آن مرضعه بملازمت حضرت
خواجه فرستادیم ایشان آن طفل شیرخواره را در کنار مبارک گرفته شفقتها نمودند آن
طفل دستی بجاسن شریف ایشان برده موی از لحیه مبارک بدست او بماند فرمودند

طفلک سیراز مایادگاری میگیرد و در حد و دهمان ایام انتقال فرمودند و آن موی
مبارک تا امروز به تبرک و یادگار بماند ۵ مرا از زلف تو موی پسندست ۔ فضولی
میگنم بوی پسندست ۔ چون آن مرضعه بخانه مراجعت نمود ساعتی نرفته بود که آثار مستی
و جذبات بر وی پیچیدن گرفت و دی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآورد و
و بهوش بفتاد و از پهلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه یاران معاینه
می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد پرسیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بساعت
حضرت خواجه بصورت مهیب عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جان ربود
دیگر نمیدانم که چه شد جز آنکه دل خود را الله کومی یابم سیدی گفتند بحضرت خواجه قدس
سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم ذکرش فرمودند و آن صالحه امروز
در فیروزآباد از نساء صاحب احوال ست و آن صبیه سیدی که در خانه راقم ست نیز
از یمن آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما او را بسر حلقگی بعض نساء
ذاکرات مامور گردانیده اند و آئین نازنین حضرت خواجه از غایت مخلص پروری و
شفقت گستری آن بود که هر گاه تعلیم ذکر میفرمودند همدران اثنا تعلیم ذکر همت و توجه
شریف شامل مآل و حال او میداشتند و راه نقوش کوینه برادراک حقیقت جامعه او
می بستند گویا سر حشمهٔ نقشبندی را بظهور می آوردند لمحه زبان دلش بذکر گویا میشد
و حضور و جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطیدند
و برخی از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضے را همدران کیفیت عوالم مثال
با ارواح یا معانی منکشف میگردید و بروزها می کشید ما هم نظر ترتیب ایشان
بصحو و افاقتش می آورد و مصداق الشیخ یحیی و یمیت بظهور می پیوست و این
عنایت ایشان بر سبیل تعمیم بود حضرت ایشان ما قدسنا بسره الاقدس روزے
بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بذکر و حصول جذبه در

بدایت تعلیم مر طالبان این طریقه را از الحاقات لازم البرکات حضرت خواجه ما است
قدس سره بنده معروض داشت که فکر سابقا معمول این اکابر نبود فرمودند که بود اما
بدین تعمیم در بدایت نبود و نیز فرمودند که چون سر اختیار این شمول و عموم را از حضرت
خواجه خود پرسیدم فرمودند از ان روزگار تا حال در طلب و همت اهل ارادت
نقصان و فتور بسیار رفته و حوصله های طلاب راه تقلیل گرفته و فور شفقت بران
داشت که بی مجاهده و سعی و تردد ایشان شربتی رسانیده شود تا پیادگان بادیه طلب
را مرکبی باشد و بر دوت شان بحرارت مبدل گردد و چون حضرت ایشان این حکایت
تا آخر رسانیدند آهی برکشیدند و این دعا بر زبان راندند که جزاه الله عن الطالبین خیر
الجزاء و هم حضرت ایشان طاب ثراه بتقریب قوت کامله پیر بزرگوار خود در افاضه
این نسبت گرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست در
خدمت ایشان یکی از رسایل شریفه ایشان را به نیت حصول حضور بگذراند حضرت
خواجه دو روزی آن رساله را بوی درس گفته درین اثنا فرمودند ای فلان نسبت
ازان نزدیکتر است که آنرا از رسائل توان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت
خواجه ما قدس سره تا غایتی بود که وقتی در لاهور قحط و عسرت افتاده بود دران
عسرت حضرت خواجه دران شهر بودند تا چند روز نخوردند هر گاه طعام نزد ایشان
حاضر میکردند میگفتند انداز انصاف نباشد که یکی در کوچه از گرسنگی جان میداده باشد
و ما طعام بخوریم و انچه حاضر می بوده همه را بر گرسنگان میفرستاده اند و خود بقوت
روحانی که میراث ابیت عند ربی ست میگذرانده چون از لاهور متوجه دهلی
شده اند بسیاری بوده که هنوز فرسخی بل میلی طی ننموده بوده اند که عاجزی
در نظر ایشان می درآمده که پیاده میرفته ایشان از مرکب فرود آمده ویرا
سوار میکرده خود تا منزل پیاده می آمده اند و دثار بر سر میکشیده که آسیبی

براین عمل خیر ایشان اطلاع نیابد وچون نزدیک بمنزل میرسیده اند بنیت اخفا باز
بران مرکب سوار میشده اند واین شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بوده
تا گویند شبی ایشان بتهجد برخاسته بوذند گربه بر لحاف ایشان آمده خفته بوذ حضرت
تا روز همچنان از سر ما محبت سخت کشیده اند وبه بیداری آن گربه راضی نشده اند
واگر خارقی هم از ایشان بظهور رسیده ازو فور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً از
جمله خوارق ایشان این سه خارق ست که برنگاشته می آید چون ملاحظه نموده می آید
موجب ظهور آن باوجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده
خارق اول آنکه یکی از فضلای دهلی که بکری بعقد در آورده بود سالها رفته اورا
فتحی روی نداده از ادعیه واوویه اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزی
که ایشان بجای سواره میرفته اند در عنان در آمده به نیاز تمام قصه را معروض
داشته التماس زوال غنیمت نموده حضرت خواجه را دل بر شفقت کشوده از
مرکب فرود آمده اورا در کنار شریف کشیده معانقه سخت نموده اند وفرموده اند
که رفته متوجه شوید که فتح ست وی همان لحظه در خود قوت غریب دیده رفته
وبسهولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفه را طفلی سه چهار ساله
از سر دیوار حصار فیروز آباد که زیر دیوار فرش سنگین ست از ارتفاع عش قریب
بسی ذراع بزیر افتاده چنانکه از سوراخهای گوش آن طفل خون برآمده و نفسش
منقطع شده مادر آن طفل بگریه وزاری و بی آرامی و بیقراری چاره جز آن ندیده
که سر در قدم محترم حضرت خواجه نهاده التماس زندگی او نموده حضرت خواجه
چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجه و تصرف خود را در پرده بسی پنهان
میکرده اند کتاب طب طلبیده اند وفرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
نخواهد مرد حاضران تعجب میکرده اند که کدام کتاب مبین این معنی ست آنگاه

لحظه خاموش شده اند آن طفل مختصر بحال خود آمده حاضران را حیرت تمام روی
نموده وقت دیگر عسکری دو رازشیوه مروت وصلاح به بعض همسایها ستمی نموده
ایشان ازمشاهده آن ظلم او بی آرام شده آن سپاهی را نصیحت فرموده اند اما او
از غایت ادبار نخجت اقبال ننموده حضرت خواجه از غایت ترحم بحال آن مظلوم متغیر
شده بآن ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند که
بسیار غیور اند خبردار باش دران دو سه روز آن ظالم را تهمت دزد انشاری
گرفته بقتل رسانیدند وحکایات که از تحمل وبردباری ایشان از اصحاب ایشان
شنوده ام بدفترها نگنجد جوانی از همسایهای ایشان که مرتکب منکرات می بود و
انواع شرور ازوی بظهور می آمده ایشان آزاری ستوده اند متحمل بوده اند روزی
آن شریر را شحنه بشارت خواجه حسام الدین سلمه الله در قید وحبس گشیده
خبر بحضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند خواجه
بعرض رسانیده که بس فاسق وشریر است چنانکه شرارت او متعدی وتجاوز است
حضرت خواجه آه سرد از دل پردرد کشیده فرموده اند اری چون شما خود را صالح
باصفا دخیر یافته آید او در نظر شما طالح وکدیر وشریر می در آید ما که هیچ وجه خود را
از و ممتاز ندانیم چگونه بر زبان زیان او رانیم این فرموده اند وی را از حبس
خلاصی داده اند وی ببرکت شفقت ایشان از صلحی شده واین نسبت بکسار
دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جریمه صادر
میشده وبایشان میرسید میفرموده اند اینها اثر بد صفتی ماست هرگاه در مابدی
باشد ناچار برنیها منعکس میگردد این فقیران چکنند واگر از کسی مکروه شرعی
میدیدند بتصریح وشتاب امر معروف نمیکردند بل به لینت وکنایه وتمثیل میفرمودند
رسانند ناچار در نفشین منعکس میشد وسبب بر تصریح ناکردن امر معروف بمیشتر آن بود

که خودرا از سائر ناس ممتاز نمیدانستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان
و در مجلس ایشان نمیگذشت و اگر کسی را ارادهٔ تخفیف مسلمانی در حضور ایشان بخاطر
میگذشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند راقم حرف گوید روزے
در زاویهٔ مسجدی از مساجد تنها نشسته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوهٔ
اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود یکمرد دیدم
دائم که چون او بے نفسے و بردباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه مارا
برخواند و گفت بر مزار شریف خواجه قطب الدین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه
محمد باقی قدس الله سره الاقدس تشریف می آرند خادم مزار در جائیکه قریب بر
مزار بود برای ایشان سریری بنهاد و بران فرشی و ساده بگستر و پیش از درآمدن
حضرت خواجه یکی از فقرای بی قید درآمد نظرش بران سریر و فرش افتاد و گفت
این چیست و برای کیست گفتند برای فلان غریب آن بی قید بخشونت و درشتی
تمام زبان بزمت و دشنام ایشان کشوده درین اثنا حضرت خواجه درآمدند و
آن بے قید پیش از پیش بحضور ایشان بهرزه گوئی پرداخت و گفت ای فلان
توجه لائق آنی که اینجا برای تو فرش افگنند جمع کثیر از درویشان خواجه که حاضر
بودند بی آرام شده میخواستند و برا تنبیه و تقریب نمایند حضرت خواجه همدرا
بنگاه خشم آلود ازان اراده باز داشتند و خود نزدیک آن شتام رفته بزمی تمام
عذر درمیان آوردند و گفتند چنانستی که شما میفرمائید من چنین و چنان چه لائق
دانم این کار بی اشارت و بعلم من شده بخشید و بشومی من مغز خود را خالی مکنید
و بر آستین مبارک عرق او را از جبین او می چیدند و تواضع می نمودند آن گاه
بزمی چند طلبیده بوی میدادند راوی گفت من هیچ تغیر و تذبذب در حال
و گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا یقین شد که نفس ملکی که میگفتند درین هم بوده

وبسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم وزر میفرستادند که
به صواب دید ایشان بفقرا منقسم گردد آنحضرت با وجود تفرید و آزادگی شفقة علی
خلق الله خود متوجه شده بمستحقان قسمت میکردند و در ضمن آن مبلغی از سرکار خود
نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان دور از کار زبان طعن میکشودند اصحاب ایشان
میخواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت بآئینی راه انکسار می پیمودند که یاران را غضب
از سر میرفت و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً بر نیستی و کم
دیدن خویش و بردباری دلالت مینمودند و آنرا دلیل راه عرفان میفرمودند و
اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج درین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
سبحانه وزهد و استغنای ایشان از امتعه دنیویه تا بحدی بود که سخن امور دنیوی هر
مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری درین
امور برای خود و درویش نمیکردند و در حق مریدان رشید جز بفقر و مسکنت و فاقه
و قناعت نمی خواستند و میفرمودند بهر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین داند که ما را
بوی در محبت دینی نقصانی هست بعضی تونگران که از اهل ارادت بودند التماس
آن می نمودند که کفافی برای فقرای آستان ایشان معین نمایند ایشان در حق
جمعی که بنسبت معنوی با آنحضرت درست کرده بودند رضا نمیدادند و بما دون ایشان
را مجوز میدانستند و از غایت تنفر که ایشان از قبول امتعه دنیویه بود وقتیکه عزم
جزم سفر حجاز کرده بودند عبد الرحیم خان المشتهر بخانخانان نام که از مخلصان این
طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجه با عقیدت و ارادت تمام داشته چون آن
خبر بشنود صد هزار روپیه که بزبان هندک نامند بخرج راه و راحله ایشان و در ویشان
مرسل داشته عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنود

روی درهم کشید فرمودند بحج رفتن چون مائی گرانی آن نمیکند که انهمه سیم وزر
مسلمان را صرف خود کنم وضائع سازم نپذیرفتند وباز گردانیدند ولی تقلید ای
ایشان در ملبوس وماکول ومسکن تا بحدی بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب
ومطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نمی گفتند که غیر این میارند وکذلک اگر چندین روز
جامه در بدن شریف مانده شوخگین میشد نمیفرمودند که دیگر حاضر سازند ونیز چندین در
خانه تنگ وتیره می بودند تا آن مسکن شکسته شدی یا از خاک وخاشاک برگشتی از انجا
که غرق لجه تسلیم ورضا بودند اظهار تعمیر وتنظیف وتنویر آن هرگز نمیکردند با وجود این
همه تسلیم وفنا ورفتگیها وضعف بدن که همیشه ایشان را بود در دوام وضو وتکثیر
طاعت تشنعف تمام داشتند بعد از ادای نماز عشا که بحجره تشریف می بردند قدری
مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد برخاسته تجدید وضو نموده
دوگانه گذارده باز میگشتند باز چون اعضا بضعف ودردی آمد چنان میکردند
اکثر شب چنین میگذشت واحتیاط در لقمه تا بحدی میفرمودند که هدیه که میرسید
اگرچه از بحکم حدیث صحیح نَحْنُ لَا نَرُدُّ الْهَدِيَّةَ رد نمیکردند اما از انخصوصیت خرج هم نمیکردند
بل از محل اطیب قرض حسنه میگرفتند ودر بدل آن از میدادند که بحکم فقها آن
درجه دیگر در حلت پیدا میکند وتاکید تمام میفرمودند که پزنده طعام با وضو بود بل از
ارباب حضور وصفا باشد وهنگام طبخ بحرف دنیاوی نپردازد ومیفرمودند از
لقمه که بی حضور واحتیاط خورده شود دودی میخیزد که مجاری فیض را می بندد و
ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند وهمه مریدان را بر این احتیاط
ترغیب میفرمودند وجمعی که فی الجمله مسامحت دران جائز میداشتند مضرات آن را
در احوال آنان معائنه می نمودند روزی یکی از درویشان صاحب حال وکشف
آمده معروض داشت که در کار خود بستگی می بینم ودر باطن کدورت می یابم ندانم

چه تقصیر از من سرزده آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روزه است ایشان فرمودند رفته نیک تفحص نمائی که غیر ازین معلوم نمیشود البته در جزوی از اجزا آن فتوری رفته چون نیک تفتیش نمود معلوم شد که دو سه چوبی برای سوختن که نه ازان چوبهائی احتیاطی بوده داخل کرده بودند و کذلک در همه امور عمل ایشان بر عزیمت و اولی بوده از انجا که در کتب احادیث در قرآت فاتحه خلف امام مرویات کثیره صحیحه آمده چند روز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام قرآت نمایند درین اثنا امام الائمه سراج الامه امام ابو حنیفه را رضی الله عنه در معامله دیده اند که قصیده عزا در مدح خود میخوانده اند که ازان این مضمون مستفاد میگردیده که چندین اولیاء کبار در مذهب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرآت خلف امام نموده اند و این احتیاط همه که در لقمه گفته شد از نزاکت و صفای نسبت لطیف شریف ایشان نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفا تاب نفس هم ندارد ازینجا بوده که در صف جماعه در جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده نمیگردانده که اگر بیگانه می بوده فی الحال غفلت و نقصان او با خطرات او در آئینه ایشان منعکس می شده روزی یکی از درویشان که محتاج لحاف بوده و در خاطرش التماس طلب آن عبور مینموده با ایشان نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای نماز فرموده از آنان و هر که احتیاج لحاف دارد بدهند آن درویش میگفته که همیشه ازان روز ترسان می بود که مبادا خطره که موجب ملالت ایشان باشد بر من بگذرد و تفرید ایشان را آن پایه بود که از هدایت تا نهایت بهیچ یک از احوال نبند و مکاشف ارجمند سر همت ایشان فرو نمی آمد در عین بحر یافت دم از نایافت زد خشک لب بود و این رباعیه شریفه نیز دلالت برین حال ایشان می نماید رباعی

در راه خدا جمله ادب باید بود + تا جان باقیست در طلب باید بود + دریا دریا اگر کرامت ریزند + گم باید کرد و خشک لب باید بود + روزی عزیزی یکی از مخلصان ایشان کتاب نوشته بود ایشان بر ظهر آن کتابت رقم نمودند که در ره این عاجز گر فتارا قوت کار نماند و اگر نه بتوفیق الله تعالی درین دو روزه عمر دیوانه وار ماتم باز ماندگی خود میداشت و در جست جوی کیمیای مقصود تگ و دوی می نمود زندگانی فدای این راه میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز دردی و آشوبی کرامت فرماید که کار دو جهانی خود را در قبضهٔ اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتاریها فراغی بیابم آمین یا رب العالمین امیدازان برادر آنست که روی بر خاک بنهد و از برای حصول این آرزوی فقیر از خدای عزوجل بخواهد که دُعا ءُ الغائب لِلغائب اَسرَعُ اجابةً آمده و الدُّعا را از خدمت شیخ تاج الدین سلمه الله شنودم که گفت روزی حضرت خواجه ما را وقتی رویداد که همچنین بندهای قبا گشاده با سینه عریان و دستار پریشان متوجه ساحل دریا شدند آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوه عظیم از ایشان ظاهر بود من در قفای ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن من اطلاع یافته آه و درد تمام فرمودند که ای فلان آنقدر واردات و احوال و فیوضات و انوار و اسرار میریزند که اگر این دریا سیاهی شود از نوشتن آن کوتاهی کند امام را از نهایه که مطلوب من از دیدو دانش و درست له قدس سره طلب همچون و مطلب هیچگونه + نه آنرا شبهه دانی این را نمونه + و هم شیخ تاج الدین حکایت کردند که روزی در صف جماعت نماز در پهلوی ایشان بودم در میان نماز آثار استیلای گریه و انحلال از ایشان احساس نمودم بعد از ادای نماز همچنان حیران و گریان بحجره شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم و همچنان ایشان را گریان و کثیر الاحزان یافتم بعد از ساعتی گستاخی نموده پرسیدم

که سبب این گریه بے اختیار و اندوه و انقطاع بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر و ما را
بدین درد بگذار از انجا که بعنایت ایشان بس دلیر بودم الحاح نمودم فرمودند در
عین نماز که معراج مومن ست روح من در طلب مطلب و را الورا عروج نموده
در حبست و جوی آن چندانکه مقدور داشت این مرغ پر و بال زد بدستش هیچ نیامد
ناچار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این گریه او ازین حسرت بود
و هم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجره خاص ایشان در آمدم ایشان را
بغایت مغلوب و مستهلک دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکام خود در ایشان
نیافتم بشیتر گفت و گو و سوال در میان آوردم تا بعد ساعتی چند تبکلم آمدند و ساعت
بساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد ازان فرمودند فلان کس امروز عجب رسیدے
و کلمتی یا حمیرای ماشدی که در حیرت و دهشت و نیستی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه
تفرید ایشان بود که سری بشیخیت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه
ایشان تربیت درویشان بد و سه سالی نکشید چون حضرت ایشان ما قدس سره
ازین انظار و الطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه بتعریف و چه بتکلیف بایشان حواله
نمودند چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و خود
انزوا گزیدند و بشیوه قطب آفاق بوعلی دقاق قدس الله سره بدر و اندوه عظیم
سر بگریبان نیستی در کشیدند و جز بنماز جماعت بمسجد جامع نمیشدند و هر که ایشان را میدید
ناچار از حدیث مَنْ اَرَادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلٰی مَیِّتٍ یَمْشِیْ فِیْ وَجْهِ الْاَرْضِ فَلْیَنْظُرْ اِلٰی
ابْنِ اَبِیْ قُحَافَةَ یاد میکرد مع ذلک از هیبت و دهشت دیدار ایشان که هر کجا میبود
نقش دیوار میشد و غافلان را بمجرد دیدن ایشان بمصداق خبر ازاد روذکر الله
بظهور میرسید تا بجائیکه روزی عبور ایشان بیکی از قرای که سکنه آن فرار عان

هنود بوده بوقوع انجا سیده بمجردی که نظر انجماعه بر ایشان افتاده باهمدیگر میگفته اند
که این عجب مردیست که از دیدن او خدا بیاد ما آید و از عظمت صحبت بل رویت
ایشان چه اشعار او چه بیگانه را سخن بر لب و مدّعا در دل می بیند و با این همه
انکسار ایشان از دهشت ایشان بسیار مردم دانا از جا میرفتند عزیزی از
اعلام فضلای معمّر گفت روزی رسیدم بصف جماعت نماز که برپا شده بود در آن
صف حضرت خواجه نیز بودند در صف پیش جای نه بود مگر پهلوی حضرت خواجه
که از ادب ایشان درویشان فرجه گذاشته بودند مرا چون بخواجه اعتقادی چندان
نبود و ایشان را طفل دیده بودم و بحال قیاس بخود خرد سال یافته رعایت
ادب بخاطر نیامد و آمده خود را فرجه کرده ج کردم ساعتی نرفته بود که دیدم شکوه و عظمت
خواجه بر دلم حمله آورد چندانکه خود را ازان میکشیدم فائده نمیداد تا بحدی رسید
که بی اختیار در عین نماز اندک اندک خود را بر قفا میکشیدم و تا بجای رسیدم
که اگر قدم عقب بگذارم از صفه بنفیتم خبردار گشتم و از مشاهدهٔ این معامله از مخلصان
حقیقی آن عارف بزرگوار شدم و با این همه ابهت گاه از جوش قلق و سقوط بید
خلق تنها در کوچه و بازار میگذشتند و در زیر سایه دیواری بر خاک می نشستند
با این همه مستیها و فرو رفتگیها و حیرت سر موی در امور شرعیه و التزام عزیمت
فتوری نمیرفت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و وجد را انجا مجال نه ما بحدی
که روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بجهر گفت الله ایشان فرمودند با و
بگویند که آداب مجلس ما را داشته بمجلس ما بیاید و اگر از مریدان ترکی ولی بظهور
میرسید بظاهر دیرا خشونت نمی نمودند و نمیراندند تقریب ظاهری خود کجا امّا
باطن خود را از و میکشیدند یا او بستگی در احوال خود میدید یا در خواب و واقعه
بوی امری می نمودند متنبّه میشد ؎ ای تو مجموعهٔ خوبی ز کدامت گویم شاید

عظیم بر علو رتبهٔ ایشان همین بس که دو سه سال بر مسند مشیخت بودند درین مدت
قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان روزی مند گردیدند و چه برکات و آثار
که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسله طریقه نقشبندیه
که درین دیار غریب بود دیر و بیچ تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله
آمده سالهای بسیار دران دیار مانده بودند اما برکات این دو سه ساله دران
سالها کجا بود کما لا یخفی فاضلی باین حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال
و قال درین روزگار شصت هفتاد سال در هند شیخی کردند معلوم ست که از ایشان
که ماند شاهد بزرگی خواجه شما همین بس که بچهل سالگی رفتند و دو سه سالی هدایت
نمودند و عالمی را بهره ور گردانیدند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان لجهٔ
فقر و نیاز و عرفان ارشاد و بنیاد شیخ محمد بن فضل الله رحمهما الله شنود که
تقریبی را در حق حضرت خواجه ما فرمودند شان بزرگی این عزیز همین بس که سه
چهار سال بیش بهدایت نپرداخت و تا امروز آثار و برکات ان روز افزونست
گویند دران چند روزه ارشاد ایشان بسا شیخانی که آنحضرت در ایام تردد
طلب به صحبت آنها رسیده بودند و فاتحه و دعا و تلقین ذکر از ایشان گرفته آنها
نیز منجذب شده آمده از مریدان شدند و گویند بعد از قدوم هدایت لزوم ایشان
بشهر معظم دهلی بعض مشایخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان غیرت بردند و توجهات
گماشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعض طلاب
از جاهای دور و بخدمت علیه میرسیدند و برخی در راه عزم بودند که خبر
انتقال ایشان شنودند مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله گفتند جوانی را از ان
خراسان در آگره بدار الشفای حکیمی بیمار دیدم از حالش پرسیدم گفت مرد چنین و
چنان بودم در دکن حضرت خواجه باقی را در خواب دیدم و بعشق ایشان اینجا رسیدم

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم واکنون بیمارم وباین
حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت وزار بگریست اکنون چون حرف
انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر
شریف حضرت خواجه ما بچهل رسید که تکمیل تام طبیعی انسانی دران است وتکمیل
معنوی را نیز دران اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
جهان پُر ملال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنود یا آه سرد
از دل سرا پا درد برآورده میفرمودند خوش خلاص شد ومراد آنحضرت باین خلاصی
تعرّی از لباس هستی موهوم بود ومجرد شدن مشهود از خیال که لازم زندگانی
این جهانی ست چنانکه عارف رومی قدس الله سرّه الاقدس بزبان انتقال ترجمان
این مقال بود ؎ من شوم عریان زتن او از خیال تا خرامم در نهایات الوصال
دران ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود فبقیت وحیدا طریدا
فریدا ونیز درین روزها بیکی از ازواج الطاهرة خود فرمودند که چون عمر من
بچهل سالگی رسد مرا واقعهٔ عظیم بیشتر آید وبرای تفهیم او به طیبت آمده که قدست
مبارک کشوده نمودند وفرمودند این خطه بر کف منست نشانه نیست که گفته شد
هم درین ایام گویند روزی آئینه بدست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده
فرمودند بیا تا هم درین آئینه نظر کنیم آن عفیفه میفرموده در آئینه ایشان را
پیر سفید محاسن دیدم ترسیدم وگفتم بمن این چه مینماید که من زهره مشاهده آن
ندارم تبسّم فرمودند وخود را بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود فرانمودند
همدرین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خود را خواب گفته
مذکور میکرده اند روزی بر زبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم
میشود که درین نزدیک کس کلانی از سلسله علیه نقشبندیه فوت خواهد شد ناگاه

فرموده اند که جائی در کنار شهر دهلی باید اختیار نموده ترک اختلاط خلق کرد و همان جا
مدفن شد درین باب بعض خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت
معلوم نشده ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند
برای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد الحال سفر باید کرد مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد
که میگویند قطب زمان درگذشت درین حین من قصیدهٔ غرا در مرثیه خود میخوانم
و تعریفات عالیه دران مندرج است چون بواسطه شهر جمادی الثانی سنه هزار و دوازده
رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجه احرار رضی الله
عنه را بخواب دیدم که فرمودند پیراهن بپوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجه
متبسم نموده برزبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم والا کفن هم پیراهنی ست و همچنین
یکی از مخلصان که درین ایام اراده سفری داشت ذکر نموده اند چند روز کسی جائی
نروید که آخرهای بازار ماست بعض مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم
تحقیق می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیه میفرموده درین میان تبسمی ضعف غلبه
نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال آمده فرموده اند اگر مردن
عبارت ازین ست چه نعمتی بوده است که ازان حال برآمدن خوش نمی آید روز شنبه
بست و پنجم ماه مذکور آثار اختصار ظاهر شدن گرفته بنظرهائی که متضمن وداع
یاران باشد می نگریسته اند و اصحاب میگریسته اند و ایشان تبسمی و تعجبی مینموده اند
گویا افادهٔ آن میکرده اند که عجب از شما که درویش نائید و از دائرهٔ رضا بقضا بیرون
آمده جزع می نمائید درین اثنا بر زبان درویشی کلمه متبرکه یا آله العالمین رفته
بسرعت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران
گفته این توجه و تحرک از ایشان از شوق استماع نام محبوب بود ازین سخن آب
در چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که جبرائیل ذکر اسم ذات مشغول

شده اند وهمچنان الله گویان جان بجانان سپرده رضی الله تعالی عنه بعد از
انتقال موضعیکه خاطر خلص اصحاب ایشان بران قرار گرفته برای قبر حفر نموده
چون جنازه را درویشان دلریشان برداشته انداز دیوانگی که حاملانرا بوده
تا انجا که حفر قبر نموده بوده اند تابوت رانهاده اند بل بزمین دیگر برده فرود آورده اند
بعد از فرود آوردن دران زمین چه بینند که این زمین مکانی بوده است که روزی
حضرت خواجه تقریبی را با یاران بان موضع رسیده آنجا را خوش کرده وضوئی
ساخته دو گانه گذارده بودند وخاکی ازان موضع پاک بدامن مبارک ایشان
چسپیده بوده برزبان شریف رانده اند که خاک این موضع دامنگیر ما شد لاجرم
در همان مکان که حوالی قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم است
ونزدیک شاهراه آن شاه اقلیم ارشاد را کنج وار بخاک سپرند وامروز بهمین نسبت
خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی حوالی آن فرار از آبشار واستخار
واز هار بهشتی شده بیزار ودویتر ک وینفع ۵ شمع فرار او همه نور خضور باد + دلهای
زایران درش غرق نور باد + فضلا وعرفا مرثیها با تواریخ انتقال رقم زده اند اینجا
بایراد تاریخ منظومه که راقم را روی داده اکتفا رفت وسه ذاتی که بدوست بودند باقی
از خود همه فانی الصفت بود + بر خالق خویش همگی عشق + برخلق تمام عاطفت
بود + وی تشنه دلم بسال فوتش + خوش گفت که بحر معرفت بود + فصل سوم
در کلمات لطیفه وانفاس شریفه ایشان مخفی نماند که حضرت خواجه ما را
قدس سره رسائل دقیقه زیباست ومکاتیب بدیعه دلربا وکذلک منظومات
خجسته دارند بعضی مکاتیب ایشان تبقریبات محرر گشته ونیز برخی در احوال
اصحاب ایشان تحریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه از بعض رسائل شریفه ونیز
از ملفوظات متبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایراد برکات چیلگانه

که موافق سن عمر گرامی ایشان ست زبان قلم را شیرین میسازد و بعون الله و
توفیقه ب بتقریب بیان معنی استعاذه که پیش فرموده اند که آنحضرت
صلے الله علیه وسلم در وقت قرأت قرآن خود را علی مرتبه یعنی آن مقدار پود و تلبیس
طریق متابعت آنست که بجز و شکستن این کلمه اکتفا نمایند و شکست باطن خود را
عاجز محض شناخته در دفع وساوس شیطانیه التجا بقادر مطلق بیارند تا قرأت
کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشهای پراگنده شیطانیه دست دهد این قسم
تعوذ از مقوله توکل ست یعنی خدایرا سبحانه وکیل خود اخذ کردنست و قدرت روے
اندود خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروع ایمانست چه هر که ایمان آورد
بآنکه آفریدگار جزو و کل الله ست دانست آنرا که هر فعلے و صفتے که از و و از غیر او
بظهور می آید همه بمحض قدرت آفریدگار ست وحده لاشریک له نه آنکه در خزانه
هستی او امر لیست موجود یا البته موجود خواهد شد که بآن دفع ضرری یا جلب
منفعتے نماید حضرت حق سبحانه بعد ازانکه پیغمبر خود را امر بتعوذ کرده میگوید که انه لیس له
سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون یعنی پناه بخدا گیر از شر شیطان رجیم
که نیست تصرفے و سلطنتے شیطان را بر آنهاکه ایمان آورده اند و به تقضای
ایمان پروردگار خود را وکیل خود اخذ کرده اند اینک شاهد صادق بر انچه بیان
نمودیم انشاء الله العزیز ما را نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این معرفت
فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و ارادهٔ تلاوت بحقیقت ایمانی که مورث این قسم تعوذ
شده کاملی متحقق شود بقرب فرائض مشرف خواهد شد چنانچه فاجره حتی یسمع کلام
الله را اکابر تحقیق درین مقام داشته اند دران وقت زبان قاری حکم شجره
موسی خواهد داشت ب ایضاً در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت حق سبحانه
پیغمبر خود را صلے الله علیه وسلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان

الرجیم این امر متضمن امر فرو الی اللہ وتقرب الیہ ست چہ استعاذہ التجا بکسے بردن
و در جوار او رفتن ست پس سن متابع را سزاوار است کہ بعد از دید عجز خود در پناہ
حق بگیرد و حق را در دفع وساوس بوکالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار او شود
و در اداے کلمات و تدبر معانی او توجہ پراگندہ نکند کہ او حافظ و وکیل ست چنانچہ
میباید بظہور می آرد حضرت امام ہمام حسن بن علی رضی اللہ تعالی عنہما میفرمودند
حق سبحانہ مثل را یعنی خاطر غیری را ہنگام نماز در مانیا فرید انمایرید اللہ لیذہب
عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم تطہیرا در فقرات احراریہ مسطور ست کہ نسبت
بالحقیقت نسبت اہل بیت ست واز انچہ ایشان نسبت خود را شرح داده اند روشن
میشود کہ معنی سخن حضرت امام آنست کہ ہنگام نماز در سر مانشانی از ملک و ملکوت
نیست نہ آنکہ اینان ہستند لیکن لباس غیریت از و برکشیده اند چنانچہ در قرب نوافل
با ما وجود لباس غیریت نسبت غیریت از ایشان برافتاده چنانچہ ارباب توحید
صوری را میباشد این قسم تعوذ منتہی را دست میدہد و نزدیک باین کسے را کہ
نہایتش در بدایہ مندرج باشد لیکن جماعتی را کہ بہ یقین ایمانی مشرف اند مرتبہ
اخیر احسان را باید کہ از دست ندہند الاحسان ان تعبد اللہ کانک تراہ فان لم تکن
تراہ فانہ تراک ب در تفسیر سورہ فاتحہ رقم فرمودہ اند تواند بود کہ مراد از عبادت
در کریمہ ایاک نعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بندہ است
بر وفق ارادہ الٰہی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در ینصورت ایاک نعبد بحسب
معنے مثل مالک یوم الدین میشود یعنے مالک جمیع احوال و اوقات تو ئی و ایاک
نستعین تا آخر داخل دعاست یعنے از تو یاری میجوئیم کہ صراط مستقیم را نمای تا
سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بر وفق رضای تو شود و در صورتے
کہ ایاک نعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود از ان اظہار انقیاد خود است

ومقصود از ایاک نستعین یا همان معنی که مذکور شد یا اظهار آنکه این انقیاد را بهمه خلق و توفیق
توسید انیم یا طلب ثبات در انقیاد ب ۴ بر نگاشته اند که مراد از صراط مستقیم در کریمه
اهدنا الصراط المستقیم یا جماع صدیقان و محققان صراط اهل سنت و جماعتست
از انچه در الهیات و ثواب و عقاب آخرت گفته اند صاحب فتوحات مکیه رضی الله
عنه که عقیده چنین بر عقاید ظاهر علما افزوده بی انکه نفی عقیده از عقاید آنان کند
چه خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی هیچ نیست و بحمد الله که اعتقاد ما
برین تقریر تمکین گرفته و امید واریم که برین بمیریم و برین محشور شویم یکی ازان عقاید
آن بزرگ اینست که میگوید بنمای ما را صراط انبیا و صدیقان نه صراط آنها که همه
خلق بینند و از مبدء رجزی ندارند خواه خلق صرف بینند چنانچه دهریه و طبعیه که
ایشان مغضوب علیهم اند و خواه بعنوان حقانیت می بینند چنانچه بعضی از صوفیه
که در توحید صوری معطل و محبوس اند که اضله الله علی علم در حق ایشان درست
است تمام بخود و امثال بخود گرفتار مند و روی توجه از مبدء گردانیده اند ایشانیان
ضال و مضلل اند و نه راه آنها که همه را حق می بینند و بس عالم را خیال محض و
شهود و صرف انکار مذ ایشان نیز از راه برآمده اند پهلو بر سو فسطائیه میرفتند و نه
راه آنها که با وجود دید حق و خلق خلق را وجود علیحده اثبات می کنند چه راه
ایشان بهر شاهراه انبیا نیست انتهی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیه اینجا
حضرت خواجه ما قدس سره میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان
شاهراه انبیا نیست نه باین معنی ست که معرفت اینها خلاف معرفت انبیا
ست حاشا چه ایشان برگزیدگان اند بل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان
آن وسعت ندارد که معرفت انبیا علیهم السلام پس صراط مستقیم در معرفت
باعتقاد این صدیق کامل دید حق و خلق ست لیکن خلق را وجود علیحده

نے بل چون وجود صورت در مرآت کہ می نماید کہ ہست و بحقیقت نیست و این
نمود بقدرت کاملہ حق و خلق عالم عبارت ازین اظہارست و عالم در علم حق ثابت
است نہ آن اثبات کہ علمائے متکلم در صور علمیہ نسبت باذہان میگویند بل ثباتی
از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون و صفات در علم تنزل نمودہ
و حقائق عالم ظاہر گشتہ و این حقائق بعد از عود باصل و ظہور در وجود چون
ظہور صورت در مرآت مخلوق و ممکن شدہ و آثار و افعال ظاہرہ ممکن از اصل است
چون ممکن پردہ دار شدہ بحکم لون الماء لون انائہ مجوبان را در تصور می آید کہ فعل
و اثر از ممکن ست و الحکم الا للہ واحد لا الہ الا ہو الرحمن الرحیم ب ۵ در تحقیق کریمہ وہو معکم
اینما کنتم تنمیق فرمودہ اند کہ سر معیت غیب ہویۃ حق سبحانہ تعالی با شیاء در غایت خفا
و بطون ست حقیقت این دریافت موقوف ست بر پے بردن بر تنزیہ مطلق و اطلاق
صرف آنحضرت و تنزلات او بصور علمیہ و بودن آن صور برازخ بین الموجود و المعدوم
ای الجامع بین الوجود و العدم فانہ من خواص منزل العلم ۵ از تو ای ہیرنگ
ماچندین صور + ہم شبہ ہم منزہ خیرہ سر + و ہمچنین موقوف ست بر شناخت
آنکہ آن صور علمیہ را یک نسبت مجہول الکیفیتے بحضرت ظاہر پیدا شدہ کہ
آن حضرت در کسوت آن صور بر آمدہ و آن صور آئینۂ اسما و صفات او شدہ
و اسما و صفات او عین اوست فہو معکم فی العلم و العین روحا کان او مثالا
او حجرا لیکن معیت خانہ معیت اعمال ست با صور جنانیہ از اشجار و قصور برندہ
محققین کہ قصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یکے میگویند پس چنانکہ
عمل در موطنے عرض ست و در موطنے جوہر آن ذات متعالیہ در مرتبہ منزہ است
از تعین و تمیز و اشارت و عبارت و در مرتبہ قابل این امور و معیت خانہ
عین ہمچون معیت نقطۂ جوالہ است با دائرہ موہومہ فی الخارج پس چنانچہ نقطۂ

با دائرہ یک نسبتے واقع ست کہ واسطہ ظہور دائرہ در خارج و نمود نقطہ در کسوت
دائرہ شدہ ہمچنین ذات حق و غیب مطلق او را بقدرت کاملہ اش یک نسبتی تہ بتہ تنزلات
علمیہ واقع شدہ کہ سبب ظہور آن تنزلات در خارج و نمود آن ذات بحسب اسما و
صفات در کسوت آن تنزلات شدہ ب وہم بتقریب معیت مفہومہ من الآلاتہ
المذکورہ رقم فرمودہ اند حضرت واجب جلشانہ بی توہم حلول و اثنیت و بی شائبہ
چونے و چگونگے در ہمہ جا با ہمہ است سخن ساقی کوثر امیر المومنین علی ست رضی
اللہ عنہ کہ ہو مع کل شیٔ لا بمقارنتہ و غیر کل شیٔ لا بمزاملۃ اگر اثنیت می بود لابد بمقارنۃ
می بود غیب صورت نمے بست و اگر وہم محض می بود چنانچہ حکمائے حسابیہ میگویند
معیت راست نمی آید و ہر آئینہ روئے نمود آوازہ العجز عن درک الادراک
ادراک درین مقام ست مریدان وجہ مطلق و مشتاقان غیب ہویۃ میگویند کہ
ہر چہ دیدہ شد و دانستہ شد ہمہ غیر ست بکلمہ لا نفے آن می باید کرد یکے از عارفان
روئے قدس سرہ پرسید کہ حق چیست و عقل کیست فرمود حق آنکہ بہیچ وجہ
مدرک نشود و عقل آنکہ بہیچ وجہ جز یاد آرام نگیرد ع قلقے ست بے نہایت در دلیست
بے دوا ب بتقریب بیان کریمہ فاینما تولوا فثم وجہ اللہ فرمودہ اگر خواہی حقیقت
این معنی بر تو افگند جوہرے فرض کن کہ ہر چہ بر صفات آینہ مترتب میشود از صفالت
وتدویر وغیرہ بر ذات او مترتب میشود و ذات او مثلا موجب نمایندگی صور میشود
بے زیادتے صقالت پس ذات او در خارج عین این صفات آمد و ہمچنین فرض
کن کہ ہر یک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر کہ صورت علم
ست در مثال و بعد ازین فرض کن کہ صورت خیالی و منعکس شدہ اند در ان
جوہر یعنے یک نسبت مجہول الکیفیتے بآن جواہر پیدا کردہ اند کہ سبب نمایندگے
این صورت شدہ پس ہر صورتی ازین صور کہ روآری در آنجا جوہر نسبتے

بحقیقت بہمان جوہر روآوردہ آن جوہر باین صورتست ہرگز باین صورت ولیکن
آن جوہر منزہ ازین صورست در خارج بوی از وجود خارجی بمشام انیصور نرسیدہ
بیش ازین نیست کہ بقدر این صور صفات آن جوہر مشاہدہ مے افتد و بہر چہ روئے
مے آرے بہمان صفات بل بصاحب آن صفات روآوردہ میشود اگر ہزار رسائل
پرداز کنی و ہزار اربعین برآری تا جذبہ از جذبات الوہیت روی تبو نیارد و صورت
اشباح و ارواح را از نظر تو ناچیز نگرداند و محبت ذاتی کہ مکمون سر لیست در جلوہ
نیاید و نسبت مجہول الکیفیتے کہ مقوم ادراک و مقتضاے آن محبت ست و تعبیر ازان
خبر با دراک بسیط نمیتوان کرد پیدا نشود مرید وجہ اللہ نخواہی شد شناساے
آن خود کجا ۵ در عنوان تحقیق معنی کریمتین مذکورتین این چند فقرہ نمکین
تازنین دلنشین تحریر نمودہ اند قدس اللہ سر قائلہا پاک ست خداوندیکہ بفیض
اقدس خود اشیارا در عرصہ ظہور آوردہ و صفات و شیون خود را در پردہ آن
ظہور از تنگناے خفا و بطون برآوردہ و خود را در مرآت آن اعتبارات در نظر
خود جلوہ گر کردہ در تنگناے وحدت او نشان اثنینیت نیست مطلق ایست از
دائرہ اطلاق بیرون نہ چگونہ اش میتوان گفت نہ چون قادری کہ بیک کلمہ
کن خفتگان خواب عدم را بیدار کرد سراسیمہ شوق برجستند آئینہ وجود برابر
شان داشت از سادہ لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود در سر آوردند ناگاہ
صداے وہو معکم اینما کنتم بگوش شان رسید دریافتند کہ معیت جزبد و کانگی
صورت نہ بندد حیرتے در کار آمد جمال عکس بشارت وجود میدہد و نواے
معیت اشارہ بعدم میکند وجود و عدم را درہم آمیختند وجود را فراموش کردند
و در مقصود را بر خود بستند کریم مطلق جلشانہ بشارت اینما تولوا فثم وجہ اللہ
در میان آوردہ گفت و فی انفسکم افلا تبصرون تیز گوشان شناختند کہ حجاب

خود خود یم خود را از میان مے باید برداشت ہنگام این دست برد گشت ارادت
بر دامن مقصود رسید نسیمی از راہ عروق در وزید و نکہت دوست را در
تجاویف قلبیہ افگند بیچارہ از پاے در افتاد کرشمہ معشوقی در کار آمد و حجاب
نقاب از میان برداشت و ظفرنا لمن الملک الیوم در گرفت چون نیاز
در میان بود دوری و احتجاب آورد و صداے فاستقم کما امرت بگوش جانش
رسانید مخمور صبوحی سر برداشت و غلغلہ من عرف نفسہ فقد عرف ربہ در میان
آورد ولیکن معنی و اللہ من وراءہم محیط قلقے در حالش آورد از یکسو دغ نفسک
و تعال و از یکسو فول وجهک شطر المسجد الحرام اضطراری در کار نہاد و عنایت من
یجیب المضطر او ادعاہ پردہ حجاب را کہ لازم وجود ست عینکے ساخت و پیش
چشمش نہاد صورت قاب قوسین بظہور رسید این سخن اخرے ندارد ۹
بتقریب حصول محبت ذاتے کہ در تحقیق کریمہ سابقا ذکر یافت رقم زدہ اند کہ بر تو
باد کہ ملازمت خدمت درویشی کنے کہ از خود فانی و باین محبت ذاتی باقی
شدہ باشد در عرصہ وجودش جز محبوب و محبت و مشاہدہ محبوب ہیچ نماندہ
و بحقیقت فناے فی اللہ تعالی رسیدہ و دیدارش بحکم اذا رؤا ذکر واللہ فائدہ
ذکر دہد صحبتش بموجب ہم جلساء اللہ نتیجہ صحبت مذکور این درویش مظہر اسم الحکیم
شدہ ہر چہ فرماید بے حکمتے نخواہد بود ہر چند کہ حکمت آن بر تو ظاہر نباشد بجان
در متابعت فرمان او سعی نمائی باشد کہ بقول الٰہی از دریچہ باطنش سر زند
سعادت ابدیہ حاصل کنے اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمہ اسم القدیر شود
تصرفے در کار تو کند سلطان غیبت و بے شعورے خلل در کار خانہ ہستے تو
بیفگند دران غیبت روشناس نور ہدایت شوے و باشد کہ بحسب استعداد
معنی اللہ نور السموات والارض در ہمان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرو گیرد

واگر بناگاه غلطی در پوست استعداد تو باشد طریقه وقوف عدوی ازان برزخ
دانا بدست آری وتقویت آن نور هدایت نمای و در متابعت شریعت ورعایت
آداب طریقت ازاکل حلال وصدق مقال واجتناب از صحبت اضداد
اساس کار خود را محکم کنی وآن غیبت نسبت بصفت آگاهی وتجلی ذاتی چنان
شناسی که بناگاهی نزدیک بقرص آفتاب بیفتی و در شعشعه او بصر وبصیرت
تو منطمس و ناچیز گردند وچون تو در اثنا باطن ترا بجهت تکرار ظهورات حالت قوتی
پیدا شود واگرچه نور بصر تو منطمس شود نور بصیرت بحال خود ماند بشناسی که آن
غلبه نور خورشید است اما ندانی که او کدام طرف آمده وترا با و نسبت قربی هست
یا نه وچون رطوبات عنصریه خشک میشوند وحرارت طبیعت درهم نشکند قوت
آن پیدا کنی که چشم بصیرت را نیک بکشای وقرب خود را بقرص خورشید بیابی
لیکن در سطوت آن نور خود را از هوش ندهی واگر در همین مقام مانده مجمعی
مشاهد واگر خواهند که ترا عارف موحد گردانند در سطوت آن نور بیهوش شوی
نور خورشید حمله آرد واز دریچه بصیرت تو سر برآرد و بینائی یابی آسمانی خورشید
شناس وتو قطعا درمیان نه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم ۱۰ و نیز نوشته اند که اگر لطیف الاستعداد باشی ولیکن بحکم وقت
باحجاب لطیفی در غیبت اول راه بر تو روشن نشد لیکن ترا بدست آمد که
بی تکلف دل نگران غیبت ذات میدارے باید که تا توانائی این توجه را
نگاهداری وبه فراغ خاطر وجمعیت دل وطهارت کامل شب و روز تقویت
وتربیت آن توجه میکرده باشی بطریقے که اکابر این سلسله علیه در مصنفات
خود آورده واگر ترا مجمعی بآن درویش پیدا شده که در غیبت او حضورش متخیله
ترا مشرف میسازد وطریق رابطه بدست آمد نور علی نور در زیر طریق رابطه

اختیار کنی لیکن بهوش باشی که امرے واقع نشود که کراهتے از تو در خاطر مبارک
او بفتد و نیز مے باید که مراد خود را از میان بردارے و جز مراد او مرادے نداشته باشی
تا بمنتهاے مقصد برسے بالجمله مدار این طریق بر ارتباط باطن بین ست دل هر کدام
که صورت گرفت و فیض یافت شد مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینه
و آفتاب است همچنانکه آئینه عند التقابل حرارت آفتاب میگیرد باطن تو عند
الارتباط حرارت آگاهی حق کسب میکند و حجب نقوش و صور درسوختن می ماند
و از راه برخیزد چشم سر توجه علو و رامے یابد آتش محبت شعله میزند و خرمن
هستی در گرفتن آغاز میکند اکنون مثل تو و مثل آن درویش مثل منبه و آئینه
آفتاب نماست این طریقه بحقیقت طریقه حضرت صدیق اکبر ست چه ایشان را
کمال نسبت جبی بحضرت رسالت صلے الله علیه وسلم بود و فیض همان راه میگرفتند
چنانچه نزد اهل تحقیق مقرر ست و صاحب رشحات از خواجه ناصر الدین عبد الله
قدس الله سره این معنی را بتفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند که طریقه
خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم که بصدیق اکبر منسوبست از حیثیت این
نسبت جبی ست چه طریقه ایشان بحقیقت نگاهداشت این نسبت جبی ست
والسلام علی من اتبع الهدی **باب ۱۱** در بیان کریمه والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها
بتقریب سر قسم بشمس و قمر و اشاره بها بر نگاشته اند که اکابر بتحقیق تعظیم مظاهر و
مخلوق را از ادب مقام معرفت دانسته اند چه انبیا مجاے جمال مطلق اند و
مظهریه انسان مر مطلق را نه بآن معنی ست که ایشان عین مطلق اند تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا بل بآن معنی ست که صفات و افعال مطلق از پرده انبیا
بحکم لون الماء لون انائه و هم برنگ انبیا ظهور کرده و ارباب مشاهده را در این
اجتماع و کثرت بصیرت کامله جز نور ذات نمے افتد نه باین معنی که ذات و را

ایشان می آید بل ہستی او را بر لذت ذوق و محبت و استہلاک و اضمحلال می یابند
مثلاً آئینہ فرض کنیم کہ از غایت صفاے آنکہ صورتی بر و او فتد ہستی او را نمیتوان
یافت اگر یکے عاشق آئینہ باشد و پردہ صورت چشم بصیرش شعاع آئینہ را
دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق ہستی او شود تواند گفت کہ خود ذات
آئینہ نے یابم خصوصاً کہ باین سر مطلع شود کہ صورت ظاہرہ بر روے آئینہ
درمیان موجود نیست بل نمود لیست بی بود و موجود ہمان آئینہ است و بس ۱۲
در تحقیق کریمہ والنہار اذا جلیہا نوشتہ اند مخفی نماند کہ روز یکہ آفتاب را ظاہر
گرداند لیالی ایام بیض ست بخلاف روزہاے دیگر کہ آفتاب آن روزہا را ظاہر
میگرداند این چون از اثر بموثر ست و آن از موثر با اثر آن طریقہ علماست و این
طریقہ عرفان و تعظیم لیل وقتیکہ بپوشاند نور آفتاب را بجہت آنست کہ محل
فراغ عابدان و آرامگاہ ذاکران و خلوتخانہ محبان ست مخفی نماند کہ پوشانیدن
شب نور آفتاب را عبارت از انست کہ نور آفتاب در ینوقت منصبغ برنگ عدم
شدہ چہ سایہ نور لیست کہ برنگ ظلمت برآمدہ و ظلمت اثر انتفاے بعضے اشیا
ظاہرہ فے الیوم این مقال سخت نیکوست در ظہور عالم کہ واجب تعالیٰ و تقدس
ہمچنان در مقر بطون ست لیکن احکام و آثار او کہ اسما و صفات اویند ظہور
نمودہ اند و ہمچنین ممکن در رنگناے عدم متمکن نشستہ لیکن حکم و اثر او برآمدہ باحکام
و آثار واجب امتزاج گرفتہ و حجاب مقصود شدہ ازین بیان بدریاب کہ واہیل
اذا یغشاہا را بلیالی ایام بیض از وجہ دیگر نیز میتوان حمل کرد چہ در ان اوقات
آئینہ ماہ مقابل آفتاب ست و آفتاب در و بتمام ظاہر لیکن چون ظہوری ست
منصبغ برنگ آئینہ از نظر عامہ مخفی شدہ ۱۲ در تفسیر کریمہ قل خلقہن و شہا
تحریر نمودہ اند کم کردن نفس عبارت از کم کردن رو عیست کہ بعد از تسویہ و تعدیل

ارکان او در و نفخ کردہ شد و از اثر آن نفخ کانہ ہی شدہ و لہذا بسیاری از علما
جز نفس و ہیکل محسوس امر دیگر اثبات نمیکنند و حالا عامہ درمیان درین منزل اند
و گم کردن روح گم کردن خواص روحانیہ است و در مرتبہ انعام زندگانی کردن
اولئک کالانعام بلہم اضل یعنی خیبہ و نا امیدی مخصوص کفار باشد انہ لا ییاس
من روح اللہ الا القوم الکافرون چہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسولؐ در آنوقت
از قید نفس تمام جست و بصفت خاصہ روحانیہ مشرف شد بل بخلقی از اخلاق
الٰہیہ متحقق گشت و لہذا در کتب حنفیہ مذکور ست کہ الایمان غیر مخلوق ہے اے
گروہ مومنان شادی کنید ہمچو سرود سوسن آزادی کنید بسیاری از محققین
مشائخ بر نہند کہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسولؐ ایمان تحقیقی بعد ازان ہرگز زوال
ایمان او متصور نشود ہر کہ بعد از ایمان مردود شدہ مجرد تقلید داشتہ و آنکہ شافعیہ
انا مومن انشاء اللہ میگویند بعضے بر ہمین معنے حمل کردہ اند یعنے انا مومن تحقیقی
انشاء اللہ تعالیٰ ۱۲ در بیان معنے سورۂ اخلاص فرمودہ از ایں سورہ را
سورۂ اخلاص ازان گویند کہ از استماع آن اعتقاد بندہ بآفریدگار از غبار شرک
جلی و خفی خالص میگردد و از انجملہ اخلاص در عمل او دست میدہد ما اخلاص
اعتقاد از شرک خفی آنست کہ در الوہیت اعتقاد بذلتے بندد کہ در عرصہ امکان
ہیچ گونہ مثلے او را نباشد و الا آن معتقد او ممکن خواہد بود از انست کہ اکابر فرمودہ اند
کہ التوحید افراد القدم عن الحدث و ہم ازینجاست کہ ابو علے وقاق رحمہ اللہ در
توحید حالے فرمودہ کہ التوحید غریم لا یقضے دینہ چہ اضمحلال رسوم آثار بشریت
بالکلیہ گاہ گاہے دست میدہد و آنہم کالبرق الخاطف میگذرد بلکہ از ین سورہ
صاحب دولتے را کہ صفاے قلبے باشد توحید در پردۂ اعتقاد بدست مے آید
کہ حال او ہیچ مخلوقے را میسر ست سخن باب مدینۃ العلم ست کرم اللہ تعالیٰ وجہہ

که الاخلاص نفی الصفات شک نیست که توحید درین درجه تعلق باحدیت ذات
دارد و تجلی در مقام احدیت قطعاً نمیباشد اگرچه نسبت احدیت باشد فهم من فهم
۱۵ در تفسیر من شر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق بمان صبح باشد
و شر صبح عبارت از شری بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت روی میدهد و
سر در اینکه در صبح شر را صریحاً اضافه نکرد چنانچه در غاسق که شب ست تصریح
اضافه نمود بعظم شان صبح ست که آوان ظهور انوار ست این معنی مثل آنست که
بعض فلق را عبارت از خلق داشته اند مراد اعوذ برب الخلق من شر الخلق دانسته اند
در آوردن شر بعبارت ما خلق اشارتست بآنکه شر او بخلق حق ست لیکن تصریح نشده
بلکه ظاهراً مضاف بمخلوق شده تا راه بنده بین الجبر والقدر باشد قدر ظاهر
و جبر باطن و من شر غاسق اضافت شر بشب تواند بود بجهت مناسبتے باشد که
میان شب و شر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمے بظهور مے آید یعنے
چون شعاع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شر پیش اهل تحقیق نه بسته الیدام
امریست نه بجهت وجود امرے وجود خیر محض ست و ایضاً اشارت تواند بود بآنکه
ادباً فرموده اند ادب آنست که ذمائم را بظاهر نسبت ندهند بل بمظاهر مرتبط دانند
و از سیاه کلیمے او بشمرند چنانچه در معاصے بنده از استعداد و کسب خود دانسته
ربنا ظلمنا بگوید نه آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من مظهرے بیش نیستم هرچه در
من ست از جاے دیگرست تا گوید من چه کنم همه بخلق و تقدیر اوست مخفی نیست که از صبح و
شب حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد
چه در اصل لغت غاسق ممتلی و سیر را میگویند خلق اینچنین ست که پرست از قیوم
خود اگر نور وجود از یک ذره او دور شود همان لحظه آن ذره بعدم رود و ایضا
غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل ست که الاغراض لا یبقے زمانین و پناه گرفتن

از شر خلق آنست که در خلوتخانه سر بیاید و حجاب مقصود نگردد و باب ۱۶ در تحقیق الذی یوسوس فی صدور الناس نگارش نموده اند که وسوسه شیطان از جانب جن و انس بے انداز در دلهای آدمیان تواند بود بجهت دید قدرت و فعل ایشان باشد این وسوسه سه قسم ست یکے مجرد خواطر و خیالات ست و این نسبت بکسے ست که بتوفیق الله تعالی ایمان دارد و با آنکه خالق افعال عباد حق ست سبحانه لیکن بظاهر عقل و حس مشاهده میکند که افعال عباد مربوط باختیار ایشان ست دوم آنکه خالق افعال عباد عباد را دانند چنانچه معتزله نسبت بهمه آدمیان و جنیان میگویند و بدتر ازین ست عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بنده را با قدرت حق میگویند یعنے حق تعالے او را همچنین آفریده که هر چه خواهد میکند و عام در معاملات ازین هم ذهول دارند سوم آنکه بنده را با لوهیت اخذ کند چنانکه فرعون و شداد را کردند دفع وسوسه اول آنست که از خلق حق را جدا نداند و فعل و صفت خلق را سایه فعل و صفت حق داند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مربوب اعتقاد نماید ازینجاست آنچه شیخ او حدے فرموده ؎ تا جنبش دست هست مادام + سایه متحرک ست ناکام + پس استعاذه برب الناس مناسب انیست ازین معنے وسوسه دوم نیز مرتفعے شود لیکن استعاذه بملک الناس لائق تر آنست که عجز ایشان ظاهر شود بدانکه شبیه بوسوسه دوم ست آنکه ظهور قدرت را در وجود تام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله جز بظاهر و مظهر فرقے نماند علاج پناه بردن بملک الناس ست که مرتبه جمع ست تا ظاهر شود که مدار بشبه ازلیته است انک لا تهدے من احببت ولکن الله یهدے من یشاء چون سید ولد آدم را این حال ست دیگر را چه رسد و ایضا ظاهر شود که هر چند فعل و قدرت در مظهر اوست خلق و تاثیر در مظهر او نیست عالم در بهر آن لبعدم میرود

مثل ان بظهور مے آید و خلق و تاثیر بتمام از مرتبہ الوہیت ست باین سخن وسوسہ
سوم نیز مرتفع شود بلکہ بہمان تفرقہ ظاہر و مظہر دفع شدہ بود کہ صورت فرعون
و شداد را بالوہیت گرفتہ بودند نہ حقیقت ایشان را لیکن استعاذہ بالہ الناس
در دفع او مناسب ست ب ایضاً در تحقیق کریمہ مذکور رقم فرمودہ اند وسوسہ
خناس از سہ قسم بیرون نیست یا بمعصیہ مے اندازد یا دل بندہ را در تصرف خود
آورہ مملکت خواطر و خیالات میکند بے آنکہ ظہور معصیتے شود یا بکفرے اندازد
نعوذ باللہ من شرہ از قسم اول التجا برب بردن مناسب ست چہ معصیت واسطہ
مومنے شود چنانکہ بعض اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاۃ در دوزخ
مے نمانند کفار صفت ایشان لا یموت فیہا و لا یحیے ست در ربوبیت واسطہ وجود
وحدت و در قسم دوم ست کہ ملکہ و مسخرہ شیطان ست التجا بملک بردن مناسب
و در قسم سوم التجا بالہ بردن سزاوار ست در تحقیق حدیث کان اللہ و لم یکن معہ
شئ رقم فرمودہ اند کہ این کلام کہ از مشکوۃ نبوت علے صاحبہا من الصلوۃ افضلہا
بظہور رسیدہ اشارہ بمرتبہ اطلاق ست و تقدم آن بر سائر مراتب تقدمیست
ذاتی والان کما کان کہ باقتباس از انوار مشکوۃ بزبان بعض اکابر صوفیہ جریان
یافتہ عبارتست از انکہ او ہمچنان بر صرافت اطلاق خود ست ظہور مقیدات
جلوہ اطلاق را بر نینداختہ دران حضرت ازل و ابد ظاہر و باطن در یک نقطہ
جمعیت جمیع ذرات عالم در دور آن متعاقب موہوم الاتصال بنفس رحمت و
قہر آیند و میروند و میان ہر دو آن دریاے لامنتہاے اطلاق بیہا ست
و او تاہی ظہور مقیدات نسبت باین ہمہ اطلاق بے انتہا نزدیک ست
کہ نزد عارف کل شئ ہالک الا وجہہ مستمر بیند و آنکہ میگویند حفظ ما بین انفسین
نیز رفع را لابد ست انیست کہ خود را بفنا و نیستی برد بلکہ آن نفسین این و

نفس رحمانیت ولہذا گفتہ اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین
بہتر ست والا عارف را چہ احتیاج ست بحفظ بین النفسین کہ آوازے منفک
نیست چہ در اصلاح وچہ در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از انکہ اشیا
نمود لیست بے بود بوی از وجود خارجی بمشام او نرسیدہ و ہمچنان در علم آمیدہ
یا گوئیم واللہ تعالی اعلم کان اللہ بعد از ظہور وقتی بودہ باشد کہ لی مع اللہ
وقت مبین آنست والآن کما کان ہمچنان یا آنکہ الان کما کان باین معنے
صحیح ست واگرچہ کان اللہ بمعنے اول باشد یعنے در نظر شہود من ہمچنان بود
ص ۱۹ در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتلہ محبتی فانا دیتہ فرمودند کہ حق سبحانہ
بیان طریق مراقبہ فرمودہ است کہ ہر گاہ محبت ذاتی بمرتبہ افنا و اماتت برسد
محبت بذوق یافت و تجلی ذات فائز گردد و ایجادیت ہمین ذوق یافت ست
کہ بعد از فنا در محبت ذاتی بظہور میرسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از
ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصود ست و باین تقریب فرمودند کہ مدار
طریقہ باین سہ چیز ست رسوخ بر عقاید اہل سنت و جماعت و دوام آگاہی و دوام
عبادت ص ۲۰ در تحقیق معنے حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بے ان ذکرنی
فی نفسہ ذکرتہ فی نفسی و ان ذکرنی فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منہ یعنی فی
ملاء الملائکہ فرمودند بخدائے عزوجل نیکو گمان باید بود و بنفس خود بد گمان و
خالف مشائخ را اختلاف ست در آنکہ غالب حال بندہ مومن رجا باید
یا خوف بعضے گفتہ اند در پیرے رجا و در جوانی خوف و تحقیق آنست کہ ہمیشہ
باید کہ رجا غالب باشد و خیریت ملاء در صورتے کہ ذکر بندہ مرئی او در ملاء
آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک افضل
باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آنسرور صلے اللہ علیہ وسلم

که در ملا اعلی است ذکر حق سبحانه بنده را در ان ملا باشد یا خیریت ملا باعتبار
آن باشد که جماعتی از فرشتگان اند که آن را مهیمین گویند و آنها افضل اند
از رسل بشر ذکر بنده در ان ملا باشد ب۲۱ حقیقت مراقبه انتظار ست و صدق
انتظار در طلب مقصود ست در حالتی که طالب از حول و قوت خود برون
آمده باشد و شتاق لقای مقصود و مستغرق بحر هوای او باشد جل ذکره
و بحول و قوه غیر کوشش ست و انتظار آستانه کشش این قسم مراقبه جز منتهی
و قریب الانتهار ا دست میدهد و لهذا ابو الجناب نجم الکبری قدس الله سره
در بیان ده اصل که موت بالاراده را بران داشته این مراقبه را اصل نهم ساخته
لیکن مبتدی عاشق را تقلید منتهی باید کرد و خود را از حول و قوت خود برآورده
انتظار محض باید بود اما سائر مراقبات که مطلوب را مقید بینند بشکل و مثال و علم
و خیال کرده در عرصه تعقل آرند فرد و انیست و معلول ؎ هر چه پیش تو میش
ازان ره نیست + غایت فهم تست الله نیست + ب۲۲ نگارش نموده اند نماز را
حقیقت ست و صورتی ظهور حقیقت او موقوف ست بمشرف شدن به موت
اختیاری و طلوع این شرف از راه سلوک بمتنی برده اصل مشهور ست و طالب
صلوة حقیقی اگر مستعد نزول جذب الهی باشد و قابلیت تقدم جذبه بر سلوک
داشته باشد وظیفه او آنکه بعد از طهارت باطن بتوبه نصوح و خالی کردن دل
از آرزوهای نفسانی که مضر راهرد انست توجه بحضرت حق سبحانه نماید توجهی
مجمل بهیولانی الوصف یاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلمه انی وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا را شعار باطن خود سازد و یکین که
غیبی در رسد و او را از و بستاند و منی و ما انا من المشرکین بیاورد و جلوه گر شود
تعاقش قوت گیرد حقیقت مراقبه که انتظار حصول مقصود ست بظهور آید و طهارت

را صفات دیگر پیدا شود پرتو تجلی ذاتی بزبان حال باو بے علتے و بے نیازے
مطلب را در میان نہد معنے توکل را کہ برون آمدن از رویت اسباب است دریابد
اگر لطف حق مدد نماید بیند کہ توجہ نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
اللہ اکبر من ان یتوجہ الیہ غیرہ روے نماید این زمان توجہ دیگر پیش آید و ما
انا من المشرکین را بزبان دیگر بخواند حواس و قوایش تمام از عمل معزول شوند
بصفت غزلت متحقق شود بور اثت قبول خطاب فسجدہ نافاقہ لک پیدا کند و از
عہدہ امر و اذکر ربک اذا نسیت برآید تنزیہ حق کند و سبحانک اللہم و بحمدک گفتن
گیرد قدم در مقام توحید و اتحاد نہد از نجا مان ترقے کند کہ کل کائنات را مضمحل و
ناچیز یابد کلمہ لا الہ غیرک سر از نقاب تواری برآرد انجا خلاصہ قناعت در مقام تمیز
بگیرند باز تواند بود کہ اذکر ربک اذا نسیت لباس دیگر پوشیدہ کار فرمای او شود
خود را بعد قرار داد بمشقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتایج
تکالیف بر و روشن سازند تعوذ نمودہ بے تکلیف شروع بقرأت نماز کند فتح
دیگرش روی دہد بصراط مستقیم مہتد شود بسعادت رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ
برسد چون درین مقام متمکن شود معنے ہم فی صلوتہم دائمون و صف حال او
شود انیست صلوۃ حقیقی اگر کند ذات بر و تجلی کند خواہ درین منزل خواہ پیش
ازین منزل فنائے حقیقی باطنش از مجموع امور سرد شود در و نا یافت گریبان
گیر جانش شود و معنے لشتے عدما لا عود لہ دل نشینش گردد جانا بقمار خانۂ
رندی چند + با مردم کم عیار کم پیوندند + رندی چند کس نداند چند + برنسیہ و
نقد ہر دو عالم خندند + تواند بود کہ فقرش بہ نہایت رسد و مظہر اسم الغنی شود و ہنوز
دردمند باشد این در دست کہ مقصود آفرینش عبادت روحیہ ہمین در دست
ب ۲۳ بعد از تحقق مقامات دہگانہ سلوک نگارش نمودہ اند ہر کہ در مقام معصیت

است یا رغبتی بہ دنیا دارد یا سبب بین ست یا اکتفا بما لابد معاش ندارد یا مخالط
خلق ست یا او قاتش بذکر حق سبحانہ معمور نیست یا از خدا غیر خدا عزوجل میخواہد
یا در مقام مجاہدہ با نفس نیست یا نظرے بخود و احوال خود و مداری بحول و قوۃ
دارد یا تسلیم احکام ازلیہ نیست در سلوک طریق تحقیق ناقص ست و مخفی نماند کہ
بعضے از اہل نہایت کہ از خود و بایست خود بر آمدہ اند در اکتفا و عدم اختلاط و مجاہدہ
بحسب بعضے ازین باب حقانیہ ثابت نمانده اند لکل وجہتہ ہو مولیہا اکابر خانوادہ
نقشبندیہ بے فرمایند قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم کہ ہر کرا در دین راہ دلگیر
شود بعد از توبہ نصوح و بقدر طاقت رعایت زہد و توکل و قناعت و عزلت
و صبر و توحید و توجہ سائر مقامات کردہ اوقات مصروف ذکر الٰہی گرداند
رعایت مذکورہ را سفر در وطن میگویند غایۃ الامر اہتمام بذکر و توجہ دارند
و توجہ مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند کہ طریق ذکر بجذبہ سیکشد و بمدد
جذبہ جمیع مقامات بسہولت و استقامت بدست بے آید و حقیقت توجہ
مذکور و مراقبہ مذکورہ کہ وجے از وجوہ یاد داشت است و صفت رضا بعد
از تقویت نسبت جذبہ و کمال آن بآسانی روے نماید ۲۴ در آخر
شرح رباعیات خود کہ از مصنفات دقیقہ شریفہ ایشان ست و مسمے
بسلسلۃ الاحرار نگارش فرمودہ اند ۵ این سکہ کہ من زدم بنام فقر است
وین روشنی از نور تمام فقر است + برخیز رہ خواجۂ احرار بگیرید + کان راہ
زہر حد مقام فقر است + اقرب و اعلی طرق مشایخ قدس اللہ تعالیٰ
اسرارہم طریقہ علیہ احراریہ نقشبندیہ ست اول در آمد ایشان در ادراک
بسیط است کہ غلبہ جہت حقیہ بر خلقیہ است و محل تجلے انوار ذات ست
و ظہور وجہ خاص است مقدمہ این منے را کہ مغلوبۃ ادراک مرکب و ظہور

تا بتاثیر صبح سعادت وصول نست حضور و آگاہی مے گویند و ہر گاہ در غلبات کشش و انجذاب ارکات بتمام از میان رخت بر بندند بل بنسبت آگاہی نیز شعورے نماند تعبیر بفنا و فنائے فنا مے کند تواتر این نسبت را وجود عدم مے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواترہ را عظیم مے شمرند و وصل اعدام اگر توانے کرد + کار مردان مرد تانی کرد + ازین جاست کہ در ہنوقت مے گویند وجود عدم منجر بوجود فنا شد ہمانا کہ از فنائے فنا صفات بشریت مے خواہند و ہر گاہ حق سبحانہ بمحض عنایت نورے بخشید کہ در پرتو آن نور دیدند کہ حضور بہ آن حضرت پرتوے ست از وصف حضور ذاتی آنحضرت بخودش بہ فنائے حقیقی مشرف شدند از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چہ بایشان منسوب بود تمام بہ اصل رسید این مقام مقام بقا باللہ است این وجود را وجود فنائے گویند و مے گویند وجود فنا بوجود بشریت ہرگز عود نمے کند یعنے عادۃ اللہ برین جارے ست کہ فانی بہ او صافش رو نمے شود حوالہ تکمیل ناقصان درین منزل ست این کشف را کشف علیہ مے گویند بتعبیر بہ تجلی ذاتے و شہود ذاتے دیا دداشت میکنند و حقیقت ان تعبد اللہ کانک ترا ہ را درین موطن میدانند و رویۃ اخروی را نیز درین منزل اثبات مے کنند و فرق میان احسان و رویۃ ہمچون فرق میان مشاہدہ صاحب جمالی در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب مے دانند و مے گویند کہ ہر چند کہ انکشاف ذاتے صفہ بصیر تست اما چون حق سبحانہ خبر دادہ کہ یہ یارہ چشم را مدغلے خواہد بود آمنا و صدقنا گر می گفت پیشانے شمارا مدخل خواہم داد آن زمان نیز ایمان مے آوردیم و شہود ما نظرت فی شئ الا رایت اللہ فیہ او قبلہ او معہ را پیش از اطلاع بر اصول

این طائفه و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمی نهند و اسم معائنه
بران اطلاق نمی کنند چنانچه بعضے گروه اند همگی اهتمام ایشان و تکلف غلبه
و غلبات آن ست در غلبات آن نسبت کثره صفاتیه نیز از نظر ایشان
محو می شود از صفت و فعل جز ذات هیچ نمی بینند در عرصه وجود جز یگذات
بحث در نظر بصیر نشان نمی ماند این ست نهایت مقام انبیا و اولیا ان الی
ربک المنتهی ولیس وراء العباد ان قریه ۲۵ رقم فرموده اند که عین الیقین
در ذات حق سبحانه عبارت از علم حضوری ست بذات حق در پرده اسما و
صفات و حق الیقین علم با آنکه این علم علم حضوری ست و عالم عین معلوم
ست بتجلے صوری بیش از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین
نیست چه حاضر مدرکه صوری بیش نیست با علم آنکه وی صورت حقیت
سبحانه و همچنین بتجلے معنوی نیز داخل نیست چه حاضر مدرکه صور علمیه بیش
نیست با علم آن که معلوم حق ست سبحانه اما بعد از رسیدن بکمال توحید
همه عین الیقین ست بل حق الیقین ست بلکه دران موطن جز بتجلے ذاتے
تجلے نیست چه بحقیقت جز احدیت مجرده نیست اے موحد کامل صاحب
ذوق این معنی این رموز که بیان کردیم آگاه شده باشی توجه فرق میان
تجلے معنوے و تجلے ذاتے با آنکه تجلے ذاتے نیز در پرده اسما و صفات ست
بالجمله هر چه حاضر مدرکه هست تجلے منسوب بآنست فافهم و نیز از بعض مقدمات
سابق معلوم کرده باشی که هر گاه سالک شروع در شهود ذاتی بکند و دران کمال
پیدا کند از تجلیات صوریه و معنویه فراغی خواهد داشت خلاصه و مقصود همه
تجلیات صوریه اورا حاصل ست هر گاه صاحب صور حسیه و علمیه حاضر او باشد
از حضور صور فقط فراغی خواهد داشت اگر گفته شود که از تغیر تجلے معنوی را

کردی لازم می آید که ارباب عقاید هر گاه یقینی باعتقادیات خود داشته باشند
صاحب تجلّی معنوی باشند و حال آنکه از خواص تجلّی معنوی افنای سالکست
چنانچه مقرر ارباب آنست میگوئیم فرق میان تجلّی اعتقادی و تجلّی معنوی آنست
که در تجلّی اعتقادی مذکور یقین ست با آنکه این صورت معتقده صورت حقست
و در تجلّی معنوی یقین ست با آنکه این ذی صورت حق ست با تقرر صورت علمیه
در مدرکه بالجمله در تجلّی معنوی باطن در پرده علم گرفتار معلوم ست بتفاصیل قطعًا
کاری ندارد و در تجلّی اعتقادی در صورت علمیه و تمثیلیون مندرجه دران و بنسبت
صورت مادی صورت متفرق و پریشان ست ب ۲۶ فرموده اند توکل آنست
که ترک اسباب کنند و بنشینند چه این سوی او بست بلکه اقامت بسبب
مشروع مثل کتابت وغیره میباید کرد و نظر بر سبب بر ندوخت زیرا که سبب مثل
دروازه است که حق سبحانه برای وصول مسبب ساخته است درین میان کس
دروازه را بند و که از بالا خواهد بر تافتن بی ادبی کرده باشد چه دروازه
بنا کرده اوست و دلیل است بر آنکه او کشاده نباید بست بعد ازان او داند
خواه از راه دروازه فرستد یا از بالا بر تا بد ب ۲۷ فرموده اند تا حضور ذاتی که
حضور صاف عبارت ازانست سالک را حاصل نشود از تقید توحید جسمانی
خلاصی نیابد چه توحید صوری در مراتب اجسام می باشد چنانچه وجود جسمانی
خود را و غیر را وجود حق میداند و در نیوقت تمیز و تفرقه باقی است روح بفنا
و اضمحلال نرسیده است زیرا که بروح است تمیز هر چیز این موحد بتوحیدی
که مقرر علمای دین و صوفیه محققین ست رضوان الله علیهم اجمعین نرسیده
و آن عبارتست از مدلول کریمه والله من ورائهم محیط که تنزیه صرف منزه از صفت
تنزیه است تا فروغ حضور ذاتی در نگیرد و روح را بفنا و اضمحلال نرساند حجاب

از جهرهٔ مقصود برنیفتد اگرچه آن حال لمحه باشد و این همان قدر که در تقدیر
است روی رفته می نماید غلبے تفاوتے الاستعدادات پس همیشه منتظر باید بود
که حق سبحانه بوجود موهوب صفاتیکه مقربان خود را مخصوص گردانیده مشرف
سازد و درین کسب را اصلا مدخل نیست بمحض موهبت اوست سبحانه ب ۲۸
روزی بعض علما دران معرفت شرح رباعیات ایشان که صور علمیه عکس
اعتبارات وحیثیات ذات است ونمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس
آن صور علمیه است که بر آئینه ذات افتاده تردد می نموده اند که اگر عکس صور
علمیه بر ظاهر وجود افتد نهایت ذات حق و مجلیه وجود مطلق تعالی شانه لازم می آید
در نوبت حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس بسر وقت ایشان رسیده
پرسیده اند که چه مذاکره میرفت شبهه خود را معروض داشته اند فرموده اند
نی نهایتی حق سبحانه زبان معنی ست که در اجسام ست باعتبار طول و عرض بل
بآن معنی ست که بی تعین وتمیز ست دیگر محل آن صور ذات نیست که محلیه لازم
آید بلکه محل آن وهم ست چنانچه صورت متنقش در آئینه نه درون اوست ونه
برون او وهم حکم میکند که بر روی آئینه آنست محل او خیال است که از امثال
متصل گویند در آئینه همچنان بر صرافت وبیرنگے خود ست ب ۲۹ همدرین محل
فرموده اند که توحید حاصل مے باید کرد و توحید محققان متکلمین لا موثر فی الوجود
الا الله است یعنی تمام قدرت خود را بحق داون وخود را ازان خالی ساختن
اگرچه بعضے از متاخرین علما قدرت موثره را به بنده هم فی الجمله اثبات میکنند
وتوحید ایشان لا معبود الا الله است اما مذهب صحیح همان است لا موثر فی
الوجود الا الله وصوفیه چنانچه فعل وقدرت را منسوب بحق میدانند باقی
صفات سبعه از علم وسمع وبصر وحیات وارادت وکلام را نیز منسوب بحق میکنند

ب۳۰ روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیار ست اگر سالک از حقائق نصیب وافر داشته بهتر والا اصل کار بر شریعت بودن ست توحید سالم آنست که به تعین خود که انا بر سر او می افتد اضافت کنی و از استعداد او شمارے و کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که معتقد لا موجود الا الله باشی درین بیان یکی سوال کرده آنکه شیخ ابو علی فارندی قدس سره فرموده میتواند که سالک متخلق شود بجمیع اسما و صفات الهی و هنوز واصل نباشد بآن سخن مشهور تناقض دارد که تخلق باخلاق الهی بعد از وصول حاصل مے شود فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود واقع شده پس میتواند که بعضے را در سیر الی الله پیش از وصول سر دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول بمقام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسے اصطلاح سازد و تخلق قبل از وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب ست ب۳۱ روزی بنظر مبارک ایشان آن معرفت در آمده که حضرت مخدومی جامی قدس الله سره السامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضوری آن که از حس غائب شوند بعضے از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود و آنرا مکاشفه خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبود چه مکاشفه عبارتست از تفرد روح بمطالعه مغیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق آنست که در بعضی مکاشفات که خیال را دران مدخلی نیست نیز خطای میشود اما علوم یقینیه که بر مدرکه ملهم میشود خطا را آنجا دخلی نیست درین محل در رویشے معروض داشت که در بعض علوم یقین که بطریق الهام معلوم میگردد نیز خطاے یافته مے شود سبب آن چه باشد فرمودند سببش آنست که بعضے از مقدمات مسلمه خود که پیش

صاحب این دید نسبت یقینے مقرر ست آنرا بآن علوم ضم کردہ ست خطا ازان
راہ آمدہ والا خطا را در صرف علوم ملہمہ چہ گنجاے علما ے علوم عقلیہ کہ
مراعات قوانین منطقیہ مے نمایند گاہ خطا در فکر شان راہ مے یابد سر شش
ہمانست کہ مقدمات مقررہ خود را یقینے خیال کردہ دران دخل دادہ اند والا
منطق علمی ست کہ رعایت او ذہن را از خطا در فکر نگاہ میدارد اگر استعمال
صرف منطق مے بود بے ضم مقدمات خود ہرگز خطا نمے خورد و انگاہ فرمودند
کہ بمتوجہان الی اللہ کشف ہیچ درکار نیست کہ کشف دو نوعست دنیوی آن
خود اصلا بکاری نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت مبین شدہ است
برای عمل کافی است و ہیچ کشفے بآن برابر نہ ۳۲ میفرمودہ اند مشائخ را باعث
بر تربیت و ارشاد خلق یکے از سہ چیز است و میشود الہام حق سبحانہ یا حکم و امر پیر
یا شفقت بر خلق اللہ یعنے چون خلق را بر ضلالت می بینند و ضلالت را
موجب عذاب و ضرر آنہا میدانند از غایت ترحم دفع عذاب ایشان میخواہند
پس مقتضاے شفقت آنست کہ ترویج شریعت را لازم گرفتہ خلق را بوعظ
و نصیحت بحفظ آداب و اقامت شرائع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقہ و حدیث
و عمل کردن بموجب آن اما آنکہ اینہا را واصل سازند و شفقت شرط
نیست امر زائدی ست در شفقت و باین تقریب فرمودہ اند کہ حاصل این
طریقہ تربیت انجذاب ایمانی ست کہ دعوت تمامت انبیاء و رسل بدان
واقع ست ۳۳ میفرمودہ اند کہ نہایت قرب بندہ و اتصال او بنسبت
بذات حق سبحانہ زیادہ بران نیست کہ دوام آگاہی و آرام کہ بہ فنا کشد
حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت
مشرف بمرتبہ ولایت شد و کمالاتی کہ در حصول مقامات و تجلیات اسماء و

صفات سالکان طریق دیگر را بتفصیل حاصل میشود دیگر ست این حصول نسبت
قرب واتصال کہ بذات حق سبحانہ حاصل میشود بمرتبہ ولایت خاصہ میرساند
اول درآمد طلاب این طریقہ در سرحد فناست ومعنی اندراج نہایت در بدا
کہ کبرائے سلسلہ ما اشارہ بدان کردہ اند اینجاست ۳۴ بتقرب ترقی بعد الموت
فرمودہ اند کہ حضرت شیخ ابن عربی رضی اللہ عنہ گفتہ اند اگر کسے بنیت صحیح
واعتقاد درست در راہ حق سبحانہ درآید وآداب شریعت غرا کما حقہ بجا آورد
واورا ازاذواق ومواجید این طائفہ درحین حیات نصیبے نباشد البتہ بعد
ازموت احوال واذواق این طائفہ اش بدہند حضرت خواجہ روح اللہ روحہ
بعد ازین نقل تامل کردہ فرمودہ اند بلکہ این چنین کس را ہمدرین عالم وقت
اختصار باین دولت مشرف سازند بعد ازان بہ زبان مبارک آوردہ اند
کہ اعتقاد درست ورعایت احکام شریعت واخلاص ودوام توجہ بہ جناب
حق سبحانہ بزرگترین دولتی ست ہیچ ذوق ووجدان برابر این نعمت عظیم
نیست ع این داشتہ باش کودگر ہیچ مباش ۳۵ فرمودہ اند طریقہ
انجذاب ومحبت الٰہیہ موصل ست واورا روی خبر بسوی ذات حق سبحانہ
نیست بخلاف طریق دیگر کہ روی بجانب انوار سرمد دارند لاجرم بعضے ہمان
انوار باز میمانند واین انجذاب ومحبت در جمیع افراد انسانی ست اما پوشیدہ
اہل این سلسلہ علیہ نقشبندیہ تربیت ہمان انجذاب میکنند ۳۶ فرمودہ اند
رویۃ بالبصر بعد از موت ست چہ رویت انکشاف تام ست وتا روح متعلق باین
بدن ست انکشاف تام صورت نمی بندد چہ ہر جنیبے بے تعلق گردد لا اقل علاقہ
حیات باقی خواہد بود اگرچہ بصرافت اصلی نماند تعلق خود باقی ست ۳۷
بتقریب سماع فرمودہ اند انہای کہ از صوفیہ صافیہ بسماع نغمہ قائل شدہ اند

حکمت درین آن دیده اند که در وقت استماع نغمه طبیعت ساکن و بر جای خود
میباشد لاجرم روح در ادراک معانی بیشتر میرسد محبوب آنها معنی ست نغمه را
مثل زیور آن میدانند والا نفس نغمه مبتلا نیستند یکی از حاضران این بیت شیخ
سعدی را برخوانده ؎ که آواز خوش بهتر از روی خوش + که آن حظ نفس است
این قوت روح + فرموده اند هر دو یکیست یعنی اگر رای و مستمع از اهل نفس آمد
آن دیده و شنیده هر دو نفسانی ست و اگر از اصحاب روح اند هر دو روحانی
ست و فرموده اند که در ملفوظات شیخ نظام الدین مسطور ست که از شرائط نغمه
یکی آنست که بر مستمع محبت حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان معروض داشت
که محبت حق سبحانه را چه علامتی ست فرمودند اتباع تام آن مخلص عرض کرد تواند بود
که صاحب اتباع را مطلب بهشت یا شد یا رستن از عذاب و دوزخ فرمودند آری چنین
کسے صاحب اتباع تام نیست و او را از اهل الله نمیتوان شمرد این اتباع ظاهری
است و اتباع باطنی آنکه در باطنش جز حق سبحانه مطلبے نباشد ۳۸ روزی
فرموده طریق سلف مشائخ آن بود که اول به تزکیه نفس تحصیل مقامات
مشغول میشدند چون موانع قرب الٰہی که خواطر و هواجس ست بتزکیه دور میشد
بقدر تزکیه نور ایمانی قوت می یافت تا بجاے میرسیدند که جز حق سبحانه نزد
بصیرت ایشان نمی ماند و جمیع اوصاف و افعال را از و میدیدند و صور
اجسام عالم در رنگ سرابی مے نمودشان و مظاهر را مخلوق و معدوم مییافتند
و توحید صوری بعضے را بعد از فرو آمدن حاصل می شد و بعضے را نه انگاه
فرموده اند طریقه علیه نقشبندیه قدس الله اسرارها لیها همان طریق سلف
است لیکن در ابتدا به تحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرموده اند آنها که
از راه توحید صوری میروند خطر بسیار دارند و نیز فرموده میتوانند که شخصے بحضرت

حق سبحانہ اقرب باشد یعنی استہلاک و اضمحلال داشتہ باشد و اکرم نبود چنانچہ یکے
تحصیل مقامات کردہ است و نتیجہ مقامات را کہ استہلاک و اضمحلال است درین
عالم نیافتہ این اکرم ست نزد حق سبحانہ و کریمہ ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم ناطق برین
است ب۳۹ فرمودہ اند کہ ولایت بفتح دادِ قرب بندہ را گویند کہ بحق سبحانہ دارد
و بالکسر آن معنی را کہ موجب قبول خلق میشود و اہل عالم بدان میگروند و این تکوینیات
تعلق دارد خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی ست شخصی از حاضران سوال
کردہ کہ برکاتی کہ بمستعدان میرسد از کدام قسم ست فرمودہ اند کہ اثر ولایت
بالفتح است و در اثنائے آن بیان تقریب استفادہ طالبان فرمودند
کہ ہرگاہ آئینہ طالب محاذی آئینہ مرشد میشود ہر چہ در ان آئینہ است بقدر
مناسب پرتو می اندازد انگاہ فرمودہ اند کہ کسے باشد کہ ازان دو قسم ولایت
او را یکی حاصل باشد و دیگرے بود کہ از ہر دو نصیب وافر داشتہ باشد
یا شخص یکے ازان دو بیشتر بود و بدیگرے کمتر مشائخ نقشبندیہ رحمہم اللہ را
ہمیشہ ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بودہ است و فرمودند کہ اگر مقتدائی
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را بیکے از مخلصان میگذارد و ولایت
بفتح را با خود بر دو نیز فرمودند کہ بحکم زلتی ولایت بکسر را از دلی باز ستانند
چنانچہ این فارض رحمہ اللہ ازان نیز نقل می آرد و آن در فصوص مسطور
است ب۴۰ روزی فرمودند کہ معاملہ برزخ و حشر خوش معاملہ دور و دراز است
انگاہ سکوتے و تاملے کردہ فرمودند ہیچ سعادتی برابر این نیست کہ کسے
را نسبے بحضرت حق سبحانہ حاصل شود بعد ازانکہ دوام انس حاصل شد ہیچ
انتظاری نمی باشد و فرمودند کہ سبحان اللہ آدمی مامور باخلاص و محبت
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خود ست با این ہمہ چندین

تکالیف شرعیه برونهاده باب روزی بتقریب اعتراض بعض منکران به فقرا رانده فرمودند اولیا از کبایر محفوظ نمیتوانند اگر از ایشان امری ازین باب ناگاه ظاهر شود احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جهالت ست ملاحظه باید کرد که منزل ایشان کدام ست درین میان اگر احیاناً بحکم بشریت چیزی صادر شود ایشان را دران معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشائخ کبار را در زمان حیات مردمان زندیق میگفته اند چنانچه ذوالنون مصری را رحمه الله اما ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزه بود اگر در کسوت دنیا می بودند هیچکس بعد از موت هم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند این که مبتدعان به بعضے اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند سببش همان ست که این بزرگواران بنابر حکمتی بمنصب خلافت در دنیا نبودند و الا چندین تن از صحابه کرام رضی الله عنهم در زمان حیات ایشان بکبایر گرفتار نمیشدند و بوضع فقر و تجرید زندگانی نمودند هیچکس ازانها حرفے نمیگوید و سخن از اصحاب گفتن از شرائط دین و ایمان نیست بسیاری از مومنان باشند که جز خدا و رسول را نمیدانند و در ایمان ایشان هیچ شبهه نه

فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای حضرت خواجه ماقدس الله سره العالی

خواجه عبید الله سلمه الله تحسین فرزند دلبند حضرت خواجه ماند وقت و روز و ماه و سال ولادت ایشان ازین ابیات شریفه والد ماجد ایشان هویدا گردد

اوکشته درین خرابه منزل + روز یکم از ربیع اول + بود آخر عصر کان یگانه + افتاد درین سیاه خانه + طبعم غزل نشاط میگفت + دیدم ناگه بهار بشگفت + تاریخ شناس تیز بین مرد + بشگفت بهار در خط آورد + وچون یکی از درویشان در واقعه دیده بود که در خانه ایشان پسرے حمیده سیرے خواهد شد باید که

اورا سمے بنام نامی خواجہ احرار عبید اللہ قدس سرہ گردانند چنین کردہ اند چنانکہ
در ہمان مثنوی آن خواجہ معنوی اشارہ باین معنی نمودہ اند آنجا کہ فرمودہ اند
در خانہ کمترین غلامی + شد بندہ کی بزرگ نامی + این نام خجستہ ملک داد + انشاء اللہ شفیع من باد
و درین منظومہ بتقریب اذان و اقامت بسمع این طفل کثیر السعادت ابیات
بدیعہ دقیقہ کہ متضمن تعطش ایشان بودہ بقلم آوردہ اند ما بہ بست و دو بیت
ازان اینجا اکتفا نمایم ؎ برخیز ہلا موذن غیب + در گوش من آر بانگ
لاریب + این خستہ بسے نیازمند است + یک شہدم از لبت بسند است +
گر یکدم اللہ از تو گیرم + واللہ کہ ہمان زمان بمیرم + یک شعلہ نورد بر وزم
تا خانہ ما سوی بسوزم + خود را بتو بازمے سپارم + مے میرم و شعلہ مے گذارم +
در خوزیم ازین سیہ روز + خود شعلہ خویشتن برافروز + اے دوست بحق
دوستداری + خواہان توام بجان سپاری + جبرائیل پیغام وصل جاودانی است
در پیش تو مرگ زندگانی ست + گر خیز علے الصلوٰۃ گوئی + ہم خود بصلوٰۃ بپوئی +
در زیر کفن شوم فراہم + رشک ہمہ زندگان عالم + من مردہ و دوست
در نمازم + سبحان اللہ بخود بنازم + افتادہ بصعقۂ تجلے + گویم و ہوالذے
یصلے + گردند و کون مدح خوانم + قد افلح آیتے بشانم + ہان اللہ گوی تا
بجوشم + اینک چو صدف تمام گوشم + در ہمزۂ اللہ از شوم نیست + حاجت
بسماع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ صراط مستقیم
است + من یکدم سر و نام دارم + یک رشتہ حیات کام دارم + از رشتہ کفایت
است این کار + چون من بروم چہ کم چہ بسیار + چون در نگری غرض تمام است +
سر رشتۂ رشتہ ہم بجام است + گر کجر رسد بہ تشنہ کامی + سیرابی اوست
ہم بجامی + فی فی نمط مقام درویش + عالی ست ز حرف اندک و بیش +

دریای ازل بسی شگرفست + سبحانک تبت این چه حرفست + ولایام طفولیت
این فرزند و برادر ارجمند ایشان مدظلهما که عنقریب ذکر ایشان نیز بیاید از
والد بزرگوار خود بنظرے رسیده بود و نیز دران ایام حیات حضرت والد
ایشان طاب تربته حضرت ایشان مارا قدس الله سره امر متوجه و دعا
درحق این دو نور دیده نموده بوده اند و آثار آن را نیز بنظر غیب بین مطالعه
فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پیرزاده گرامی مرسل
داشته اند تصریح باین معنی نموده اند هذا هوی سه مرتبه فقیر بدولت عتبه بوسے
حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن برمن
غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبردار خواهی بود
و در حضور خود شمارا طلبیدند و شما در حجور مرضعات بودید و بفقیر امر کردند
که با ایشان توجه بکن بامر ایشان در حضور ایشان بشما توجه کرده بجدیکه ظاهرا
اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر
نتایج باشد انتهی کلامه الشریف چون این دو برادر والاگهر بحسن شفقت و
اهتمام خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی از فضل وصلاح
بهره وافر گشتند این مخدوم زاده بزرگ بإشارة آنجناب شغل این طریقه علیه را
از شیخ الهدا دوامت حیاته که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله
سبحانه گرفتند و ببرکت آن نظرات که سابقاً ذکر یافت و نیز بمن همت و
صحبت این دو عزیز از صفاے نسبت بزرگان خود بانصیب شدند بالجمله
فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و همواره
در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان مامی بوذند و در عرائض بنیازمندے
تمام و ریزه انظار عنایت ازان حضرت می نمودند یکی از عرائض ایشان

این عریضہ علیہ ست کہ از انجا بکمال عقیدت بل بوفور فضیلت ایشان را
توان برد وھو ھذہ عریضہ محتویہ علی سرایر الاخلاص ومکامن
الاختصاص من الملوک المفلوک اخقر عبید اللہ عبید اللہ الی اسوۃ
اھل الصفوۃ قدوۃ ارباب السلوک شیخ الاسلام مصباح الظلام امام
الانام ومنبہ النیام الاجمل الاکمل البارع الاورع النحریر النیر
المنیر مشید ارکان الملۃ والمتطہر من المآثم والذلۃ والناطق بالحق والصواب
والمحق کشف اللوث والارتیاب قائمۃ الدین وغایۃ احکام المتین والمتمکن
علی مسند الافادۃ والمتصاعد من حضیض العادۃ الی افق السعادۃ
قلاوز رکبان الطریقہ وحارز عمران الحقیقۃ نور حدائق الاکوان ونور
حدیقۃ الاعیان فارس مضمار الخطاب وحارس اسرار الکتاب المتعین
علی وساوۃ وراثۃ المصطفوی والمتصف علی جادۃ خلافۃ النبوی
واقتدیران المحبۃ لقائہ ومنھل عطش المھجہ سقائہ حلال عقود الاشراقیہ
وادلال وفود الاشراقیہ لیس مکرمۃ من اللہ الا لہ فیھا بسط دائم وہ
موھبۃ الا نصیب کامل الصفوۃ شعشعہ مرنیۃ تنبہ الوافی والعطوفۃ
شعبۃ من روحہ کرمہ الدائم فانہ القدیر علی مشائخ الزمان والتفوق
علی سائر الدوران تسخیر بملاحظہ اطواره من طوی الولایۃ وما
یستطلع بمشاھدہ اعمالہ علی اسرار اھل النہایۃ من استند بعروۃ
ارادتہ فھو الذی ارتقی علی مدارج الکمال ومن اعتصم بحبل اخلاصہ
فھو الذی استعد بنیل الامانی وفاز لحصول الکمال فھلموا یا ایھا
المتردین فی فیافی الطلب وتعالوا ایھا المتشمرین الی عباد ان وصول
الرب واقرعوا باب وارہ التی یعلم بمنبع البرکات دعاکفوا علی حضرتہ

التی تسمی بمعدن الخیرات وترقبوا من تلطفه حصول المقاصد والمرادات
وترصدوا من تصرفه نیل المکارم والسعادات هو الشیخ المکمل سیدنا
ومولانا ملاک الدین الفاروقی النسب المحمدی الحسب السرهندی
المولد القدسی المحتد بلاندلسی فی حقه عنبطة وللسمنانی فی امره
عبرة طرد الطوسی عند ظهوره وفر الفارابی من بسطوة طلوعه وقهر
فضله الغزالی ومثبت تفوقه الرازی اللهم کثیرا ماله وضاعف کماله
واحفظه من طوارق الایام وموجبات الاحزان والالام وماهم غمام
وهدر حمام بحرمة النبی واله الکرام وصحبه العظام واتباعه الاخیار
الی یوم القیامه علیه وعلیهم الصلوة والسلام یاسیدی لیس لی
طول البضاعة ولا حول الاستطاعة الا مکرمتکم ومرحمتکم قلبی
قاسیه باصناف الذنوب والاثم وفؤادی مظلمة باصناف الذمائم
والجرائم ارحموا علی حالی وانظروا علی سریرتی وبالی حتی استخلص
من هاوة الجهالة والضلالة وارتقی علی معارج السعادة والکمالة الیوم
لیس اب مشفق الا انتم ومهرب ومارب الا حضرتکم کل زمنة عمری
وجل اوقاتی وعامة شهوری وسنواتی مصروفة بمدحتکم العالیة
ومحمدتکم الهنیه واقتصر علی لقائکم ان کان لی الاربة والمنیة
سیدی لسانی کلیل وبیانی علیل لا یطیق فی العربی علی مقتضای
اقتضائی فابین المقصود بلسان الفرس بتوفیق الله ذو القدس
عز شانه وجل سلطانه انتهی وعرائض بزبان فارسی ورغایة فصاحت
وبلاغت نیز بسیار مرسل داشته اند که اکثر بدستخط ایشان نزد راقم ست لیکن
از خوف تطویل عنان توسن خامه را کشیده میدارد حق سبحانه ایشان را از

میراث معنوی پدر بزرگوار بهره فراوان بخشاد بالنبی وآله الامجاد خواجه محمد عبد الله
سلمه الله فرزند دوم حضرت خواجه ماند طاب تربته السلف وزاد قدر الخلف
برادر بزرگ از مادر دیگر اند وایشان از والده دیگر و واسطه میان ولادت این
دو گرامی برادر چهار ماه اکثر چنانچه همدران مثنوی والد ماجد ایشان قدس سره
اشاره بوقت و ماه و سال ظهور این فرزند نیز فرموده اند وآن اینست ؎
تاریخ یکی چو شد نمودار + هنگام تولد دگر آر + افتاده بحجر تبلاطم + ماه رجب و پنگاه
ششم + مابین ظهور این دو گوهر + بگذشته چهار ماه اکثر + چون صبح رسید
آخر شب + چون روز زروشنی لبالب + چون ماه تمام منشرح صدر + در ظلمت
شب چو ساعت قدر + بعد ازین بیان والا چند بیت زیاده در ثنای این نور
حدقه سعادت بزبان قلم لازم الیمنت داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود
حرفی بمیان نهاده هذا هو ؎ یارب که طلسم خود کشائی + این طفلک ما باو
نمائی + خود را بتمام خود گذارد + چون نخل زدانه سر برآرد + چندین همه آفتاب
رفتند + در بحر تو چون حباب رفتند + این قطره هم از شمار ایشان + در موج
خودش مکن پریشان + باشد کامم ازو برآید + چون تشنه لبیش از تو یاد دم آید + بس
تشنه و بس خراب امیدوست + در حسرت یکدمم آب امیدوست + هر کرا ترشح تو بینم +
در العطش آیم و نشینم + اے بحر طرب بکام من شو + امروز یکی بجام من شو +
من جام چه مے کنم گدایم + مشتاق توام دهن کشایم + اکنون دهنم کشاده بهتر
بحر سخن ایستاده بهتر + زین گفت و شنود حاصلے نیست + حیران و خموش
باید م زیست + این مخدوم زاده آزاده در صورت و شباهت و سیرت مشابهت
تمام بپدر بزرگوار خود دارند حفظ قرآن مجید نموده اند واز علوم عقلیه و نقلیه
بهره کامل حاصل فرموده چنانکه بعضے کتب متداوله را بنظرة و قوت تمام

درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفه علیه نصیب فراوان یافته اند و
دران علما و حالا و قهتهای نظر مینمایند بتعلیم ذکر و مراقبه این اکابر را از حضرت
ایشان ما قدس الله تعالی سره گرفته اند و چندین بار دیوانه وار از دهلی پیاده
و سوار متوجه آستان ایشان شده در سرهند روزها در خدمت علیه بسر برده اند
و الطاف و نظرات خاصه دیده اند و بعض کتب کلامیه را چون شرح مواقف
وغیره و بعض رسائل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانیده اند و از علوم
و اسرار خاصه حضرت ایشان نیز بهره های لانهایه برداشته راقم الحروف چندین
بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت و منقبت این مخدوم زاده
عالیشان استماع نموده روزی فرمودند که او از محمدی المشرب است و از محبوبانست
و از مغلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند
که اگر آن نبودی که این خواجه زاده ما در کمال دست مشرب و شوریده حالی و
بی تقیدی و تعینی بودندی ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجاده
والد بزرگوار خود نشسته بافاده و افاضه طلاب می پرداختند انتهی الحق این
مخدوم زاده در غایت بی تعینی اند و از انجا که مغلوب نسبت توحید وجود کشته اند
از نظاره مظاهر جمیله حظ فراوان دارند و از استماع سرود و اغانی نیز لذت
بی پایان اکثر شوریده حال و فارغ البال بانظر راست و کلاه کج به کوهها و
بیابانها سیر مینمایند و اشعار پرسوز میخوانند و آه گرم و سرد از دل پردرد می آرند
و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بملاحظه انتساب خود بحضرت ایشان مخلص دران
احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیهه فرمودند
ے کشت گلستان بهانه ایست نگارا + بوی تو آواره کرده باد صبارا + اشاره
به فقیر نمودند که تو نیز چند بیت برین ملحق گردان این بنده این دو بیت معروض

داشت ۵ راز نهانی بلبلان داند دل امشب خوی کبوتر کرد و بلبل ما را خلق بمجراب
ابروت بسجود زند شیشه دل بشکند قبله نما را حضرت ایشان ما را قدس الله سره
در مکتوبات قدسی آیات مکاتیب عالیه بنام نامی این مخدوم زاده گرامی ست در
مکتوبیکه در جواب عریضه ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفه شریفه رسید از مطالعه
آن فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلای آنکه اندراج
یافته بود نیک و مبارک ست این دولت که شما را در سنه چهار ماه میسر شده است در
سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر
این نعمت بجا باید آورد چون میدانند که فطرت شما بلند ست و تحسین این قسم
احوال از شائبه عجب مبرا اظهار این نعمت نموده آمد لئن شکرتم لازیدنکم نقص
قاطع ست نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کردن گرفته است این دولت
نیز مبارک باشد با دب تمام قبول این دارد نمایند اما در غلبه این حال آداب
شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما ینبغی بجا آرند انتهی العمل
الایجاز و این مکتوب مکتوب سی و چهارم ست از جلد ثانی و محتویست بر فوائد
ارجمند و معارف بلند من اراد الاطلاع بتفصیله فلیرجع الیه و نیز این قرة العین
ولایت عرائض نکمین پر شورستانه بآستان حضرت ایشان مرسل داشته اند
که از انها بنقل دو عریضه اکتفا میرود عریضه اولی عرضداشت بنده مهجور
پر تقصیر محمد عبد الله آنکه اوقات گرامی بدعای سلامت آنحضرت میگذرد
و ندامت و پشیمانی که بر دوری از خادمان حضور وارد آنقدر است که گفت
و نوشت نگنجد چندین شوریدگی و سر و اگردانی روی داده که بشمه ازان اشعار
نتوان کرد سر انا ورد و انده است و باین خداوند کریم را شکر که در نسبت و
رابطه باطن که حاصل آن فنا و نیستی ست ذاتا و صفتا و عینا و اثرا فتوری نیست

وچگونه فتور راه یابد که بعد از رجوع بوطن اصلی هوای غربت در سر نماند و نسیمهای
غریبه رسید هد و اسرار عجیبه جلوه گر میسازند و باطن را با هیچ از نیها التفات نیست
بدریای عالم آب از سر گذرانده اند انهمه بطفیل خدمتگاری و بندگی آنحضرت است
ذات والای آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باد عریضه
ثانیه عرضه داشت کمترین خدام والا درگاه محمد عبد الله بعرض اقدس بار یافتگان
دراه بردکان محفل خلد مشاکل حضرت خداوندی قبله گاهی دام ارشاده میرساند
که احوال بدان گونه میگذرد که بیان آن فرصت دراز میطلبد تا سر انجام کار چیست
وآخر بکجا کشد شورشی شگرف سراپا پیچیده دریای حقیقت موج است هر لحظه
موج دیگر بر دوی کار دارد دو قطره را با موج بودن شریعت عشق بیهمات بیهمات
چه مینویسم در حضرت قطب دایره ظهور دیوانگی سر دیگر بدیوانگی نخشند که گریم
دگه خندم دگه افتم دگه خیزم + آموخته ام مستی از دلبر مستانه + ای قبله خدا پرستاران
گرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل هوش افتم زیاده برین گستاخی ست
العبودیة انتهی واز انجا که این نوزیده مخلصان حقیقی را باین خدمتگار تحقیق
التفاتهای فراوانست عنایت نامهای زیبا بشتمار انفاس نفیسه باین بنده
مرسل داشته اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم
می نماید حق سبحانه دعای حضرت والا ایشان را که دران منظومه سابقه در حق
ایشان نموده اند باجابت قرین گرداناد و ایشان را بنهایت مراتب تکمیل و اکمال
برساناد بحق اهل الرشاد اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند ارجمند حضرت خواجه
بزرگوار قدس سره زبان قلم بذکر خلفای کبار ایشان گویا میگردد و ازان جاکه
اعمل و اعلم و اکمل و اعظم خلفای خواجه عالیشان حضرت ایشان بودند قدس
الله بسره الاقدس سزاوار آن بود که نخست زبان خامه را بذکر ایشان شیرین

سازیم بعد ازان به بیان حال دیگر خلفا پردازیم لیکن چون احوال حضرت ایشان
متضمن بسط و تطویل بود و مشتمل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر
خلفای حضرت خواجه را تقدیم داده مسکه بختام این کتاب ذکر حال آن مرهم جگر
ایشان و فرزندان و خلفای ایشان گردید شیخ تاج الدین سلمه الله تعالی
آن جناب از بزرگ زادهای دیار هندوستان است و از اجله اصحاب حضرت خواجه
ما قدس الله تعالی سره الاقدس پیش از شرف وصول بآستان ایشان در خدمت
حضرت شیخ اله بخش که از خلفای حضرت مجذوب الله سید علی قوام بودند قدس
الله سرهما بوده و جناب شیخ بوی الطاف و اعطاف کثیره می نموده و در بدایت
ایام طلب که حضرت خواجه ما بخدمت مشائخ بلاد تردد و سیفر موده اند در قریه از
قرای سنبل که از بلاد تابعه دهلی ست به صحبت شیخ اله بخش نیز رسیده بودند خدمت
شیخ تاج ایشان را دلالت بارادت و صحبت شیخ خود کرده بود حضرت خواجه ما در ان
باب استخاره نموده بوده اند و از اکابر خواجگان نقشبندیه روح الله روحهم
رخصت آن انتساب نیافته از انجا عنان سیر بصوب دیگر منصرف داشته اند
اما شیوه فقر و نیستی و حال شیخ اله بخش را معتقد می بوده اند چنانچه از بعضی
مرقومات ایشان هویداست چون حضرت خواجه از سفر میامن اثر ماوراء النهر
بهند مراجعت نموده بارشاد طلاب توجه فرموده اند و شیخ اله بخش نیز سفر
آخرت اختیار کرده بوده است شیخ تاج با وجود آنکه از شیخ خود مجاز بوده بل
نائب مناب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجه را قدم
از سر ساخته بملازمت شریفه شتافته حضرت خواجه این طلب و تواضع
و انصاف او را پسندیده نظر عنایات و برکات شامل حال و مآل او داشته اند
جلیس خلوت خاص و انیس محفل اختصاص گردانیده چنانکه گویند در میان

مستفیضان حضرت خواجه بکثرت صحبت شیخ تاج دیگرے نبوده و نیز در استفسار
احوال و پرسش اسرار بسیار دلیری ے نموده و اگر ایشان را گاه مغلوب
می دریافته بحکایات و لطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم ے کشیده
چنانکه در ذکر حضرت خواجه ایمای برین معنی نموده اند با جمله بعد ازانکه حضرت
خواجه ما شیخ را آشنای نسبتهای علیه اکابر نقشبندیه گردانیده اند اجازت تعلیم
طریقه داده اند گویند اول کسیکه از حضرت خواجه مجاز گردید شیخ تاج بود راقم
از زبان خدمت شیخ شنود که گفت چون حضرت خواجه ما قدس سره مامور
شده اند که مرا اجازتے دهند در ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشته که اگر وے هم
در معامله امرے بیند که از اکابر نقشبندیه او را مشیر باجازت باشد میشاید
مقارن آن من در معامله دیدم که بخطهٔ فاخره بخارا در خدمت حضرت غزیزان
خواجه علی رامیتنے قدس الله روحه هستم حضرت غزیزان طاقیه مبارک خود را
بر سر من نهاده عنایات بنهایات نمودند چون بحضرت خود این واقعه را
معروض داشتم تبسم فرمودند و انچه در خاطر ایشان خطور نموده بود بیان
نمودند گویند چون حضرت خواجه شیخ را اجازت داده اند در نفس و نظر
آن جناب اثرے پدیدار گشت هر که از ذکر این طریقه تلقین فرمودے
ویرا جذبات و غلبات ازوے ربودے و احوالات روے نمودے
دران ایام شیخ از حضرت خواجه رخصت سنبل یافت که امشب در کنار
دهلی بمنزل یکی از دوستان خود را شیخ الله بنام که از مریدان حضرت خواجه
بود فرود آمد آن غزیز را اهلیه بود ویرا طلب آن پیدا شد که از شیخ تعلیم ذکر
این سلسله علیه بردارد ما جابت رسید همان شب آن صالحه را حالات و
جذبات کثیره روے داد و کشف ملکیت و ارواح و اشتالها میسر گشت آن

احوالات حاصله را بزوج خویش درمیان نهاده تا بشیخ رفته معروض دارد زوج
را از استماع احوال زوجه شور و جنونے بسر دوید و حال آن که پیش ازین بچند
روز از شیخ التماس نموده بود که در وقت رخصت برای او از حضرت خواجه
قدس سره دریوزه نظر عنایت خاص نماید شیخ معروض داشته بوده است
حضرت خواجه بنابر حکمے جواب داده بودند که او را از ما نصیبه کمتر مینماید
شیخ آن خبر وحشت اثر را بآن درویش گفتن مصلحت ندیده تا آن
شب آن درویش از فرط جنون بشیخ گفته که ما التماس کرده بودیم همان
تا چه جواب گرفته آید چون بسیار مبالغه نموده است ناچار آنچه شیخ
شنوده بودند مذکور ساخته بحر و استماع آن سخن آن درویش ممتحن گریبان
چاک زده بر سر خاک ریخته گریان و نعره زنان و افتان و خیزان روے
بآستان حضرت خواجه نهاده و در راه چندین جا بر لاے و وحل افتاده و
دستار جای و پای افزار جائی و بیان حالش ؎ در همه شهر چو من نیست
یکی شیدائی + خرقه جای گرد و ساغر و فتر جائی + تا همچنان شوریده و پریشان
بمسجد خواجه عالی شان در آمد چون نظر او بر حضرت خواجه افتاده با ضطراب
و پیچ و تاب تمام و دیده آن ننگ گل را در آغوش کشیده و بر زمین افتاده است
اصحاب حضرت خواجه خواسته اند که ویرا به جبر از ایشان جدا سازند حضرت
خواجه اصحاب را منع فرموده اند و خود را بوے سپرده چون چند بار
با ایشان هر طرف غلطیده ایشان از روی شفقت باو فرموده اند که ای
فلان با هیچ کاری هم داری وی بشورش تمام گفته هر کار یکه دارم با تو
دارم مسبم کنان فرموده اند که ما را خود هلاک میکنی ناگاه فرموده اند که هان سوے
پیشانی ما بنگر بحر دیکه نظر بر جبهه ایشان کشاده بهبود گشته و بر خاک افتاده

حضرت خواجه برخاسته اند و یکی را بنگاهداشت او گذاشته تا بعد از چندین ساعت
با فاقت آمده است و چون یاران سر بهوشی از و استفسار نموده اند می گفته
میرسید که آمدم و در حین مبین ایشان چیزے دیدم که بگفت و بیان در نگنجد
مراد دیدن همان بود و از خود رفتن همان ؎ لوح محفوظست پیشانی یار ؎ سر
کونین ست در وے آشکار ؎ چون حضرت خواجه واقعه زوجه آن عزیز را
شنوده اند بپرسش او فرستند احوال او را استماع نموده او را بحوار خود
آورده اند و هر روز از و خبرے گرفته اند و عنایات خاصه شامل حال و مبدا شته
تا ازین نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیده اند و از ان
حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافته امروز در قلعه سلطان فیروز بنشسته
ذاکرات بوے رجوع دارند و از برکات صحبت و خدمت او که بی بی دولت
نامور است بدولت صفاے سر و ذکر دل و جذبه و حضور میرسند و صبیه آن
زکیه در حباله جناب خواجه حسام الدین احمد است سلمه الله تعالی باز کردیم
به شرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام که شیخ بسنبل رفته بهدایت
ارباب طلب توجه نموده اند بعضے حاسدان زبان بملازمت آنجناب
کشوده بوده اند و نیز دیوانه ابابکر نام از جمله هم پیرهاے شیخ بشیخ در شوریده بود
آن دیوانه را شیخ تادیب نموده از ملامت آشنا و بیگانه و از پرخاش
آن دیوانه در عریضه بحضرت خواجه عرس دلتنگی ظاهر کرده اند حضرت خواجه
پاک نظر قدس الله سره الاطهر این رقیمه والا را به شیخ مرسل داشته اند
و دماغ خستگے شما را که در باب شیخ ابابکر نموده بودید خواندیم این نوع چیزها
مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کبائر محفوظ میباشند
نامراد بیچاره که روزے چند سلوک طریق تصفیه کرده باشد از کجا

محفوظ هستند و معصوم شد تا خلاف چشم داشت از وظاهر شود خصوصا که در اصل
دیوانه و منحرف العقل باشد استقامت صفات از وی نمی باید چشم داشت اگرچه
بولایت برسد خداوند در آن وقت چه نامعقول معقول او شده باشد و صورت
صواب را از نظرش پوشیده باشند کارخانه دیوانه ها دیگر است نمی بینید
که تکالیف شرعیه مربوط به عقل است بالجمله همه را در مرتبه اش معذور باید داشت
و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل معیت وجود را دید ادب شناخت انیست نفوس
مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمئنه و بعضی در میان که آن را لوامه گویند انهم
اگر از ذوی العقول باشد مطمئنه نفوس اولیاست ارباب نفوس اماره را نیز
معذور باید داشت بل بنظر لطف دید در هر کاری مطالعه ای جمیل بکار باید برد
طعن اهل سنبل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم در ایشان دید که از استقامت
عقل برآمده اند و شیوه نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکنند
حکم بر بطلان او چرا کنند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرمایند الحمد لله
والمنة که ملامت نصیب اولیاراست ما خود در ظهور این امور طریق دیگر
داریم هرگاه ملامتی میرسد در خود می نگریم و یک بد صفتی در خود می یابیم
و این اشارت را موعظه غیر میدانم چنانچه درین ماده نیز در خود نقصها و
تلبیسات یافتیم والتجا بکرم الله کردیم انشاء الله مرتفع سوداری بگوید
که از ملامت سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود یا
صفای توجه بر طرف خواهد شد یار و درگاه خداوندی خواهد شد ع
معشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والسلام این مکتوب را نیز پیش از ان یا
بعد از ان بتقریبی که مفهوم کرد و به شیخ تاج نوشته اند ـ کاری کمن
که وحشت رشکم فزون شود + صیدی چو من زدام وفایت برون شود +

مرغ دست آموز شما فراج نازکی دارد و اللہ کہ بدست این مسکین نیست کم پرواز نسبت
گرم و سرد این بیابان ندیدہ باجملہ نازش می باید داشت سنۃ اللہ تعالیٰ برین
جاریست کہ اغاز واسطہ و تعظیم او مورث فیض لاتیناہی ست ؎ چون زمائی
بغیر ما منگر + الحذر الحذر ز غیرت ما + زیادہ گستاخیست انشاء اللہ تعالیٰ درین
پنج و شش روز متوجہ شما خواہم شد پیش ازین بیکروز نوعی اشارہ شد تا آنکہ
اہمال در توجہ بجانب شما بکنم و از کہمین جا غائبانہ ہمت بر ترقی شما ببندیم توفیق
اللہ تعالیٰ تقصیر نخواہم کرد دیگر ظاہر شد کہ فی الجملہ شما را جنگ و نزاعی در میان
است اینہا در چنین وقتی چہ مناسب است اہتمام نمایند کہ از عین الیقین بحق
الیقین رسیدہ در اوج بقاء باللہ نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق
الیقین در معشوق مشاہدہ افتد و معنی ما رمیت اذ رمیت ولکن اللہ رمی
ذوقی شود و سر کل شیٔ ہالک الا وجہہ تحقیق رسد خلافت آلہیہ جز درین ہوطن
صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجہ احرار می فرمودہ اند آن کہ
تا پر تو ما رمیت اذ رمیت در باطن نیفتد واصل نمی توان گفت کسی را گمان
نہ شود کہ این معنی در ظہور انوار توحید بدست می آید کہ ہمہ را بانعت ہمگی دیدن
دیگر است و ہمہ را بانعت یگانگی دیدن دیگر فہم من فہم این معنی ظہور کان اللہ
ولم یکن معہ شیٔ است چنانچہ در ازل بود و باز تیز الآن کما کان دیگر ست دقیق
است گنجایش تقریر و تحریر ندارد والسلام والاکرام ہم این فقرہ عالیہ را
بشیخ نگارش فرمودہ اند عزیزمن ہدایت مطلق در پیر تو ما نزاع البصر و ملطفے
است کہ باطن سالک گرفتار ذات بحث باشد نشانش آنکہ با وجود در دو بری
جمیع مقامات و مشاہدات و مراتب ظہور پیش ہمتش حقیر نماید ؎ زندے
چند کس نداند چند + برنسیہ و نقد ہر دو عالم خند + اگر صاحب این حالت

را بشرط کشش ازین حالت سر بمقام بندگی رسیده مظهر اسم الغنی شود فقدش
بنهایت رسد الفقر اذا تم هو الله اینست این معنی بی استغراق و کشش الهی و
دریافتن آنکه این کشش از دست و پا و صور کائنات و اشباح عالم سرابی
بیش نیست میسر نیست انتهی کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره
بدار البقا شتافتند خدمت شیخ تاج سلمه الله از آوازه دلی طریق سیر بلاد را
پیش گرفت اکثر ممالک هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرمین
محترمین زادهما الله تعالی شرفا و کرامة گردید چون بآن دولت رسید سکنه آن
امکنه متبرکه را بشیخ اخلاص تمام پدیدار گشت شیخ محمد علان که از اکابر حرم
بود و بورع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
از مستفیدان آن جناب شد و شیخ محمد را پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین
اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسله علیه نقشبندیه قدس الله اسرارها لیها کائن
بود و کتاب و شجات عین الحیات را بتازی زبان ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز
برحسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه
جویان آن می بود که حق سبحانه یکی از خلفای این شکرف سلسله را آنجا رساند
تا ازوی اخذ طریقه این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
اکابر این سلسله در مقام آن عزیز را به شیخ دلالت نمودند تا باخلاص تمام
بخدمت شیخ رسیده اطوار و اذکار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بملازمت
آمد شدی نمود و فورا ارتباط و اعتقاد این عزیز سبب فریدا خلاص مردم آنجا
شد بشیخ تاج الدین راقم از زبان شیخ شنود که بطیبت فرمودند که ما را در بلاد
عرب شیخ محمد علان میگویند شیخ محمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف بآخرت
شتافت رحمه الله شیخ تاج الدین سلمه الله مکرر از دیار حجاز بهندوستان آمده

بازبان بلاد شریفه رفت در مرتبه اخیر بولایت لهیه و بصره رفت جم غفیر بسلک
ارادة پیوستند حاکم آن دیار از مخلصان شد و اثنای کثرت صحبت و اجتماع
ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافله حرمین طبل رحیل فرو کوفت
شیخ مضمون سه یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز درای + ازگران جانی
بود آنرا که ماند دل بجای + شیخ بخت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاده هم ازان جا
با لباس احرام با یک ناقه و یک دو خادم بفقر و فاقه متوجه بیت الله الحرام و روضه
سید الانام شد یکے از دوستان این فقیر که فاضل و صالح است و صالح نام و
از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزار و سی و هفت
باشد در بادیه متبرکه عرفات شیخ را دیدم همچنان با جامهای احرام چندین روز
که شوخگین گردیده بود و آن جناب غبار آلود و ژولیده موی با محاسن سفید
و چشمهای از تاب سفر بل از نشاء مستی دیگر سرخ شده چنانکه از دیدنش
سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و بمن گفت که سالها شهرها و بیابانها
پیمودم و این دو آنرا آزمودم اکنون جاروب کشی خانه صاحب خود میکنم تا همین
جا خاک شوم ع خوش آن سر که بران آستان خاک شود + حق سبحانه آن
یادگار باقی را در ملکنه مکرمه سالها باقی دارد بحق الحرمین و زوارهما و سائر العباد
آن جناب را در اطوار و اقوال ارباب ذوق و حال رسائل نیکوست و جهت
افاده اهل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندیه را رضی الله عنهم که بفارسی
بوده عربی کرده و نیز چون از بعض علما ظاهر حرفیکه مشعر باشد بر آنکه پیری
و مریدی بدعت ست شنوده در اثبات سنت آن رساله زیبا رقم نموده اینجا
دو نسمه تبرکا از رساله که در تعلیم اذکار نوشته تحریر می آید ب و بتقریب آن
کلام خواجه عبد الله انصاری رحمه الله که در نفحات الانس مذکور است

اولا صورت آن شخص را که این نسبت از و یافته در خیال آورند آنچه شیخ مینویسد
که فینبغی ان تجعل صورت الشیخ علی کتفك الایمن فی خیالك ویعتبر عن
کتفك الی قلبك امرا ممتدا ویاتی بالشیخ علی ذلك الامر الممتد ویجعله
فی قلبك فانه یرجی لك بذلك حصول الغیبة ب اثر الذکر انك فی
زمان النفی ینفی عنك وجود البشریة وفی زمان الاثبات یظهر فیك
اثر من اثار تصرفات الجذبات الالهیة والاثر متفاوته بحسب الاستعدادات
فمنهم اول ما یحصل له الغیبة عما سوی الحق وبعضهم اول ما یحصل له
الشکر والغیبة وبعد ذلك یتحقق له وجود العدم وبعده یتشرف بالفناء
کما قال الشیخ عبد الله انصاری فی تفسیر هذه الایة واذکر ربك اذا
نسیت ای نسیت غیره ثم نسیت نفس ذکرك ثم نسیت فی ذکرك الحق ایاك
خواجه حسام الدین احمد سلمه الله آن جناب نیز از خلص اصحاب و اجله احباب
حضرت خواجه باقی باللهاست والد ماجد آن مجموعه علوم سخندانی قاضی نظام
بدخشانی بود که از وی تواضع زیاد در ذکر مولانا ربانی سعید ترکستانی سبق ذکر
یافت و وی از اجله تلامذه مولانا مذکور بود و هم از شاگردان مولانا المدقق
احمد جنید رحمهما الله از وی نیز بالتفات پسندیده و شاگردان گزیده در روزگار
بماند و در سنه اثنی وتسعین وتسعمائة دامن ازین دار ملال برافشاند چون
آن علامه وراد اخر حال بتقدیر ذوالجلال در زمرة امرا و کبار سلطان هند منخرط
بود و بعد از وی این فرزند سعادتمندش نیز گاه تقید امارت و جاه مبتلا
بود اما همدران حال از و فور مناسبتی که او با طائفه علیه اولیا بود همیشه دلش
مائل صحبت و خدمت فقرا بود و جویان گنج مسکنت و از و او دران ایام صحبت
شریف خواجه باقی طاب ثراه نیز رسید از یمن و برکت آن صحبت آنشوق از کرد

وسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجه قدس سره بماوراء النهر رفته بودند
که جذب الهی صاحب ترجمه را دریافت تا پرده غنا را یکسو نهاده ابراهیم ادهم وار
لباس خشن در پوشید و از سر موالی و اموال و جاه و جلال برخاست از انجا که
سلطان وقت را بروی شفقتی بود شیخ ابوالفضل رکن السلطنت او را باین
خواجه نسبت مصاهرت و شاه و این وزیر الملت احمدی و اهل آن کمال خصوصیت
و از اینکه خواجه از فقر نفار جعت نماید تصدیعات بسیار ازان بآن سعادت آثار
رسید اما وی بتوفیق و تایید الهی پای همت بر جاده استقامت بفشرده
ع سعی بیهوده اغیار بجای نرسید + لاجرم کنج مسکنت و تجرید گردیده انتظار
مراجعت حضرت خواجه از سفر ماوراء النهر بردچون آنحضرت ازان سفر باز گشتند
بخدمت لازم البرکت رسیده بتعلیم اذکار مرافقات خواجگان بزرگوار گرفت
و آن اذکار وی را از کار عالم در ربود گویند درین ایام میرابوالفضل مذکور
مزاحم وقت آن جناب میشد و می از غلبه آزار آمد و بحضرت پیر بزرگوار اظهار
دلتنگی نمود فرمودند خاطر جمع دار که کار او درین چند روز برهم شود چنانکه
فرموده بودند بظهور آمد او در همان ایام مقتول گشت شنیده ام که حضرت خواجه
باقی الله خواجه حسام الدین را بشیوه جلال تربیت میفرمودند بظاهر عتاب بها
می نموده میرانده از ظاهر و باطن خطابها فرموده می خوانده اند چنانکه در حق
حضرت خواجه فقیه که مشعر بدین معنی ست مرقوم گردید ۵ چه خوش نازیست یار
خوبرویان + زدیده رانده را و زدیده جویان + بچشمی نازبی اندازه کردن + بدیگر
چشم عذری تازه کردن + بالجمله سالهای بسیار بصدق و انکسار خدمات
شایسته بجای آورد و نظرات خاصه و احوالات نجسته دیده تا رسید بجائیکه
رسید و از حضرت خواجه اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادگی و تفرید

تصدی آن امر را بر خویش نتوانست قرار داد ناچار امتثالا لامره الشریف
یک تن را تعلیم ذکر داده التماس آن نمود که وی را ذران معذور دارند حضرت
خواجه چون وی را در ین تباعد محقق و صادق دیدند عذرش پذیرفتند
بلکه آه سرد از دل غم پرور بر آورده فرموده اند خوب کرد و خود به اخلاص
ساخت و در مرض موت حضرت خواجه از کمل اصحاب جز آنجناب دیگری حاضر
نبود بیداریها و بیمارداریها که متضمن افاضات کثیره بود بوی تعلق گرفت
و خدمات تکفین و تجهیز و تدفین از وی بوقوع انجامید و پس از پسر
بزرگوار در ان جایگاه و خانقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده سعی فراوان
مبذول داشت و سعیش مشکور گشت که مخدوم زادها از ین سعی او بفضل و
صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکتوبیکه بحضرات پیرزادهای
خود مرسل داشته شکرانه آن جناب را باین عبارت برنگاشته اند سعادت
آگاه خواجه حسام الدین احمد را حق سبحانه از ما جزای خیرها دهد که مونته ما نقصران
را بر خود التزام نموده کمر همت را در خدمت عتبه علیه بسته اند ما دور افتادگان
را فارغ ساخته ع گر بر تن من زبان شود هر موی + یک شکر تو از هزار نتوانم کرد
انتهی کلامه الشریف از آنجناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق
و محبت عظیم مشهود میگردید بارها میفرمود که حضرت خواجه ما همان حضرت احرار
بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید که این
فقیر از تقریر و تحریر پسر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که آنحضرت خواجه
احرار طاب ثراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصه علیه خود که بحضرت خواجه
ما القا و اعطا می نموده بوده اند و نیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای خاصه
نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه بزیارت

روضهٔ منوره رسید دشده بود او را عطا فرمودند انتهی کلامه السشریف این جناب
خواجه حسام الدین آنست که چون نماز بامداد در مسجد فیروزآباد ادا می نماید
ساعتی چند مستقبل مراقبه می نشیند انگاه ادای صلوة اشراق فرموده متوجه
مزار فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سره که قرب دو میل بیرون شهر واقعست
میشود تمام روز آنجا بتلاوت وعبادت ومراقبه میگذراند هر روز پانزده جزو از
قرآن تلاوت میکند وچند حدیث از ترجمه مشکوة المفاتیح مطالعه می نماید نماز عصر
آنجا ادا نموده جهة تفقد عیال واطفال بشهر بمنزل خود مراجعت میفرماید باوجود
این خوی از واو رغبت سکونت صحرا اگر غزی میهمان بمنزل او وارد میشود اول
خبر میکنند خود بمنزل آمده از زاد آن روزه را مختصر گرفته بدریافت دل ضعیف
وحسن صحبت میگذراند نیز در امثال خبیر متبر الشفقت علی خلق الله آن پایه دار
که باوجود نفرتی که او راست از رجوع ومخالطه ارباب محنا همیشه سفارش نامهای
او برای رفع حاجات فقرا الله باد او ملوک جاریست باوجود که بعض مخالصانش
کراهت بعض توانگران را از سفارش او دیده بالتماس تمام معروض داشتند
که دران باب خود را کشیده دارد اما چون حاجتمندی میرسید ومسالت مینمود
وفور شفقت عنان صبر او را از کف میربود وزبان حالش ناطق بود بمقوله
آن بزرگوار دین که او نیز رفع حاجات مسلمین بملوک کرده واز ان راه
تذللی با ومیرسید فرزندانش معروض داشته اند که حفظ آبرو نیز ضرور
است فرموده که ما باین آبرو خود را سیاه گردان نخواهیم کرد چه سعادت آن
آب روکه بشاد ابی کشت دلهای مسلمانان مصروف گردد بعد از انتقال
حضرت خواجه روزی چند میان آن جناب وحضرت ایشان ما قدس الله
سره بسبب مقالی یک گونه ملالی بود بعنایت الله سبحانه آخر غبار آن ملال

برخاست وصفاها واخلاصها درمیان آمد تا بجائیکه فرزند بزرگ خود را جهت
تربیت بآستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر عنایت
شامل حال قرة العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواجه
که در جواب رقیمه شیخ تاج مرسل داشته بیان این معنی نماید ملاطفه گرامی
ارشاد پناه که از سورت پیش از توجه برهانپور نوشته بودند و آثار لطف
بیش از کتابتهای پیش دران خوانده میشود روز پیش از تحریر این رقیمه رسید
انچه از معارف بقلم آمده بود پسند افتاد وقت شریف بروفق وقت صاحب
این رباعی بوده ✍ هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود + هر گوشه که رفتیم هیاهوی
تو بود + گفتم مگر سوی دگر راهی نیست + هر راه که رفتیم همه سوی تو بود + ازین
جهت که از قلم اهل بقا صادر کنا یند چیزها درین مکتوب خواهد بود اما چون
دار عمل است و دیوانگان این مسجد بواسطه ظهور بعضی احوال از حول وقت
خود بسیار دوری حبته الله هر چه مقوی عمل در رعایت اصول دین باشد
برای اینها نافع تر مے نماید و از حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
اینجا هم بسیار روی میدهد اما انچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده
که بسبب خدمت حدیث نبوی صلے الله علیه وآله وصحبه وسلم ست این حقیر
خواهان آنست و گاه بفقیرے دهند خیلے این سعادت را عظیم نموده اند
تخصیص فانیان باقی بحق را زیبا تر است بلکه بدیگران این خلعت زیبا
نیست و تواند که از بس عظمت ضرر بنا اهل رساند غرض ازین گستاخی
بیان حاجت خود است والتماس دوائے موافق مرض اگر معنی دیگر فهم شود
مراد این کاتب نیست بحمد الله که فقیر زادگان را با سعادت های دیگر طلبے
در رسیده و با قصور و نقص خود معلوم این حقیر گردیده که سفر و جدائی از

پدر و اهل نافع باشد و باین اشاره بالبشارت خادمان استادی ارشادپناهی
سلّمه الله تعالی در فرستادن فقیر زاده مذکور آمد باجازت و رخصت ملاذی
استادی شیخ الله داد که تلقین ذکر این سلسله از ایشان برداشته بود بسرهند
رفته واز کتابهها آثار فرید سعادت و مددهای جناب ارشادپناه نسبت باو
معلوم می شود امیدکه در وقتیکه مناسب این باشد بدعا و توجه و استغفار
و بهر وجه ممد و معاون باشند و از صفا با نسبت بیاران و اظهار اخلاص نسبت
بخاندان نورالاتم و سرالاعظم حضرت پیر دستگیر علیه الرحمة آنچه از ارشادپناه
خدمت مخدومی شیخ احمد ابقاه الله دیده میشود باعث چندین شکرست
و از الطاف الهی و ترقیات عظیم تر از انکه بقلم آید در ایشان مشهود میگردد
و خوب تر اینکه این الطاف و خلعت شریعت و مقوی آن بظهور میرسد
و در رعایت ظاهر دین آنقدر توفیق یافته اند که دشمنان و منکران ایشان
اعتراض نیابند و از معتقدان چه گوید که بسیار مند و خوب اند و خوب تر میشوند
و بعد از رعایت شرع از طریقها غیر این طریقه مسموع نمیشود که مذکور و معمول
میشده باشد والسلام راقم گوید عفی الله عنه آن سال که این ذره مستهام
بصدد شورش احوال از برهانپور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس
الله سرّه العزیز متوجه بسرهند شده بود در دهلی بخدمت لازم السعادت
حضرت خواجه حسام الدین سلّمه الله نیز رسیده بود در میان موعظه مرشدانه
باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیاز بقبله عتبه خادمان
ارشادپناه آوردی انصاف اینست که امروز برای تربیت طالبان حق
چون ایشانی نیست زیرا که در علوم دین رتبه بلند دارند و در اتباع و عمل
درجه ارجمند و معاملات این راه را بالمجربها دیده اند و بمعرفت هر یک

بر وجه اتم رسیده و حوصله و دماغ تربیت اهل الله نیز از ایشان بسیار مشاهده
میشود و اگرچه بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجه قدس الله سره بطفیل
آن حضرت از نسبت این بزرگان بهره و رشده باشند و نیز مکرم الله سبحانه
توانند که طالبی را بفائده رسانند اما در ان اوصاف نجسته که مذکور شد آن ارشاد
و تمکن و صلاحیت الله را امتیاز تمام ست انتهی ما اخذت من کلامه الشریف مدظله العالی
و درین ایام که حضرت ایشان مارحمه الله سبحانه و رقید رفاقت عسکر سلطان
وقت بودند و حرف خلاص ازان بلبیده درمیان بود و حضرت ایشان دو کلمه
بحضرت خواجه ازان خبر رقم نموده بودند خواجه در جواب آن این نیاز نامه مرسل
داشتند هوا نوار افاضت و برکات افادت آن سند آرای ارشاد و هدایت
روز افزون باد بعد از ادای لوازم نیازمندی مشهود خاطر ملکوت مناظر میگرداند
که عنایت نامه نامی که ارسال فرموده بودند بمطالعه آن سرخوش و مشرف گشت
و آنکه از حرف رخصت نوشته اند چه گوید و چه نویسد که چه خوشحالیها و انشراح
روی داد اگر درین ضمن این ارادت و نیت خادمان ایشان را دست دهد
که این حیرانه دهلی را ببرکات وجود آگاهی صفات خود منور و معمور گرداند و
کا بلیان و بازماندگان اینجا را در کار آورده گرمی ذوق و چاشنی طلب بخشند
و خوشیهای تازه و شگفتگیهای بی اندازه خواهد رسید بهمه حال فراغ
خادمان ایشان ازین تشویشهای صوری مامول مخلصان و نیازمندان
است خداوند سبحانه بزودی محبان و خیرخواهان را بدیدار فیض آثار ایشان
محظوظ و شادان گرداند و چنانچه گوش بشنیدن حظ گرفت دیده نیز بنصیب
خود رسد زیاده چه تواند نوشت ظلکم ممدود و بعد از انتقال حضرت ایشان
طاب ثراه خدمت خواجه دامت برکاته عنایت نامه باین مخلص خود که راقم

این حروفست در مصیبت پرسی مرسل داشته بودند که ازان نیز فرط اخلاص و وداد ایشان بآن حضرت تصریح میگردد و آن اینست هو خداوندا جلشانه انجمو عه فضائل و کمالات صوری و معنوی را دیرگاه آرام بخش دل و دیده دوستان دارا و از ارتحال بندگان غفران پناه ولالت دستگاه مخدومی علیه الرحمة وافره چه تواند نوشت که افسوس و دریغ این واقعه مخصوص مخلصان و محبان نیست هر که بهره از اسلام دارد می باید باندازه دریافت ازین حادثه جگر سوز ملول و اندوهگین باشد آن محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران بجای باید آورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را دریافته برکات و کمالات بالیستی اندوخته بدلخواه دوستان انوار قبول و صحبت ایشان روز بروز مستقیم و متزاید باد انتهی در خدمت خواجه از راه الطافی که باین خادم خود دارند مرحمت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند دوران ایام که بنده در آستان حضرت ایشان قدس سره می بود در هر چند روز مواعظت نامه ازان جناب باین تراب اعتاب میرسید که دران تحریض و اغرا بود بر استقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت ایشان و بعضی اوقات در خواب دو واقعه نیز آمده اند و بنصائح می نواختند و نیز باشعار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند که هیچ نظمی بتازگی ترا روی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید

شعر

منظور می بخیت ما بادی نرسید + این اخگر ما فرود بادی نرسید + صد مژه خار رهگذر ها کردیم + یکبار بدامان مرادی نرسید + موافق وقت ایشان آمد بغایت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانست

این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تا شیشهٔ دل قبله نمائی نکند + تن جانب
کعبه ره گرائی نکند + ای کاه تن از خویش نیازی برخاست + تا خاک حجاز
کهربائی نکند + مقبول افتاد الحمد لله والمنة روزی در خدمت ایشان بودیم
از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند
و حرمت این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه
فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد
زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
اغنیا با ایشان راه ارتباط و اعتقاد می کشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها
احتراز می فرمودند و فقرای این وقت ما اکثرشان چنان اند که اگر امرا و اغنیا
بجانب ایشان آیند و راه مخالطت و مودت کشایند ناچار این درویشان را
در وضع فقر و انزوای ایشان فتور خواهد روی داد پس گرم الهی قلت عقیدت
و تندخوی اغنیای این وقت را باین فقرا حارس و حافظ این فقرا ساخت
یکی از مخلصان هم پیرهای جناب خواجه بفقیر گفت که در عشرهٔ آخر شهر رمضان
خدمت خواجه سلمه الله معتکف بودند روز بست و نهم بعد از عصر فرمودند که ما بعد
از شام بمنزل میرویم که فردا عید است و داشتن روزه مکروه چون شام درآمد
از مسجد برآمده باسهلال درآمدند یا آنکه جمع کثیر را از جوانان تیز نظر مدتی
نظارگی داشتند و ماه را نمیدیدند بجردی که ایشان رسیدند ماه نمایان شده
ماهذا الا من کرامات الشریفة امروز که سال هزار و چهل هجریست و عمر شریف
ایشان به شصت و اند رسیده بر مفارق مخلصان سایه رحمت ایشان ممدود
است دیرسال بر مفارق دوستان خواجه باقی بالله باقی باد شیخ الهداد
سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته حضرت

خواجه ماست پیش ازانکه حضرت خواجه ما ازلاهور متوجه ولایت ماوراءالنهر شوند
بخدمت ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباس در رشی طریقت
و مراقبه از ایشان نموده اما در ان سفر باشاره حضرت خواجه ما بسبب مانع دیگر
مرافقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجه که در رهند
بودند حضرت خواجه آنوقت آنهارا دلالت بملازمت شیخ مذکور نموده رفته بودند
چنانکه ازین نوشته شریف ایشان که قبل ازایام سفر یکی از مخلصان مرسل
داشته اند معلوم گردد و هم درین روزها داعیه سیر ولایت قوی گشته امید است
که بعد از چند روز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ الهداد خویشتن داری کرده خودرا
بودن و ماندن قرار دادند طوبی لمن یکون معه و فاز فوزا عظیما شعر داغ بی یاری
و درد بیدلی ـ انیهمه برخود پسندیدیم و رفت ـ باری هرکرا ملازمت ایشان میسر
شود غنیمت ست حقا دلغزمت الله که بتکلف میگویم شعر دادیم ترا زگنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ـ انتهی کلامه الشریف و نیز دران سفر ازراه این کتاب را
بشیخ مذکور مرسل داشته بوده اند در جواب التماس شیخ تحریر بعض دقایق و حقایق
راه را ازایشان هم برادر ارشد شیخ الهداد دعاگوی معتقد خودرا متوجه فاتحه امداد
مینموده باشند با انهمه پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمال بیحیائیست که سخن
تصوف درمیان آریم و از دقایق طریق انجذاب دقایق منتهای کشف تحریر
نمائیم ع از خود بطلب هرانچه خواهی که توئی ـ بهرحال یک وصیت میکنیم بشما باد که
آنرا از دست ندهید و آن اینست که چون ماهر زه گرد و بیابان پیمانباشند خودرا
برنسبت خود بدوزند و آنرا عزیز دارید که اعز من کبریت الاحمر است والسلام
انتهی بعد ازانکه حضرت خواجه ازان سفر میمنت اثر مراجعت نمودند شیخ بکمال
عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبرداری آب و طعام مسافران

و خدمتگاری لوازم خانقاه ملایک آشیان بادا بود و باین خدمات ظاهر از کار
از کار و احوال باطن لمحه ذاهل نبود تا از توجهات خاصه پیر بزرگوار به نسبتهای
شایسته رسید چنانکه بخود بیاور فتگیها از و مشاهد حاضران میشد از خدمت سید
و مرشد میر محمد نعمان ابقاه الله شنود م یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد فیروزآباد
با چندین از یاران نشسته بود که ناگاه وی را کیفیت و بیخودی غالب شد از شکر و
جوش نعره خروشی زد و دوان شد نزدیک بود که از لب بام مسجد که از انجا تا بزمین
قریب چهل گز باشد بیفتد که یکی از حاضران دست و کمر او را بگرفت محکم بالجمله
شیخ از خوبان روزگار ست و از ارباب فنا و نیستی در انکسار و از غیبت خیر و شیر
و عیب جوئی غنی و فقیر بر کنار و از محاوران فرار فایض الانوار پیر بزرگوار اگر
طالبی بخدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
سلسله می نماید آن جناب او را بخدمت شیخ میفرستد و محبت و داد کشوده میان
این دو عزیز کائن ست ظلهما ممدود و عاقبتهما بخیر متداولیا را لله و طلاب محمود

مقصد دوم ۱۱

مقصد دوم که ملتمائی بر تالیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل
است بر یازده فصل که رایت احد عشر کوکبا وصف حال آنست فصل اول
در بیان احوال بعضی از جداوکبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله
شهاب الدین علی الملقب به فرخ شاه الفاروقی الکابلی جد
پانزدهم حضرت ایشان ست و او بیازده واسطه بحضرت عبدالله ابن عمر الخطاب
رضی الله تعالی عنهما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
سلیمان بن مسعود بن عبدالله الواعظ الاصغر بن عبدالله الواعظ الاکبر
بن ابوالفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبدالله بن عمر بن الخطاب
رضی الله عنه و وی از اجله امرا و اعاظم وزرا سلاطین کابل بوده نخستین

نزیل ہندوستان اوست کہ از غزنہ و کابل بدیار ہند آمدہ و بہمین وجہ امروز قبیلہ را
کہ بوی منسوبست کابلی خوانند گویند وی با وصاف خجستہ موصوف بودہ و بہ ترویج
اسلام و توہین عبدہ اصنام معروف لنسب عارف اکبر شیخ فرید الدین گنج شکر
قدس اللہ سرہ الانور نیز از وی اتصال میکرد امام رفیع الدین رحمہ اللہ جد ششم
حضرت ایشانست زیرا کہ والد حضرت ایشان کہ شیخ عبد الاحد اند قدس سرہما فرزند
شیخ زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبد الحی وی فرزند شیخ محمد وے فرزند
شیخ حبیب اللہ وے فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بہشت واسطہ
بفرخ شاہ مذکور می پیوندد زیرا کہ والد آنجناب شیخ نصیر الدین ست کہ او فرزند
سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبد اللہ بن شعیب بن احمد بن یوسف
بن فرخ شاہ مذکور است امام مذکور جامع بودہ میان علم باطن و ظاہر اقتباس
انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف
بمخدوم جہانیان نمودہ کہ ذکر حال آن سید عارف در مقالہ رابعہ بیاید انشاء اللہ
سبحانہ و موجب اقامت او بدیار ہیمنت آثار سرہند آن بودہ کہ جای آبادی آن
شہر بیشہ بود موحش مسکن سباع رعایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص
اہل قریہ سرائس کہ شش دہ ہفت کردہ است از شہر شہر ندبنا بر عشر رساندن
خزانہ از سامانہ کہ بعد مسافت بودہ شہری دیگر درمیان نداشت در خدمت
قطب الزمان سید جلال مخدوم جہانیان کہ سلطان فیروز شاہ مریدی بود
باچہ رفتہ التماس نمودند کہ بدار الخلافت دہلی رسیدہ از سلطان استدعای
آبادی شہری دران نزدیکی نماید حضرت سید مسئول آن جماعت را مقبول
داشتہ متوجہ دار الخلافت گشت سلطان تا کنور کہ دو منزل ست از دہلی
استقبال وی کرد و در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمود و

(امام رفیع الدین)

حکم فرمود که دران سرزمین شهری آباد سازند و خواجه فتح الله برادر کلان امام
رفیع الدین که از مقربان سرخیابان بود تعین نمود خواجه با دو هزار سوار آمده
در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعه نمود هر روز باهتمام تمام
انچه بنا می یافت صباح منهدم میدید چون این مقدمه بعرض خلیفه رسید
علاج متوجه حضرت سید حواله گردانیدند انحضرت اشارت بامام رفیع الدین
که خلیفه و امام نماز حضرت سید بود و در سنام اقامت داشت فرمود که آمده
خشت قلعه نهد تا به یمنت او از دست خلل محفوظ ماند و دران بلده سکونت
نماید که وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال امر بزرگوار
آمده دران متوطن گشت ناداسته هر روز دران عمارت بیکار میگرفتند و
از تصرف شیخ هر روز عمارت منهدم میشد و باعث تحیر متصدیان بود حضرت
امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاه ساختند و منع فرمودند و
بدست مبارک خود خشت بنای قلعه بنهادند که الی یومنا هذا آن قلعه
برهمان بنا بر پاست ازان روز آن بلده فیروز آباد از برکت سکونت
آن جناب رونق دیگر یافته و اهل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادات
کثیره رسیده اند و الی یومنا هذا ملجای سکنه آن بقعه شریف از قوی و ضعیف
تربت اوست که در قدیم الایام از شهر بیرون بوده و درین روزگار از آبادی
بسیار میان آن بلده واقع گردیده منقول است که سبب انهدام بنای قلعه
آن بود که شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره العزیز را فرخنده شبی
حضرت ایشان با مخدوم زاده های عالیشان و برخی از دودمان ایشان بزیارت
تشریف برده بودند مدت تمام محاذی صدر امام مراقب برپای بماندند بعضی
سعر وضو داشتند که بنشینند چون باشد بنشستن توجه نفرمودند و زمان بسیر

بر سر تربت والده معصومه مرحومه خویش رحمها الله که دران مقبره منوره است
نیز خاموش ایستاد و ندا این بنده را که یکی از منتسبان دامان فتراک ایشان بود
بر دل اخلاص منزل ریخت که تا رحمتها که بوسیله مبرور ایشان ازین قبور بر اهل
آن نرسیده باشد و چه برکتها که منزل گردیده بود فردای آنشب سعادت لزوم
مخدوم زاده مخزن الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم ابقاه الله و اوصله الی
غایة ما یتمناه سری شگرف از زیارت دوش بر گوش هوش زدند و مجمل آن را
ازین بود که حضرت ایشان بعد از مراجعت ازان زیارت فرمودند که چون محاذی
روضه امام ایستادم از حق تعالی ملتمس آن شدم که الهی از جمیع اموات این
گورستان عذاب را بگیرم تو بردار مد آواز رسید که تا هفته عذاب از ایشان برداره
باز ملتجی شدم و گفتم رحمت ترا نهایتی نیست بر مغفرت بیفزای حکم شد که ماهی
عذاب مرفوع گردد باز بیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نموده
بکلی بخشیدند فردای آنروز بمقبره که والد ماجد آنحضرت مدفون اند آنجا حاضر
شدند و بخاطر عاطر آنحضرت قدس سره مضمون حدیث معروف گذشت که
چون عالمی بر مقبره بگذرد تا چهل روز عذاب ازان مقبره بردارند بمجرد این
خطور ملهم شدند که بقدوم تو تا قیامت عذاب ازین مقبره برداشتم و آنجا نیز این
التماس در میان آمد و بغیر اجابت نرسید ۵ تو از هر در که باز آئی بدین خوبی
و زیبائی + دری باشد که از رحمت بروی خلق نگشائی + اما والد شریف ایشان
العالم العارف الامجد الشیخ عبد الاحد رحمه الله که درین کتاب تعبیر از ایشان بحضرت مخدوم میرود قدس سره آنجناب را در عنفوان جوانی و آوان تحصیل
علوم ربانی بناگاه طولای شوق این راه گریبان دل بگرفته بخدمت
مظهر النفوس الشیخ عبد القدوس قدس سره برد آنجا بگمند ارادت او در آمده

شیخ گنگوهی

شیخ عبد القدوس

تلقین اذکار و تعیین اطوار فراگرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان
و طلب مصاحبت بآن درویشان و خدا پرستان نمود خدمت شیخ رضا بدان
نداد و فرمود قدم غیرت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاده باز گردد و آنرا
باتمام و اختتام رسان انگاه بیا و بتحصیل این معامله کمر همت بند که درویشی بعلم را
چندان نزدیکی نیست چون حضرت مخدوم این بشنود و ملاحظه کبر سن شیخ نمود
زبان مسالت بکشود و گفت ترسم که چون پس از اتمام و انصرام علوم دینیه بدین
عتبه علیه بشتابم این گرامی صحبت را در نیابم شیخ فرمود چون مرا نیابی بفرزندم
رکن الدین شود و از وی بجوانچه میجوئی حسب الامر ع صبری کنیم تا کرم او چها
کند + گویان بر سر تحصیل علم مراجعت فرمود و قضارا پیش از اتمامی تحصیل حضرت
مخدوم عمر گرامی شیخ اورخت اتمامی کشید ع آن نامه سوز دل بانجام رسید
پس حضرت مخدوم بعد از فراغ اکتساب فنون علوم از منقول و از مفهوم و پس
از مراجعت سیر و سیاحت بعضے بلاد که عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانه
بحکم آن اشارت همگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد او باشارت والد خویش
و ملاحظه علو استعداد طالب وفا کیش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات مرحمت
در باره آنجناب بکار برد چون از فرائد فوائد خویش بهره وافر گردانید خرقه خلافت
پوشانید از قادریه و چشتیه و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه
بغایت عالی در بلاغت معانی و فصاحت الفاظ بنوشت و آن نامه گرامی که
نگارش نموده انیست که گذارش می یابد بسم الله الرحمن الرحیم ع بشری
لقد انجز الاقبال ما وعدا + و کوکب المجد من الافق العلی صعد + ع بشری ترا
که دولت و اقبال رو نمود + آنچه از وعده کرد نقاب بزرخ کشود + در آسمان
رفعت شمسے بر آمده + نوری ازان بتافته اندر جهان نمود + الحمد لله الذی

اجازت نامه

خلق آدم على صورته وكرمه بخلافته واجرى تلك السنته بين انبيائه واوليائه وقد
احسانه على سنته واخر شكره على نعمه هو الاول وهو الاخر والظاهر والباطن
لا موخر لما قدم ولا مقدم لما اخر ولا معلن لما ابطن ولا مخفى لما اظهر وسمت همم
اوليائه عن ادراك الى الاكوان عارفا واعتلقت بحبيان بارقا اذا رت عليهم بكبرته
وعشيه كاس المحبة من كل ثر محبوب بهم واراكلما جن عليهم الليل جعل قلوبهم
من شوق لقاء الخليل نارا وتفيض اعينهم من الدمع مدرارا ليلا ونهارا و
يستغلبون بذكره سرا وجهارا ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلانا واسرارا ويطيعون
حول سرادقات الوحدة افكارا لا يزال منهم فى كل زمان من يعرف فى وجهه
نضارة العرفان وهو عطشان وحيران له فى فضاء العشق والوله طيران غاية
مطلوبه لقاء الرحمن ونهاية مقصوده رضاء المنان يظهر فى اقطار الارض آثاره
ويظهر فى الافاق انوار لسانه ناطق بالحق ويدعوا على الى الرب الخلق ليخرجهم من
الظلمات الى النور ويقربهم ويحببهم الى الله الغفور والصلوة والسلام على من
هو خير خلق واحبابه وخاتم انبيائه وخاتم اصفيائه وهو رسول الرحمة و
صاحب الشريعة الغراء والطريقة البيضاء والحقيقة البيضاء وعلى خلفائه
الاربعة واصحابه الكرام البررة اما بعد فان الحق احق الى الله العلاء من اغاث
دعايم الاسلام والايمان اكرم مناهج العمل والاحسان على ما ورد فى الخبر
عنه عليه الصلوة والسلام والذى نفس محمد بيده ان احب عباد الله الى
الله الذين يحببون الله الى عباده ويحببون عباد الله الى الله ويمشون فى الارض
بالموعظة والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلى ادعوا الى الله على
بصيرة انا ومن اتبعنى واتباعه وانما يكون برعاية اقواله واحواله فان الاخ
الاعز الرضى والصاحب المرضى المتوجه الى رحمة رب العالمين المتوكل على مالك

یوم الدین اخانا العالم شیخ عبد الاحد بن زین العابدین لما صح قصدہ و
لبس الخرقۃ منا و تفقہ بالعلم و اشتغل بالذکر و الفکر شغلاً کاملاً اجزنا لہ
اجازۃ بالباس الخرقۃ للطالبین کما اجاز لنا شیخنا و ابونا شیخ الاسلام و قطب
الاقطاب الشیخ عبد القدوس قدس اللہ سرہ العزیز و ھو من شیخہ شیخ
الاسلام الشیخ محمد عارف و ھو من شیخہ شیخ الاسلام الشیخ احمد عبد الحق
و ھو من شیخہ الشیخ جلال پانی پتی و ھو من شیخہ الشیخ الشمس الدین
ترک پانی پتی و ھو من شیخہ الشیخ علاء الدین علی احمد صابر و ھو من شیخہ
الشیخ فرید الحق و الدین مسعود اجودھنی و ھو من شیخہ قطب الملۃ و الدین
خواجہ قطب الدین بختیار اوشی و ھو من شیخہ خواجہ معین الدین سنجری
و ھو من شیخہ الشیخ عثمان الھرونی و ھو من شیخہ حاجی شریف زندنی
و ھو من شیخہ الشیخ مودود چشتی و ھو من شیخہ الشیخ ابی یوسف الچشتی و
و ھو من شیخہ الشیخ ابی محمد الچشتی و ھو من شیخہ الشیخ ابی اسحاق الشامی
و ھو من شیخہ الشیخ حذیفۃ المرعشی و ھو من شیخہ الشیخ سلطان البلخ
ابراھیم الادھم و ھو من شیخہ الشیخ فضیل بن عیاض و ھو من شیخہ
الشیخ عبد الواحد بن زید و ھو من شیخہ الشیخ حسن بصری و ھو من شیخہ
حضرت امیر المومنین امام المسلمین علی المرتضی و ھو من حضرۃ رسالۃ
الرنیعۃ القدسیہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ھو من اللہ تعالی
عز و جل و ایضا اجزنا لہ دامت برکاتہ و زیدت درجاتہ بالباس الخرقۃ
المبارکۃ القادریۃ المحمدیۃ لمن یطلبھا و یراہ اھلا و مستحقا لھا کما اجازنا
بالباس الخرقۃ للطالبین استاذ علماء المشرق و المغرب علامۃ الوری علم
الھدی المحقق المدقق الکامل المکمل سیدا لسادات امیر سید ابراھیم معین

الحسنی الحسینی الادریسی القادری وهو من السید السند الشیخ احمد الجیلی القادری
وهو من شیخه ووالده سید السادات سیدا موسی القادری وهو من شیخه
ووالده سیدنا عبد القادر وهو من والده وشیخه سید السادات سید حسن
وهو من شیخه ووالده سید السادات محی الملة والدین ابی نصر وهو من شیخه
ووالده السید الحسیب النسیب ابو صالح وهو من والده السید الجلیل المسند
عبد الرزاق وهو من والده سید السادات قبلة ارباب الکرامات قطب
الکونین غوث الثقلین محی الحق والشریعة والطریقة والحقیقة ابو محمد عبد القادر
الحسنی والحسینی والجیلانی قدس الله روحه وهو من شیخه الشیخ ابی سعید
المخزومی وهو من شیخه شیخ الاسلام ابو الحسن علی القرشی الهنکاری وهو
من شیخه شیخ الاسلام ابو الفرح یوسف الطرطوسی وهو من شیخه شیخ
الاسلام عبد الواحد بن عبد العزیز التمیمی وهو من شیخه شیخ الاسلام ابو بکر
الشبلی وهو من شیخه شیخ الاسلام سید الطائفة الصوفیة جنید البغدادی
وهو من شیخه شیخ الاسلام سری المفلس السقطی وهو من شیخه شیخ الاسلام
معروف الکرخی وهو من شیخه شیخ الاسلام ابی سلیمان داود الطائی وهو من
الامام علی بن موسی رضی الله عنه وهو من ابیه الامام جعفر الصادق وهو
من ابیه الامام علی محمد الباقر وهو من ابیه الامام السعید الشهید حسین وهو
من ابیه امام المسلمین امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب
رضی الله عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو من سید المرسلین امام
المتقین وخاتم النبیین خاتم المرسلین المبعوث رحمة للعالمین محمد النبی العربی
محمد صلی الله علیه وبارک علیه واله الطیبین الطاهرین ووصینا ادامت
برکاته ان یشتغل بالعلوم الصوفیة واوراد المشائخ واعمالهم مراعیا حقوق

الشرع من الاصل والفرع ممتثلا لاوامر الله ومجتنبا نواهيه وموديا باداب
الصوفية خلا لادب وان لا يتردد الى ارباب الدنيا واصحابها ويحضر فى مجلسهم
فى طلب الدنيا وان يجب ولاد الشيخ واقربائه ويراعى حقوق اداابهم كما قال
الله تعالى لحبيبه صلى الله عليه وسلم قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة فى
القربى وان يشتغل بالله اشتغالا باطنا معرضا عن غير الله كما قال الله لحبيبه صلى
الله عليه وسلم واذكر اسم ربك وتبتل اليه تبتيلا زاهدا فى الدنيا راغبا الى
العقبى ثابتا على السعادة والسخاوة من غير التفات الى رسوم اهل البطالة وان
يجعل الوحدة والعزلة راس ماله فانهما متمسك ارباب الصدق والصفا فان
استطاع ان يستمر وقاته على الملازمة بالخلوة فهو اولى واحرى وان لم
يتيسر له ذلك فليجعل لنفسه نصيبا منها وينبغى ان لا يكون سنته خالية عن
خلوة او خلوتين فان كان هكذا فيده العزيزة نائبة عن يدنا وبين الناس
خليفتنا فرحم الله من اكرمه وعظيم من اكرمناه وعظمناه واهان من اهانه
فاسال الله العظيم المنان ان يكون الاخ المشار اليه مرضيا عند الله ومحبوبا
عند الناس الهم بلغه الى منتهى مطالب الصديقين واوصله الى اعلى درجات
العارفين الكاملين المكملين بحرمة النبى واله وصلى الله على خير خلقه
محمد واله اجمعين من الفقير الحقير المخبر المرخص ركن الدين بن عبد القدوس
اسمعيل الحنفى كتبه وحرره فى سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام على
من اتبع الهدى مخفى نماند كه بسبب انتساب حضرت مخدوم به حضرت شيخ
عبد القدوس وفرزندش مجمل احوال اين دو عزيز درين كتاب ضرورى ست
بعرض بيان ميرسد بتوفيق الله الصمد شيخ عبد القدوس قدس سره از
شيوخ مشهوره هندوستان ست واز كبار ايشان از فرزندان شيخ صفى الدين ست

که در اصول و فروع علوم از فحول محققین بود و صاحب تصانیف مفیده
مشهوره سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات
و وفور غلبات در اتباع سنة سنیه بنهایت متقن بود و در التزام عزائم امور
دینیه سخت متمکن او را کتاب ست مسمی بانوار العیون مرتب علی سبعة فنون که
در هر فن اسرار و الا بر صحائف املا آورده در فن نخستین بر نگاشته که اگرچه
ارادت من بمخدوم شیخ محمد ست لیکن بمشیتر اخذ فیوض مرا از باطن جداد
شیخ احمد ست قدس سرهما و ستایش او در ان فن بسیار فرموده و نیز آنجناب
از درویش قاسم اودهی که از بزرگان سلسله سهروردیه چشت ست اجازت
خلافت داشت و جزان کتاب مذکور او را رسائل و مکاتیب نیز هست در غایت
زیبائی و دلربائی ب در مکتوبی مینویسد که شیخ ما سید محمود محمد گیسو دراز لوهان
دراز کرد و از حیرانی گفت او تعالی و را را الور است اگرچه این سخن نیز باشد اما
چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب را از کلمه و را را الور ا باید شد
رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی بدایت ست و چون بدایت را بدایت
نیست نهایت را نهایت نه بود که خدایرا سبحانه نهایت نبود طالب در نهایت
بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی بدایت آید مومنان خدای عزوجل را
در بهشت بینند نه آنکه خدای در بهشت باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون ما فی الجنة سوی الله
روی نماید و را را الور ا و تحت الثری یکجا آید چه جائے و را را الور است انتهی
و بسا اسرار سکریه دران صحیفه علیه ایراد فرموده که بر خوانندگان هوشیار
هویدا ست ب و هم در مکتوبی رقم نموده که کونوا مع الصادقین فرمانیست که
در حضرت سلطان بے اعانت صاحبان و بے مصاحبت آشنایان بار دشوار ست

اگرچه کردار حسن صد هزار ست ب یکی حقیر ست اورا از خواطر فاسده پرسیده
در جواب نوشته بهیهات پرسیده بود ند از بلای سخت و ابتلای عام که هیچ
ولی و نبی نبوده که مبتلا بدان نبوده از انجا که بشر بوده ند و گذر بدین چیز مجاز نے
داشتند اما فرق آنست که یکے را گاه گاه بطریق ابتلا و امتحان باشد و او
بدان ماخوذ نگردد بلکه سبب قرب و علو همت او بود و یکی را از راه خذلان غرق
آن گردانند و او بدان ماخوذ گردد بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه
حال ما بدان ست اینجا قیمت مردان و نامردان ظاهر گردد که خلق للحراب
رجال و للطعن و الشهادة رجال و للقصعة رجال آنکه تیغ زند تیغ خورد دیگر
ست و آنکه کاسه لیسد و ثرید خورد دیگر و اکثر مکاتیبش از انکسار و افتقار و
خوف خاتمه کار سخن کرده خاتمه مینویسد حضرت ایشان قدس الله سره العالی
از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت غرایم امور دینیه
آن پایه داشت که وقتی امام مسجد او پیدا نبود و برادر زاده او شیخ عبد النبی
فرا پیش آمد و امامت نمود میان الذین انعمت ازو وقفه ظاهر گردید شیخ
نماز را باز گردانید و بخشم تمام گفت احداث را که امامت نکنند و نماز مردم
را فاسد نسازند ندانسته اند که موصول باصله حکم یک کلمه دارد که قطع آن
درست نیست و وقفه میان آن روا نه ب بهیهات تا عقبه ایهام فریق فی
الجنة و فریق فی السعیر در پیش ست کجا خواب و خور و کرا قرار و آرام در کیش
ست ؎ کس می ندهد نشان آب و گل من ✦ حل می نشود درین جهان مشکل من ✦ از هیبت آن و وراه چون شد دل من ✦ تا خود بکدام ره بود منزل من ✦ جای دیگرے نگارد ؎ در کوی بتان رفت همه عمر دریغا ✦
چون برهمن پیر به بتخانه نماندیم ✦ عمر تا جزر رسید مرگ و سفر آخرت در پیش آمد

در اوان که علم و عمل بر متابعت سید الاولین والآخرین ست بدست نیامد
وخوف وحیرت آن فروگرفت که امام مسلمانان ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه
میفرماید اکثر ما بسبب الایمان عند النزع ندانم دران وقت دشواری و زمان
بیقراری چه پیش آید وجای دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین
نوشته ای فرزند فرصت عزیز است روز و شب در تحصیل علوم بجد
وجهد کوشش بلیغ نمائی که وقت تحصیل علوم همین ست ودوام طهارت
واداے فرایض وسنن رواتب با تعدیل ارکان و با حضور وخشوع بروجهی
که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادات
دو جهانی ودولت جاودانی وبرکات ورحمت بیشمار ست وبدانکه مقصود از
علم عمل ست که فرد از عمل بر سند نه از بسیاری علم ومقصود از عمل
اخلاص ومحبت حق تعالی ست لیسئل الصادقین عن صدقهم کرسلین خاص
وعام ست ومقصود از اخلاص ومحبت محبوب است که معبود برحق ست وموجود
مطلق ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین انتهی کلماته
الشریفه انتقال شیخ ازین دار پر ملال بسالی ست که شیخ اجل مبین آنست و
تربت شریفش در قریه کنکونه است که بر ساحل دریای جمن قریب کرنال ست
رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره العالی از اواخر حال شیخ
حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت وبیخودی بر آنجناب مستولی میشد
واستغراق غلبه داشت یکی دران از دوستان پرسید فرمود دل را بذکر بسیار
گوئیم اکنون سلطان ذکر زمان زمان بر من غلبه می نماید ومرا از من میرباید
شیخ را هفت پسر بوده که هریک در حال وقال بمثیل بوده از شیخ احمد که
فرزند ثالث شیخ بود می آرند که میگفته وبرین نسبت خانواده ماست که نخست

فرزندان را بکمالات صوری آراسته سازند و انگاه بمجاهدات و ریاضات اندا
به پایهٔ قطبیت رسانند از زبان دُرفشان حضرت ایشان قدس سرّهٗ شنودم که
در آن ایام که فرزندان شیخ در دهلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشایان را اشتیاق
دیدار پدر بزرگوار غلبه کردی بخدمتش نوشتندی که اگر امر عالی ورود
یابد بتقبیل آستان مستسعد گردیم شیخ گفتی آمدن ایشایان نزد ما موجب
تسویف و تعطیل تحصیل علوم ست ما را نزد ایشان باید شد و با این همه
کبر سن و ناتوانی خود بدهلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان قدس سرّهٗ از
والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ ما عبد القدوس قدس سرّهٗ
از وطن خود بدهلی آمدی خبر باکابر آنجا رسیدی پذیره راه شدندی
کذلک قوالان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود
و سماعش در غایت شورش و سکر و ضمن سماع سخنان مستانه از وی
سر میزد وقتی در دهلی در محفل عظیم که عُلَما حاضر بودند تواجد برخاست
در میان تواجد گفت منصور را ناداناں کشتند چون این کلمه را در رقص
بگرات بر زبان راندی یکی از محفل علمای حاضر بی آرام شده نام یکی
از اعاظم علمای آن وقت را برده گفت چون آن جماعت را نادان
توان گفت که چون اوئی در میان ایشان بود شیخ همچنان بشورش گفت
من همان را میگویم یاران عالم گفت شیخا چون مثل اوئی را نادان توان گفت
که چون بآن عالم خبر رسید که از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاهر
شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق ست این جیست
سیاهی که از دوات او ریخت نقش الله ظاهر گشت شیخ باز گرم تر از بیشتر
بجوشید و گفت که زهی نادان که سر یان حق در جمادی ظاهر شود و در ان

نه وهم حضرت ایشان قدس سرّه العزیز بدین تقریب فرمودند یک بار شیخ
بدهلی آمده بود شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری که از اولاد سید جلال الدین
بخاری بود وصاحب علم وتفسیرے نوشته بود نزد شیخ فرستاد شیخ چون
بکشاد آیت تطهیر اهلبیت سرور کائنات علیه وآله وعلیهم الصلوة والتحیات
برآمد که شیخ عبدالوهاب درین مقام نوشته بود اولادنبی همه مامون الخاتمه اند
وعاقبت شان علی الیقین بالخیر شیخ عبدالقدوس برکنار آن نوشت که
هذا خلاف مذهب اهل السُّنة والجماعة وکتاب را باز فرستاد درین سخن روزها
میان علمای آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالآخر مقرر ان شد که شیخ
عبدالقدوس گفتی قدس سرّه شیخ رکن الدین فرزند دوم وخلیفه
اول شیخ عبدالقدوس است که بعد از و بر سجاده ارشاد او نشست واز
سید ابراهیم الابرجے القادرے که در نامه اجازت ذکر یافت واین
سید نیز طریقه قادریه را اخذ نموده خرقه خلافت یافت واین سید
ابراهیم مردے بود از اعلام وانشمندان علوم عقلے ونقلے چنانکه در عهد
او به شهر دهلی کسے بدانش او نبود وبا اشتغال علوم التزام اذکار واوراد
وتربیت وارشاد را نیز جمع نموده دے مرید شیخ بهاؤالدین قادرے
شطاری ست وشیخ بهاؤالدین را رساله الیست در طریقه شطاریه برای و
گویند در معامله از شیخ نظام الدین عالدی نیز خرقه یافته است ودر سنه
ثلث وخمسین وتسعمائة بعالم باقی شتافته ودر پایان روضه امیر خسرو
سرور نقاب تراب کشیده رحمه الله سبحانه شیخ رکن الدین گوید روزی
که عرس خواجه قطب الدین بود بروضه شریفه او جمعے گرم رقص وسماع
بشنیدند معروض داشتم چه بود که خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف

حضور ارزانی دارند فرمود باید که شما بزیارت رفته متوجه روحانیت ایشان
باشید تا چه فرمایند من چنان کردم در اثنای جوش و خروش قوالان
ورقاصان حضرت خواجه بر من ظاهر گشته فرمودند این بدبخت چند وقت را
بر ما مشوش گردانیدند من بخدمت سید آمده معروض داشتم تبسم نمود و
فرمود آیا اکنون او را معذور دارید یا نه شیخ رکن الدین صاحب احوال و اطوار
علیه بود و تصانیف شایسته دارد از انجمله است مزاج البحرین محتوی بر اسرار
علم دینی و یقینی و نیز او را مکتوبات کثیر البرکات است نزدیکی از مکاتیب او
بخط شریف حضرت مخدوم علیه الرحمه دیدم که بیکی از محرمان راز نوشته
و اما بنعمة ربک فحدث الله الحمد والمنة که در دیده شهود نمانده بجز خدای مع هذا
جز افلاس و عجز پیش نه و جز حیرت و درماندگی کیش نه انتهی ۵ تشنه از دریا
جدائی میکنم ۱۲ بر سر کنج گدائی میکنم ۱۲ تتمه شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
سکریه والسهروردیه تحقیقات ست از انجمله است آنکه والد ماجدش را روزی
در اثنای سماع بر زبان رفته بوده که خدایا داند ما کجائیم و باز فرموده
اگر گوئی خدایا نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مراد از علم اگر
تعین علمی است اجمالی با تفصیلی که بوحدت و واحدیه معتبر ند سیر شیخ ما در آن
وقت فوق تعین علمی بوده غریزی این بیان را در محفل حضرت ایشان
قدس سره مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از
تکلفی نیست زیرا که شیخ ابن عربی و تابعان او رحمهم الله به سیر فوق تعین
علمی قائل نیستند و شیخ عبد القدوس رحمه الله از تابعان شیخ عربی بودند و
سیر شان سیر فوق این تعین ذاتی ست که سکر از حال و قال می خیزد شیخ
رکن الدین در سنه ثلث و ثمانین و تسعمائة از ین جهان رخت بآن جهان

بستہ مضجع او و سائر اخوانش در جنب والد بزرگوارست الا شیخ احمد پدر
شیخ عبد النبی شہید صاحب کتاب سنن الہدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد
آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ اثنی وسبعین وتسعمائۃ بودہ وسعادت
فرزند مذکورش در سنہ احدی وتسعین وتسعمائۃ وچون حضرت مخدوم
را بحضرت شیخ فانی فی اللہ شیخ جلال مانیسری رحمہ اللہ بحبت محبت
بہم پیرگی صحبتہاے شایستہ ومجالس شگرف روی دادہ مجملی از احوال
این بزرگ نیز لازم ست شیخ جلال مانیسری از اعاظم خلفاے
حضرت شیخ عبد القدوس بودہ رحمہما اللہ واز علم ظاہر نیز بہرہ تمام داشت
واستغراق واستہلاک تمام ما گویند بسیار بودہ کہ برائے افاقتش حبت
اداے نماز مریدان آمدہ باواز بلند حق حق می گفتہ اند ما از سکر بہ صحو
مے آمدہ عمر دراز یافت بعد از نود و پنج سالگے در سنہ تسع وثمانین وتسعمائۃ
باخرت شتافت ودر بلدہ خود مضجع یافت حضرت ایشان از والد ماجد
خود نقل کردند کہ مے فرمودند ایام اختصار حضرت جلال بروز ہا کشید ازان
جہت اضطراب وشورش عظیم از خلائق برخاست گویند چون بعد از
شانزدہ روز اندکے بہوش آمد نظام کہ از اعاظم خلفاے وے بودہ
ازان حال تنگدل شدہ گفت مخدوما این چہ حال ست شیخ دران
حالت بجوش ودرد تمام این بیت برخواند ؎ قومی ز وجود خویش فانی
رفتہ ز حروف در معانی ۔ حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
رسانیدند گریہ در گلوے مبارک گرہ شدہ وقطرات بر رخسار مبارک
روان گشت ومدتے بانکسار تمام سر فرو بردند حضرت شیخ جلال را
رسائل مفیدہ است تبرکا بیک نسمہ از رسالہ ارشاد الطالبین او اکتفا میرود

نسبه مینویسد که عشاق بر منازل کشف و کرامات توقف روا ندارند و ازان
مترقی شوند و مقید بچیزی نگردند بُریده و دریده از همه جان باز و جهان تاز
باشند و آن آنیست که ایشان از عبادت و زهد و تقوی و ریاضت
احتراز کنند و اینها را ذمیمه دانند بلکه جان کنند و خون خورند و گم شوند و
پیش از مرگ بمیرند و بحق رسند این جا اکثر مدّعیان اهل سلوک و جهال
صوفیه راه خطا کردند و گمراه شدند العیاذ باللّٰه من ذلک و روی عن
السّلف رضی اللّٰه عنهم اجمعین انما حرمان الوصول لتضییعهم الاصول و الاصول
رعایة الشریعة و الطریقة و انچه گفته اند تلاوة القرآن و الاشتغال بالعلوم
الشرعیة امور حسنة لکن شان الطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل
گفته اند که کار طالب حق بعد از ادای فرائض و سنن رواتب منحصر
بشغل باطن ست نه بکثرت نوافل و اعمال جوارح انتهی بیان ملاقات
حضرت مخدوم بحضرت شیخ کمال رحمهم اللّٰه حضرت مخدوم را
در خلال مجالس شیخ جلال بحضرت شاه کمال ملاقات روی داد و بسا الها
کشید و فوائد ها بظهور رسید صورت این قضیّه آنکه روزی حضرت مخدوم
در خدمت شیخ جلال نشسته بودند که مردی بصورت اهل سیاه بان
خانقاه در آمد و حضرت شیخ معانقه نموده در حلقه انجمن بنشست شیخ اورا
از عسکریان دانسته اخبار شاه و سپاه پرسیدن رفت و ین ازین پرسش
بشورش در آمده گفت شیخا اگر مسکینی از مساکین این راه جهت اقتباس
انوار اللّٰه باین خانقاه آید شمار الائق نیست از و اخبار شاه و سپاه
پرسیدن اگر خواهش این اخبار دارید بر برا هگذار بنشینید و از روندگان
بجوئید شیخ از غایت حلم و بردباری راه خموشی و طریق معذرت پیش گرفت

حضرت مخدوم که از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبه و بی تعلقی ازان
مرد بدیدند بران آمدند که آن هنگام که او از محفل شیخ برون آید با و ملاقات
فرمایند و آشنای نام و شناسائی مقام او گردند چنان کردند آن عزیز را
نیز لعبهٔ ملاقی و معانقت ایشان بحکم خیر القلوب تیشاهد رگ موانست بجنبید و
جبههٔ الفت بکشاد و نام خویش اظهار کرد و گفت مرا کمال نام است و از سکن
و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر به پایل اندر نشست و
مقام است اگر سر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا باهم آئین صحبت
برانگیزیم و پایل دیهه است از توابع بلده سرهند قریب چهار یا پنج
فرسخ دور از و چون حضرت مخدوم بسرهند شد ازان جا به پایل رفتند و
خدمت شیخ کمال ذوالکمال والاکمال را آن جا دریافتند صحبتها گرم گشت
و الفتها بدیدار آمد تا بجائی که شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بمنازل
جنت مماثل ایشان آمدے و روزها آن جا گذرانیدی و باز بمسکن رجعت
فرمودی با جمله حضرت او را فوائد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
کمال نصب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات از و معاینه
نمود این جا بآن قدر که از لسان گوهر بار حضرت ایشان قدس الله سره
و مخدوم زاده های کبار عالی شان و است برکاتهم مسموع گردیده قلم را زبان
اظهار کشوده مے آید آن جناب اگرچه از محبوبان و مرادان بود و او لیسے
الشرب می نمود اما بظاهر انتساب و ارتباط به شیخ فضیل داشت که بنه
واسطه به شیخ الجن والانس عبد القادر جیلے مے پیوندد زیرا که شیخ فضیل
را ارادت بسید گدا رحمن ثانی بود و او را بسید شمس الدین عارف او را
بسید گدا رحمن اول او را بسید شمس الدین صحرائی او را بسید عقیل او را

بسید بہاء الدین اورا بسید عبد الوہاب اورا بسید شرف الدین اورا
بسید عبد الرزاق اورا بوالد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالی
بسرہ الاقدس شیخ کمال از شوریدہ بری و آشفتہ سری بیشتر بہ جزائر و
مقاوز بسر بردی و دران بوادی کہ مصداق بواد غیر ذی ذرع بود چون
احتیاجش بشراب و طعام و مضجع و مقام او فتادے بناگاہ دران بیدا
شہرے پیدا شدے و ساکنان شہر اورا بہ تکریم و تعظیم ہر چہ تمامتر بمنازل
خویش بردندے و ضیافتہا نمودندے و شیخ از طعام و شراب ایشان
تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود با منگہ
ایشان تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربے بود
با منگہ ایشان غنودے باماد او کہ با مداد الٰہی سر از جیب سحر گاہے چون
آفتاب بر آوردے نہ ازان شہر نامی دیدی و نہ ازان مردم نشانی گویند
بنماز جماعت کم حاضر میشد روزی میان آوان اقامت یکی از مردان
اورا احتیاجی بجلا رافتاد چون بہ طہارت جای در آمد دید کہ از جائے
دری کشودہ گردید و بوستانی دران در نمودار گشت آن درویش
بدان بوستان شد حوضی دید سرشار آب بر کنار آن جمعی بہ نماز صف
بستہ کانہم نبیان مرصوص و امام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
حیرتش بر حیرت افزود و دران تحیر بناگاہ چون نظر بکشود خویش را بدان
مکان سابق دید کہ ازان جا قصد خلا رنمودہ بود ہم حضرت ایشان
قدس اللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ
برگوری بول میکرد با آنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود ازان گوری آواز
آہ آہی برون آمد کہ اشارت بود بکراہت آن امر و منع ازان شیخ کمال

چون آن بشنود همچنان بشورش تمام بر صاحب اُح اُح بانگ برزد و گفت
ای چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان درگذشته و بخاک یکسان
گشته هنوز اح اح خود نمی گذاری و ازان جایگاه برخاست و برفت و هم
حضرت ایشان قدس الله سره الانوار فرمودند با این همه ظهور خوارق از شیخ
اگر نزد او کسی به نیت مشاهده خارق رفتی از آن سخت در بارشدی و قتی
مولانا فلان صانونی که از اعاظم علمای عصر بود مع تلامذه خویش غالبا
بدین نیت متوجه دریافت شیخ گردیده چون بحوالی منزل شیخ رسیده شیخ
از مقصود او آگاهی یافته بخشونت و غضب هر چه تمامتر سنگها و خشتها بر او
متوجه مولانا گردیده مولانا ناچار مع شاگردان فرار بر قرار اختیار فرموده
و شیخ قدمی چند دنبال او حمله نموده می فرموده ای صانونی فلان و فلان
آمده که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره از شیخ
حکایت کردند که روزی فرموده این مردمان گنج شکر و سلطان المشایخ
و این و آن میگویند و از فلان و همان ما بیخبر اند که مرتبه اینان از آنها کم است
و مرادش از فلان و به همان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و هم حضرت
ایشان اسکنه الله بجوار الجنان از والد شریف خود نقل کردند که می فرمودند
که شیخ چون در بیان معارف و تعیین اسراری در آمدند بعضی اوقات
دقائق آن اسرار آنکه مهارت علمی مستمعان را کامل بود بعد از تفکر و
تامل بسیار بمرور ایام حل می شد و بفهمی در آمدی ارباب بقا
زنده بجان دگرند + بیرون زدو کون در جهانی دگرند + کس بی بزبان حال
ایشان نبرد + این طائفه گویا بزبان دگرند + روزی بتقریب احوال
شگرف خواجه محمد معشوق طوسی قدس سرهما فرمودند که توان گفت که حضرت

شیخ کمال نیز ازان عالم بود و نیز یکے از یاران قبول یافتہ حضرت ایشان از
زبان مبارک نقل کرد کہ روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفے سر داده میشود
بعد از حضرت غوث الثقلین از مشائخ سلسلہ علیہ قادریہ چون شیخ کمال
اقل قلیل بنظر مے در آمده اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود در
تاسع عشر از جمادی الآخر سنہ احدی و ثمانین و تسعمائة راہ وصال رفیق
اعلے گرفت و در قریہ کیتھل کہ از قرائے تابعہ سرہند است خوابگاہ یافت
رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃً واسعۃً بعد از و نیسہ او شاہ سکندر ست وارث مواریث
احوال و مواجید خوارق عادات او بود و مدتہا بہ جذبات و حالات عظیمہ
فیض رسان سلسلہ آبائے خود مے بود حضرت ایشان مے فرمودہ اند کہ
جانب آفتاب می توان بہ فراغت نظر کرد اما بر دل شاہ اسکندر از غلبہ
نور نظر را راہ نیست شاہ مذکور در حدود سنہ ثلث و عشرین بعد الف
از جہان رفت رحمہ اللہ سبحانہ ؎ چمن را تر و تازہ آراستند + چو شبنم
نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیر الجذبہ حضرت ایشان
حرف مجاذیب در میان آوردند درین ضمن نقل کردند کہ وقتے حضرت
والد ما علیہ الرحمہ بلاہور تشریف بردہ بودند و من دران سفر از حاضران
خدمت بودم روزی یکے از صلحا نزد ایشان آمدہ از شاہ رزق اللہ کہ در آن
دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد کہ امروز شاہ را در فلان
شاہ راہ بغایت خندان و قہقہہ زنان یافتم طلب کشف سران نمودم فرمود
در فلان موضع نشستہ بودم بناگاہ یکے از اہل روستا پشتوارہ کاہ بر سر و
و اسی در کمر بیامد آن پشتہ کاہ را بجاے واگذاشتہ بحاجت انسانی شد
از حاجت خویش فارغ گردیدہ بود کہ برخی از فرشتگان از آسمان بر و فرود آمدند

واورا ہمچنان برداشتہ و جرگہ رجال الغیب ملحق ساختند من دران اثنار
باوے وبدان داے کہ در کمر داشت میدیدم و کریاس تر عورت اورا کہ
اندر وا بود می نگریستم این شنود من ازان ست اگر کاہ فروش آنجا در کار ست
وبداس محتاج اند مخفی نماند سابقا وعدہ بیان سیر و سیاحت حضرت مخدوم
بعضے بلاد رفتہ بود اکنون انجا رعدہ نمودہ می آید جناب چون از اکتساب
علوم فارغ شد بشوق دریافت اہل اللہ و استفادہ و استفاضہ ملازم
سیر الی اللہ و بسیر بعضے بلدان ممالک ہندوستان قدم نہادہ و درین سفر
با خود عہد کرد کہ جاے بحرے کہ شعر باشد تفصیلش لب نکشاید و از ہر کہ
آثار بدعت بیند بارادت بل بصحبت او نپردازد و دران سفر بسا علمای
عامل و عرفاے کامل را دریافت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی
بہ تقریبی فرمودند دران ایام کہ حضرت والد ما را بر بتاس گذار افتادہ بود
شیخ الہداد را کہ مردے بود بغایت معمر و عزیز عزیزان دیدہ آنجا دریافتہ بودند
از و حکایت کردند کہ مے گفت ہر راہ را نہایت نیست الا راہ حق عز و جل
کہ آنرا نہایتیست و والد ما ازین کلام بغایت متعجب بودند و در معنی آن متفکر
چہ آن خلاف صریحیست بقول جمہور محققین کہ منازل الوصول لا تقطع ابدا لابدین
پس حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ انچہ درین ایام در حل معنی آن
کلام افاضہ نمودہ اند آنست کہ ہیچ چیز را ذات نیست چہ حقائق ہمہ اشیا
جز وجوہ و اعتبارات نیند و وجوہ و اعتبارات را غایات نیست بخلاف راہ
وصول با وسبحانہ کہ منتہے بذات اقدس او گردد زیرا کہ عارف را چون بسر
محبوبے و طے اجمالے بمحض عنایات از سیر صفات و شیونات بگذرانند آنجا
ہمہ وجوہ و اعتبارات مقصود کردند و سیر او بذات بحت منتہے گردد و بعد ازان

سیر در راہ ماند و دست ادراک از دامان آن کوتاہ پس آن سیر کہ ما ینقطع ابدالابدین گفتہ اند سیر اسما و صفات ست کہ سیر تفصیلے ست و غایت ندارد و ہم حضرت ایشان مدظلہ از والد شریف خود نقل کردند کہ مے فرمودند شیخ الہداد مذکور روزے در مجلس کہ جمعے ذکر ارہ مے کشیدند حاضر بود بعد از فراغ آن امر اصحاب ذکر را فرمود ذکر برائے تصفیہ دل و انجلای آنست و دل نیست مگر آینہ کہ زنگے بر و نشستہ او را صیقلے باید کرد تا روشنی پذیرد و آن خود بذکر خفیہ سر است نہ آنست کہ دل آہنی باشد کہ ما را تیک برد باید زد یعنے بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت را قم حروف نصر اللہ بذکرہ مے گوید جمع از مشائخ کہ ذکر جہر اختیار نمودہ اند بطریق ارہ یا بغیر آن ایشان بحکم کریمہ او اشد قسوۃ دل را از سنگ و آہن سخت تر دانستہ اند و نیز خواستہ اند کہ از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفہ متاثر گردد و ایضاً با جہر ذکر خفیہ اختیار نمودہ اند نیز وجوہ معتبرہ مشہورہ دارند کہ وجہ شیخ مذکور یکے از ان وجوہ است بر اثبات ذکر خفیہ و جہر حدیثے کہ مبین حال صدیق و فاروق است رضی اللہ عنہما بستہ است بالجملہ لکل وجہۃ ہو مولیہا بیان طریق اکابر بے نماید و ہم در بلدہ رہتاس حضرت مخدوم بجوزہ درس مولانا زاد الکبیر النحریر محمد بن فخر کہ صاحب توضیح الحواشی و غیر آنست و از دانشمندان معروف و متقوی و زہد موصوف رسیدہ اند روزے کہ آنجناب درین حاشیہ فاضل ہندی علامہ فہامہ قاضی شہاب الدین دولت آبادی علیہ الرحمہ کہ بر مصباح واقع ست می فرمود دران ہمہ من آنہ زوائد فوائد طبع خویش مذکور می ساخت حاشیہ طویل الذیل کہ در یکے از مواضع آن املا نمودہ بود و ہنگے بہ بینے بر جرح کلام ناصی لبیب تلمیذ او قرات

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبر فرمود دریافت که آن اعتراض
مولانا بهیچوجه ورودی نمی یابد اما بر حفظ عهدی که با خود بسته بود کما مر جز
خاموشی چاره نیافت چون فترات آن حاشیه وافاده مولانا به آخر
رسید ناگاه از برکات حفظ پیمان حضرت مخدوم مولانا بر مصنف مصنف
بر خطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را برنگ دیگر فرا
گرفته بودیم و این همه بر پیچیده نه چنان بوده بل حقیقت آن کذا و کذا است
و چنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بران حاشیه مرقومه خود کشیده حضرت
مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای آورده ازان
مجلس برون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق ان مولانا محمد المذکور
رحل یوما مع جم غفیر من العلمای فی حدیقة کانت واقعة فی ظاهر بلده فاذا
غاب عن بین اعلیهم فتجسسوه ایاما و ما وجدوه و الله اعلم تحقیقة حاله و بهم
حضرت ایشان علیه الرحمة و الرضوان بتقریب آن معرفت عظیمه خاصه که
ذات اقدس او سبحانه هر چند بسیط ست اما او را یک وستی ست چون که تمیز
چون را آنجا بازنیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که مرا فرمودند
در سیاحت بلاد بنگاله بشهری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
که در یکی از مساجد آن شهر ماجیای لیالی بسر بردی و شبها از فرط بیقراری
بگریه و زاری می بود و داد و دهر بانی بسیار بمن اظهار نموده گفتی بیا تا چند گاه
باهم بگذرانیم اما بجهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بود دل بدیرای
صحبت او ننگاشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار هندی بهم خواندی
و اشک احزان از دیدگان بر افشاندی که مضمون آن شعر این بود که
حیرتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزاکتش موی را آنجا

گنجائی نیست شاید و اگر از بس انبساط و اتساع آن گوی عالمها در وی گم است
نیز درست آید ۵ تمکدانی به تنگ چون دل مور + تنگ چندان که در عالم گفت
شور + و هم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشهر جونپور افتاد و آنجا فوائد
صحبت حضرت سید علی اقوام را قدس سره دریافت و او بزرگی بود صاحب
السکر و الوجد و السماع ذو و التوکل و التبتل و الانقطاع در سلسله خواجه
معین الدین سنجری و مرید شیخ بهاء الدین جونپوری که بسه واسطه بشیخ
نصیر الدین محمود می پیوندد رحمهم الله سبحانه از وی آرند که سید الانام علیه الصلوة
و السلام در منام دید که فرمود علی دهلی بر در خود میزنی و از خلق الله چیزے
نمی گیرے گفت یا رسول الله اگر دهلی ست ازان تست و اگر دراست هم ازان
تو علی بیچاره در میانه کیست فرمود برائے خلق دعا کن که دعائے تو در باره
ایشان مقبول ست تو فی رحمه الله سنه خمسین و تسعمائة با جمله حضرت مخدوم
چون صحبت بسیار از ارباب معرفت و علوم را دران سفر دریافت عنان
مراجعت بوطن مالوف برتافت تا زمان انتقال ازین دار پر ملال در بلده
سرهند بوده همواره کتب متداوله را از معقول و منقول بی تعطیل و فتور بر سبیل
تحقیق و تدقیق و افهام حقیق بیان مے فرمود که در جمیع علوم تحریر بود و لاسیما
در فقه و اصول آن که بے نظیر بود مے فرمود که دران ایام که در دقایق
بزودی غور نموده مے آمد محسوس می گشت که در جنب علوا جتهاد و دقت
استنباط سراج الملة امام ابو حنیفه رضی الله عنه سائر مجتهدین کالتلامیذند
و نیز حضرتش ازان جاکه با علوم رسمی و صوری معنوی و حضوری را جمع
فرموده بودند مدام بر سجاده افاضت بمصداق خبر لان یهدی الله بک
رجلا واحدا خیر لک من الدنیا و ما فیها سایلان برکات یقینی را از سحاب

رحمت و تربیت خویش شاداب داشت و شاروان درس بیان کتب
صوفیہ علیہ را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیرہا در
غایت بلندے ہمے افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق کہ قرأت
و استماع این کتب را نزد او از دور نزدیک طرف بستندے از سمیت
افادہ او بمقاصد خویش پیوستندے قدوۃ المشائخ جناب شیخ میر کہ
امروز در بلدہ لاہور ست و در حالت و غلبت مشہور از تلامذہ فصوص
او ست با جملہ حضرت او در آگاہے از اسرار ارباب توحید وجود مرتبہ
علیا داشت و در حل دقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس اللہ سرہ
الانوار از فرط علم و غلبہ حال ید طولی و بر مشرب او بود و با آنکہ مقتضیات
ہجوم این علوم و حالات بیشتر سکریات و شطحیات ست اما از علو فطرت
و فرط تمکین و بلندی ہمت بل بحفظ صیانت حضرت عزت عز اسمہ
و جل ذکرہ بر طبق آن کلام ثمرۃ الالہام شیخ ربانی ابو سلیمان دارانی
کہ ربما یقع فی قلبی النکتۃ من نکت القوم ایاما فلا اقبل منہ الا بشاہدین
عدلین الکتاب و السنۃ حالی کہ مخالف کتاب و سنت بود ے خواہ از
خویشتن دیدے خواہ از غیر شنیدے اعتبار ننہادے و اعتماد
نہ فرمودے انیست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمہم اللہ سبحانہ ارباہا رحمۃ واسعۃ و رحم عبدا قال آمینا و نیز ان
کلام حضرت مخدومم کہ بعد از ملاقات شیخ عبد الغنی و استماع راز سر مہر
او فرمودہ دو شاہد عدل اند بر ان مدعا قصہ راز شیخ عبد الغنی آنست
کہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلہ توحید وجود
و مشرب والد خود از والد شریف خود حکایت کردند کہ مدتے جویان بودند

ملاقات شیخ عبد الغنی را کہ درویشے بود از شہر سون پتہ بس معمر و بزرگ
بجہت استماع رازے کہ از و بایشان رسیدہ بود و آن راز این بود
کہ گفتے پیر من کہ جد مادرے من بود قریب ہنگام احتضار مرا بایکے
از درویشان شوریدہ کار بہ نزد خویش خواند تا القاے نسبتے نماید و اعطاے
نعمتے فرماید چون بہ خدمتش حاضر گشتیم سرے از حقیقت این معاملہ بر
زبان راند کہ بہ مجرد استماع آن درویش دوم دست از جان برافشاند و
من ہمچنان حیران و آسیمہ جان بر جاے بماند المؤلف چہ راز بود کہ شب
از تو بر زبان بگذشت + کہ روز عمر بسیاران ترجمان بگذشت + بگوش صید
ندانم زبان تیغ چہ گفت + کہ در سماع درافتاد و ہمدران بگذشت +
پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ فرمودند حضرت والد مالبشوق
استماع این سخن از وے خواستند کہ بدیار او شوند بناگاہ
شیخ مذکور را بجہت مہمے از سرہند عبور فرا پیش آمد چون سرہند رسید
بکاروان سراے نزول نمود و والد ما نیز وارد آن جا شدند بعد از
معانقت و مجالست خلوتے درخواستند و التماس اظہار و ابراز آن
سربستہ راز نمودند شیخ آن را بیان فرمود چون والد ما از نزد شیخ
بیرون آمدند شیخ جمیل الدین کہ فاضلے صاحبدلے بود کہ از خلفاے
والد ما از ایشان پرسید کہ استفسار آن نمودند فرمودند بلے مسالت
نمود کہ آن چہ بود فرمودند ہمین مسئلہ کہ ما بر انیم وحال و مشرب
ماست یعنے این ہمہ کہ مے نماید واحد حقیقے است کہ بعنوان کثرت نمودار
گشتہ لیکن چون آن درویش را لوحے بود سادہ و این راز مفاجاۃً
بگوش او سر نہادہ حوصلہ اش تحمل آن را برنتافتہ و براہ ہلاکت شتافتہ

وشیخ عبد الغنی چون عالم بوده وصاحب تمکین وآشنای این راز خانه
براندازبرجاے بماند پس حضرت ایشان قدس سرہٗ بتقریب نسبت
توحید معارف علمیہ برزبان راندند درین اثنا فرمودند گاہ باشد کہ پیش
ازظہور حقیقت توحید کما ہو لبعض مبتدیان ومتوسطان رااز استیلای
محبت کہ از اقتضاے آن استیلا آنست کہ غیر محبوب نیز در نظر محب
محبوب مے درآید کثرت موہومہ منفیہ بکسوت وحدت ہویدا گردد
مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچہ حضرت والد ماقدس سرہ
از درویشے حکایت کردند کہ مے گفت وقتے در شہری براہی میرفتم
نظرم بناگاہ بریکے از نساے جمیلہ افتاد کہ بطرف بام خویش خرامش
مے نمود بمجرد دیدن او از خود شدم او خود مخفی ومستور گشت من در آن
حالت چون برخود نگریستم لباس او را بہمان رنگ وصورت وکمیت
وکیفیت در بر خویش یافتم بلے چنانکہ از نظارگیان شرمگین گشتم و
خویش را کنارہ جستم بلے ع در عشق چنین بود العجب باشد + پس حضرت
ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند چگونہ اشیای متکثرہ عین
واحد حقیقی بود کہ کثرت موہوم است یعنے حضرت حق سبحانہ ظلال اسما
وصفات خود را از مرتبہ حس ووہم بقدرت کاملہ نمودی والقابی بخشیدہ
وعالم نامیدہ واما در خارج بحقیقت موجودے نیست جز ذات وصفات
حقیہ او سبحانہ وموہوم چگونہ عین موجود حقیقی بود وتحقیق این مبحث در
مکتوبات منبع البرکات در مواضع متعددہ بتدقیقات عالیہ وتمثیلات
واضحہ نگارش فرمودہ من اراد الاطلاع بہا تفصیلاً واجمالاً فلیرجع
الیہا علما وحالا بجملہ حضرت مخدوم گرامی حیات را بہ افاوت وافاضات

باتمام رسانیدند و از کمال بے نفسے و تفرید باوجود کثرت تلامذہ ہیچ کسے
را بخادمے خود قبول نمے کردند و اکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند بدیگری
تجویز نمے فرمودند و مرحلہ زندگانی را چنان باتباع رسول سبحانی علیہ افضل
الصلوات والتسلیمات بسر بردند کہ سنتے از شان را نیز متروک
نگذاشتند تا بجاے کہ گویند مہما امکن ازار پوشیدندے نہ سراویل و
نعلین ذو قبالین بر پاے کردندے نہ پاے افزار باوجود اتیان طاعات
مسنونہ و دعوات ماثورہ بعضے وظائف اوراد مشائخ طریقت را کہ منافی
غزیمت نبودے از بس شوق عمل از دست ندادندے حضرت ایشان را
قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ از والد ماجد بودہ چنان کہ
بعد ازین در منصہ گذارش آید از بس کہ ہمت ایشان ہمگی بر التزام عزیمت
و اجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این راہ در سلاسل دیگر کردہ بودند
و برکات آن طرق بنسبتہای عالیہ رسیدہ کمال لیکن غایت اخلاص
و نہایت اشتیاق سلسلہ شریفہ عالیہ نقشبندیہ قدس اللہ اسرارہا الیہا
ظاہر میساختند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
سرہما نقل میکردندے فرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این دائرہ
و شاہراہ این بادیہ بدست این طائفہ علیہ نقشبندیہ افتادہ و نسبت
ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہرے کردو نیز مے فرمودند باوجود کہ از رسائل
اکابران طریق سینہ بر اوضاع و اطوار و اسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
از خواہان آنیم کہ یکے از کارشناسان و راہ نمایان این سلسلہ راحق سبحانہ
بدیار ما رساند یا ما را بدیار او برد تا از برکات صحبت او اقتباس انوار
ایشان نمائیم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

گروہ اول

فرط آرزومندی ایشان را به حضرت خواجه خود رضی الملة والدین محمد الباقی
قدس الله سره الاقدس معروض داشتم فرمودند ما را نیز شوق دیدن
ایشان بود چون بسرهند رسیدیم چیزے از ایشان گرفتیم تا که بتکے
از قصه آن حدود تشریف برده بودند رقم کرده حروف گوید چون
این حکایت مذکوره را از حضرت ایشان قدس سره شنفتیم با خود میگفتم
اما بر دیگرے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت
نقشبندیه جلوه گر شده باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون
از عتبه علیه حضرت ایشان قدس الله سره بشهر برهان پور آمدم
حضرت شیخ عیسے سندی که از اعاظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم
حال وقال وصاحب تفسیر الانوار وخلیفه شیخ لشکر محمد که وے خلیفه
شیخ محمد غوث بود که مجمل احوال این عزه در مقاله رابعه انشاء الله تحریر
خواهد یافت قبل از رسیدن فقیر بسالے در سنه احدی وثلثین بعد
الالف از جهان رفته بود به تقریب نزد فرزندانش رفتم فرزند بزرگ
او شیخ عبد الستار که صاحب سجاده اوست وجوان قابل وفاضل
وصاحب دل گفت والد و شیخ ما در اواخر عمرے گفت چنان معلوم میشد
که خلاصه نسبتهاے مشائخ طرق نسبت نقشبندیه است واسحال
خود را بران نسبت مے داریم گفتم اینک گواه عدل دیگر پدید آمد
درین مدعا شاهدین عدلین بروے کار آمد الحمد لله والمنة حضرت
مخدوم را در علوم دینی کتب شایسته است ودر اسرار یقینی رسائل نخبته
ازان جمله است کتاب کنوز الحقائق ورساله اسرار التشهد که بسا نکات
عالیه دران بقلم بیان آمده نفع الله سبحانه الطالبین بها وبرشناسندگان

جوہر سخن ہویداست کہ آنہمہ مفاض از حضرت واہب العطایاست وجناب
مامور بدان نگارش واملاست چنانکہ خود در عنوان آن رسالہ شریفہ این
معنی را اظہارے نماید آنجا کہ ے فرماید ھذا اسرار التشھد فی معراج النبی
صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علی یفیضہ القدیر وفضلہ العمیم
فابرزتھا امتثالا بامر المفیض العلیم این حقیر نکتہ ہای چند ازان ایراد مینماید
واگرچہ آن رسالہ تبازی زبان ست اما این جا برخے ازان ترجمہ فارسی نیز
بر صفحہ تحریرے آید طلب معراج کہ متضمن رویۃ است بلسان استعداد
آن حضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیرا کہ دعا بلسان
استعداد والزم واتم است مر استجابت را ولہذا موسی علیہ السلام ممنوع
گشت از رویت باسوال لفظی زیرا کہ پیش از استعداد ان طلب نمود ب
فی معنی التحیات للہ والصلوات والطیبات ھی اظہار الکمال بصفات
الجمال ونعوت الجلال بجمیع الانواع وبجمیع الاعتبارات الذات المستجمع
لجمیع الکمال المنزہ عن النقص والزوال فانہ باعتبار قولی وفعلی وحالی
اما القولی فکاظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ وکمالہ بالسان واما
الفعلی فکامتثال الامر واجتناب النواھی بایتان الاعمال البدنیۃ والمالیۃ
الجسمی من العبادات وانواع الخیرات واستعمال کل عضو فیما خلق لہ
ابتغاء لوجہ اللہ سبحانہ وتعالی واما الحالی فکاشتغال القلب الروح
بکسب الکمالات العلمیہ والعملیۃ والتخلق باخلاق الالھیہ فان الانسان
ما لم یصر الکمالات ملکۃ نفسہ کما ورد فی الحدیث تخلقوا
باخلاق اللہ ھذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجمع
فالقولی کتذکرہ سبحانہ تعریفات ذاتہ بکمالات صفاتہ فی ضمن

الحروف والكمالات في الكتب المنزلة والفعلي فكاظهار جماله وجلاله من
الغيب الى الشهادة ومن الباطن الى الظاهرة من العلم الى العين والجمال
كتجليه سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض الاقدس وباعتبار ذاتي
وصفاتي وافعالي فالذاتي كذكر الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وانه
منزه عن الكل وسائر في الكل بالكل اي ماجدية جميع كمالاته واسمائه
وصفاته بحيث لا مفاصلة في الاشياء كلها اعلاها واسفلها من هذه
الحيثية اصلا والصفاتي كذكره سبحانه بصفة العلم وبصفة القدرة
والافعالي كتعظيمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالقية والرازقية
او غير ذلك من الاسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند العرفاء المحققين
والثناء الذاتي فانه شامل لجميع وجوه التعظيم واوصاف الكمال بخلاف
الثناء الاسمائي الوصفي والفعلي فانه يوجب التحديد والتقييد
ب وتيز در موضعي از مواضع اين كتاب قلمي ننمايد كه سزاوار آنست كه اين
ثناء اكه التحيات لله الخ بود از آن حضرت صلى الله عليه وسلم بر قرب فرائض
محمول داريم كه حق سبحانه فاعل بود و بنده آلت نه بر قرب نوافل كه بنده فاعل
بود و حق سبحانه آلت لانه لما تم فقره عليه الصلوة والسلام وارتفع من
البين استحال ان يستند اليه شئ فيما يظهر منه فانما هو من الله
سبحانه وتعالى لا كالة كقوله عليه الصلوة والسلام لا احصي ثناء عليك
الخ وان الحق ينطق بلسان عبده بعد ان يجعله من قرب النوافل بنزوله
اليه وارتفاعه نفسه في البين انكسارا له واظهارا للعجز ✽ تمام نيايد كسے
وان كز تمامي ✽ كند با خواجگے كار غلامي ✽ او يجعل الوجود الموهوب له من
الحق سبحانه بالحق وجوده مضافا اليه وان كان من الحق سبحانه مبالغة

فی التنزیه او باعتبار مقام الدورات فی المقامات الثلث من قرب النوافل
والفرائض والجمیع منهما من غیر تقید بواحد منهما وهذا هو مقام اوادنی
المختص بنبینا محمد صلی الله علیه وسلم **ب** در خاتمه این رساله شریفه بر قلم
محترم آورده که مرا بر دل مکنون الله سبحانه چنان می آید که امر بقراءة تشهد در
آخر نماز تذکیر وایذان است هر آنکه نماز معراج است مر مومنین را پس سزاوار
آنست که معراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را که در معراج او صلی الله
علیه وآله وسلم بظهور پیوسته از احوالات عظیمه وتشریفات علیه از قبل الله
سبحانه تعالی جرعة من کاسه صلی الله علیه وآله وسلم بلطفه وامر بالصلوة بعد از
تشهد بر آن سرور سید البشر اعلام ست بر آنکه معراج مومنین بمتابعت محمد
صلی الله علیه وآله وسلم وادای حق نعماء ست که رسید ومسلمین را به یمن
هدایت ومتابعت او صلی الله علیه وآله وسلم وتنبیه ست بر آنکه چون آنحضرت
شرکت بخشیدامت را به تشریفات معراج فینبغی لهم ان یصلوا علیه فی معارجهم
ونیز ایماست بر آنکه اگر چند کمل امت بنهایت مرتبه کمال عروج نمایند بیرون
نمیروند از ربقه متابعت او علیه الصلوة والسلام ونمیرسد نهایت ایشان تجدد
مقام او وسر ایشان تحت اقدام او ایضا اشارة الی ان منتهی معارجهم الی النبی
علیه الصلوة والسلام ومنتهی معارجه صلی الله علیه وآله وسلم الی الله
سبحانه وتعالی وتعظیم لا ترى انه علیه الصلوة والسلام اثنی علی الله سبحانه
فی الابتداء لقوله التحیات عد الخ والمومنون امروا بالصلوة علیه علیه
التحیات والتسلیمات فی منتهاهم **بعض فوائد که حضرت ایشان از**
والد شریف خود نقل کرده اند حضرت ایشان قدس الله سره العالی حکایت
کردند از حضرت والد که فرمودند یک بار شیخ جلال بدیدن شیخ رکن الدین رفته بود

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعریف را که عارف از رویت و مشاهده
او سبحانه تعالی و درین نشأ چه بچشم سر و چه بچشم سر خرا لیقان بهره ندارد و درمیان
نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر سر اسرار است این توجیه شیخ
رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سرهٗ فرمودند که
من از حضرت والد پرسیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق
داده اید و بر چه تقریر نهاده اند فرمودند سالهای بسیار گذشته بخاطر نمانده ام
انچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد و همین یقین است و پس حاصل
هر کس را بحسب خود می باشد چه مشهود اتنینیت می طلبد و مشاهده مغایرت میخواهد
منها حضرت ایشان قدس سرهٗ بسره در مکتوبی بمکارش فرموده اند که از والد
بزرگوار خود شنیده ام قدس سرهٗ که می فرمودند اکثر از گردهای هفتاد و دو ملت
که به ضلالت رفته اند و راه راست گم کرده نشای آن دخول در طریق
صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته
منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار
قدس سرهٗ می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته
در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاهداشتن در وصول
بمطلوب کافیست با این مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست من خود
از زبان صداقت نشان مخدوم زاده های عالیشان و عمین بزرگوار ایشان
شنودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم بحجره اقول
و زاویه خمول ایشان درآمده می بیند که آنجناب مقتول و مقطوع الاجزا افتاده
چنانکه سر عضوی از اعضای شریفه جای سر نهاده آن درویش بعقیده آنکه
از دزدی یا دشمنی این معامله با ایشان ظهور یافته هراسان و توحه کنان و

خاک مصیبت بر سر ریزان برون آمده دیگری را خبر کرده چون آن هر دو یار
بآن حجره در آمده اند حضرت مخدوم راحی و سالم و جالس و مراقب یافته اند حیران
و گریان در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت روبآنها فرموده تا ما بحیات
عاریت درین جهان باشم افشای این راز می نمائید چون ازان پرسیده اند فرموده
امری بود که بیان را پیرامون آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم متر نم
بوده باین ابیات عارف روم ؎ دشمن خویشیم و یار آنکه ما را می کشد + غرق
دریائیم ما را موج دریا می کشد + نیست عزرائیل را بر عاشقان اوربی + عاشقان
دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان یا لیت قومی یعلمون + خفیه
صد جان میدهد دلدار پیدا می کشد + پس کنم من چون بگویم سر قتل عاشقان +
زانکه منکر خویش را از خشم و صفرا می کشد + چون قلم بحرف شهادت کبری رسید
اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بذکر موت
صغری آریم چون حضرت مخدوم جنازه حیات را بدروازه حدود ثمانین رسانید
که ابنای آن بلسان نبوی عقارا الله اند نفس نفیس ندای ارجعی را اجابت
فرمود و کان ذلک فی السابع عشر سنة سبع بعد الالف بیرون شهر سرهند
جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سر در کشید رحمه الله علیه رحمة واسعة
فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده رباعیه آن شیخ که بود
اعلم اندر هر فن + جانش گهر سر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود در علم و عمل +
تاریخ وصال او بگو شیخ زمن + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار والد
بزرگوار حاضر بودم دران سکرات و غمرات ناگاه بر زبان مبارک راندند که
سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
ابن العربی دانسته باستفهام معروض داشتم که شیخ ابن العربی فرمودند شیخ ما

شیخ عبد القدوس گفتم آن کلام کدام ست بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
انیست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق ست اما کسوت کونیه خاک در چشم
محجوبان می اندازد و دور و مهجور میسازد بعد ازان معروض داشتم که مرا برامری
دلالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشم فرمودند ترا بر همین سخن وصیت
میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد ما را بر زبان
شریفه میگذشت که محبت اهلبیت حضرت خاتمیت علیه و علیهم الصلوة و التحیة
را در حزر ایمان و حسن خاتمه مدخلی عظیم است هنگام نزع ایشان من آنرا فرایاد
ایشان دادم فرمودند الحمد لله والمنة که سرکشاران مجتمع و غرق آن دریای نعمت
اند الهی بحق نبی فاطمه که بر قول ایمان کنی خاتمه بحضرت حق سبحانه جناب
مخدوم را مطابق بشیخ عبد القدوس رحمها الله هفت پسر عطا فرموده بود حضرت
ایشان فرزند چهارم اند و مرکز آن دایره اینجا رمزی توان گفت که ازان آن
حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبه رابع مرتبه الف است و آن حضرت
مجدد الالف و آنحضرت آفتاب فلک ولاتب اند شمس که انوار و اعظم نجوم است
مقام او فلک رابع و همه برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستعد و بفضیلت
بهره وربوده اند چنانکه آن فقره شریفه حضرت خواجه که در ذکر احوال حضرت ایشان
قدس سره بیاید بر حسن استعداد برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید یکی
از اخوان آنحضرت شیخ شاه محمد بود بسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
شریف خویش یافته بود از علم ظاهر و نسبت باطن بدرجه بزرگوار حظ فراگرفته از
زبان درفشان حضرت ایشان قدس سره شنودم که فرمودند والد ما بارها
فرمودندی شاه محمد در قال و حال تلمیذ رشید ماست هم حضرت ایشان روح الله
روحه العزیز فرمودند هنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاه تبسمی

کرد موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیه السلام بر من منکشف گردند و مشاهد
آنم الحمد لله علی الاحسان و دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود که تلقین ذکر از
حضرت خواجه باقی بالله طلب تربیت گرفته بود و از برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت
بکمالات و مکاشفات رسید چنانکه از ان فقره که حضرت خواجه قدس سره در
عنایت نامه که بجناب مخدوم زاده بزرگ خواجه محمد صادق علیه الرحمه ارسال
فرموده اند و نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نموده اند هویداست و آن فقره اینست
مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیرد کشف صوریه محل خطا و لغزش ست
سعی کند که حضور مع الله ظهور یابد و دوام پذیرد و هر چند که عالم صاف شده باشد و
معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافته در کار و سعی باشد که جذبه و حضور
ایشان دیگر است و ران مواطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاهی بالکلیه و
واکثر بالاصالة بوجهی ست از نشش جهت معراگاهی فوق بجهت خصوصیتی که
عرش مجید راست در وهم می آید و گاهی همه جهات را فرو میگیرد معنی والله من
ورائهم محیط بظهور میرسد و اگر صور معنویه و اشکال صوریه محو نشده اند و همچو سراب
و خیال بی اعتبار افتاده و در همین وقت نزد و یافت صور خیالیه هو الاول
و الآخر در میان می آید و اگر در وقت فرو گرفتن آن توجه همه جهات را یا اکثر را
صور و اشکال بالکلیه محو شود و صفای اتم بظهور رسد و معنی لیس فی الدار غیره
دیار در جلوه آید بهوش باید بود که کسوت معنویه در میان ست لااقل صبغة حیوة
و هستی اکنون یک دقیقه دیگر بشناسند که در وقت ظهور والله من ورائهم محیط
می تواند بود که همچنین کسوتی در میان و می تواند بود که بالکلیه نظر محبتش مجرد
شده باشد باری حقیقه مقصود و دریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
و تصفیه نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران دیگر حضرت ایشان

که از آنحضرت کمتر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور شده
و از فضائل صوری نیز بانصیب اند یکی شیخ غلام محمد و دیگر شیخ مودود است و در
دفاتر مکتوبات قدسی آیات بنام مشار الیهما مکاتیب متعدده اند از انجمله است این
مکتوبات که بشیخ مودود مرسل داشته اند آنکه بجهت حصول اسباب دنیویه
بارباب عنا محشور بوده هوای برادر و فقنا الله سبحانه و ایاک فرصت حیوة بسیار
قلیل ست و عذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در
تحصیل امور لاطائل صرف نماید و ملتزم آلام نخلد گردد ای برادر مردم از اطراف
و جوانب در رنگ مور و ملخ میریزند و شما قدر دولت خانگی را نا شناخته در طلب
دنیای دنیه بذوق میدوید و بشوق خواهان حصول آنید الحیاء شعبة من الایمان
حدیث نبوی ست علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر
این نوع اجتماع اهل الله در این قسم جمعیت الله الله کار امروز در سرهند میسر
است اگر گردد عالم گردید معلوم ست که عشر عشیر این دولت بیدار آید شما ازان
ما جرا حاصل کنید و شما این چنین دولت را منت از دست دادید و از جوار
نفیس بجز دو موی در رنگ طفلان اکتفا نمودید عشرت باد اهل عشرت باد
ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت نیابند و اگر نیابند این اجتماع ایشان گذاشته
آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی چه چیز حاصل آید غلط کرده اید و
خطا فهمیده اید به لقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و
مرکب فریب نخورید که نتائج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا انداختن
و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش دور ست حق سبحانه و
تعالی عقل دهاد و متنبه گناه ای برادر در دنیا که در بیوفائی مثل ست اهل دنیا

که در دنیا رفت و خست مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی بیوفا و خسیس
صرف نماید و ما علی الرسول الا البلاغ فصل دوم در بیان ولادت صوری
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
علوم دینی و استفادات یقینی از پدر بزرگوار خود رحمه الله و غیره تا ذکر وصول
ایشان بشرف صحبت خواجه عالیشان طاب ثراه منقول ست که حضرت مخدوم
چون همواره بسیاحت و انقطاع میل داشتند و مهاجرت وطن میکردند اکثر در
بلاد و بقاع بسر می بردند چنانکه چند گاه در سکندره که قریب اثاوه است که از
قصبات مشهوره هندوستان ست بطریق نشر علوم شرعیه و ادای عبادات
سنیه اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مبین ایشان
لائح و لامع بود روزی عورتی صالحه که از قبائل اشراف آن دیار بود لفرات
صادقه اتصاف داشت مشاهده جمال و کمال ایشان کرده التماس نمود که
من در کنار تربیت خود خواهری دارم که کان جواهر عفت و درج عصمت است
میخواهم که در حباله عقد شما منتظم گردد امید وارم که این التماس پذیرای قبول شود
چون حلاوت تفرید ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال
بقبول لب نکشادند و عذر خواستند التماس با اتمام پیوست و چون موافق تقدیر
و رضای خداوندی بوده بر منصه قبول رسید او را در عقد خود منتظم ساخت
و چند گاهی آنجا بسر بردند فلا جرم حق سبحانه و تعالی از برکت نیکو گمانی و نجسته
نیتی آن مخدره صبیه مخدره او را مطلع بیضا و صدف دریکتا گردانید
یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را از آن صالحه بظهور آورده این قصه
شباهت تمام دارد بقصه ثابت والد امام انام ابو حنیفه کوفی رضی الله عنهما
که بزرگی از اتقیای کوفه صبیه طاهره خود را بملاحظه کثرت ورع حضرت ثابت

بعقد در آورد و چنانکه در حیرة الفقها و دیگر کتب معتبره مذکور ست تا حق سبحانه آنجا
بیمن آن کمال نیک ثمره چون امام الائمه سراج الامه رضی الله عنه بوجود
آورد و اینجا بعنایت او تعالی چون این قطب ربانی منور الف ثانی قدس الله
سرّه ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدانچه از تقریر شریف حضرت
ایشان که بخجین میفرمودند و نیز این بنده از بعضی معمران اقربای ایشان
شنوده چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنه احدی وسبعین و
تسعمائة وقوع یافته که کلمه خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
بلدهٔ شریفه سرهند بوده که از اماکن معموره مشهوره روح افزای مملکت هندوستان
و مرکز آن دیار برگت آثار و هم در ایام طفولیت هر که ایشان را میدیده به مضمون
کریمه یکاد زیتها یضیء و لم تمسسه نار زبان حال و قال مے کشوده و حضرت
شاه کمال قادری که ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصه در حق ایشان
مرعی میداشته تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
داده چنانکه والده ماجده ایشان از غایت بے آرامی ایشان را بحضرت
شاه برده التماس دعای صحت نموده حضرت او علیه الرحمه به جذبه و
شورش تمام بر زبان مبارک رانده که خاطر جمع دارید که این طفل عمر دراز
خواهد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل من و تو از
دامن این بسیار خواهند برآمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار والد حضرت
ایشان رحمه الله انفاس بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرموده
حضرت ایشان هفت هشت ساله بوده اند که شیخ کمال از جهان انتقال
نموده حلیه مبارکه شیخ را بخصوصها بنحاظ عاطر داشتند و آن خانه که
محبوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشسته بودند نیز بیاد ایشان

بود با جمله چون حضرت ایشان بدبستان شده اند باندک روزحفظ قرآن
نموده بتحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بچند روزه توجه فتحی
تمام روی داده چنانکه سخنان دقیق را علمای تحقیق می فرموده اند و بعضی
مواضع بکتب دقیقه بعبارات دلکش گشاده مشکلات را تحریر میفرموده بمثابه
علوم را نزد پدر بزرگوار خود و اندکے را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار
گذرانده اند و بسیالکوٹ نیز رفته نزد مولانای محقق مولانا کمال کشمیری
رحمه الله که از فحول و مشهوران متورع بود بعضے کتب مشکله را چون عضدی
و امثاله خوانده اند و بعضی کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمة
گذرانده بوده اند و این شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرم
شیخ حسین خوارزمی کبروی قدس سرهما بود و در [illegible] زاده الله
شرفا نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازت
تفسیر واحدی را با جمیع مولفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز
تفسیر بیضاوی را با جمیع مصنفاتش چون منهاج الوصول و غایة القصوی و غیرهما
و صحیح بخاری را با جمیع مولفات او چون شمائل و ادب مفرد و افعال العباد
و تاریخ و غیر ذلک و مشکوة تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و
قصیده بردة شیخ سعید بوصیری و حدیث مسلسل باکرة غنقریب مع الاسناد
بیاید از عالم ربانی قاضی بهلول بدخشانی رحمه الله روایت و اجازت
یافته بوده اند و قاضی مذکور اجازت این کتب مزبوره را با آن حدیث مسلسل
از شیخ معظم عبدالرحمن بن فهد داشته که او و آبای او دران بلاد معظمه از کبار
محدثین بوده اند و خانه ایشان الی الآن عند بیت الحدیث چون بیان اسناد بهر کتب
درین اوراق به تطویل می انجامید ازین میان اسناد اجازت مشکوة را بسند

حدیث مسلسل بتجریبے آر واما الحدیث المسلسل بالاولیة قال الشیخ عبد الرحمن
بن فهد سمعته من لفظ سیدی والدی عبد القادر بن عبد العزیز بن فهد
وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به جدی الحافظ الرحلة تقی الدین محمد
بن فهد الهاشمی العلوی وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به
جمع من المشائخ الاعلام اجلهم العلامة برهان الدین الابناسی سماعا من
لفظ قاضی القضات ابو الحامد المطری بقراتی علیه بالحرم الشریف المکه وا
اول حدیث سمعته منهما قال اخبرنا به الخطیب صدر الدین ابو الفتح محمد بن المرادی
قال الابناسی وهو اول حدیث سمعته منه وقال المطری وهو اول حدیث
رویته عنه قال اخبرنا به الشیخ نجیب الدین عبد اللطیف الحرانی وهو اول حدیث
سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی وهو اول حدیث
سمعته منه قال اخبرنا ابو سعید اسماعیل بن ابی صالح النیشابوری و
هو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا به ابو صالح احمد بن عبد الملک
المؤذن وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به ابو طاهر محمد بن
محمش الزیادی وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به ابو حامد احمد
البزاز وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به عبد الرحمن بن بشیر
ابن الحکیم الصدری وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به
سفیان بن عیسی وهو اول حدیث سمعته من سفیان عن عمرو بن دینار
عن ابی قابوس مولی عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو
بن العاص رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
قال الراحمون یرحمهم الرحمن تبارک وتعالی ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء اما اسناد مشکوة المصابیح کہ کتابیست قیاس بدیگر کتب

حدیث مذکوره متداول ومشهور وباجازت واسناد محتاج تر از دیگر کتب حدیث
ودسایط اسناد به مولفش کمتر از دسایط کتب دیگر انیست که ذکرے یابد از
حضرت ایشان ماقدس سرّه تا شیخ غزالدین بن فهد همان سندست که در حدیث
گذشته محرر گشت لیکن شیخ غزالدین بن فهد مشکوة را هم از شیخ تقی الدین بن
فهد الهاشمی اجازه دارد وهم از شیخ الاسلام بن حجر العسقلانی رحمهما الله قال
الشیخ تقی الدین اخبرنا به عالیا الشیخ الامام اشرف الدین عبد الرحیم بن
عبد الکریم الحرهی قال اخبرنا به العلامه امام الدین علی بن مبارک شاه
الصدیقی الساوجی عرف بخواجه وسال الشیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا به العلامه
البغوی قاضی الاقضیه المجد بن محمد بن یعقوب الفیروزابادی الشیرازی الصدیقی
الشافعی قال اخبرنا به الحافظ جلال الدین حسین والحجة الهمام شمس الدین محمد
المقدسی قالا والصدیقی الساوجی اخبرنا به مولفه ناصر السنة ابو عبد الله محمد
بن عبد الله الخطیب قال الساوجی قراءة واجازة قال الاخران اذنا فقط بعد از اخذ
این اجازت حضرت ایشان فرمودند که محسوس گردید که مرا داخل طبقه محدثین
کردند وحضرت ایشان قدس سرّه از غایت کرم باین راقم محمد الهاشم بن
محمد القاسم البنغالی البدخشانی عفی عنهما اجازت دارند این کتب مذکوره را باحادیث
مسطوره در اول شهر رجب سنه هزار وسی وسه در بلده سرهند الحمد لله علی
ذلک بعد از استماع بنده حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب
مخدوم زاده جامع الفنون حدقة العیون خواجه محمد سعید سلّمه الله به نکته زیبا
اشاره نمودند وآن این بود که فرمودند در وصول حدیث رحم دریچه مسلسل
بها الاولیه بحضرت ایشان ایمای ست بانچه آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب
در رمزهای دوچشمی از مرتبه ومعامله خود اشاره نموده اند فهم من فهم چون حضرت

ایشان از استفاده علوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
رخت بمسند افاده کشیده اند و مدتها طلبه علوم را از برکات خویش بهره ور
گردانیده و بعضی رسائل شریفه تبازی و بفارسی در غایت بلاغت و فصاحت
تصنیف فرموده که ازان جمله است رساله تهلیله در رساله رد مذهب شیعه شنیعه
با آنکه دران اوقات ارباب تشیع دران بلاد در غایت حشمت و جاه بودند و
بسلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین و ارباب دین در نهایت
عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه
عطا فرموده بود ملاحظه این و آن در خاطر شان خطور نمی نمود و ازان راه که
ابو الفضل مشهور را با اهل فضل سری بود و فضلا را ضرورات لازمه بوی
آمد شد می شد حضرت ایشان همدران وقت مکرر بمجلس او در آمده بوده اند
و وی بر وفور فضائل کثیره ایشان اطلاع یافته رعایتها می نموده چنانکه
یکی از تلامذه او با این فقیر گفت وقتی بیکی از آشنایان خود کلمه چند رقم
می نمود آن جا به تقریب نقلی که از حضرت شیخ شنوده بود فقرات کثیره در توصیف
شیخ تو بقلم آورد دیگری از مصاحبان او گفت روزی که حضور شیخ تو در
مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفه و علوم ایشان کشود و در ان
مبالغه فراوان نمود چنانکه عائد می شد بتوهین علمای دین حضرت شیخ تو
سلمه الله از جنون اسلام تحمل نیارست نمود و فرمود که امام غزالی قدس الله
سره العالی در رساله شریفه منقذ عن الضلال برنگاشته است که از علومی که
فلاسفه خود را واضع آن میدانند انچه بکاری می آید چون هیئت و نجوم و
وهبت و طب آنرا از کتب انبیاء ما تقدم و کلام ایشانیان سرقه نموده اند
و انچه زاده طبع ایشان است چون ریاضی و امثاله بچه کار دین می آید

ابو الفضل چون این بشنود متغیر شد و گفت غزالی نامعقول گفت حضرت شیخ
تو نیز از استماع این حروف او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت برخاستن
فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم داری ازین حرفهای دور از ادب زبان
باز دار و برفتند و چند روز بمجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و
معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابو الفیض
برادر او در آمده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش
گشته و گفته خوب رسیدید موضعی از تعبیر پیش آمده که آن را بحروف
غیر معجمه تاویل و تفسیر نمودن متعسر شده من دماغ بسیار سوختم اما عبارت
دلخواه بدست نیامد حضرت ایشان بانگه عبارات بی نقط ورزیده بودند در
ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت برنگاشتند که فیضی در حیرت رفت
و مطلب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران
ایام که بسلوک طریقه صوفیه نه در آمده بودند بر این قسم مردم چنان بود و صحبت و
هیبت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله رد شیعه که دران ایام مرقوم شده
نگارش نموده اند که چون دران اثنا رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد
عبد الله خان اوزبک نموده بود بعلمای ماوراء النهر نوشته بودند در جواب
رساله آنها که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل نفد و اموال ایشان مرسلمانرا
بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات ابله فریبه
تکفیر خلفای ثلث ست رضی الله عنهم و ذم و تشنیع حضرت عایشه صدیقه
رضی الله تعالی عنها ست ترسم این قوم که بر رد کشان می خندند + در سر کار
خرابات کنند ایمان را + بخاطر فاتر قرار یافت که در حل شبهات و آنهیه
اینها و تحقیق مذهب فرقه ناجیه رساله نوشته آید تا ساده لوحی از مقدمات

فرخرفه آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد و بشریعت مجمد توفیقها
سبحانه والله المستعان وعلیه التکلان و بعضے از طلبه شیعه که متردد این حدود
بودند باین مقدمات افتخار و مسامحت می نمودند و در مجالس امرا و سلاطین این
مغالطات شهرت می دادند این حقیر در هر مجلس و معرکه مشافهه بمقدمات
معقوله و منقوله رد آنها می کرد و بر غلطهای صریحه ایشان را اطلاع میداد
اما حمیت اسلام درک فارد قیم باین قدر رد و الزام کفایت نکرد و سوزش
سینهٔ بے کینه تکلفے نیافت و بنخاطر فاتر قرار یافت که ما اظهار مفاسد
ایشان و ابطال متاع عام به بخشد انتهی کلامه دران ایام که ایشان باگره
تشریف برده بوده اند چون مدتے بران گذشته والد ماجد ایشان
از شوق دیدار این فرزند فرشته مانند با وجود کبر سن و بُعد مسافت باگره
آمده اند یکی از فضلاے آن دیار بزیارت ایشان آمده پرسید که باعث
این تصدیع چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند دلبند شیخ احمد سلمه الله
چون دیری را بنابر بعضے ضروریات نزد ما آمدن میسر نبود ما آمدیم ع
یوسف نرود کنعان یعقوب برون آید + چون والد ماجد ایشان را با ایشان
الفت تمام بوده و از جان عزیز خود عزیز تر مے داشته اند و همیشه
به صحبت ایشان مشغوف بوده اند و از دقایق علوم دینی و اسرار
یقینی در میان مے آورده اند حضرت ایشان نیز بعد ازان سفر مذکور
بوطن مراجعت نموده ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شده اند و همگی
اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیده و فوائد باطنیه کثیره از
ایشان دیده چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند
ازان جمله است آنکه در فقره نخستین از رساله مبدء و معاد نوشته اند

این درویش را مایه نسبت فردیت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر
بزرگوار او را از عزیزی که جذبه قوی داشتند و به خوارق مشهور بودند
بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصاً
ادای صلوٰة نافله مدد ی از پدر روی ست و پدر بزرگوار او را این
سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند حاصل شده بود و انتهی
مراد حضرت ایشان از ان عزیز کثیر الجذبه والخوارق شیخ کمال قادری
مذکور است و از عزیز دیگر که در سلسله چشتیه فرموده اند شیخ عبد القدوس
مذکور رحمهما الله سبحانه و حضرت ایشان بی واسطه والد بزرگوار از من
آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهر ما از نسبت
قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجه
باقی بالله قدس سره با ایشان خرقه و نسبت کامله اجازه از روحانیت
حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیده و بیان این قضیه یعنی حصول
خرقه و نسبت تمام و اجازت آنکه خدمت شاه سکندر که نبیره حضرت
شیخ کمال بود و نائب مناب ذو الکمال آن بزرگ دین روزیکه حضرت
ایشان در حلقه مراقبه با یاران نشسته بودند از کتهل آمده خرقه متبرکه
حضرت شاه کمال را بر دوش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
چشم کشاده اند شاه را دیده اند به تواضع معانقه نموده اند شاه گفت چند
مرتبه می شود که در معامله از حضرت جد خود شاه کمال مامور می شوم که
خرقه مرا به فلان که حضرت شما باشید برسان بآن که مرا مشکل بود
خرقه متبرکه ایشان را از خانه برآورون باز بکسے دادن لیکن چون تا کید
مامور شدم ناچار امتثال امر نمودم حضرت ایشان آن خرقه را پوشیده

بحرم سرا در دن رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند به بعضے محرمان اسرار
گفتند که بعد از پوشیدن خرقه حضرت شاه کمال قضیه عجب رنگے داده
و آن اینست که چون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ الجن والانس سید عبد القادر
جیلانی رارضی الله عنه دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمهم الله
حاضر شدند غوث ربانی دل مرا در تصرف خود آوردند با نوار و اسرار نسبتهاے
خاصه خود منور گردانیدند و من غرق لجهٔ آن انوار و احوال گشتم و در غواصی
آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معامله رفت هم در غلبات آن
احوال ناگاه بر دلم خطور نمود که تو مرباے اکابر نقشبندیه بودے و ملاک
امر تو نسبتهاے آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفته بحر در این
خطور دیدم که مشائخ سلسله شریفه نقشبندیه و خواجه جهان خواجه عبد الخالق
تا حضرت شیخ ما خواجه باقی بالله قدس الله اسرارهم در رسیدند بر کار
من در مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم فرمودند
که این مرباے ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال واکمال رسیده
شما را با وچه دخل ست اکابر قادریه رحمهم الله گفتند در طفولیت ما را با او
نظرے بوده و چاشنے از خوان نعمت ما ربوده و اکنون نیز خرقه ما پوشیده

ے زهر آن بت چون شمع و چون گل + گرفته جنگ با پروانه بلبل + درین

مباحثه بودند که جماعت از مشائخ کبریه وچشتیه رحمهم الله در رسیدند
و مصالحه نمودند بعد ازان حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین
در باطن خود یافتم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسله قادریه
نیز مریدے گرفتند و شجرهٔ آن مشائخ مے دادند و کلاه و دامنی نیز
و اگر طالبے ازان سلسله ذکر طلب مے نمود تعلیمش میکردند و به نسبت

آنہا تربیت می نمودند روزی یکے از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
نسبت طریقہ شریفہ قادریہ نمود ایشان فرمودند کہ اکثر بہ صحبت و خدمت حاضر
می شدہ باش آن طالب حاضر می شد حضرت ایشان خود را بہ نسبت
آن بزرگان داشتہ افاضہ احوال بر وی می نمودند چون دو سہ روز برین
گذشت اجلہ اصحاب ایشان کہ ریزہ چینان خوان نعمت نقشبندیہ بودند
در احوال خود بستگی دیدند یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمدہ قبض احوال
را بعرض رسانید کہ خود را درین دو سہ روز نسبت خود بیگانہ می یابم تا چہ تقصیر
از ما رفتہ باشد دیگرے نیز آمدہ مثل او معروض داشت حضرت ایشان تبسم
نمودند و فرمودند ہیچ تقصیرے از شما بوقوع نیامدہ بل ہمہ این بستگی نسبت
کہ شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیہ رضی اللہ عنہم می نمائید و ما
درین دو سہ روز خود را جہت افاضت طالبی از طالبان نسبت قادریہ
بران نسبت میدایم و دریچہ القای آن را کشودہ ایم ناچار شما کہ بآن مناسبتی
ندارید معطل ماندہ اید و متخلل گشتہ باز چون سیر ما بہ نسبت اکابر خواجگان
رجوع نماید بستگی شما بگشاید و ہمچنان بود کہ فرمودند و نیز حضرت ایشان
در سلسلہ شریفہ چشتیہ اجازت ارشاد از پدر بزرگوار خود داشتند و از
راہ کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیہ علی مصدرہا الصلوۃ
والتحیۃ از سرود و تواجد و غیر ہما کہ مرسوم این سلسلہ علیہ است احتراز
می فرمودند با جملہ از پدر بزرگوار خود استفاضہای کثیرہ نمودہ و پیش
از انکہ بہ خدمت حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ مشرف گردند
در خدمت والد ماجد ہموارہ در وطن بکار باطن و درس علوم ظاہری
می گذرانیدہ و با وجود آن کہ خاطر عاطر ایشان مائل بسفر حجاز بودہ رعایت

خدمت حضرت والد را از وطن بهیچ جا نمی رفته اند هم درین ایام وقتے
ایشان را ضعف قوی روی داده بوده از مشاهده غلبات ضعف ایشان
والده مخدوم زاده های عالی شان را ے آرامی روی نموده است وضوے
کرده اند و دو رکعت نماز حاجت گذارده بگریه روی نیاز بر خاک نهاده بود
دران گریه ایشان را خواب در ربوده دران خواب دیده اند که قائلے میگوید
خاطر جمع دار که ما را باین مرد کارهای عظیم فرا پیش ست که هنوز از هزارے یکے
بظهور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزودی ازان بیماری شفا یافته اند و بعد
از چند گاه ازان قضیه بخدمت حضرت خواجه شتافته و آن علم اتم را با حوال
اکمل هم آغوش گردانیده اند و آن جدول احوال سابق را بقلزم کمال و
اکمال رسانیده نادره زمان و قطب دوران و پناه جهانیان گشته اند چه
در فصل خطاب حضرت قدوة الاولیاء خواجه محمد پارسا و کذلک در کتب دیگر
اکابر محققین رضی الله عنهم اجمعین در بیان کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء
ذکر یافته که علما سه گروه اند بعضے بعلم ظاهر عالم اند و بعضے بعلم باطن و برخی هم
بعلم باطن و هم بعلم ظاهر و این قسم ثالث لیس نادر بود اگر در هر قرنے یکے هم باشد
برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان در پناه دولت
او باشند انتهی کلامهم الشریف **فصل سوم** در بیان وصول حضرت ایشان
بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجه باقی بالله رحمهما الله و از یمن تربیت
و انظار آن قدوة الاخیار بدرجه کمال و اکمال رسیدن قبل ازین سطور باجمال
ایمای رفت که حضرت ایشان را همیشه شوق طواف بیت الله و زیارت
روضه رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم بے آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان باکبر سن برسند حیات بودند ایشان را از خدمت والد

ودوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنه سبع بعد الالف الهجری آن بزرگ
سال وحال وقال بسرا ے باقی انتقال فرمود وبعد از انتقال بزرگوار ببشت
بهشت حضرت ایشان در سال هزار وهشت متوجه سفر سعادت اثر یثرب وبطحا
شدند چون بدار الاولیاے دهلی رسیدند یکے از فضلاے مولانا حسن کشمیری
که آشناے ایشان واز مخلصان حضرت باقی باللہ بوده حضرت ایشان را
دلالت بدریافت نموده وگفته امروز از سلسله علیه نقشبندیه اینچنین گوهرے بچهار
سوے این دیار آمده که طلاب از یک نظرش آن یابند که از اربعینات شاقه
ورياضات متواتره نیابند ۵ آنکه تیر بردید یک نظر شش دین ۵ سنحره کند
بروبهه طعنه زند بر جمله ۵ چنانکه آن عالی حضرت بآن عزیز بعد از جلوس بر سریر
اکمال وارشاد در شکر دلالت باین نعمت عظمی در ضمن مکتوبے نگارش فرموده اند
اینست فقیر در ادائے شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور وارد ودر مکافات
آن احسان شما معترف بعجز این همه کار وبار مبنی بر آن نعمت است واین
دید ودادمربوط بآن احسان بجس توسط شما آن داده اند که کم کسے دیده است
وبمین توسل شما آن بخشیده اند که کم کسے چشیده از خواص عطایا آنقدر
عطا فرموده اند که اکثرے را از عموم عطایا آن مقدار میسر نشده است
احوال ومقامات واذواق ومواجید وعلوم ومعارف وتجلیات وظهورات
همه را از نهاے راه عروج ساخته بمنازل وصول رسانیده اند لفظ قرب وصول
از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است والا فلا قرب ثمه ولا وصول ولا عبارة
ولا اشارة ولا مقصود ولا حلول ولا اتحاد ولا کیف ولا این ولا زمان ولا مکان ولا
احاطه ولا سریان ولا علم ولا معرفة ولا جهل ولا حیرة ۵ چگویم من از ان مرغی نشانم
که با عنقا بود هم آشیانه ۵ ز عنقا هست نامی پیش مردم ۵ ز مرغ من بود آن نام هم گم

چون اظهار این احسانهای خداوندی جل سلطانه که در عالم اسباب ظهور آن
مرتب بر آن نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما بوده است در ضمن چند فقره مندرج
ساخته بقید کتابت در آورده بود که لختی از شکر آن نعمت شما ادا یابد و چون حضرت
ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسله نقشبندیه و اهل آن مشنیده بودند
و همواره مشاهده اشواق والد بزرگوار خود باین طریقه و اهل آن می نمودند و خود
هم در رسائل ایشان شیوه نازنین اینان را دیده و ایضاً آنحضرت را مناسبت
و مجانست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت مروجه اکمل بود بشوق تمام
متوجه دریافت حضرت خواجه شدند گفتند توشه این راه حجاز به از ان
چه باشد که از ین مقتدا ذکر و مراقبه این عزیزان را اخذ نموده بران باشم
که بگیریم زاد راه این سراغ ز شور را به اشک و ز قرص داغ ۴ چون رفته
بدستبوس حضرت خواجه مشرف شده اند حضرت خواجه بشاشت و مهربانی
بسیار نموده از ارادة و قصد ایشان پرسیده اند عزمی که در پیش داشته
اند بعرض رسانیده اند با آنکه شیوه مرضیه حضرت خواجه بوده که
کسی را از طلاب بنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقه از خود و التزام صحبت
خویش نمایند یا از مثل این سفر متبرک بسکونت خانقاه خود اشارت
فرمایند اما از آنجا که نظر عالی بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
شاهباز بلند پرواز افتاده بود دلے آرام نشده از عادت خویش تجاوز
نموده فرموده اند هر چند ارادة سفر مبارک در پیش دارید اما چند روز
توان بفقیر صحبت داشت لااقل ماهی یا هفته چه مانع است حسب
المراختیار بودن هفته نموده دران هفته بملازمت آن ماه دو هفته
رسیده اند دو روزے نرفته بود که از آثار تصرف و کشش حضرت

خواجہ عالیمقدار شوق انابت واخذ طریقہ حضرت خواجگان بزرگوار حضرت
ایشان استیلا نمودہ آنرا بحضرت خواجہ معروض داشتہ اند چون حضرت
خواجہ شنیدہ اند نے آنکہ استخارہ جانبین بوقوع انجامد یا چنانکہ شیوہ
نازنین حضرت خواجہ بودہ بارے وتاملی درمیان آید ایشان را در خلوتے
طلبیدہ بذکر دل دلالت نمودہ اند وتوجہات عالیہ بکار بردہ کہ ہمدران
لحظہ دل حق منزل ایشان بذکر گویا شدہ وآرام وحلاوت والتذاذ
تمام روے نمودہ ویوماً فیوماً بل آناً فاناً ترقیات عالیہ وعروجات متعالیہ
بظہور مے پیوست تا دیدہ اند انچہ دیدہ اند کما یجب بیانہ من کلامہ بشوق
طواف خانہ کعبہ میشدند در اثناء راہ وصول بصاحب خانہ میسر شد
براے دریوزہ ضیا از روضۂ منورہ مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
میرفتند درمیان سفر اقتباس انوار ساکن آن روضۂ مطہرہ محصل گشت
بعد از چند گاہ رو باز ین معاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار رشد
ورشاد متر شد بلند استعداد دیدہ اند در یکے از خلوات باظہار
دقائقے کہ پیش ازان بچند سال مبشر بعلو حال وبکمال واکمال حضرت
ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند ویکے از آنہا این بودہ کہ
فرمودہ اند چون حضرت مخدوم ما مولانا ے بزرگ خواجگے انکلے
قدس سرہ مارا امر کردند کہ بہندوستان شو تا این سلسلہ شریفہ را آنجا
از تخم رواجے پدید ار گردد ما خود را شایان این معنی ندیدہ تواضع نمودیم
ایشان امر باستخارہ کردند دران استخارہ دیدیم کہ گویا طوطی بر سر شاخی
نشستہ ومادر دل خود نیت کردیم کہ اگر آن طوطے ازان شاخ آمدہ بر دست
ما بنشیند پس مارا کشایشہا دران صفر روے خواہد نمود بجز این طور آں

طوطی پرواز نموده آمده بر دست ما نشست و ما آب دهان خود در منقار او میکردیم
و آن طوطی در دهان من شکر ریخت و فردای آن شب این واقعه را چون
بعز حضرت مولانا خواجگی قدس سره رساندم فرمودند که طوطی جانور هندی است
در هندوستان از دامان شما عزیزی بوجود آید که عالمی از و منور گردد و شما را
نیز از وی بهره رسد و این را اشارت بحال ایشان داشته اند و واقعه
دیگر آن بوده که فرموده اند که چون بشهر سرهند شما رسیدیم در واقعه نمودند
که تو در جوار قطب فرود آمده و از حلیه آن قطب نیز آگاه گردانیدند صباح
آنروز بدریافت درویشان و گوشه نشینان آن بلده رفتیم جماعه را که دیدیم
نه ایشان را بر آن حلیه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینه
نمودیم گفتیم شاید کسی از اهل این شهر قابلیت این منعمی داشته باشد که بعد ازین
بظهور آید همان روز که شما را دیدیم همه حلیه شما را موافق یافتیم و هم نشان آن
قابلیت در شما مشهود گشت و نیز دیده شد که ما چراغ عظیم افروخته و مشاهده
میشد که ساعت بساعت نور آنچراغ افزون میگشت نیز مشهود میکردند که
مردم ازان چراغ ها کثیره افروخته اند که چون بنواحی سرهند رسیدیم دشت
و صحرای آنجا را پر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت بمعامله شما میدانیم بالجمله
انچه در دو سه ماه بعنایت الله ازین نظر و تربیت خواجه باقی بالله در حق حضرت
ایشان بظهور رسیده قلم زبان و زبان قلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است مجملی ازان که هم حضرت ایشان خود بتقریب تحریص طالبی بوی
برنگاشته اند تبرکا ایراد نموده می آید القلیل یدل علی الکثیر و آن اینست
این درویش را چون هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل
وعلا هادی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق

الدراج النهایت فی البدایت والی السبیل الموصل الی درجات الولایت مؤید الدین
الوضی شیخنا و امامنا محمد الباقی قدس اللہ تعالی سرہ کہ یکے از خلفاے کبار
خانوادہ حضرات اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم بودہ اند رسانید
والیشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ تعلیم نمودند و بطریق معہود
توجہ نمودند تا الحاذ تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گریہ دست داد و بعد از یک
روز کیفیت بیخودی یک دریای محیط میدیدم و صور و اشکال عالم را در رنگ
سایہ دران دریا مے یافتم و این بیخودی رفتہ رفتہ استیلاے پیدا کرد و بہ
امتداد کشید و گاہے تا یک پہر روز میکشید گاہے تا دو پہر و در بعضے
اوقات استیعاب شب مینمود و چون این قضیہ را بحضرت ایشان رسانیدم
فرمودند نحوے از فنا حاصل شدہ است و از ذکر گفتن منع فرمودند و نگاہداشت
آن آگاہی امر نمودند بعد از دو روز مرا فناے مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم
فرمودند بکار خود مشغول باش بعد ازان فناے فنا حاصل شد چون بعرض
رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکے می بینی و متصل واحد میبیانے عرض کردم
کہ یکے فرمودند کہ معتبر در فناے فنا آنست کہ با وجود در ابدان اتصال بشورے
حاصل شود در ہمان شب فناے فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم
و حالتے کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعرض رسانیدم و گفتم کہ من علم خود
را نسبت بحق سبحانہ حضوری مے یابم بعد ازان نورے کہ محیط ہمہ اشیاست
ظاہر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاہ داشت
بعرض رسانیدم فرمودند کہ این انبساط کہ دران نور می نماید در علم است
بواسطہ تعلق ذات جل شانہ باشیاے متعددہ کہ در بالا و پست واقع
شدہ اند منبسط می نماید نفے انبساط باید کرد بعد ازان آن نور سیاہ منبسط رو

بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم
باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زایل شد و
بحیرت انجامید که دران موطن شود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانیدم
فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین
حضور است و این را حضوری غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت
در بدایت در موطن صورت مے بندد و حصول این نسبت مر طالب را درین
طریق در رنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذکار و اوراد را از پیر تا
هر آن عمل نماید و تا بمقصود برد ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا
و این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
ابتدائے زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این
نسبت فنائے دیگر که آنرا فنائے حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را
آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
آن وسعت مقدار خردله قدرے نبود بعد ازان خود را و هر فرد عالم بلکه
هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد ازان هر ذره عالم را افرادی افرادی عین
خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
بلکه اضعاف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نورے
یافتم منبسط که در هر ذره ساز بست و صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و مثلاشے
بعد ازان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
ازین مقام است بعد ازان صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق میافتم
ازین زمان موهوم یافتم بغایت حیرت دست داد درین اثنا عبارت قصور

که از پدر بزرگوار علیه الرحمة شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است ان شئت
قلت انه اے العالم حق ان شئت انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه
وخلق من وجه وان شئت قلت بالحیرة لعدم التمیز بینهما این عبارت فی الجملہ
مسکن آن اضطراب گشت بعد ازان در ملازمت ایشان رفته عرض
حال خود کردم فرمودند که هنوز حضور توصاف نشده است بکار خود مشغول باش
تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که مشعر بعدم تمیز بود خواندم
فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت به بعضی ثابت
است حسب الامر بکار خود مشغول شدم حضرت حق سبحانه وتعالے بمحض توجه
شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر بگردانید
تا وجود حقیقے را از موهوم متخیل ممتاز یافتم وصفات وافعال را نیز موهوم
محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض
اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فرق بعد الجمع همین است ونهایت سعے تا
اینجاست بیش ازین انچه در نهاد استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود واین
مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند انتهے کلامه الشریف وبعد ازین
بیان دقایق علیه از واردات احوال شریفه بقلم محترم آورده اند که برخوانندگان
مخفے نخواهد بود واین معاملات مذکوره عالیه که سالکان هریک نسبت را در سالها
بدست آرند حضرت ایشانرا بسر مجبوبی ومرادی دراندک فرصت بحصول پیوسته
وحضرت خواجه قدس سره بارها میفرموده اند که ایشان از محبوبان ومرادان
اند واین سرعت سیر ایشان ازان است روزے چند از صحبت حضرت
ایشان بآن خواجه عالیشان نرفته بود که حضرت خواجه نیکے از مخلصان
مکتوبے نوشته اند وآنجا قلمے فرموده که بوشیخ احمد نام مردی است از

سرہند کثیر العلم و قوی العمل روزے چند فقیر با او نشست و خاست کردہ عجائب
بسیار از روزگار او قات او مشاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چراغے شود کہ عالمہا
از و روشن کردد و الحمد للہ تعالے احوال کاملہ او مرا بیقین پیوستہ و این شیخ
مشار الیہ برادران و اقربا دارد ہمہ مردم صالح و از طبقہ علما چندے را دعا گو
ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استعدادہاے عجب دارند فرزندان
آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الٰہے اند با بجملہ شجرہ طیبہ اند انبتہ اللہ نباتاً حسناً
و فقراے باب اللہ دلہاے عجب دارند لنتے کلامہ الصادق اللطیف
این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
ازان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
گرفتم مرا بہ یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بحض کرم مرا بنہایہ این راہ
خواہد رسانید ہر چند از راہ دید قصور حال و اعمال نفے این یقین می نمود
صورت نمی بست و اکثر این بیت ورد زبانم بود ؎ ازین نورے کہ از تو
بر دلم تافت ؎ یقین دانم کہ آخر خواہمت یافت ؎ بعد از طے ادائے این
بیان حضرت ایشان بانکسار و نیازمندے و استغراق تمام آب دیدہ
کلمہ تحمید بر زبان شریف آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان
از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتداے احوال کہ مرا
در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رفتگیہا و نیستیہا بظہور رسیدہ بود
حضرت خواجہ ما برادر طریقت با شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع
بعضے یاران را شنودم بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا ازان مستثنی
گردانیدہ خود مے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نمیگفتم تا روزے
شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نمیگوئی

من متواضع رفتم وگفتم احوال من شنیدن استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
وگفت لااقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقا دران نزدیک دریکے از
وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم و شیخ را تصرف نمودم چنانکه
بیخود شده افتاد چون الحاح شیخ را به تندی تمام در اظهار واقعه دیدم
لاجرم از روے جذبه این واقعه مذکوره را بیان نمودم شیخ متغیر شده
وهر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایماے بهمت والاے
حضرت ایشان است از بدایت تا نهایت از بلندی همت وسمو فطرت
وعلو استعداد و قابلیت وکثرة علم وعبادت و وفور رعایت آداب پیر
رفیع المرتبه قدس سره باندک ایام وفرصت رسیده اند بجاے که
رسیده اند وحضرت خواجه قدس سره بشکرانه آنکه حضرت حق سبحانه
اینچنین مسترشدی والاقابلیتے وافر الفضیلتے را که بصحبت ایشان رسانید
واز ین نظر تربیت وبرکات هدایت ایشان بکمال وتکمیل واصل گردانید
محامد قولے وفعلے وحالے بجا آورده در ساعتے که مشتری از وکسب سعادت
نماید حضرت ایشان را خلعت اجازة کامله پوشانیدند وبسر هند که وطن
مالوف آنحضرت بود رخصت فرمودند وجمعے از طالبان صادق خود را در
خدمت ایشان تعین نمودند پس حضرت ایشان بانعمتهاے فراوان
بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاهباز بلند سیر ابو سعید ابو الخیر از خدمت
شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب قدس سرهما چنانکه خود فرموده بازآمد
باصد هزار خلعت وفتوح انتهے وبامر حضرت خواجه دران بلده به تربیت طالبان
حق پرداختند ودر اندک مدت جم غفیر را از سرچشمه فیوضات خویش شاداب
ساختند در اثناے این افاضات ناگاه از آنجا که همت والاے آنحضرت

مطلبے راجویان بود کہ در وہم وفہم اقل قلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل انگاشتہ
واز غلبہ اندازہ یافت آن مقصد والا مستر شد انرا وداع نمود صحبت را خواستند
کہ بعزلت مبدل گردانید بعضے اصحاب غرض وارباب غبطہ آتش بیوہ دیگر بغرض
حضرت خواجہ قدس سرہ رسانیدند چون ایمعنے معلوم حضرت ایشان شد این بضعہ
را بہ پیرنگوار مرسل داشتند ہوازان روز کہ از ملازمت برآمدہ بود بواسطہ
میل بفوق الفوق بمقام ارشاد چندانے مناسبت ندارد چندگاہ خود ہمت
آن بود کہ در گوشہ خزیدہ شود و مردم در صحبت ہمچو ہبر و شیر در نظرش آمدند عزم عزلت
مصمم شدہ بود اما استخارہ موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بغایت اتفاقات
ہرچند غایت ندارد میسر شد و میشود و مے برند و می آرند کل یوم ہو فی شان
بر مقامات جمیع مشائخ الا ماشاء اللہ تعالے گذرانیدند ؎ گلے بردند ازین
دہلیزہ لیست ؛ بدان درگاہ والا دست بردست ؛ درین میان اگر توسط
روحانیات مشائخ را تعداد نمایم بطول انجامد باجملہ از جمیع مقامات اصل در
رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چہ نویسد قبل من قبل بلا علۃ
چندان وجوہ ولایت وکمالات آنرا نمودند کہ چہ در تحریر آرد در شہر ذی الحجہ در
مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند واین مقام مقام تکمیل ارشاد است
اما ہنوز چیزہا از متمم ومکمل از برائے این مقام درکار است تا کے میسر شود ام
آسان نیست باوجود مرادیت چندان قطع منازل کردہ میشود کہ مریدان اینجا
قدمگاہ ندارند نہایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد آدم
گذر ندارند ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم وجہ تو
در مراتب تکمیل وارشاد اینست مردم در تخیلات خود چیزہا می برند اعتبار نباید کرد
؎ در نیابد حال پختہ ہیچ خام ؛ بس سخن کوتاہ باید والسلام ؛ در اندیشہ این قسم

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنجماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
خیال خود بپوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است ؎ من گم شده ام مرا مجوئید
از گم شده گان خبر بگوئید ؛ از عزت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را
که حق سبحانه و تعالے کمال او میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است
وفی الحقیقة معارضه است با و تعالے انتهے کلامه الشریف تا آنکه حضرت حق سبحانه
مطلبے را که درین عزلت میجستند بمحض کرم عطا فرمود ناگاه با فاضة طلاب باز
گشتند چنانکه خود در یکے از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش اینست که چون
خواجه من مرا بکمال مصطلح این طایفه علیه رسانیده اجازت دادند مرا فی الجمله الوقوف
دران کمال و اکمال حاصله خود تردد ی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند که
تردد را دران راه نباید داد که از ان تردد ی در کمالیت مشائخ لازم آید
حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مستر شد آن کار سنین
بساعات محسوس گشت درین میان باز علم بنقص خود پیدا ارشد آنا نرا که پیرامون
من می تنیدند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم وداع خواستم اما طالبان اینمعنے را
محمول بر تواضع داشته از انچه داشتند برنگشتند بعد از چندگاه حضرت حق سبحانه
وتعالے احوال منتظره را محصل گردانیدانتهے ما اخذنا من کلامه المفصل المکمل
باز حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجه عالیشان از سرهند بدهلی
شتافته اند و مدتها در خدمت پیر بزرگوار بسر برده و صحبتهاے شگرف گذرانده
و معامله را بچندین درجه از پیش بیشتر رسانیده اند و با اینهمه الطاف کثیره حضرت
خواجه و حصول معاملات بلند و فضائل ارجمند بنوعی رعایت ادب پیر بزرگوار
مینموده اند که فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله تعالے شنودم که بعد از مدح و ثنای حضرت ایشان

فرمودند که باوجود علو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشانرا بود در کمال رعایت آداب
حضرت پیر دستگیر بیچکس از زبان اصحاب حضرت خواجه ما چون ایشان نبود ولهذا
پیش از دیگران ان برکات نصیب روزگار ایشان شد شاهد عدل این فرموده خواجه
حسام الدین آنکه یکی از مقبولان حضرت باقی بالله قدس سره باین فقیر گفت که
دران ایام که حضرت خواجه ما نهایت التفات باین خلیفه عالیدرجات یعنی شیخ تو
داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند روزی به تقریب مرا طلب
ایشان فرستادند همین که بخدمت ایشان آمدم گفتند حضرت پیر دستگیر شما را طلبیده اند
بمجرد استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغیر چهره خالقان و از غایت
خشیت اضطرابی قریب رعشه در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله
آنکه می شنودیم نزد یگانه ازین بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
سره نیز در رساله مبدا و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
خواجه خود که بیش مردم در میان سایر یاران امتیازی داشتم و هر کدام ما را
نسبت بحضرت خواجه قدس سره اعتقاد علی حده بود و معاند حمد الله علی
بیقین میدانست که مثل این صحبت اجتماع و مانند آن تربیت دار شمار
زمان آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات هرگز بوجود نیامده است
و شکر این نعمت بجا میباید آورد که اگرچه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلوات والسلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نماندیم و
هر کدام را باندازه اعتقاد بهره رسید انتهی کلامه فلاجرم ازین عایات دیگر
اسباب اخذ برکات دیدند انچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه ایثار ایشان فرمودند
هرچه از جواهر عالیه نسبتهای متعالیه داشتند ولوای مصدقه این کلام بشارت
اساس شیخ ابو العباس را در حق شیخ ابو سعید فرمود که دوش ایثار ما رفت همه نصب

این جوان منسلک آمد بسیار کش باد انتہے بر فرق فرقدان سای این فاروقی نژاد اقدار اشتمند
وکارخانہ ارشاد خود را بحضرت ایشان حوالہ نمودہ تربیت طالبانرا بایشان واگذاشتند
واین رقیمہ والا را بآنحضرت بزنگاشتند ہو جمیع دوستان کہ گرفتار بارو جود
بودند چون در مضیق دماغنا الا لہ مقام المعلوم در بند مصلحت فکر وعقل ما اقتضای
آن نمود کہ درین برشکال از مقابلہ بوقلمون دور افتادہ در تحت آفتاب مشہود
زندگانی نمایند انشاء اللہ بہ نیک وبدی باکی بآخر رسد خواند صحبت وجماعۃ امری است
محقق چہ حاجت باظہار ہ ما گرفتاریم برما ناوک بیداد در ریزہ سوسن وگل بر
کنار مردم آزاد در ریزہ انتہے مکتوبہ الشریف باز حضرت ایشان بوطن مالوف مراجعت
نمودہ مدتی باضافات سالکان لے اللہ در آن بلدہ اشتغال فرمودند واز احوالات
عظیمہ حاصلہ خود وترقیات یاران وہم پیرگان بزبان قلم عرضہ واشتہا بہ پیر
بزرگوار نمودند کہ بعضے ازان عرایض بعد از تمامی این فصل در فصل علیحدہ درقم
خواہد یافت انشاء اللہ تعالے اُنرا کہ شوق دل خواہان آن باشد کہ بتفصیل
آن اطلاع یابد کو بمطالعہ آن عرایض کہ در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
ثبت یافتہ لبشتابد وہمچنین حضرت خواجہ بزرگوار احوال یارانی کہ بخدمت شریف
ایشان در دہلی می بودہ اند غایبانہ از حضرت ایشان می پرسیدہ اند کہ توجہ
نمودہ بترقیات وقابلیات ہریک را معلوم فرمودہ از سرہند بایشان رقم نمایند
روزی یکی از مخلص اصحاب ایشان بتضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ
نمودہ فرمودہ اند کہ انشاء اللہ چون جناب ایشان از سرہند اینجا بیایند التماس کنیم
کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند ودر اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند
وکذلک دقایق علوم طریق ودرجات مقامات بعض ارباب معرفت وتحقیق
را نیز ایشان استفسار میفرمودہ اند وانچہ درین ابواب حضرت ایشان

بمعروض میداشته اند موجب اطمینان خاطر عاطر ایشان گردیده محامد کثیره بزبان
می اورده اند این مکتوب شریف خواجه عالیشان که بحضرت ایشان ارسال
فرموده اند بنده واسطه از خط شریف منقول میکردد شاهد آن مطالب است هذا
وهو مسند ارشاد واسع والنور باد مسوده رساله که در طریقه خواجگان تمام شده خواهد
برهان کحل البصر مشتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه والمنة بغایت عالی است
ولطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خواجه
احرار قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
بمطالعه آن لطیفه غیبیه مشرف شدم در اثنای انعاس خاطرے آمد که دست چپ
یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر شد بجهت ضعف حافظه متردد
گشت که مشار الیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت خواجه بوده یکی
در طبقه انگه دیده شود یمکن که چیزے ظاهر گردد دیگر از سخنان ایشان معنی عصمتے
مفهوم میشود واین نیز از بعض خوابها دریافته شده که ایشان بحسب خلقت
نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم در زیر
مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند یکے کرم نموده آنجا
هم دیده شود ایضاً در مقام حضرت فاروق رضے الله عنه نظر بیندازند
که داخل ان مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند شاید
البته که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر دران مقام شده باشد باری
عنایت نمایند ونیک تفتیش نمایند که خیلے خاطر نگران است التماس دیگر آنکه
در باب فنای بشریت نیز توجهے فرمایند که از غیر مقام فنای فی الله نیز
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتے که در
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر انیست که همچنان محفوظ باشند و

حاجت بکسب و ظهور فنای بشریت نداشته باشند و ایضاً جماعتے که در زیر همان
مقام وحدت محو شده باشد و اگرچه از راه جذبه قیومیت یا غیر آن رفته باشند نیز از عود
بوجود بشریت محفوظ باشند ایضاً یک نظری در خانه جبروت که مقام انبیا است
صلوة الرحمن علی نبینا و علیهم نیز بکنید که در آنجا نیز مقامے خواهد بود که از عود مذکور
ایمن گرداند ایضاً در مقام فنای فی الله نیز نظرے بفرمایند که شاید غیر ازین
راه ظاهر بتفصیل راه دیگرے هم داشته باشد و بعضی ازین عزیزان ازان راه
داخل شده باشند باقی احوال آن متوقف ایشان را بهتر معلوم است چه نویسم
چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغیرات را چه نوع توان
نوشت انشاء الله انچه مرضے است همان شود محمد صادق و جمیع برادران و غیره
نیازمندی قبول نمایند انتهی مکتوبه الی بعض اصحابه این بود سخنها و نوازشها ازان
خواجه والا مرتبه باین خلیفه عالی منزلت بجای رسید و استماع احوالات
بلند تازه حضرت ایشان باعجاز کشید که خود نیز در آن حالت که داشت چنانکه
این دو بیت شعر بایشان دو گواه این مدعا تواند بود بس تشنه و لبس
حرامم ابر دست ز سرمست یکدم مبادم ابر دست هر جا که نرگس تو بمیخانه
در العطش ایم و نشینیم و بران آمد که احوالات تازه که از خصایص مقتضای
استعداد حضرت ایشان بظهور رسیده بطریق روایت عالے از رسائل
که بعضے اساتذه از محدثین از تلامذه خود اخذ حدیث نموده اند حضرت خواجه
بزرگواران احوالات را ازین نائب عالیمقدار خود اخذ فرمایند بحضرت
ایشان اظهار ما فی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان بهمگے تواضع و انکسار
گردیده براه معذرت رفتند که مبادا آن امتحانے بود در حق
ایشان و مورث ترک ادبے گردد و لیکن چون الحاح حضرت خواجه بجا رسید

عدم امتثال امر واجب الاطاعۃ متحیر میشد ترک ادب لاجرم حضرت ایشان باد
وتواضع واحترام تمام بعرض رسانیدند کہ احوالات حاصلہ حاضراند ودعا توجہ
تمام بحصول انچہ پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بعنایت اللہ سبحانہ
آن مطلب بحصول پیوست وحضرت خواجہ بخلص اصحاب رضی از بن ماجرا
درمیان نہادہ بودہ اند چنانکہ بندہ این قضیہ را بادنے تفاوتی از زبان شریف
شیخ تاج الدین سلمہ اللہ شنود کہ مشارالیہ از زبان مبارک حضرت خواجہ نقل مینمود انکہ
در بعضے عرایض حضرت ایشان مرقوم است کہ عزیز متوقف چنان وچنین اشارہ
بحال آن قدوہ ارباب کمال است کہ با مر ایشان از حال ایشان با ایشان خبر میدادہ اند
بالجملہ معاملت حضرت خواجہ بحضرت ایشان رضی اللہ عنہما بر حاضران گواہ این ماجرا
بود کہ آن شیوہ نیازمندی کہ مرید انرا بہ پیران باید آنحضرت باین خلیفہ بزرگوار خود
درمیان آوردہ بودند چنانکہ در حضور خود سر حلقہ اصحاب خود ایشانرا داشتہ و مقتدائے
حلقہائے مراقبہ صباح ورواح ہمہ ایشانرا گردانیدہ بودند وخود چون سائر مستر شدان
خود بآن حلقہ داخل میشدند وچون از حلقہ تا آنمجلس کہ حضرت ایشان آنجا بودند
باز میگشتند چندین گام بشیوہ قہقری می نہادند در رعایت ادب راہ یارانرا
نیز تاکید کردہ بودند کہ استقبال ومتابعتی را کہ با ایشان می نمودند بحضرت ایشان نمایند
وبا ایشان یارانہ سلوک پیش گیرند لہذا با اصحاب خود فرمودہ بودند کہ باطن خود را نیز در حضور
حضرت ایشان متوجہ مانداریدا از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمہ اللہ تقرب
تواضعات حضرت خواجہ عالیشان بحضرت ایشان شنودم کہ حکایت کردند کہ روزی
حضرت ایشان در حجرہ خود بر عریش خود غنودہ بودند ناگاہ حضرت خواجہ باقی باللہ تنہا بشیوہ
سائر درویشان بقصد دریافت ایشان بہ در حجرہ رسیدند خادم حضرت ایشان
خواست کہ حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجہ بمبالغہ تمام او را از بیدار کردن

منع فرمودند وہمچنان بہ نیاز وادب تمام برون در نزدیک آستانہ انتظار بیداری
حضرت ایشان میکشیدند لحہ بگذشتہ بود کہ حضرت ایشان بیدار شدہ آواز دادند
کہ بیرون درکیست حضرت خواجہ بادب تمام گفتند کہ فقیر محمد باقی حضرت ایشان
از عریش خود باضطراب برجستہ برون آمدہ بافتخار وانکسار تمام در خدمت نشستند
ونیز مکاتیب شریفہ حضرت خواجہ بزرگوار کہ قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگاشتہ
فرمودہ اند مجرا این مقولہ است از انجملہ است این دو رقیمہ کہ دو شاہد عدل اند بران
مدعا رقیمہ ہیچ اولی حق سبحانہ باعلی مرتبہ الکمال برساند وللا مرض من کاس الکرام
نصیب بتکلف نیست انچہ حقیقت حال است نوشتہ میشود پیر انصاری قدس سرہ
مسفر سودہ من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در نوقت ببود باوجود پیریش مرید یک
من میکرد ہرگاہ صفت آن بی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چہ اجان
غذای لوازم طلبگاری نکنند واز ہر کجا بوی بمشام ایشان رسد در طلب آن نروند
اکنون تامل واہمال ما نہ از استغنا ونے نیازی است موقوف باشارتست
ع گر طمع خواہد زمن سلطان دین ۔ خاک بر فرق قناعت بعد ازین ۔ بارے
نسخہ حال وارادہ ما اینست خدای عزوجل برانچہ بیاید مہتدی گردانادواز
عجب وپندار مخلص بخشاد وبقیۃ المقصود جناب سیادت مآب امیر صالح
نیشاپوری سلمہ اللہ اظہار طلب نمودند چون وقت مقتضے این نبود تضیع
اوقات ایشان دادن از مسلمانے ننمود ولاجرم بصحبت شما فرستادہ شد
انشاء اللہ بقدر استعداد بہرہ مند گردند توجہ لطف کامل بابند والدعا
رقیمہ ثانیہ اللہ تعالے فقرا ومساکین درماندہ را از برکات برگزیدگان
بدربانی برساناد ومدتیست کہ عرض نیازمندی بدرگاہ ولایت نکردہ ام
آری این یک کلمہ را قاصدان صادق حامل میتوانند شد الحمد للہ این قسم خود

صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن درویشان بحضرت شما نوشتن بغایت بیشرمی
است حکایت اوضاع صوریه بسیار بجا الغرض ما را حد خود می باید دانست
واز فضول احتراز باید کرد والدعا انتهی مکتوبه الشریف بالجمله این صحبت و معامله
که میان این پیر و این مرید قدس سرهما بظهور رسیده کم کسی شنیده واز عجایب
روزگار است وموجب حیرت اولوالابصار وهم شاهد غنای اتم ونعطش اکمل
خواجه بزرگوار رحمه الله علیه بشیخ ما که زبده مقربین است وقدوه اخیار وهمچنین
حضرت خواجه بزرگوار در آخر کار میفرموده اند که در اواخر ما را از اثر صحبت فلان
واشاره بحضرت ایشان مینموده اند معلوم شد که توحید کوچه تنگ بوده وفلان
آن شاه راه وسیع والله اعلم بحقیقة الکلام در سفر سوم که حضرت ایشان از سرهند
بملازمت آن خواجه صفا کبیشار رسیده اند فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار
ظاهر میشود وامید حیات کمتر مانده وفرزندان برخوردار خود خواجه عبید الله وخواجه
محمد عبد الله را که آندم شیرخواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
توجه در حق آن دو نورسیده نموده اند وحضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر
ایشان توجهات علیه در حق هر دو زاده ها فرموده اند چنانکه اثر آن توجه بحضرت خواجه
نیز ظاهر شده است ونیز لفرموده آنحضرت در حق والدات آنها غائبانه توجه نموده اند
چنانکه در ذکر حضرات مخدوم زاده ها منقولا عن مکتوبه الشریف اشاره بآن رفت
ونیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجه درویشان در حق حضرت
ایشان بظهور پیوسته بیش از انست که تحریر گنجد چندی از ان برنگاشته می آید
روزی فرموده اند که ایشان از کمل مردان ومحبوبان اند وقت دیگر فرموده اند
که امروز در زیر فلک از ین طائفه علیه چون ایشان نیست وقتی دیگر برزبان
مبارک رانده اند بعد از صحابه وکمل تابعین ومجتهدین چون ایشان معدودی چند

از اخص الخواص بنظرے آیند و نیز فرموده اند که ما در ین سه چهار سال شیخی نکردیم
چند روز بازی کردیم الحمد لله والمنة که این بازی ما و این دکان پرداز ی ما
بیفائده نشده که چون ایشانے بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک
حضرت ایشان شنود که فرمودند سرگرمی حضرت خواجه ما قدس سره بتربیت طالبان
تا زمانی بود که معامله ما بانتها نرسیده بود چون از کار من فارغ شدند مرئی گردید
که خود را از کار شیخوخت کشیدند و طلاب را بما حواله نموده فرمودند که این تخم را از
بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین هند کشتم و نیز بعد از وصیت آن
خواجه ذوالبرکات از میان مسوّدات مکاشف خاصه مستوره مسوده برآمده که آنجا
چهار دائره کشیده بوده اند در یک دائره ولایت بفتح واو رقم نموده و در دائره
چهارم کمال مطلق و ارباب از دوائر اربعه را از اخص الخواص بعد الصحابه والتابعین
رضی الله عنهم اجمعین در حواشی آن دائره موافق مرتبه آنان بنوعی که در غیب
از کشف بلاریب معاینه گردیده رقم فرموده در میان همه آنها ده دوازده تن
را از روسای ایشان در هر دائره وجه اکمل داخل دیده اند حضرت ایشان ما را
نیز داخل این ده دوازده یافته و نیز آن خواجه عالیشان مکرر اشاره بقطبیت حضرت
ایشان فرموده اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جا معین
ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لائح میگردد که از آنهاست دو فقره
از نخستین فقرات رساله مبدا و معاد فقره اولے ازان متضمن افاضات روحانیه
اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقره بعد از تحریر فقرات عرایض در
آخر فصل آینده خواهد آمد ان شاء الله سبحانه بعد از مرخص شدن حضرت ایشان
در سفر سوم از پیر بزرگوار خود که بعد ازان ایشانرا ملاقات اینجهانے میسر نگشت چون
حضرت ایشان از دهلی بسرهند شدند روزی چند آنجا گذرانیده بامر و اشاره

متوجه بلده معظمه لاهور گردیدند اکابر و اصاغران بلده مقدم محترم ایشانرا غنیمت
شمردند و بسا از خواص و عوام در سلک ارادهٔ آن غوث الانام درآمدند و صحبت گرم شد
و حلقه و شغل و مراقبه التساعی پذیرفت فاضلی از تلامذه عالم عامل معنوی مولانا جمال
تلوی رحمه الله بفقیر گفت دران سفر اکثر استاد ما که مولانای مذکور باشند به نیازمندی
و اخلاص تمام بملازمت شیخ بزرگوار تو میرسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
ازان صحبت گرامی شیخ خواستند که چند قدم شایعت مولانا نمایند مولانا پای اقرار
ایشانرا برداشته پیش پای ایشان نهاد تا شاگرد آنرا آن افراط تواضع مولانا گران
نموده چه اعتقاد ما در حق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از روی ورع
و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نمود معروض
داشتم که این همه تواضع و تذلل از مثل شما وجهی ندارد فرمودند ما علمای
بالله اندو از محرمان اسرار لی مع الله احترام ایشان بر ما لازم است ما را
درین باب معذور بل ماجور دانید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که بمولانای
مذکور نسبت شاگردی و همسائگی داشت باین حقیر گفت دران ایام که حضرت
ایشان بلاهور تشریف برده بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوه ارباب
کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید که شما امروز با
آید میان علم احکام و علم اسرار و از حال و عزیزان سر شار مسئله وحدت وجود
که بظاهر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از کمل اولیا برانند حل آن
نزد شما چیست حضرت ایشان سر بگوش مولانا برده کلمه چند فرمودند که اشک
از دیده مولانا فرو ریخت و تغیری در شیره او چون تغیر ارباب حال میگردید مدت دست
بزانوی ایشان برده همچنان با نکسار تمام مرخص شد کس ندانست که ایشان
گوهر فشان حضرت ایشان چه گفت و گوش هوش مولانا چه شنفت ۵

ندانم چه گفتی چه انگیخت * که گفتی دو از دیده خون ریختی * بتقریب این قضیه
و نسبت توحید یکی از مخلصان اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آن مخصرت
باین حقیر نقل کرد که فرمودند در اوائل غلبات نسبت احاطت و سریان محبت
روزی در حضور من بر قلم قطع زد انگشت من بریده شد با مجاهدهٔ درین اثنای
این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاهور با ارباب تعلق و اصحاب حضور ناگاه
خبر انتقال خواجه بزرگوار مدار القرار بسمع ایشان رسید آزار عظیم دلها بدید آمدن گرفت
و شربت شیرین آن صحبتهای رنگین بمذاق ما تلخ شد حضرت ایشان بمجرد
استماع این خبر متوجه دهلی شدند چون بزیارت روضهٔ منوره مشرف گشتند و
خواجه پرسی مخدوم زادها و هم پیرها نمودند اصحاب حضرت خواجه شکستگی دل را مومیائی
از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار
و التماس یاران دل افگار آنجا مانده بتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه باز نضارت
ارشاد و طراوت افاضه و سرگرمی حلقه تمامه که در حیات با برکات خواجه باقی بالله
قدس الله سره الاقدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجهات انوار جذبات
پرتو اطلس این طلاب جلوه گر گشت و میان سرگرمی آن افادات و افاضات
بعضی حاسدان منابع الخیر آن قضیه استفاده حضرت خواجه عالیشان را از ایشان
کما مر بشیوهای مختلف در میان آوردند اخلاص حضرت خواجه شهاب الدین افتقاد
حضرت ایشان بران مطلع گردیده رفع آن هضائح که موجب مزید اخلاص و اتحاد
ایشان باشد و فواید رسان آنها بود پرداختند چون دیدند که مفید نباید بسبب تهمای
بعضی آنها توجه نمودند ازان هم متنبه نگشتند بل اکثر شان جمع شده بر روضهٔ منوره
حضرت خواجه قدس سره رفته توجه و التجا نمودند درین توجه یکی از آنها را که صاحب
کشف بود در نظر در آمد که بر یک ازین درویشان مشتی چراغ بر افروخته بودند

ناگاه برق خاطفے در رسید و همه چراغها دعاد توجه این درویشان بود و آن برق
توجه عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکه استفاده را شاید بایشان
رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العود احمد بوطن معاودت فرمودند و بعد از
مدتے بعضے پیرایه معاودت در میان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
حال صفا در صفا بود چنانکه اشاره ازین در ذکر حال خواجه حسام الدین نیز گذشت
پس حضرت ایشان در شهر جمادی الآخر که ماه انتقال شیخ عالم بمقدار ایشانست بزیارت
روضه منوره پروردگار از سرهند آمده باز بسرهند دیه فتند و دو سه کرت باگره نیز تشریف
آورده باشند دیگر از سرهند هیچ جا نشدند مگر اواخر عمر که دو سه سال از مزاحمت
سلطان وقت مصحوب عسکر بمقتضے بلاد مرور ایشان روی داد دوران نیز حکمتها
بود که اهل آن بلاد باین سبب بصحبت ایشان مشرف شوند و از برکات انفاس ایشان
بهره ور گردند چنانچه یکے از سفرها که این بنده در خدمت بود در غزی عسکر بنواحی یکی
از قرای معظمه رسید خادمان حضرت ایشان نزدیک بآن قریه جاے گرفته شروع
در برافراشتن خیمه نمودند درین میان بنده حضرت ایشان را دید که تنها پیاده
بکوچه آن قریه در آمدند بنده در قفای ایشان دوید چون مراد بدند فرمودند
در خاطر افتاد که درین دیه مسجدے خواهد بود آنجا رفته وضوے تازه کرده
دوگانه ادا نمایم چند قدم نرفته بودند که مسجدے در کمال صفا ظاهر شد و
جاے با لوازم اسباب وضو در صحن آن مسجد ایشان وضو کرده بمسجد در آمدند
یکے از فقراے که آنجا بود از فقیر پرسید که ایشان چه کس اند بنده ویرا خبر
داد وے بذوق تمام دویده رفت و عزیزان را که مقتداے آنجا بوده
و در پهلوے مسجد خانه داشته و اوصاف حضرت ایشان شنیده بود
آرزومند دیدار و ملاقات ذوالبرکات می بوده اما از کبر سن و دیگر موانع میسرش

نبوده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز آمده بر اقدام همایون افتاد و زبان
بمضمون این بیت برکشاد ؎ همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر تو از گذری بر مقام
ما افتد و ایشان را با جمیع درویشان آنشب بمنزل خود آورد و بنیر بانیها نمود و فردا ترک
انابت کرده بتعلیم ذکر گرفت و فرزندان او و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب
حضور شدند و وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
آمد که انجاز وعده مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلے علیحده خواهیم
برنگاشت که مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفه حضرت ایشان که دران سفر
از احوالات فائضه و اسرار و حقایق وارده پیرزرگوار خود نوشته اند قدس
الله سرهما و روحهما و افاض علینا برکاتهما و فتوحهما و آن فصل مخبر اسرار
الوصل انیست فصل چهارم در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و
بعضے فقرات ماخوذه از بعضے آن عرایض کمترین بندگان احمد بدرود عرض
میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض
میدارد که در اثنای راه آنقدر تجلے اسم الظاهر متجلے گشت که در جمیع اشیا
تجلے خاص علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا بلکه در اجزاے آنها
جدا جدا و آنقدر منقاد این طائفه گشتم که چه عرض نمایم درین انقیاد مضطر
بودم و ظهوری که درین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و
محسنات عجائب که درین لباس مینموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشد پیش
ایشان تمام گداخته آب شده میرفتم و همچنین در هر طعامی و شرابے و کسوتے
جدا جدا متجلے شد لطافتے و حسنے که در طعام لذیز پرتکلف بود در ماوراے آن
نبود و در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
یک خصوصیت کمال علے تفاوت الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلے

تحریر اًبعرض میتوانم رسانید اگر در ملازمت علیه میبود شاید معروض میداشت
اما در اثنای این تخیلات آرزوی رفیق اعلے داشتم و با اینہا مہما امکن متوجہ نمیشدم
اما مغلوب بودم چارہ نبود درین اثنا معلوم شد کہ این تجلے با نسبت تنزیہی جنگ
ندارد و با طن ہمچنان گرفتار آن نسبت است بظاہر اصلا ملتفت نیست و ظاہرا
کہ از ان نسبت خالی و معطل بود باین تجلے مشرف ساختہ اند و ہمچنان یافتم کہ باطن
اصلا بزیغ بصر مبتلا نیست و از جملہ معلومات و ظہورات معرض است و ظاہر کہ متوجہ
کثرت و اثنینیت بود باین تجلے مستعد گشتہ است بعد از ان چند گاہ این تجلیات
رو بخفا آوردند و ہمان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت تلک التجلیات
کان لم یکن شیئا مذکورا بعد از ان یک فنای خاص رو داد و ہمانا کہ آن تعین
علے کہ بعد از عود یقین پیدا شدہ بود و درین فنا گم شدہ و اثرے از مظان
آن نماندہ درین وقت آثار اسلام و علامات انہدام معالم شرک خفی بظہور
آمدن گرفت و ہمچنین دید قصور اعمال و متہم داشتن نیات و خواطر نیز بالجملہ مات
عبودیۃ و نیستے از ان باز ظاہر گشتہ اند حق سبحانہ و تعالے ببرکت توجہ حضرت
ایشان بہ حقیقت بندگی رسانند منہا عرضداشت کمترین بندگان احمد بن زردہ عرض
میرساند کہ از تقصیرات خود چہ عرض نماید ماشاء اللہ کان و ما لم یشاء لم یکن ولا حول
ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم علومے کہ تعلق بمقام فنا فی اللہ و البقاء بہ داشتند حق
سبحانہ بعنایت خود منکشف ساخت و ہمچنین معلوم کرد کہ وجہ خاص ہر شے چیست
و سیر فی اللہ بچہ معنی است و تجلی ذاتی برقی چہ باشد و محمدی المشرب کیست و امثال
آن و در ہر مقام لوازم و ضروریات آنرا مینمایند و میگذرانند و کم چیزی ماندہ باشد
کہ اولیاء اللہ قدس اللہ سرہم آنرا نشان دادہ اند در راہ فروگذارند و ننمایند
قبل من قبل بلا علتہ ہمچنانکہ ذوات اشیاء محصول میدہند اصل قابلیات و استعدادات

را نیز مجعول و مصنوع میداند و سبحانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزی بروی
حاکم باشد زیاده گستاخی نه موضوع بنده باید که حد خود داند منهاد عریضه رقم
نموده اند چندین مرتبه از برای دفع بعض امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت
و همچنین احوال بعضے مدتی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود و نیز از برای دفع آلام
و شدایدآنها توجه کرده شده اما حالا قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را
جمع نمیتوانم ساخت بعض شدایدازمردم برفقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از
متعلقات این جانب را بناحق ویران ساختند و جلاء وطن نمودند اصلا بخاطر
غبار کلفت راه نیافت چه جای آنکه بدآنها بخاطر گذرد و منهاد همدرین عریضه
است که چنانکه سابقا تعلق ارادت بمرادات برطرف شده بود لیکن اصل ارادت
مانده بود چنانچه معروض داشته بود الحال ارادت هم از هیچ برآمد و جنبند لامراد ولا ارادة
و صورت این فنا نیز در نظر آمد و بعضے علوم که مناسب این مقام بوده فایض
گشت چون در تحریر آن علوم بواسطه وقت و غموض تعسری بود لاجرم عنان قلم
را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقیق این فنا و افاضه علوم یک نظر خاص
در ماورا وحدت پیدا شده هرچند مقرر است که در ماورای وحدت نظری
نیست بلکه هیچ نسبتے نیست اما آنچه میباید معروض میدارد تا زمانی که یقین بپیوست
برنوشتن جرات نمود و هیچ شبه در آن راه نے یابد هرچند در نظر نه وحدت است
و نه ورائے آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بداند تا حق را و رائے آن داند
حیرت و جهل بهمان صرافت ست و ازین دید هیچ تفاوتے نشده نمیدانم چه عرض
نمایم همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال نے شبه متحقق است
استغفر الله و اتوب الیه من جمیع ما کره الله قولا و فعلا حاضرا و ناظرا و ایضا
این زمان چنان معلوم گشت که سابقا آنچه ازین صفات میدانستم فی الحقیقة

فنای خصوصیت صفات ما به الامتیاز آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده
بودند و خصوصیات رائل گشته الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الاندراج
والاندراج نیز برطرف شده فهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته تمیزے که از مرتبه
علم اجمالی یا تفصیلے حاصل شده بود نماند و تمام نظر بر خارج آمده کان الله ولم
یکن معه شی الان کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم بمضمون
این حدیث بوده منها از عنایات خداوندی جل وعلا که ببرکت توجهات علیه
حضرت ایشان علی التواتر والتوالے فائض دارند عرض نماید ؎ من آن
خاکم که ابر نوبهارے ؛ کند از لطف بر من قطره باری ؛ اگر بر روید از تن صد زبانم
چو سوسن شکر لطفش کے توانم ؛ هرچند اظهار این قسم احوال موجب جرات و گستاخی
است و مشعر افتخار و مباهات ؎ ولی چون شه مرا بر داشت از خاک ؛ سزد گر
بگذرانم سر بر افلاک ؛ ابتدار عالم صحو و بقا از اوائل ماه ربیع الآخر است و تا حال
ببقای خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین
است قدس سره در صحوی آرند باز بسکر می برند و در نزول و عروج علوم غریبه
و معارف عجیبه افاضه می فرمایند و باحسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب
بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان ببقاے
مشرف ساختند و احسانی میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا آنجا
بوده و وصلے که مناسب حال بود و هم اینجا میسر گشت هرچند فتا اتم باشد بقای
مرتب بران اکمل خواهد بود و هرچند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و هرچند صحو بیشتر
افاضه علوم موافق شریعت غرائی افتد چه کمال صحو انبیاء را بود علیهم الصلوٰة والسلام
معارفی که از ایشان سرزده شرایع است و عقایدی که در ذات و صفات بیان
فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارفے که باین کمینه

فائض اند اگر تفصیل معارف شرعیه است و بیان آنها و علم استدلالی کشف و ضو
ورد ها میکرد و مجمل مفصل میشود سه گر بگویم شرح این بجد شود نمی ترسم که مبادا منجر
بگستاخی شود بنده باید که حد خود داند مرشد علی الاطلاق جل سنانه ببرکت توجهات
علیه بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت فرموده و بهر دو صفت جمال و جلال
مربی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت این
تربیت متحقق شدن است بمحبت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و محبت
ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوی است پس تا زمانی
که علوم بتمام از ساحت سینه رفته نشود و بجهل مطلق محقق نشود از فنا بهره ندارد
و این حیرت و جهل دائمی است امکان زوال ندارد نه آنست که گاهی حاصل
شود و گاهی زائل گردد غایت مافی الباب پیش از بقا جهالت محض است و بعد
از بقا جهالت و علم باهم جمع و عین نادانی و دانشمندی است و در عین حیرت بحضور که
این موطن حق الیقین است که علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمی که پیش از جهالب
حاصل شود و از حیز اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و
اگر شهود است هم از خود اگر معرفت است با حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر
در برون است بیحاصل است اگرچه در خود نظر داشته باشد از نظر برون
بالکل منقطع میباید شود که حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره میفرمایند که اهل الله
بعد از فنا و بقا هرچه می بینند در خود می بینند و هرچه می شناسند در خود می شناسند
و حیرت ایشان در وجود خود است از اینجا هم صریحاً معلوم میشود که شهود و معرفت
و حیرت در نفس است در برون هیچکدام اینها نیست تا زمانی که یکی
از این ثلثه در برون است اگرچه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد
فکیف البقاء نهایه مرتبه در فنا و بقا اینست و این فنا مطلق است و مطلق فنا

عام است و بقا باندازه فناست لهذا بعضے از اہل اللہ بعد از تحقق بفنا و بقا در برزخ
نیز مشہود دارند اما نسبت این عزیزان فوق ہمہ نسبتہا است سہ نہ ہر کہ سر
تراشد قلندری داند نہ ہر کہ آئینہ دارد سکندری داند این نسبت حضرت خواجہ
عبد الخالق است و متمم و مکمل آنحضرت خواجہ خواجہ خواجہ حضرت خواجہ بہاء الحق والدین
است المعروف بنقشبند قدس اللہ سرہما منہا عجب کاری است اولا ہر بلا و
مصیبت کہ واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد بل من مزید میگفت و ہر چہ
از متعہ دنیویہ کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد حالانکہ بعالم اسباب فرو
آوردہ اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول وہلہ
نوعی از حزن رو میدہد ہر چند بسرعت زائل میشود و ہیچ نماند و ہمچنین اگر پیش ازین
دعا میکرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نہ رفع آن میبود بلکہ استثمال امر
ادعونی بود حالا مقصود دعا رفع بلیہ و مصایب است و خوف و حیرتی کہ
زائل شدہ بودند باز رجوع کردند و معلوم شد کہ آن از سکر بود در صحو ہر چہ عوام الناس
راہست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا کہ مقصود از دعا رفع
بلا نبود دل را اینمعنے خوش نمے آید لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
کہ دعاے انبیا ازین قبیل نبود کہ حصول مراد نخواہند حالانکہ بآن حالت متصف
ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد کہ دعاہاے انبیا
علیہم الصلوات والتسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بودہ
نہ مجرد استثمال امر بعض امور کہ رو میدہد بحسب امر گاہ بعرض آن گستاخی
مینماید منہا ہر چہ از مسئلہ وحدت وجود و توابع آن گفتہ اند در اوائل
حال بآن مشرف ساختند و شہود احدیت در کثرت میسر شد ازان مقام
بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افادہ فرمودند لہذا مصداق

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحًا یافتہ نمی شود و اشارات و رموز اجمالیہ در کلام شریف بعضے از بزرگان ہست لیکن گواہ عدل بر صحت آنہا موافقت ظاہر شریعت غرا ندارند و ہیچ موافقت بحکما و اصول معقولہ آنہا ندارند بلکہ از علماء اسلام جماعہ کہ مخالفت با اہل سنت دارند با اصول آنہا نیز موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شدہ است پیش از فعل قدرتے ندارد و قدرت بمقارنہ فعل می بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا پندارند کما قررہ علماء اہل السنۃ و درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ الاقدس می یابد ایشان درین مقام بودہ اند و حضرت خواجہ علاء الدین را قدس سرہ نیز ازین مقام نصیبے ہست و از بزرگان این سلسلہ علیہ حضرت خواجہ عبد الخالق اند قدس اللہ تعالے سرہ الاقدس و در مشائخ ماقبلہ حضرت خواجہ معروف کرخی و امام ابو طائی و خواجہ حسن بصری و حبیب عجمی قدس اللہ تعالے اسرارہم القدسیہ حاصل اینہمہ کمال بیگانگی کار از معالجہ گذشتہ است تا زمانے کہ حجب مبذول بودہ اند سعے و اہتمام گنجائش رفع آنہا داشت اکنون بزرگے او حجاب اوست ع فلا طبیب لما دلا راقی آہ مگر کمال بیگانگے و نے مناسبتے را وصل و اتصال نام نہادہ اند ہیہات ہیہات ہمان بس یوسف زلیخا موافق حالست ؎ در افگندہ دف این آوازہ از دست کز و بر دست دف گویان بود پوست ؎ شہود کجا ست و شاہد کیست و مشہود چیست ع خلق را روے کے نماید او ؎ ما للتراب و رب الارباب خود را بندہ مخلوق غیر مقدور میداند و ہمچنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را عزوجل میداند غیر این ہیچ نیست اثبات نمیکند غیب و مراقبہ خود کجا

ع در کدام آئینہ در آید او ۔ منہا مدتی است کہ احوال خدمہ علیہ اطلاع
ندارد و نگرانست ؎ عجبے نیست اگر زندہ شود جان عزیز ۔ چون ازان خضر
جدا ماندہ بپائے برسد ۔ میداند کہ شایان دولت حضور نیست ع این بسکہ
رسد زدور بانگ جرسم ۔ عجایب کاروبارست نہایت لبعد را قرب نامیدہ اند
و غایت فراق را وصل گفتہ اند گویا نے فی الحقیقت در ضمن این اشارہ نفی
قرب و وصال کردہ اند شعر کیف الوصول الی سعاد و دونہا ۔ قلل الجبال
و دونہن حتوف ۔ پس حزن ابدی و فکر دائمے لاجرم دامن آمد مراد آنرا نیز آخر
الامر بار ادہ مرید پایہ شد و محبوب را بمحبت محب میباید گشت آنسرور
وین علیہ من الصلوات اکملہا و من التحیات افضلہا با وجود مقام مراتب
و محبوبیت از مجبین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند کہ کان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متواصل الحزن دائم الفکر و آنسرور فرمودہ
علیہ الصلوٰۃ والسلام مما اوذی بنبی مثل ما اوذیت محبان بار محبت
تواند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصیہ پایانے ندارد
ع قصۃ العشق لا الفصام لہا ۔ منہا چون حضرت حق سبحانہ تعالیٰ از برکت
توجہات علیہ از رقیت احوال محرر ساخت و از تلوین بہ تمکین مشرف گردانیدہ حاصل
کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز ہجر و از قرب جز بعد حاصل نشد
و از معرفت جز بکثرت و از علم جز جہل نیفزود لاجرم در عرضہ داشتہا توقف
واقع شد عجب آنست کہ حالا لحق نسبتے مشرف ساختہ اند کہ در آن موطن علم
و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در ان جمع اند در عین حیرت و نے
نشانے علم و شعور است و نفس غیبت حضور است با وجود علم و معرفت
جز از دیاد جہل دیگر نیست ع عجب انیست کہ من واصل و سرگردانم

اللہ تعالیٰ بمحض عنایت بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشتہ
است فوق مقام ولایت مقام شہادتست ونسبت ولایت بشہادت نسبت
تجلی صوری بتجلی ذاتیست بل بعد ما بینہما اکثر من بعد ھذین التجلین وفوق
مقام شہادت مقام صدیقیہ است وتفاوتے کہ میان این دو مقام است
اجل من ان یعبر عنہ بعبارۃ واعظم من ان یشار الیہ باشارۃ وفوق آن
مقامی نیست الا لنبوۃ علی اھلیہا الصلوات والتسلیمات ونشاید کہ میان
صدیقہ ونبوۃ مقامے بودہ باشد بلکہ محالست واین حکم بجالیتا وبکشف
صریح صحیح معلوم گشتہ وانچہ بعضے از اہل اللہ واسطہ میان این دو مقام
ثابت کردہ اند ولیقربت نامیدہ اند بآن نیز مشرف ساختند وبر حقیقت
آن مقام اطلاع دادند بعد از توجہ بسیار وتضرع بیشمار اولاً ہمان طور کہ بعضے
اکابر فرمودہ اند ظاہر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
آن مقام بعد حصول مقام صدیقیہ است در وقت عروج اما واسطہ بودن
محل تامل است بعد از ملازمت صوری انشاء اللہ تعالیٰ حقیقت را بتفصیل
عرض خواہد کرد آنمقام بس عالے است در منازل عروج فوق آن مقامی
معلوم نیست وزایدیت وجود بر ذات جل وعلا در ینمقام ظاہر میشود چنانکہ
مقرر علماء اہل حق است شکر اللہ تعالیٰ سعیہم وایشان وجود ہم در راہ میمانند
وفوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاؤ الدولہ در بعضے
مصنفات خود میفرمایند وفوق عالم الوجود عالم الملک الودود ومقام صدیقیہ
از مقامات بقاست کہ رو بعالم دارد وپایان تر از ان مقام مقام نبوت
است کہ نے الحقیقہ بالاتر است وبکمال صحو وبقاست مقام قربت لیاقت
برزخیت این دو مقام ندارد کہ رویش بہ تنزیہ صرف است وتمام عروج است

شتان ما بینہما ؎ در پس آئینہ طوطی صفتم داشتہ اند ہر چہ استاد ازل گفت
بگو میگویم ۔ علوم شرعیہ نظریہ استدلالیہ را ضروریہ کشفیہ ساختہ اند از
نظریہ بضروریہ آوردہ اند شخصے از خواجہ بزرگ قدس اللہ تعالے
سرہ الاقدس پرسید کہ مقصود از سلوک چیست فرمودہ اند تا معرفت
اجمالی تفصیلے شود و استدلالے کشفے گردد و نیز فرمودند کہ علوم دیگر سوائے
آنہا حاصل شود آرے در راہ علوم و معارف بسیار رومید ہند کہ از آنہا
مے باید گذشت و تا مابہ النہایۃ کہ مقام صدیقیت است نرسد ازین علوم
بہرہ نے یابد فبالبایت شعر ان من اھل اللہ القائلین بحصول ھذا المقام
الشریف لانفسہم ولیس لھم مناسبۃ بعلوم ھذا المقام و معارفہ فواجب
وفوق کل ذی علم علیم و بر سر ہر سئلہ فضاہ قدر نیز اطلاع دادند و آنرا
بخط اعلام فرمودند کہ بہیچ وجہ بہ اصول ظاہر شریعت غرا مخالفت الزم
نیاید و از نقص ایجاب و شائبہ جبر مبرا و منزہ است و ظہور بمثابہ قمر
لیلۃ البدر است عجب است کہ با وجود عدم مخالفت بہ اصول شریعت
این سئلہ را چرا پوشیدہ داشتہ اند اگر شائبہ مخالفت میداشت
اخفا و ستر مناسب بود و لا یسال عما یفعل ؎ کرا زہرہ آنکہ از بیم تو
زبان جربہ تسلیم تو بود علوم و معارف در رنگ نیسان میریزند کہ قوت
مدرکہ از تحمل آن عاجز میشود قوت مدرکہ مجرد تعبیر است لا بحمل عطایا
الملک الا بمطایاہ و اہل شوق آن بود کہ این علوم غریبہ را در قید کتابت
آوردہ شود اما توفیق نے یافت و ازین ممر در بار بود آخر الامر تسلی
فرمودند کہ مقصود از افاضۃ آن علوم حصول ملکہ است و یاد کرد
آن علوم چنانچہ طلبہ علوم تحصیل علوم برائے آن میکنند کہ ملکہ مولویت

بهم رسانند نه آنکه حفظ اصول صرف ونحو وغیرها کنند انتهی عرایضه الشریفه
روح الله روح صاحبها وجناب خواجه عالیشان نیز در جواب هر یک از
عرایض حضرت ایشان صحایف گرامی بر نگاشته ارسال فرموده اند
وزبان ثنای ودعای ایشان کشوده وبصحت وبلوم مرتبه تمامی
آن احوال واسرار حکم نموده چنانکه در یکی ازان گرامی صحایف بقلم مخدوم
آورده اند که انچه از کشوف مذکور گشته طریق آن بغایت مرضی وصحیح
ومستقیم ومستحسن است چون این طریق شما برنجی واقع شده که نه
قول وزبان چیزها مکشوف میشوند حاجت نیست که بیان همه وجوه نموده شود
انشاالله بعد از ملاقات انچه باید گفت بحضور گفته خواهد شد انتهی
کلامه العالی قدس الله سره قائله وایضاً وعده ایراد دو فقره از فقرات
رساله مبدء ومعاد حضرت ایشان در آخر این عرایض رفته بآن وعده
نیز وفا لازم است وآن دو فقره اینست که مرقوم میگردد فقره اولی
درویشی راهوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانه اورا
بیکی از خدمتای خانواده حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
رسانید وازانجا طریقه بزرگواران اخذ کرده ملازم صحبت آن عزیز گشت
بهرکت توجه آن بزرگ جذبه خواهیها که ازجهت استهلاک در صفت قیومیت
میخیزد اورا حاصل گشت وارطریق اندراج النهایة فی البدایة نیز شرفی
میسر شد بعد از تحقیق این جذبه کار او بسلوک قرار یافت واین راه را بنسبت
روحانیت اسد الله الغالب کرم الله تعالی وتقدس وجهه المقدس تا بنهایت
رسانید یعنی باسمی که رب اوست وازان اسم قابلیت اولی که معبر بحقیقت
محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بمدد روحانیت حضرت خواجه

نقشبند قدس الله تعالے سره عروج نمود واز آنجا بدستگیری روحانیت حضرت
فاروق رضے الله تعالے عنه فوق آن قابلیت استعلا میسر شد واز آنجا
تا مقام که فوق آن قابلیت است وآن قابلیت کالتفصیل است مر آنمقام را
وآن مقام اجمال اوست وآن مقام مقام اقطاب محمدیه است بتربیت
روحانیت حضرت رسالت خاتمه علے صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ترقی
واقع شد ودر وقت وصول باین مقام نحوے امداد از روحانیت حضرت
خواجه علاؤالدین عطار که خلیفه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالے
اسرارهما قطب ارشاد بوده اند بآن درویش رسید نهایت عروج
اقطاب تا این مقام است ودائره ظلیت تا همین مقام منتهے میشود بعد
ازان ما اصل خالص است ممتزج به ظل طائفه افراد بوصول باین دولت
ممتاز اند بعضے از اقطاب را بواسطه مصاحبت افراد تا مقام ممتزج
عروج واقع میشود ناظر اصل ممتزج بظل میکردند اما وصول باصل خالص
بالنظر بآن علے تفاوت درجاتهم خاصه افراد است ذلك فضل الله
یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وآن درویش را خلعت
قطبیت ارشاد بعد از وصول تا بمقام که مقام اقطاب است ازان
سرور دین ودنیا علیه الصلوات المبارکات والتحیات الذاکیات عنایت
شده وباین منصب سرافراز ساختند بعد ازان عنایت خداوندی جل شانه
وعم احسانه شامل حال اوگشت واز آنجا متوجه فوق ساخت یکدفعه تا اصل
ممتزج برد وفنای در آنجا میسر شد چنانکه در مقامات سابقه واز آنجا بمقامات
اصل ترقی ارزانی فرموده باصل الاصل رسانید در عروج اخیر که عروج در مقامات
اصل است مدد از روحانیت حضرت اعظم غوث محی الدین شیخ عبد القادر بود

قدس الله تعالی سره الاقدس و بقوت تصرف ازان مقامات گذرانیده
باصل الاصل واصل گردانیدند و ازانجا بعالم باز گردانیدند چنانکه از هر مقامے
باز میگردانیدند و آن درویش را مایه نسبت فردیت که عروج اخیر مخصوص بانست
از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود پدر بزرگوار او را از عزیزی که جذبه قویه داشتند
و بخوارق مشهور بودند بدست آمده لیکن آن درویش بواسطه ضعیف عبرت
خویش و قلت ظهور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع منازل
سلوک در خود نمی یافت و اصلا آنرا معلوم خود نداشت و نیز آن درویش با
توفیق عبادات ناقله خصوصا ادائے صلوة نافله مدد ے از پدر وے
است و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند
حاصل شده بود و ایضا آن درویش را علوم لدنی از روحانیت حضرت نبوی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام والتحیة لیکن تا زمانیکه از مقام اقطاب
نگذشته بود اما بعد از عبور ازان مقام و حصول ترقیات عالیه اخذ علوم
از حقیقت خود است و در خود بخود از خود میباید غیری را مجال نمانده است تا در میان
در آید و ایضا آن درویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله بالله است
بمقام مشایخ سلاسل دیگر هم عبوری واقع شد و از هر مقامی نصیبے وافر فراگرفت
و مشایخ آن مقام ممد و معاون کار او شدند و از خلاصهای نسبتهای خویش
نصیبے اول بمقام اکابر چشتیه قدس الله اسرارهم عبوری واقع شد و ازان
مقام حظے وافر نصیب او گشت و ازان مشایخ مقام روحانیت حضرت خواجه
قطب الدین پیش از دیگران امداد فرمود الحق ایشان دران مقام شان عظیم
دارند و رئیس آن مقام اند بعد ازان مقام اکابر کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم
گذری واقع شد آن هر دو مقام باعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در وقت

نزول از فوق جانب یمین آن شاه راهست و مقام اول بجانب یسار ان صراط
مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد از ان راه بمقام فرق
میروند و منتهایت النهایت میرسند افراد متهار از راه دیگر است بی فطبیت از ین راه
نمیتوانند گذشت و این مقام در میان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
کانه برزخ است میان این دو مقام از هر دو جهته بهره دارست و مقام اول در جانب
دیگر از ان شاه راه واقع شده است که بصفات مناسبت کم دارد بعد از ان
بمقام اکابر میرسد و دیده که از شیخ شهاب الدین این طرف اند قدس الله اسرارهم
عبور واقع شده است انمقام بتبعیه عبور اتباع سنت است علی مصدرها الصلوة
والسلام والتحیة و مزین است بنورانیت مشاهد فوق الفوق و توفیق عبادات
رفیق آنمقام است بعضی سالکان رسیده که بعبادات ناقله مشغولند و بآن آرام
دارند نصیبی از ان مقام بواسطه مناسبت بآن مقام یافته اند بالاصالة
عبادات ناقله مناسب آنمقام است دیگر آنرا از مبتدیان و منتهیان بواسطه
مناسبت بانمقام و آن مقام درین شگرفست آن نورانیت که درین مقام
مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه کمال اتباع
عظیم الشان و رفیع القدر اند در اباحی جنس خود امتیاز خاص دارند انچه ایشانرا
درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگرچه باعتبار عروج فوق اند میسر نیست
بعد ازان بمقام جذبه فرود آورند و این جامع مقامات جذبات نے اندازه است
از انجا نیز فرود آورند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
جامعه است ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین
مقام فرود آورند پیش از انکه درین مقام تمکینے پیدا شود باز عروجے واقع
ازین زمان اصل را نیز در رنگ ظل واگذاشت ازین عروج

که در مقام قلب واقع شد بتمکین پیوست والسلام فقره ثانیه قطب ارشاد
که جامع کمال فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار
و از منه بیشمار این قسم گوهرے بظهورے آید و عالم ظلمانے را نور ظهور او
میگیرد و بنور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
فرش هر کسے را که رشدی و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او
مے آید و از و مستفاض میگردد نے توسط او هیچکس باین دولت نمیرسد مثلاً نور ماه
او در رنگ دریاے محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گویا منحصر است
که اصلا حرکت ندارد شخصے که متوجه آن بزرگ است و با و اخلاص دارد با آن
که آن بزرگ متوجه حال طالب شد در وقت توجه گو یا روزنے در دل طالب گشاده
میشود از ان راه بقدر توجه و اخلاص از ان دریا سیراب میگردد و همچنین شخصے که متوجه
ذکر الهی است جل شانه و با آن عزیز اصلا متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد
همین قسم افاده انجا هم حاصل میشود لیکن در صورت ادنی بیشتر از ثانیه است اما شخصی که
که منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از و در بار است هر چند بذکر الهی تعالی و تقدس
مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و آزار سد راه
فیض او میگردد و بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت
از وی مفقود است صورت رشد است صورت بمعنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص
و محبت با آن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی شانه خالی باشند نیز ایشان را
بواسطه مجرد محبت نور رشد و هدایت میرسد والسلام فصل پنجم در بیان آن معاملات
بزرگ و مراتب شگرف که حضرت سبحانه و تعالی ایشان را بمحض فضل و کرم با آن اختصاص بخشیده
اگرچه ازین جمله بعضی مراتب قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرموده باشند لیکن چون
بندرت است آنرا نیز از خصایص حضرات ایشان شمرده اند باد یگر معاملات که از دیگران

بگوش ہوش نرسیدہ بود سر اختصاص این مراتب علیہ بآن قطب البر چنان
مینماید کہ چون ایزد سبحانہ ایشانرا مجدد و منور الف ثانی گردانیدہ بود و اینمعنی را
بکرات بآنحضرت الہام فرمودہ و بافشای آن امر نمودہ چنانکہ خود در چند مکتوب
بآن ایما فرمودہ اند پس صاحب این مرتبہ عظمی را باید کہ مخصوصات علیا بود
باین مدعا ہم اشارتی از قلم محترم رفتہ آنجا کہ نگارش نمودہ اند ہوای فرزند
این آن وقت ست کہ در امم سابقہ درین طور وقتی کہ پر از ظلمت است پیغمبر
اولے العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدیدہ میگردید درین امت کہ
خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیہ و علی الہ الصلوات و التسلیمات
علما را مرتبہ انبیا بنی اسرائیل دادہ اند بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرمودہ اند
لہذا بر سر ہر مائۃ از علمای این امت مجددی تعین مینمایند کہ احیای شریعت فرمایند
علی الخصوص بعد از الف کہ در امم سابقہ وقت بعثت پیغمبر اولوالعزم است و بر
پیغمبرے در آن وقت اکتفا نمودہ اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت
ازین امت درکار است کہ قائم المقام اولوالعزم انبیا باشد و فیض روح القدس
ار باز مدد فرماید و دیگران ہم بکنند آنچہ مسیحا میکرد و الخ کلامہ الشریف و در مکتوب
دیگر بعد ازین این مدعا رقم نمودہ اند کہ ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلائق
گران است و از افہام انہا دور اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم معارف
یکدیگر را موازنہ کنند و صحت و سقم احوال را بمطالعہ علوم شرعیہ و علوم مطابقہ آن
ملاحظہ نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بینند کہ در کدام یکے بیشتر است شاید
از استبعاد بر آیند و دیدہ باشند کہ فقیر کتب و رسائل خود نوشتہ است کہ طریقت و
حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگرچہ ولایت آن نبی باشد
و نوشتہ کمالات ولایت را بکمالات نبوت ہیچ مقدارے نیست کما مر

حکم قطره داشتن نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
مکتوب بیان طریق که بنام فرزندی است آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو
اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقیت نه تفضیل خود
بر دیگران معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ
بهتر داند فکیف از اکابر دین ؎ ولی چون شه مرا برداشت از خاک ؛ نه هنر دگر
بگذرانم سر ز افلاک ؛ من آن خاکم که ابر نوبهاری ؛ کند از لطف بر من قطره باری
اگر بر روید از تن صد زبانم ؛ چو سوسن شکر لطفش کے توانم
انتهی کلامه الشریف
راقم حروف گوید مرا بر دل خطور میکرد که اگر از اعاظم علمار وقت این معنے را که
حق سبحانه حضرت ایشان را مجدد الف ساخته مسلم میداشت تا ئید تمام بود تا روے
باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که
مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی که در علوم عقلیه و نقلیه و تصانیف علیه چون او
الحال در دیار هند نے نماید کتابتے بما نوشته بود و بسم نموده فرمودند یکے
ازان فقرات مدحیه این بود که مجدد الالف الثانی مخفی نماند که این مولانا
مذکور شبی در واقعه حضرت ایشان را دیده بود که این آیه بر و خوانده اند قل الله
ثم ذرهم بعد ازدیدن این واقعه بخدمت ایشان آمده تعلیم گرفت و از مخلصان
حقیقی گشت پس پیش از ملازمت صورتے میگفت که اویسے حضرت
ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن تجدید الف بود اگر باین
خصایص که مذکور کردو بنوا خته باشند عجیب و غریب نبود آن مخصوصات
که بعضے ازان سابقاً در فصل سوم ذکر یافته که بازمے گردد یکے
ظاهر شدن استعداد قطبیت ایشان ؛ پیر بزرگوار ایشان پیش
از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد والا مرتبه بچندین سال دیگر

نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور و معامله ایشان بچندین سال
بصورة شمع عظیم دیدن کما مر و دیگر بزنگاشتن آن خواجه ذو المکاشف
در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چراغی
شود که عالمها از و منور گردد و دیگر فرمودن بیکے از مخلصان ملتمس احوال
و کمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش دیگر
ترا بنهایة رسانند دیگر حصول مرتبه مرادیت و محبوبیت مر ایشان را و بشارت
پیر عالے منقبت بان دولت دیگر سرعت سیر و سلوک ایشان در
خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بکمال رسیده اند دیگر سپردن
پیر والا مرتبه ایشان مستفیضان خود را در حیوة خود با ایشان دیگر فرمودن
آن پیر دستگیر ایشان را آفتاب شهود و خود را بو قلمون دیگر نوشتن
آن پیر بزرگوار با ایشان که مدتیست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر با ایشان که سخن درویشان بحضرت
شما نوشتن بیشتر مراست دیگر رقم نمودن آن خواجه صفا کیشان با ایشان
که ما را حد خود باید نگاه داشت و از فضول احتراز نمود دیگر تنبیه نمودن آن
مقتدای جهان که للارض من کاس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن
آن قدوة الاولیا با ایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرمود
من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیریش مریدے
من کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که اهمال ما نه از استغنا
موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواجه عالیشان احوالات علیه
خود را بدو و مکاشفات ایشان و کذلک احوالات یاران خود را غائبانه
از ایشان پرسیدن دیگر از همه عجیتر استفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان کما یشیر

فی الفصل الثالث دیگران پنج تعریفات عالیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت
اما آن خصائص حضرت ایشان که ہم بریشان چون افق مبین ظاہر و ہویدا گردیده
و خود چه تحریر و چه تقریر صریحاً و کنایةً اشارة بآنها فرموده اند ازان جمله است
آنکه بعد از افاضه پیر بزرگوار ایشان نسبتهای علیه خود را با یشان ہمه مشایخ
طریق دیگر ایشانرا چون در واحمر دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ
برده اند و از خلص نسبتهای خویش عطا فرموده چنانچه سابقاً در فقره که
که از رساله مبدا و معاد رقم یافت معلوم شد و ازان جمله است آنکه نسبتهای
ولایت و اقتباس نبوت را نیز بعضے از اولیای رحمهم الله دون بعض
جلوه گر گردانیده اند حضرت ایشان را ہمه آن نسبتها تواخته اند و بمعرفت
ہریک سرافراز شده اند چنانکه بارہا بزبان مبارک میرانند که از کمال
عنایات او سبحانه در حق این بنده کمترین این است که ہیچ کوچه ازین
راه نماند الا که این حقیر را بران عبور دادند و از نسبب علیه سریان و معیت
و اعاطت و خدمت و تشبیه و تنزیه و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجوبی
و امکانی علیحده علیحده به محض کرم بهره ور گردانیدند و ازان جمله آنست
که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه المقدس ایشانرا علم سموات آموخت
چنانکه خود اشارت نموده اند و در عرایض سابقه رقم یافت و ازان جمله
آنکه حضرت خضر و الیاس علیهما السلام با یشان ملاقات نموده از حقیقت
حیات و ممات خود بیان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود در
مکتوبی بآن تصریح نموده اند و ازان جمله آنست که ایشان را در میادی
سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام بعلوم لدنی نواخته چنانکه
اشاره باین راز هم در فقره مذکوره مبدا و معاد رفت و از انجمله است

آنکه حضرت خاتمت علیه الصلوة والتحیه ایشانرا مجتهد علم کلام ساخته بعبارت
اکن نواخته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران علوم
ایشان صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عفی الله عنه اراده آن دارد که
آن مجتهدات کلامیه ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسایل متبرکات برآورده شده
رساله سازد انشاء الله تعالی سبحانه ازان جمله آنست که روزی ایشان در
حلقه مراقبه بوده اند و باکسار و دید قصور اعمال نرفته که ندای در رسیده
که غفرت لک ولمن توسل بک بواسطة او بغیر واسطة الی یوم القیمة و
باکسار آن امر فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس الله سره خود در فقره از فقرات
رساله مبدا و معاد این معنی را رقم نموده اند از آنجمله است آنکه بایشان
خطاب در رسیده که انک من المتقین و موجب این خطاب آن بوده
که روزی بروح یکی از فرزندان متوفای خود طعامی کرده بوده اند درین میان
ایشان را از غلبه انکسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او
سبحانه در قبول صدقه میفرماید انما یتقبل الله من المتقین درین گفت بوده اند
که ندا در رسیده انک من المتقین ازان جمله است آنکه می فرمودند هرگز من خود
به تهجد برنخاستم بلکه همیشه مرا باذان و اعلام و صدا و اشعار در ثلث آخر شب بیدار
کردند بلکه یکبار بی آنکه صریحا ندای رسید بیدار شدم گفتم من کیم که بخود برخیزم در
بندگی و طاعت او تعالی آویزم باز سر بخواب نهادم لحظه نرفته بود که از هر طرف آواز
اذان و اعلام برخاست و ازانجمله است آنکه ایشان را بشر گردانیدند بزبان که
بر بر جنازه که تو حاضر شوی آن میت مغفور است و ازان جمله است آنکه بر بعضی
که ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند ملهم شدند بدانکه عذاب را از اهل آن
برداشتند چنانکه در شاهد باین مدعا در ذکر امام رفیع الدین از اجداد ایشان سبق

ذکر یافت ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته و تحریر نموده همه از ماست و گفته ما خصوصاً علومی که دران نحوی تردد داشته باشد بخصوصه صدق و حقیقت انرا ادا نموده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند بعد رحلت را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم ازان جمله است آنکه مولانا عبدالقادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تبسم فرمودند و ازان جمله است آنکه فرمودند در دهه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلے در خود یافتم رغتم که بر فراش خود تکیه کنم و قت اضطجاع از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول بر بالین نهم چنانکه مسنون است و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن بیادم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روے سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر پهلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم الٰہی فیوضات انوار نامتناهی بظهور رسید و ندا در دادند که باین قدر رعایت که نمودی فردا در آخرت از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایة تو خادمی که آندم پای تو می مالید او را نیز آمرزیدم و ازان جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امروز معامله عجیب گذشت بر عرش خود تکیه کرده بودم که چشم فرو خوابیده که احساس نمودم که بران عرش من دیگری آمده نشست چه بینم که سید اولین و آخرین بود صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین جهان داشت ثبت نمودند و ظهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود رقم فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند ازانجمله

است آن که ایشان را از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشارت رسید
که فردا چندین هزار کس را بشفاعت تو بخشند راقم این حروف گوید که آن روز
که با ایشان این مژده از رسید انس و جان رسید بشکرانه آن ایشان طعامی
کردند و قصه را باز نمودند بنده بعرض رسانید که بتقریب آن معرفت حضرت
ایشان که فرموده اند الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین الخ میان ما و عزیزی
مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معامله عظمی اشارت از
سر ورد دین و دنیا میباید که بوقوع نیاید چنانکه بمهدی موعود علیه الرضوان وقوع
یافته من باو گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد و ما را
علم بهمه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث
پیش منست و کم حدیثی از و بیرون رفته بیا با هم در باب فضائل آن امت جستجو
کنیم در میان حدیثی برآمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا و آن حدیث این است
یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة بشفاعة کذا و کذا من بآن فاضل
گفتم چرا نتواند بود که این حدیث اشارة بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد
و خاموش شدم من از زبان قلم ایشان مصرح صله بودن را شنیده بودم و چشم
بر مقوله دوم که شفاعت بود داشتم الحمد لله که آن نوید نیز بگوش امید رسید
آن حضرت تبسم نمودند و شکرانه آن بر زبان آورده در حق این بنده
الطاف بسیار فرمودند از انجمله است آنکه ایشان را با انوار و برکات هفت
درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة والتحیة مشرف ساخته اند
تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجاهم
از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان ازان جا بی بعلو مرتبه ایشان خواهند
برد و از انجمله است آنکه جناس و وسواس را به محض کرم از سینه

بیکینه ایشان برون کرده اند چنانکه خود می فرمودند که در نماز صبحی بودم که دیدم
بلاعے عظمیٰ ناگاه از سینهٔ من برون رفت ازان مرئی شد که آشیانه او در انیز از سینه
دور کردند و ظلمات کثیره که در نواحی آن بود آثاری از آنها نماند و انشراحی
عجب سینه را روی داد معلوم کردند این از صدر تو برون شد خناس بود که
پیغمبر علیه الصلوة والسلام باستعاذه ازان مامور گشته بود و نیز وانمودند که
خطراتی که در اصول دین پیدا می شوند منشای آن همین خناس است که در صدر
آشیانه دارد و هر وقت نیشها میزند و ازان جمله است آنکه به محض عنایت مطلق
شرک خفی را از عبادت ایشان برداشتند میفرمودند که چند روز دیدقصور اعمال
برنبی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
می شدم که اگر این لفظ را بخوانم به مفهوم آن متحقق نیم پس در اثنای قرارت
مصداق کریمه لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ باشم و اگر نخوانم نماز نے آن درست
نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
ونعمت اَلَا لِلّٰهِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ بظهور پیوست الحمد لله علی ذلک و هم از انجمله است
آن که ایشان را از غایة اتباع آن سرور رسوخ علم و عمل با امام اعظم ابو حنیفه
کوفی رضی الله عنه و امام مکرم شافعی مطلبی با کبار تلامذه هر یک رضی الله تعالیٰ
عنهم فنا و بقای بظهور رسید چنانکه میفرمودند در حلقه ذکر صبح گاهی بودم ناگاه
یک گونه فنای مخصوص روے داد که تعینی که مرا بود برفت و آن تا مدتی نکشید
تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمه سراج الامة ابو حنیفه کوفی رضی
الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذهب خود گرد اگرد من
جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی اساتذه امام مذکور چون ابراهیم نخعی
رحمه الله نیز بنظر در آمدند ناگاه دیدم که نور امام و نور هر یک ازین ائمه

کرام در من در آمدند و من بآن انوار ایشان تعین و بقا یافتم و بتمامه مجسم ازان
انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سه روز
ازین معامله همین قسم رفتن و بقا با امام شافعی و تلامذه و علماء مذهب او
بظهور رسید دیدم که علمای حنفیه از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذه
و مجتهدان مذهب خود در من در آمدند و مانند طائفه اولی انوار ایشان اجزای من شد
بعد از ساعتی چند دیدم که بیرون شدند و انچه از من رفته بود باز آمد اما خود را
با انوار ایشان متحقق می یابم بعده فرمودند دران وقت مشهود گردید که حق
ازین هر دو امام بهمام بیرون نیست انچه از حنفی مانده شافعی گرفته و از ایشان
امتزاج و زنده نموده دو حصه با امام ابو حنیفه مسلم ست و ثلث با امام شافعی رحمهما الله
سبحانه و منهم از انجمله است آنکه مشایخ نقشبندیه و مشایخ قادریه را قدس الله
باسرارهم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طریقی دیگر رحمهم الله رسیده
بصلح دادند کما مر فی الفصل الثانی و ازان جمله است آنکه فرمودند هر که داخل
طریقه ها شده و خواهد شد تا قیامت بواسطه و بغیر واسطه از رجال و نساء همه را
بنظر ما در آوردند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را با دها بندند اگر خواهیم
همه را یک یک بیان نمایم ازان جمله است آنکه بر ایشان ظاهر گردانیدند
که در هند انبیا بوده اند علیهم السلام که بعضی سه تن و بعضی دو تن و یک
تن ایمان آورده اند و زیاده از سه تن کسی با ایشان نگردیده و ایضاً
بتصور شد که مشوره بعضی ازین انبیا را که دران دیار آسوده اند نیز با ایشان
نموده اند و انوار آنرا مشاهده فرموده و ازان جمله است آنکه احوال مال
مشاهیق جبل و مشرکان فترة رسل را که نزد ما تردیه این جماعه در دوزخ
خواهند بود و نزد اشعریه خلاف آن به حضرت ایشان چنان مکشوف

گردانیدند که بعد از بعثت و احیای اخروی آنها را در مقام حساب داشته
باندازه جریمه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفا حقوق نموده در
رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق ولاشی محض خواهند
فرمود تحقق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب دوصد و پنجاه و نهم از دفتر
اول مسطور ست و در ان مکتوب بعد از تحریر این مکشوف رقم نموده اند
که این مسئله غریبه را چون در محضر انبیاء کرام علیهم الصلوات والسلام
عرضه نموده اند تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عند الله سبحانه
وهم ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را التماس
ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرارے که متعلق بانقسام قضا
مبرم و معلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه مجملی ازین قضیه
در ذکر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه
وهم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از
کاشفان اسرار متشابهات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
چنانکه خود فرموده اند و نگارش نموده که این فقیر تا مدتها سر متشابهات را
مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای راسخین را غیر ازایشان
بمتشابهات نصیب نمی یافت و تاویلاتی که بعضے علما و صوفیه بیان کرده اند
آنها را لایق شان آن متشابهات نمیدانست و آن تاویلات را از اسرارے
که قابل اشتهار باشد تصور نمی کرد چنانچه عین القضات از الف لام میم الم
خواسته که به معنی ورد است که لازم عشق ست و امثال آن آخر کار چون حضرت
حق سبحانه به محض فضل شمه از تاویلات متشابهات را بر بین فقیر ظاهر
ساخت وجد دلی از آن دریای محیط بر بین استعداد این مسکین گشاد

گردانیده دانست که علماء را از تاویل متشابهات و مقطعات نصیب
وافر است و همچنین آنکه بعضی از وجه ذات مراد داشته اند و از ید قدرت
آنهم نیست بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص آنرا
نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری ست مواج
از اسرار خفیه عاشق و معشوق و رمزیست غامض از رموز دقیقه محبت و محبوب
و محکمات هرچند امهات کتاب اند اما نتایج و ثمرات آن متشابهات اند مقاصد
کتاب متشابهات اند و شامل نیش بهشتند عالم راسخ کسی بود که این را با آن
جمع سازد و حقیقت را داند که بصورت آرد و آنکه بی علم محکمات و بی عمل بمقتضای
آن محکمات تاویل متشابهات جوید و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آن کس
جاهل است و از جهل خود بخبر و ضال است و از ضلالت خود بی شعور و نیز رقم
نموده اند که علم تاویل متشابهات مخصوص برسل است علیهم الصلوات والتسلیمات
و از امتان منکر اقل قلیل را به تبعیت و وراثت ازین علم شغلی اوزانی دارند و
درین نشار برقع از جمال شان برایشان نکشایند اما امید است که نثار آخرت جم
غفیر از متان نیز به تبعیت به باین دولت مهتد گردند این قدر بعلم می درآید که
درین نشار نیز بعض دیگر را و رای آن اقل روا است که باین دولت مشرف
سازند اما علم بحقیقه معامله ندهند و تاویل را منکشف نه سازند بالجمله جائزست
که تاویل متشابهات حاصل آن بعض بود اما ندانند که چه حاصل زیرا که متشابهات
کنایات از معاملات ست روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این معنی
را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد انتهی کلامه
العالی این حقیر راقم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زاده جامع الاسرار والعلوم
خواجه محمد معصوم که مشار الیه و برادر اغر ایشان مدظلهما از محرمان اسرار خاصه حضرت

ایشان بودند در خلوتی بتضرع تمام مسألت نمود که آیا از اسرار حرفی ازان حروف
مقطعات قرآنی آن مجدد الف ثانی با شمایان رمزی در میان نهاده اند یا نه اگر
در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که باشاره سرافراز شود فرمودند که
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که ازان اسرار
متشابهات و مقطعات رمزے در میان آرند که شیطان هموارہ پیرامون مکالمات شما
این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل برزبان آرند یا استراق سمع نماید
و هر کرا از علمای راسخین رضی الله عنهم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنها
مستور داشته اند مایان معروض داشتیم که حضرت ایشان قادر اند بر آنکه طرد
شیاطین از احوالی خود نمایند و رمزے فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
آن حضرت فرمودند که سر یک حرف ازان حروف را شمایان اظهار دیدم
و به بیان آن مامور شدم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را مأجور دانند
و نیز ما را از اظهار آن به دیگرے منع بلیغ نمودند ما را معذور دارند و هم ازان جمله است
آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبه عالیه از نوادر است چنانکه در فقره مذکوره مبدا و
معاد سبق ذکر یافت و هم از انجمله است آنکه بر ایشان مشارب تمیز کمالات ولایات
انبیا را علیهم الصلوات والتحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیغمبران
اند مکشوف گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در ان مشارب
وانموده چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی ست و نزدیک نقطه
مرکز و فلان قریب دائره و امثالها و این از نوادر ست و بس عظیم فقیری
از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که اے تو فلان از ولایت
ابراهیمی آید علی صاحبها السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد گرچه

علم حضرت ایشان باین معنی بسنده است اگر مرا نیز فی الجمله به توجه حضرت
ایشان معلوم شدی عنایتی بود همان شب در معامله دیده که حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام در غایت ابهت و نورانیت حاضر اند و حضرت
ایشان قدس الله سره الاقدس در خدمت آن حضرت علیه السلام باداب
تمام بر پا ایستاده اند من و آن تن دیگر که مبشر به ولایت ابراهیمیه بودیم حاضر
شدیم حضرت ایشان دستهای ما را گرفته در قدم محترم خلیل انداختند
ما قدم ایشان بوسیده باز گشتیم این راوی گوید بعد از دیدن این واقعه
چون بملازمت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در انچه گفته ایم تردد
گنجائے ندارد و ندانی که چه طالبان را علم به دقایق احوال و مشرب
و استعداد خود میدهند در قرون کثره یکی از کمل خواص را بدولت این
علوم می نوازند نمی بینی که چون شیخ نجم الدین کبری قدس سره بزرگے
که قطب اولیاے زمانه خود بود و معلوم نبوده که بر قدم کدام نبی از انبیا
باشد تا به نسبت تحقیق این امر یکے از طالبان خود نزد بزرگوارے دیگرے
قدس سره که او را به علم این اسرار نواخته بوده اند فرستاد و فرستاده آن
بزرگ در اثناے تفتیش احوال شیخ ازان طالب فرموده که جهودک
ما چون ست آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخدمت شیخ
خود باز گشته انچه شنیده بود معروض داشته شیخ بنواجد بر خاسته
فرمودند مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد که ما بر قدم کلیم الله
علیه السلام بوده ایم جهود امت او را گویند و این کلام ازان بزرگ
ما را اشارت باتباع ولایت اوست دیگر ازان جمله آنکه حضرت حق سبحانه
ایشان را به محض کرم قدرتے عطا فرموده بوده و تصرفے بخشیده که یکی را

از ولایتی و مشربی که دران بود بولایتی که فوق آن بود می رسانیدند چنانکه
بمجدد مزاده بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمار البعد از ولایت موسوی
بولایت محمدی آورده شد و هذا من اعجب العجوبات و من اعظم
التصرفات و هم ازان جمله است آنکه تعین وجودی و تعین جسمی را که تا
غایة عارفی بآن لب نگشوده بر ایشان ظاهر گردانیده باسرار و برکات
آن مرتبهٔ علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره
تحقیق این معنی در مکتوب شصتاد و نهم از جلد سوم نموده اند و ازان جمله است
آنکه باسرار معاملات قلوب خمسه نواخته اند خصوصا بمرتبهٔ عظمی که بقلب
خامس متعلق ست و آن از مقامات شگرف ست چنانکه خود در فقره
از فقرات رساله مبدا و معاد بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الاتم معرفته
و الاکمل شهودات المقام العزیز وجوده الشریف رتبته یصیر ذلک العارف
قلبا للعوالم کلها و الظهورات جمیعها و هو المتحقق بالولایة المحمدیة و المشرف
بالدعوة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و التحیة و الاقطاب و الابدال و الاوتاد
و اخلون تحت دائرة ولایته و الافراد و الاحاد و سائر فرق الاولیاء
مندرجون تحت انوار هدایته لما هو نائب مناب رسول الله و المهدی
الهدی حبیب الله و هذه النسبة الشریفة العزیز وجودها مخصوصة باحاد المرادین
لیس للمریدین من هذا الکمال نصیب هذا هو النهایة العظمی و الغایة القصوی
لیس فوازه کمال و الاکرام منه نوال لو جد بعد الوف سنة مثل هذا العارف
لاغتنم و لبسری برکته الی مدة مدیدة و آجال متباعدة و هو الذی کلامه و دار
و نظره شفاء و الحضرت المهدی سیوجد علی هذه النسبة الشریفة من هذا
الامة ان حیرة ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و هم ازان جمله است

انکه دنیای ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند مخدوم زاده عالی
مرتبه خواجه محمد معصوم سلمه الله در حل این معنی رقم زده اند که بعضی تمتعات
این نشار خانیه است که موجب تنقیص درجات اخرویه است در حق ایشان
بچنین بود که نعیم دنیا حکم نعیم آخرت پیدا کرده و نیز هر چه در دنیا شهود گردد
نے شائبهٔ ظلیت نیست و این تشابهات آن که نی این شائبه جلوه گر شود ندارد
مگر آن سرور دین و دنیا را صلی الله علیه وسلم این دولت عطا فرموده بودند
حضرت ایشان را از غایه کمال اتباع آن سرور آگر از الوش خوان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نصیب داده باشند می شاید هر کمال که پیغمبرے را بود
کمل تابعان او را از ان نورانیت نصیبے رسد حضرت ایشان نیز بآن نصیبه
در بعضے مکاتیب اشارتها نموده اند و نیز می تواند بود مراد ازین فرموده ایشان
آن بود که هر چند شهود عارف اکمل باشد اما تا در قید زندگانی این جهانی ست
مقید حبل الجبال ست و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشار محال چنانکه مولانا
قدس الله سره العالی قریب اختضار سیفرموده ؎ من شوم عریان ز خود او
از خیال ؛ تا خرامم در نهایات الوصال ؛ مگر آنکه فرمودی کسی را از اکمل تابعان
انبیا علیهم السلام بطفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین
نشار در ولایت انبیاست که باصل الاصل متعلق ست دهم ازان جمله است که
ایشان را از اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبهٔ ربانی و حقیقت بیت المقدس
بهره فراوان بخشیدند کما یلیق من مکاتبة المتعدد و ازان جمله است آنکه ایشان را
ورای آفاق و انفس معامله نموده اند که انفس بنزد آن چون آفاقی است نزد
انفس و بیان آن مجملاً در فقره از فقرات مبدا و معاد نموده اند و به تفصیل
در مکتوب چهل و سوم از جلد دوم فرموده و معامله کالرویه را در ان اثبات

نموده رقم فرموده که این دولت عظمی ست که بعد از زمان اصحاب رضی الله
عنهم اجمعین کم کسی باین دولت مستسعد گشته است هرچند این سخن مستبعدی نماید
ومقبول اکثری نمیگردد اما اظهار نعمت عظمی می نماید کوته اندیشان قبول کنند
یا نه واین نسبت فرد ابر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد
وهم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق الیقینی مشرف ساخته که حق
الیقین دیگران نزد آن علم الیقین ست چنانکه این معنی را در مکتوب چهارم
از جلد دوم بیان نموده اند وفرموده که ازین حق الیقین چه گوید واگر گوید که فهم
کند وچه دریابد این معارف از حیطه ولایت خارج ست ارباب ولایت در
رنگ علما رظواهر در ادراک آن عاجزند ودر درک آن قاصر این علوم مقتبس از
مشکوة انوار نبوت اند علی اهلها الصلوات والتسلیمات که بعد از تجدید الف
ثانی به تبعیت وورائت تازه گشته اند وازانجمله است آنکه برایشان راهی را
که برون جذبه سلوک ست نمودند که آن را حضرت ایشان براه اقتباس
نبوت تعبیر فرموده اند وبیان آن در مکتوب سی صد ویکم از جلد اول کرده اند
وازان جمله است آنکه ایشان را بکمال متابعت سید الانبیا بمقامی که فوق
مقام رضاست وآن را بحث ذاتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند وآن
سخت شگرف ست وبیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده
وهم ازان جمله است آنکه برایشان قدس سره درجات ولایت ثلثه صغری وکبری
وعلیا که ولایت اولیا وولایت انبیا وولایت ملائکه است منکشف گردانیدند وبه
کمالات هریک متحقق ساختند چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات را
عالیات بمبین ومشروح است وهم ازان جمله است آنکه بمحض لطف ایشان
خزینه رحمت گردانیده چنانکه خود در مکتوب سی صد ویازدهم از دفتر اول

به تقریب سر بای دو چشمی اشاره باین معنی نموده اند و هم ازان جمله است آنکه
بایشان معلوم گردانیدند که از ایشان تا ظهور مهدی آخر الزمان دیگری باین
کمالات باطنیه و معاملات بظهور نخواهد آمد و ازان جمله است آن که در رساله
مبدا و معاد نگارش فرموده اند در اوایل حال می بینم که در مکانی طواف
میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف با من شریک اند اما بطور سیر آنجماعه بجد است
که تا من یک دور طواف را بانجام میرسانم آنجماعه دو سه قدم مسافت را قطع
مینمایند درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش ست و جماعه طواف
کنندگان ملائکه کرام اند و انبیا علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات والله یختص
برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم و ازان جمله است آنکه ایشان را مجدد الف
و منور هزار گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد و این همه خصایص
مبنی برآن گشت و از جمله این خصایص علیاست این پنج خاصه عظیمه و دیگر
الاولی مندرجة فی دعائه الشریف الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین و مضلعا
بین القلتین و هی مرقومة فی المکتوبات السادس من المجلد الثانی و الثانیة
وصوله قدس الله سره بمقام السابقین الذین مرتبتهم فوق اصحاب الیمین
کما ان اصحاب الیقین فوق اصحاب الشمال بالمرتبة العلیا و لهذا مستطور من
قلمه الشریف فی المکتوب الاربعین من المجلد الثانی و الثالثة کلامه سبحانه تعالی
معه قدس سره شفاها ذلک لافراد الانبیاء علیهم الصلوات والتحیات و قد
یکون ذلک لبعض الکمل من متابعتهم بالتبعیة والوراثة و اذا کثر هذا التقسم من
الکلام مع واحد منهم سمی محدثا کما کان امیر المومنین عمر رضی الله عنه

صلہ بحرین

اشارة باین ست آنکه مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله در بیاض
خاص رقم نموده و اند که حضرت ایشان را بوراثت جد مکرم ایشان

فاروق اعظم محدث بفتح دال گردانیده اند الحمد للہ علی ذلک والرابعۃ منذرجۃ
فی معرفتہ التی نمقہ بالقلم المکرم فی المکتوب التاسع والستعون من
المجلد الثالث وہی انہ سبحانہ اعطی لہ قدس سرہ ذاتا قیوما للعالم الذی
ہو اغراض مجتمعۃ والخامستہ فی المعرفۃ التی متعلق باصلہ ان طینتہ بقیۃ
من طینۃ نبینا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کطینۃ النحلۃ من بقیۃ طینۃ آدم علیہ السلام
واز خصایص عظمی آن ست کہ قریب بایام وصال فرمودند کہ ہر کمالی در نوع
بشر ممکن است مرا عطا فرمودند و بوراثت و تبعیت سید البشر علیہ الصلوۃ والسلام
بدان متحقق ساختند و اگر خواہم آنرا بہ مقدمات معقولہ مقبولہ مستمعان
غایم بہ نہجی بیان فرمودند کہ عقل عقیل بہ بیان شگرف ترپے نبرد و نیز
ازان جملہ است آنکہ میفرمودند کہ نسبت خاصہ ما تا انقراض این نشاء
در فرزندان خواہد ماند از ہمہ عجیب تر از خصایص علیای آنحضرت
آنکہ حضرت حق سبحانہ و تعالی ایشان را باوجود سبقت و وراثت بہ نصیبی
از اصالت ممتاز گرداند چنانکہ تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفہ مسطور
است ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ؎ گر بگویم شرح آن بیحد شود
مثنوی ہفتاد من کاغذ شود ؎ اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفہ در سایل شریفہ
ایشان عبور نماید پیش ازین بخصایص آن عالی حضرت متعالی منقبت
پی برد اگرچہ این قدر کہ ما بیان نمودیم نیز بسیار ست اذعان و قبول از
خوانندگان و شنودگان درکار ست ؎ راز چہ بار از دان انبار نیست
راز اندر گوش منکر راز نیست ؎ رضی اللہ عنہ عن صاحب الاحوال و رضی عنہ سبحانہ

فصل ششم در بیان عبادات و عادات یومیہ و لیلہ آن حضرت
بر طبق عزیمت و غایۃ اتباع ست ہا اندکی از شرح بعض عقاید شریفہ ایشان

از فضل سابق که دران علو مرتبه و سمو منزله آنحضرت بوضوح پیوسته خردمند
منصف خواهد شناخت که خداوند این معاملات شگرف در اتباع سنت
سنیه و اخلاص رضیه و طاعات کثیره علیه چه پایه خواهد داشت مع ذلک
مجملی جهت دستور العمل طلاب چه مریدان بواسطه و چه بغیر واسطه ایشان
بصحیفه بیان می آرد اگرچه وظائف یومی و لیلی آن حضرت را بتائید حضرات
مخدوم زادهای کبار بعضی از یاران سعادت یار جمع نموده اند اما اینجا باین
نازنین بار واید فواید بقلم می آید بکرم الله سبحانه و توفیقه این کمترین از زبان
مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود که فرمودند اگرچه عمل و کار ما چه
باشد هرچه باعطا کرده اند به محض فضل و صرف کرم سید انعم اما اگر مثلا امر
بهانه کرم باشد آن متابعت سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه وسلم
خواهد بود که مدار کار خود را بران میدانم هرچه بجا داده اند از راه این اتباع
داده اند جزیئا و کلیا و هرچه نداده اند ازان نداده اند که از ما در اتباع اتم
نقصانی بحکم بشریت رفته باشد و بدین تقریب بر زبان مبارک راندند که
یک روز بسهو در آمدن بخلا پای راست نهادم آنروز چندین احوال بمن
بسته شد راقم حروف گوید روزے در خدمت آن حضرت نشسته بودم
و ایشان در تحریر معارف بودند ناگاه از غلبه تقاضاے بول بسرعت
متوجه متوضا شدند همچنان که بسرعت متوضا رفته بودند بسرعت هرچه
تمام تر برآمدند بنده را حیرت روے داده که باین سرعت در آمدن
و باین تجمل برآمدن چه بود یکجا در آمدن از خلا ابریق آب طلبیده
ناخن ابهام یسار را شسته باز بخلا در آمدند چون بعد از ساعتی
بیرون شد فرمودند که تقاضاے بول استیلا نمود به سرعت

بمتوضا در آمدم و نشسته بودم که نظرم بر پشت ناخن افتاد که نقطه سیاهی
بر و بود که برای امتحان قلم نهاده بودم بآن نقطه سیاهی که از اسباب
کتابت حروف قرآنی ست آنجا نشستن را لایق و برعایة ادب مطابق
ندیدم باوجود که از غلبهٔ آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
این محنت ترک ادب بس حقیر نمود برون آمده آن نقطهٔ سیاهی را
شستم و باز آمدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صاحب
ختلانی را امر نمودند که چند قرنفل از خریطه برآورده حاضر کن وی شش
قرنفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینک صوفی ما آن قدر نشنیده
که الله وتر یحب الوتر رعایة وتر از مستحبات ست مستحب را مردم چه دانسته اند
مستحب دوست داشته است سبحانه تعالی اگر دنیا و آخرت را به نیک
عملی که دوست داشته حق عزوجل باشد بدهد هیچ نداده باشد و فرمودند
که ما در رعایة استحباب تا بآن حد توجه داریم که در وقت شستن روی
قصد میکنیم که اول آب بر خد یمین رسد که تیامن نیز از مستحبات ست و نزدیک شد
که چند روز توجه تمام نمودند بصوم تطوع باینکه از نحافت بدن ایشان را در آن
ایام روزه داشتن بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روزها ست
فرمودند قضای احتیاطی روزهای این رمضان ست که دران روزها
روزانه استنجا کرده شده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمة
مهما امکن در روز رمضان استنجا نمی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
آنرا قضا میداشتند نعم السلف ونعم الخلف روزی بر عرش خود تکیه
کرده بودند بناگاه اضطراب فرود آمد و فرمودند که زیر عرشین کاغذی
دیدم هرچند معلوم بود که در وچیزی نوشته اند و چه نوشته اند بلکه

کسی انگوییم که بر وارد و آن قدر نشستن را هم عریش نی اذنی دیدم وقت
دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشی گسترده بودند بقرائت
پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرشی
مزیتی دارد بآن فرش که حافظ بران قرآن تلاوة میکند آن فرش
زیاده را از زیر پای خود در لور دیده کناره بگذاشتند عزیزی که بخدمت
شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت
بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برهان پور به خدمت شیخ معظم
قدوه محبان این درگاه محمد بن عضل الله قدس سره رسیدم شیخ
از من اطوار این بزرگوار پرسید که در سرهند بخدمت ایشان رسیده
ای بگو تا چه دیده گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامرادی را
چه خبر اما به ظاهر در رعایت آداب سنت و دقائق آن ایشان را چنان
یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشیر آن از دست ایشان نیاید شیخ
بغایت مسرور شده فرموده چون این چنین ست هر چه این بزرگوار
از اسرار حقیقت میگوید و می نویسد همه صحیح و اصل است و دران صادق
بان متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است
شیخ مذکور را قدس سره بحضرت ایشان و طاب ثراه اخلاص و محبت تام
بود و این معنی را مکرر باین حقیر راقم که گاه بخدمت ایشان
می رسید اظهار فرمودند در ان ایام که سلطان وقت حضرت
ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسید
میفرمودند که بعد از هر نماز دعا و فاتحه برای مخلص ایشان در و ساخته ایم
روزی مردی از سرهند بخدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت نماید شیخ فرمود

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی در شهر شما
باشد و شما بجاے دیگر مرید شوید و نیز یکے از امراے وقت که در کار حضرت
ایشان تردد داشت روزے از اقضی القضات وقت که همسایه حضرت
ایشان بود در خلوتے پرسید که شما مردم عالم آید و صادق القول و صاحب
دیانت از احوال عزیزی که همسایه شماست بگوئید فرمود که احوال باطنه این
طائفه از دریافت ما وراست اما این قدر میگوییم که مشاهد اطوار این بزرگوار
ما را باطوار اولیاے ما تقدم یقین دیگر بخشیده زیرا که چون ریاضات عجیبه
وطاعات کثیره محمل متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطر میگذشت که شاید
محبان ایشان به مبالغه نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم
آن تردد برخواست بلکه نویسندگان احوال جنگ داریم که هنوز کم نوشته اند
الحق چنین بود که این عالم نصف بدیانت متصف فرموده جزاه الله خیراً
این حقیر راقم از درویشی که خدمات آب وضو و مصلے و ما یتعلق باموالعبادات
حواله بوی بود شنود که میگفت من در تمام روز همان ساعت قیلوله حضرت
ایشان و در شب ثلثه دوم فرصتی بکار خود می یابم ورای این دو وقت
مرا از استیعاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست همچنین اصحاب خود را بکثرت
دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریص می نمودی فرمودند که این دار دار عمل ست
و مزرع کشت و کار حضور باطن را بارعایت آداب و اعمال ظاهر جمع ساخته در کار
باشید و می فرمودند آنکه برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیه رضی الله
عنهم قلت عمل فهمیده اند نه آن چنان ست که طریقه این بزرگان در اتباع نبوی
اوثق و اوفق طرق ست و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم باوجود محبوبیت و علو مرتبه
از کثرت عبادت پایاے مبارک متورم گردیده بود غایة فی الباب چون طریقه خواجگان

ما در بدایت بل ابتدای توسط نیز بجذبات متعلق ست لاجرم حال ایشان آنقدر
از کثرت سکر و استغراق مقتضی کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و حضور را
با اتیان فرائض و واجبات و سنن موکده جمع کرده بهمان اقتصار کرده اند و مع
ذلک رعایت عزیمت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصًا
با جذبات و غلبات اما چون بعنایت الله المتعال از تلوینات احوال بتمکین
رسند لاجرم بکثرت طاعات آیند و هر مقداری که آن از ایشان بیشتر بظهور آید
ترقیات بیشتر بینند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقه استحضار تمام بود
و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر در مسائل بکتب معتبره
ثقه می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبره فقه را با خود می گرفتند و همگی همت
ایشان آن بود که عمل بمفتی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عملی که بعضی
از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جانب
کراهت داده بران عمل نمی کردند نمی کردند و می فرمودند اگر تعارض در جواز
و عدم و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز ست و جانب حرمت
را تا ممکن بود حضرت جمع مذاهب می نمودند و در بعضی روایات که امام
اعظم رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگرچه
فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل
آنکه در زیارت قبور اکثر قرآن نمی خواندند که مذهب صاحبین بر جواز است فتوی
برین ست و گاه ترک می کردند و بدعا اکتفا می نمودند که مذهب امام اعظم
بر کراهت قرآن خواندن ست بر قبور این حقیر چون میدید که دایم حضرت
ایشان به نفس نفیس امامت می کردند روزے در خاطر گذشت که آیا لم
آن چه باشد بدین خاطر بملازمت مشرف شد تقریب جمع مذاهب و میان

آورده فرمودند شافعیه و مالکیه رحمهم الله بر آنند که جز بقرأت فاتحه نماز
درست نیست لهذا خلف امام فاتحه می خوانند و احادیث صحیحه نیز دلالت
برین می نماید اما امام ما امام ابوحنیفه رضی الله عنه فاتحه امام را فاتحه مأموم
گفته مأموم را فاتحه خلف امام تجویز نمی نماید و جمهور فقهای حنفیه بر تنبیه
مگر بعضی روایات مرجوحه از حنفیه بر جواز فاتحه خلف امام آمده چون ما
امکن برجمع مذاهب می کوشم درین صورت جمع را دران دیده ایم که خود
امامت کنم ع گر نویسم شرح آن بیحد شود ۱۲ بالجمله عمل حضرت ایشان در صیف
و شتاء و در سفر و حضر آن بود که نصف اخیر غالبا و گاه ثلث آخر شب
برخاسته ادعیه مسنونه آنوقت را خوانده وضوے در کمال اسباغ و احتیاط
می نمودند بران نبودند که دیگرے در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در
آب وضو اقدر احتیاط بظهور میرسد که فوق آن متصور نه باشد استقبال
قبله را دران رعایت می نمودند اما در وقت شستن رجلین بسوی شمال
یا جنوب منحرف می شدند و مسواک را در هر وضو و وضو را بهر نماز لازم
داشتند الا ماشاالله و هر عضو را سه بار می شستند در هر بار بدست آب
ازان چیده می افشاندند که احتمال به قاطر نمی ماند نه در عضو مغسول و نه
در ید غاسله و سر آن عیان می نمود که چون در طهارت و نجاست غساله
وضو اختلاف هست هرچند که فتوی بر طهارت ست عمل بر احوط می نمودند
و در غسل هر عضو کلمه شهادت را ورد خود را نیز با دعیه ماثوره دیگر که در
کتب احادیث چون تکمله مشکوة و بعضے کتب فقه و عوارف آمده میخواندند
و بعد از ادای وضو گوشه چشم حق بین بجانب اسمان کرده دعاے
آن وقت نورانیت خوانده متوجه تهجد می شدند و با طمانیت و حضور و جمعیت

تمام وطول قنوت در تہجد ادامی نمودند بہ مرتبہ کہ طاقت بشری نے تائید الٰہی
جل شانہ در ادا، آن عاجز و قاصر ست در اوایل احوال بیشتر در تہجد وضحی
و نفے زوال تکرار قرارت سورہ یٰسین می فرمودند چنانکہ گاہی قرارت آن
سورہ بہشتاد مرتبہ می کشید و گاہے کم و گاہے زیادہ ازان عدد در اواخر
بیشتر نخبتم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از ادائے تہجد
بہ خشوع و استغراق تمام خاموش و مراقب می نشستند و پیش از
صبح بدو سہ ساعت ساعتے برطبق سنت می غنودند تا تہجد بین النومین
بظہور انجامد و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شدہ بنماز فجر می پرداختند
و سنت بامداد را در خانہ ادامی نمودند و میان سنت و فرض تکرار
سبحان اللہ و بحمدہ سبحان اللہ العظیم بہ طریق خفیہ میکردند و بعد
از ادائے فرض بامداد تا وقت اشراق در مسجد با اصحاب خود حلقہ زدہ
مراقب می نشستند آنگاہ نماز اشراق را بطول قرات چہار رکعت
بدو سلام ادا فرمودہ بتسبیحات ادعیہ ماثورہ کہ دران وقت آمدہ می پرداختند
بعد ازان بحرم رفتہ لحظہ از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امورے
را کہ بمعاش تعلق داشتہ می فرمودند بعد ازان بخلوت می شدند
و بقرأت قرآن مجید توجہ می نمودند و بعد از ادائے تلاوت طالبان را
طلب نمودہ پرسش احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را
طلب نمودہ باسرار خاصہ لب می کشودند و باستماع آن سامعان را
از خود می ربودند کہ در استماع آن معرفت القائی نسبت و اعطائے
نعمت می نمودند ناگاہ ہریک از یاران را موافق حال او و استعداد
او بامری دلالت می نمودند و بر حال واردے کہ بر و فایض شدہ بود

اطلاع می بخشیدند و همه را به علو همت و اتباع سنت و دوام ذکر و حضور
مراقبت و اخفای حال تاکید می کردند و می فرمودند که اگر به تمام
دنیا و مافیها یک فعل مرضی او سبحانه معلوم گردد و عمل بمقتضای
آن میسر شود غنیمت عظیم دانند و حکم آن دارد که کسی بخذف ریزه چند
جوهر نفیس خراج عالم را بخرد و بهما و لاطایل روح بدست آرد و ایضاً
بتقریب ترغیب بر تکرار کلمه مقدس لا الٰه الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه
فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطره می داشت
نسبت به دریای محیط این کلمه طیبه جامع کمالات ولایت و نبوت است
مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود
و محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه
بخشند و به بهشت فرستند گنجهای دارد و اگر برکات این کلمه را دریابند
کنند تمام عالم همه امدالآباد معمور و سیراب گردند و نیز فرمودند
حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قایلان آن است
هرچند گوینده عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصراع
برزبان راندند ؎ یزیدک وجهه حسناً اذا ما زدته نظراً و ایضاً فرمودند
آرزوی در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسی در گوشه خزیده
تکرار این کلمه طیبه ملتذ و محظوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزو با میسر نیست
و ایضاً اصحاب خود را بمطالعه کتب فقهیه معتبره دلالت می نمودند
و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع مبین را تحقیق میکرده باشند
که کدام مفتی به است و کدام مسنون و معمول و کدام بدعت و مردود
که بسیاری از عهد آنسرور صلی اللّٰه علیه وسلم پس دور افتاده و فاسد شده

وظلمات بدع وفجور شمول یافته ودرین ظلمات جز بنور چراغ سنت
راه نجات نتوان یافت وتیزمی فرمودند که درکشف مے درآید که عالم
را بدعت چون گرداب ظلمانی فروگرفته ونور سنت هرجا دروچون
کرم شبچراغ نمی نماید وصحبت ایشان پیشتر به خموشی می گذشت وهرگز
غیبت وعیب مسلمانان مذکور نمی شد ویاران ایشان را هیبت
ایشان درغایت ادب وخشوع می داشت که زهره انبساط نداشتند
وتمکن ایشان به مرتبه بود که باوجود ورود این احوالات عظیمه هرگز
آثار تلوین برایشان ظاهر نمی شد وخروشی وصیحه بل آه بلندے
به ظهور نمیرسید درمدت دوسال که بنده حاضر خدمت بود سه
چهار بار دیده شد که قطرات اشک برچهرهٔ همایون فرو دامد وسه
چهار بار دیگر در وقت بیان معارف عالیه درخشیم ورخسار ایشان
سرخی وبرخدین شریفین عرق حرارتے مشاهده نمود روزے درأثنای
بیان معرفتے ساعتے خاموش گشتند بعد ازان فرمودند که درین
وقفه خاموشی احوال شگرف ومعامله عظیم به ظهور رسید ودران
وقت از چشمهای ایشان اثر غیبت واز بشره شان البحمد رنگ
حمرت ظاهر بود جز این قدر از تلوین نشانے پدیدار نه چون ضحوه
کبرے مے شد نماز ضحے را در خلوت ادا نموده باز بجرم تشریف
مے بردند وباآن جماعه طعام تناول نموده خود بنفس نفیس توجه
فرموده به همه فرزندان ودرویشان یکیک از هرچه پخته شده بود
میرساندند واگر کسی آن وقت از فرزندان درویشان وخادمان حاضر
نمی بود امر میکردند که حصه او بگذارند وبعد از تناول طعام ادعیه ماثوره که در اوقات

آمده میخواندند و در اخیر ایام که عزلت گزیدند و صوم بود طعام در همان
خلوتخانه تناول می فرمودند قرأت فاتحه بعد از طعام چنانکه بین الانام
معروف گشته از ایشان کمتر دیده شد که در احادیث صحیحه نیامده است
هر روزی پیش از نیم روز چیزی میخوردند و آن هم بغایت قلیل مع ذلک
می فرمودند چه توان کرد که بحکم اقتضای آخر زمان در گرسنگیها کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی الله علیه وآله وسلم میسر نمی شود و نیز می فرمودند
از امورے که عارف را از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون
خوردن نیست گاه وقت تهجد صورت مثالیه کدورات آن بنظر می در آید
و طعام را به خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و یاران را نیز آن وقت
بحضور و خشوع تاکید می کردند و در وقت طعام خوردن زانوی یسار را
خوابیده و زانوے یمین را برآن می نهادند و گاه در غیر مجالس دیده می شد
که هر دو زانو را برداشته تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظه چند
بحکم سنت قیلوله می فرمودند و موذن ایشان در اول وقت ظهر
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اهمال متوجه وضو می شدند
و بسنت زوال مے پرداختند و مے فرمودند حضرت رسالت مآب
صلی الله علیه وآله وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت
زوال را ترک نه کرده اند قرأت دران گاه از طوال مفصل بود و گاه
از قصار و بعد از ان چهار رکعت فرض ظهر و دو رکعت سنت آن
و چهار رکعت سنت دیگر هم میگذاردند بعد از فراغ از نماز ظهر نشسته از
حافظ جزوے یا کم و بیش از ان قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود بخلوت رفته تلاوت مے نمودند و نماز عصر را

در اول وقت بعد از خروج مثلین ادا می کردند و چهار رکعت سنت پیش
از عصر را دیده نشد که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب
با یاران بسکوت و مراقبه می گذرانیدند و درین حلقهای فجر و عصر
باطنا متوجه احوال مستر شدان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روز غیم
نبودی در اول وقت ادا نموده بعد از ادای فرض بهمان جلسه ده بار
سر آ کلمه لا اله الا الله وحده لا شریک له را تکرار می نمودند و بعد از ادای
دو رکعت سنت و چهار رکعت اوابین با ادعیه ماثوره که دران وقت
آمده می پرداختند و اوابین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت
میگذاردند و اکثر قرأت دران سوره واقعه می بود و نماز خفتن را بعد
از زایل شدن بیاض افق که نزد امام اعظم شفق عبارت ازان است
ادا می نمودند و چهار رکعت سنت پیش از فرض عشار او کذلک
چهار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشار انیز اکثری گذاردند
و قرأت در چهار رکعت سنت آخرین الم سجده و سوره تبارک و قل یا ایها
الکافرون و قل هو الله احد می بود و گاه دران چهار رکعت چهار قل
مقرر میگشت و اگر دران چهار رکعت الم سجده و سوره الملک
نخوانده بودند بعد ادای وتر این دو سوره را مع سوره دخان میخواندند
و یاران را نیز بقرأت این سورها دران وقت دلالت می نمودند
و در رکعت اولی از وتر اکثر سبح اسم و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در
ثالثه سوره اخلاص می خواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی را ضم
میکردند و بعد از ادای وتر گاهی دو رکعت نشسته ادا میفرمودند و در
رکعت اولی ازان دو رکعت را اذا زلزلت و در ثانیه قل یا میخواندند

ودر او آخر بطریق ندرت این دو رکعت را می گذارند و می فرمودند فقہا
دران قیل و قال بسیار ست و دو سجدہ کہ بعد از وتر متعارف شدہ
نمی کردند و می فرمودند علما بر کراہت آن فتوی دادہ اند و وتر را
گاہ اول شب ادا می نمودند و گاہ بعد از تہجد وتر را چون در اول شب
ادا می نمودند باز در اخیر تکرار می کردند چنانکہ بعضے کنند و می فرمودند
کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند کہ در یک شب دو وتر نباشد
و می فرمودند کہ در شبے از شبہا نمودند کہ در صورت تاخیر ادائے وتر
چون مصلے بخواب رود و نیت دارد کہ در آخر شب وتر را ادا خواہد نمود
کتبہ اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسند تا زمانے کہ وتر را ادا
نماید پس ہر چند وتر را بتاخیر تر ادا کند بہتر باشد مع ذلک می فرمودند
و نیز رقم نمودہ اند کہ در تعجیل و تاخیر وتر غیر از متابعت سید البشر علیہ وآلہ
الصلوات والتسلیمات ہیچ چیز منظور نیست و ہیچ فضیلت را بمتابعت
عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت مآب وتر را گاہی اول شب
ادا فرمودہ اند و گاہے آخر شب سعادت خود دران میداند کہ در امرے
از امور تشبہ بآن سرور نماید علیہ وآلہ الصلوات والتسلیمات اگرچہ آن
تشبہ بحسب صورت باشد مردم در بعضے سنن نیت احیای لیل
و مثل آنرا دخل میدہند عجب می آید کہ از کوتہ اندیشے ہزار احیائے
بہ نیم متابعت فخر یم عشرہ آخر ماہ رمضان را اعتکاف نشستم
یاران را جمع کردہ گفتیم کہ غیر از متابعت نیت نہ کنند کہ تبتل و انقطاع ما
چہ خواہد بود صد گرفتاری بحصول یک متابعت قبول داریم اما
ہزار تبتل و انقطاع نے توسل متابعت قبول نداریم ۵ آنرا کہ در

سرای نگار بست فارغ ست ؛ از باغ و بوستان و تماشای لالہ زار
رزقنا اللہ سبحانہ کمال متابعتہ علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والتسلیمات اتمہا واکملہا
وایضاً باین تقریب رقم نمودہ اند کہ وقتے از اوقات جمعی از درویشان
نشستہ بودند این فقیر از محبت خود کہ نسبت بغلامان آن سرور ست
علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا چنین گفت کہ محبت
آن سرور برنہجی مستولی شدہ کہ حق سبحانہ وتعالی را بواسطہ آن دوست
میدارم کہ رب محمد ست حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال مخالفت
نداشتند این سخن نقیض سخن رابعہ بصری ست کہ گفت آن سرور را
در جواب کہ محبت حق سبحانہ وتعالی برنہجی استیلا مافیہ است کہ محبت شما
را جا نمانده است این ہر دو سخن ہر چند از سکر خبر میدہد اما سخن من اصالت
دارد و در عین سکر گفتہ است و سخن او در ابتدائے صحو سخن او در مرتبہ صفات
ست و سخن من بعد از رجوع از مرتبہ ذات زیرا کہ در مرتبہ ذات تعالے
این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را ازان مرتبہ کوشی
باجمل بلکہ بذوق نفی محبت دران مرتبہ میکنند و بہ ہیچ وجہ خود
را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت در صفات ست
و بس محبت ذاتے کہ گفتہ اند مراد ازان ذات احدیت نیست
بلکہ ذات با بعضے از اعتبارات ذات ست پس محبت رابعہ
در مرتبہ صفات ست واللہ سبحانہ اعلم انتہے کلامہ الشریف و بعد از
ادائے صلوۃ عشا و وتر زود بہ مضجع رفتہ می غنودند و پیش از اضطجاع
ادعیہ ماثورہ را میخواندند و در سر آنکہ زود بعد از عشائے غنودند می فرمودند
این بیداری بعد از عشا در بیداری آخر شب فتورے اندازد و دیگر

اگر کسی بشنید دور نیست کہ بہ بخنان رسمی اسم بپردازد و آن دران وقت
نے کراہت نیست از عمر عبد العزیز رحمہ اللہ تعالے منقول است کہ شبی
بعد از ادائے صلوۃ عشا بتفکر رعایا پنہان و تنہا برآمدہ بود ناگاہ ہم
عسان او را در انا شناختہ گرفتند و بند کردہ بخانہ آوردند در روشنای
چہ بینند خلیفہ است معذرت خواستند و عرض کردند کہ خلیفہ چرا نگفتند
کہ من فلانم فرمود من صلوۃ عشا گذاردہ بودم و بعد از ادائے آن بخن
دنیا مکروہ است و درود نیز اکثر میخوانند خصوصاً شب جمعہ و روز جمعہ و شب
دوشنبہ روز دوشنبہ در آخر یاران را شبہائے جمعہ جمع کردہ ہزار بار
درود میفرستادند و بعد از ادائے آن عدد ساعتی مراقب شدہ بانکسار
تمام میکردند چنان می نمود کہ بآن مامور شدہ بودند در رسالہ صلوات
ماثورہ کہ زیادہ از جزوے باشد یا رسالہ درودے کہ حضرت شیخ الجن
والانس سید عبد القادر جیلانے رضی اللہ عنہ تربیت دادہ اند میخواندند
و نماز جمعہ بہ مسجد جامع و بعیدین بمصلا حاضری شدند و ظہر را نیز بعد
از ادائے جمعہ احتیاطاً می گذاردند و بعد از ادائے فرض جمعہ این چہار
سورہ را کہ فاتحہ و اخلاص و معوذتین باشد ہر یک را ہفت بار میخواندند
روز عید اضحی تکبیرات را در راہ بلندے گفتند و احیاناً بنا بر فتوی منصرات
پست و در عشرہ ذی الحجہ موے و ناخن نمی گرفتند جہت تشبیہ حاجیان
چنانچہ مستحب ست اما انچہ در روز عرفہ بہ تشبیہ اہل عرفات مردم میکنند
نمیکردند و دران عشرہ ہر روز قرات سورہ والفجر و لیال عشر میفرمودند
و کذلک در بانی آن شہر و صلوۃ کسوف و خسوف میگذاردند و نماز
تراویح را در سفر و حضر بجمعت تمام ادا می نمودند و ختمہائے قرآن مکرر

میکردند میان ہر تروبجہ گاہ بہ سکوت وگاہ بدرود وگاہ بادعیہ کہ آمدہ
سراسرے بر داختند ودر غیر رمضان ونیز دایم ختمہا عن ظہر القلب ..
میکردند ومے فرمودند ختم احزاب کہ میان مردم مشہور ست وآن را
بہ منی بشوق مقرر کردہ اند درصحت این طریق مسلونا سخن ست وفرمودند
کہ عزیزے نوشتہ کہ بخط مولانا یعقوب چرخی قدس سرہ دیدہ شد کہ ختم
احزاب چنین بودہ ۵ فاتحہ انعام ویونس کردطہ ای ہمام ۲ عنکبوت
آنکہ زمر پس واقعہ دان والسلام ۲ ودر وقت تلاوت از سیمای ایشان
واز شیوہ قرأت بر سامعان ہویدا مے شد کہ اسرار قرآنی وبرکات
آیات فرقانی بر ایشان فایض مے گشت روزے در اثنائے تلاوۃ
رو بجانب فقیر کردہ فرمودند سبحان اللہ وبحمدہ چہ رازہا کہ میان او سبحانہ
وحبیب او صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در قرآن اندراج نیافتہ کہ ادراک
آن مخصوص بعلمائے راسخین بودہ فرمودند گاہے بعضے آیات تا
خود را بجائے می بردکہ در فہم ووہم نیاید ودر نماز وبرون نماز آیات
خوف را بنوعے ادا مے نمودند واز تعجب تعجب را واز استفہام
استفہام را ومطلقا رعایت شیعہ از شیعات موعودہ میفرمودند
در سفرہا دیدہ مے شد کہ در محفہ نشستہ بودند ووثارے بر روے
کشیدہ قرآن مے خواندند مے شمردم کہ گاہ چہار سیپارہ وگاہ سہ
وگاہ کم ازان جمعہ تلاوت مے نمودند چون آیہ سجدہ میرسید فرود آمدہ
سجدہ مے کردند وسر آنکہ وثار بر وے کشیدند آن بود کہ نظر بر عورات
مردم نیفتد وتسبیح رکوع وسجود ونماز را اکثر در حال انفراد بہفت ونہ و
یازدہ میرسانیدند ومے فرمودند کہ شرم مے آید کہ کسے در حال انفراد

وقوت واستطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نمایند و مے فرمودند
در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب می نماید
چه رعایتها همه ذکرست زیرا که یاد کرد اوست سبحانه و توجه باو و نیز میفرمودند
مردم هوس ریاضتها و مجاهدها مے نمایند هیچ ریاضت و مجاهده برابر
رعایت آداب و نماز نیست لاسیما نمازهاے فرض و واجب و سنن
ادا ے نماز بنوعے که فرموده اند بس مشکل ست و لهذا حق سبحانه
مے فرماید انها لکبیرة الا علی الخاشعین الآیة و نیز فرمودند بسیار مردم
مرتاض و متورع را دیده مے شود که به رعایتها و احتیاطها مشغوف اند
در آداب نماز مسامحتها مے نمایند و در دفاتر مکتوبات ازین قسم کلمات
نصایح آئین که متعلق بحافظت نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نموده اند
که برخوانندگان پوشیده نخواهد ماند و در رکعت تحیة الوضو و تحیة مسجد را ترک
می کردند و در رنگ سنن رواتب سنن زواید را نیز در سفر و حضر نے
تکلف ادا میفرمودند و ورآنکه زیادتے و نقصان بر فعل و عمل ماثوره نظهور
نیاید احتیاطهاے بلیغ بجاے آوردند و بجز تراویح هیچ نماز نفل را بجماعه
نمیگذاردند بل جماعه را در نماز نفل مکروه میداشتند و جمعی به روز عاشوره
و شب را در شب قدر نوافل را بجماعت میکردند منع آنهاے نمودند
و در ان باب مکتوبے مؤید بروایات معتبره فقهیه رقم فرموده اند و در آنکه
بعضے متاخران این سلسله عالیه نقشبندیه تهجد را بجماعه ادا می نمایند
تعجبها مے فرمودند که از اهل این سلسله شریفه که بنای طریقشان بر عزیمت
و کمال متابعت ست این عمل چرا باید که بوقوع آید و به نماز و استخاره
شروع در کارهاے نمودند و گاه بهمان استفتاے قلب و دعاے

مسنون اکتفاے فرمودند کما ورد اما در ہر مہم کلی وجزئی استخارہ را لازم
داشتند وگاہ چند مہم را در یک استخارہ جمع مے کردند وآنہا را در آن
تعداد مے نمودند واگر در اول مہمی بناگاہ استخارہ فراموش می شد
درمیان یا در آخر مدارک آن مے فرمودند ودر تشہد اشارہ بسبابہ نمی کردند
ومے فرمودند اگرچہ ظاہر بعضے احادیث بر فعل آن دلالت مے نماید
ونیز بعضے روایات از حنفیہ ہم بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک
تتبع نمودہ آمد احوط ومفتی بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیارے از علما
حرام ومکروہ ہم گفتہ اند چون امرے میان حل وحرمت دائر شود ترک
آن اولی ست ونیز عمل حنفیہ بروایات اصل وظاہر الروایۃ است
وامام محمد ایشان آنرا در اصل ذکر نکردہ بل در نوادر آوردہ ودر آخر
جلد اول مکتوبے نیز درین باب نگارش نمودہ اند وگاہے در بعضے
نوافل احتیاطاً واحتمال سنت ادا فرمودہ اند وفاتحہ بعد از ادای
فرایض بارواح گذشتگان ہم برائے مہمات دین ودنیا چنانکہ مشہور
شدہ نمی خواندند کہ فقہا آنرا مکروہ داشتہ اند وبعد از ادائے نماز
فجر وعصر دست برداشتہ دعائے کردند اما در سہ نماز دیگر نمیکردند
وفاتحہ خلف امام ہیچ نخواندند وآن را مستحسن ہیچ نمیشمردند وخلف
ہر بر وفاجر نماز را جایز میداشتند وبر ہر بر وفاجر نماز میگذاردند و
عیادت مریضی مے نمودند وادعیہ ماثورہ بر مریض میخواندند ودر رفع
مرض بعض بیماران توجہ باطنی نیز مے گماشتند وبسا امراض کہ بہ
توجہ آن مظہر فیاض مرتفع گردیدہ چنانکہ بعضی ازان در بیان
خوارق ایشان بیاید انشاء اللہ تعالے وبزیارت قبور میرفتند

و باستغفار و دعوات ماثوره اعانت مے نمودند و نیز به توجه خاص احوال
موتے میشدند و اہل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود
قدس سرہما میرفتند دست بر قبر میرسانیدند کہ فقہا تجویز آن نمودہ اند
و اخیرا ترک آن عمل نمودند کہ منفی از فقہا دران باب نیز آمد بالجملہ تقبیل
قبور را مستحسن نمیداشتند اما استعانت از موتی تجویز مے نمودند و اجابت
دعوت مے فرمودند مگر انکہ در آن مجلس از منکرات مے بود سماع
و رقص حاضر نمے شدند و ذکر جہر را نیز جز در مواضع معدودہ مشروعہ
کہ تکبیرات التشریق وغیرہا تجویز نمی کردند و حالے کہ سر موے مخالفت
شریعت در اے اہل سنت و جماعت داشت قبول نمے کردند
و مے فرمودند احوال تابع شریعت ست نہ شریعت تابع احوال
کہ شریعت قطعے ست بوحی ثابت شدہ و احوال ظنے ست از
کشف و الہام ثابت گشتہ و مے فرمودند عجب ست از بعضے
درویشان خام ناتمام کہ کشف خود را اعتبار نمودہ با انکار و مخالفت
این شریعت باہرہ اقدام مے نمایند و حال آنکہ حضرت موسے
علے نبینا و علیہ الصلوات و السلام بآن مرتبہ علیا کہ بعد از پیغمبر ما
اورا ست اگر زندہ مے بود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد
این تہی دستان نے سر و برگ را چہ رسد و در اے علماے ماتریدیہ
را مقدم میداشتند بر اے علماے اشعریہ میگزیدند و میفرمودند
کہ این بزرگواران از مداخلات فلسفیہ دور تر اند و باقتباس نور نبوت
نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت
افضل میگفتند اگرچہ ولایت آن نبی باشد و صحو را بر سکر ترجیح

میدانند ولی عشرت را از ولی عزلت بہتر میدانستند وجمیع اصحاب را
از اعلے تا ادنی ہمہ را برابر اولیاے امت ہر ولی کہ باشد ترجیح
مے نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محامل نیک
صرف مے نمودند و از اجتہاد وراے میدانستند نہ از ہوا و ہوس
کہ مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعددہ
رقم نمودہ اند و طریق مشایخ نقشبندیہ را قدس اللہ اسرارہم نیز از
طرق جمیع مشایخ مے دانستند و این طریقہ را بعینہ طریقہ اصحاب
کرام مے گفتند بعلاقہ اندراج النہایت فی البدایت و میفرمودند
آنکہ اہل طریقہ فرمودہ اند نسبت ما فوق جمیع نسبتہا ست از آن جہت
کہ طریقہ ایشان در متابعت سنت و رعایت عزیمت فوق دیگر
طرق ست لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سائر طرق باشد
و رخصتہا کہ بعضے متاخرین این طریقہ بر خلاف طریق چشتیہ خواجہ
بزرگ و خواجہ علاؤ الدین عطار و خواجہ محمد پارسا و خواجہ عبید اللہ
احرار قدس اللہ اسرارہم احداث نمودہ اند نمی پسندیدند و شیخ
محی الدین ابن العربی قدس سرہ را بس بزرگ میدانستند و نیک یاد میکردند
و مے گفتند باوجود این محبت کہ مرا بشیخ ست قدس سرہ بعضی علوم
کشفی شیخ را نمی پسندم و حق بر خلاف آن معلوم مے شود اما چون
این خطا خطاے کشفی ست از مواخذہ دور ست و صاحب آن
مانند خطاے اجتہادے لیکن مقلد مجتہد مخطی چون مجتہد خود
مواخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا کہ آورد تا بے
روے آن کشف خطا مواخذ باشد کہ کشف یکی بر دیگری حجت نہ بود

ودرس بعض کتب دینی را چون بیضاوی و بخاری و مشکوۃ و عوارف
و بزودی و ہدایہ و مواقف نے سخن و نے مباحثہ و مشاجرت می فرمودند
اگرچہ در اواخر عمر بتقلیل تمام پذیرفتہ بود و طلبہ را بہ تحصیل علوم
دینی تحریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقہ صوفیہ مقدم
میداشتند و چون جائے سفر میکردند در ایام مسنونہ سفر میکردند و مقید
بساعات نجومیہ نبودند و مے فرمودند کہ نحوست بعد از ولادت آن
سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شدہ بتائید این حدیث کہ الایام
ایام اللہ والعباد عباد اللہ و در ابتدائے سفر نماز استخارہ میگذاردند
و دیگر ادعیہ ماثورہ کہ دران باب آمدہ میخواندند و ہمچنین در منازل و در
فرود آمدن ادعیہ مسنونہ را ترک نمی کردند و ایضاً دعوات ماثورہ را
در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماہ
و آئینہ بظہور مے آوردند کہ ما ازین دعوات بمجرد حکایت اکتفا نمودیم
و عزیزے کہ وظائف یومے و لیلے ایشان را جمع کردہ با اکثر آنہا تصریح
نمودہ بآن باید رجوع نمود و ایضاً آنحضرت کثیر الحمد و استغفار بودند
و بقلیل نعمت شکر فراوان بر زبان مے آوردند و باندک ترک
اولے استغفار بسیارے نمودند و اگر بلیہ مے رسید مے فرمودند کہ از
شامت اطوار ماست اما آن بلیہ را صابون بسیار جنایات میدیدند
و آن را زینہ بسا عروجات می فرمودند روزی یکی برسید کہ باعث
کہ سلطان وقت از ادب تجاوز نمودہ آزار شما داد چہ بود فرمودند کہ با
افعال بد ما بود و این آیہ برخواندند وما اصابکم من مصیبۃ فبما کسبت ایدیکم
و با ہمہ کثرت عمل و بد قصور اعمال بر ایشان استیلای تمام داشت و یاد را

بر این معنی دلالت می نمودند و می فرمودند عمل صالح را عجب چنان
تابودی سازد که آتش مهیمه را و منشار عجب آن ست که آن عمل در نظر
عامل غریب می در آید باید که قبایح خفیه خود را در نظر آرد و حسنات را متهم
دارد بل از اتیان حسنه شرمنده گردد جمعی از عاملان باشند که دید
قصور اعمال بر نبجی بر ایشان استیلا نموده که کاتب یمین خود را معطل
و بیکار میدانند و کاتب شمال را همیشه در کار دانند که اشار بحال
خود می نمودند در آن ایام که بامر آن سلطان در یکی از قلاع محبوس
بودند یکی از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از قبض حال
و ملامت خلق شکایت نمود ایشان در جواب آن رقیمه مرسل داشتند

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشته
بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن خود جمال این
طائفه است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد
اوائل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس می شد که انوار ملامت
خلق از بلاد و قری در رنگ سحابهای نورانی در وقت می رسند کار
از حضیض باوج می برند سالها به تربیت جمالی قطع مراحل می نمودند
الحال بتربیت جلالی قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام
رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از
وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال
مضاعف باشد که جفای محبوب از وفای او بیشتر لذت بخش ست
چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده آید و دور از نسبت ذاتیه رفته بر
خلاف گذشته جلال را بیش از جمال انگارند و ایلام را زیاده از انعام

تصور نماید زیرا کہ در جمال وانعام مراد محبوب مطلوب بمراد خود است
و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب ست و خلاف مراد خود اینجا وقت
و حال و را و وقت و حال سابق ست شتان ما بینہما انتہی و ایضاً
ازین قلعہ دران ایام این رقیمہ عظیمہ را بحضرت سیدے مرشدی
میر محمد نعمان ارسال نمودہ بودند الحمد للہ و سلام علے عباد الذین
اصطفے محفی نماند کہ تا زمانے کہ بعنایت اللہ سبحانہ کہ آن عنایت بہ
بصورت جلال و غضب او تعالے تجلی فرمودہ بود محبوس قفص
زندان نگشتم از تنگنائے ایمان شہودے بالکلیہ نرستم و از بس کوچہائے
ضلال و خیال و تمثال تمام نیز آمدم و در شاہ راہ ایمان بغیب مطلق
العنان تجنیز نمودم و از حضور بغیب و از عین بہ علم و از شہود باستدلال
بروجہ کمال نہ پیوستم و ہنر دیگران عیب و عیب دیگران را ہنر ندوق
کامل و وجدان بالغ نیافتم و شربتہائے خوشگوار نے تلخے نے ناموسے
و مرباہائے مزہ دار خواری و رسوائے را نچشیدم و از جمال طعن
و ملامت خلق حظ نہ گرفتم و از حسن بلا و جفائے مردم محفوظ نشدم
و کاملیت بین یدی الغسال گشتہ بالکلیہ ترک ارادہ و اختیار
نکردم و رشتہائے تعلق آفاق و انفس را بہ تمام و کمال نگسستم و
حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست
نیاوردم و قسطاس رفیع المنزلہ استغنائے حضرت حق سبحانہ را کہ
موصوف بسبراو قات عظمت و کبریائے ست مشاہدہ نمودم و خود را
بندہ خوار و زار و ذلیل و نے ہنر و نے اقتدار و با کمال احتیاج
و افتقار معلوم نہ ساختم و ما ابرئ نفسی ان النفس لامارۃ بالسوء

الامار حمرنا ان ربی غفور رحیم اگر بمحض فضل وتواتر فیوض وارادات الهی
جل سلطانه وتوالی عطیات وانعامات نامتناهی او سبحانه درین مخت
کده شامل حال این شکسته بال نمی شد نزدیک بود که معامله بیاس
رسد ورشته امید گسسته گردد الحمد لله الذی عافانی فی عین البلاء وکرمنی
فی نفس الجفاء واحسن بی فی حالة العناء ووفقنی علی الشکر فی السراء
والضراء وجعلنی من متابعی الانبیاء ومن مقتفی آثار الاولیاء ومن محبی
العلماء والصلحاء صلوات الله سبحانه وتسلیماته علی الانبیاء اولاً وعلی
مصدقاتهم ثانیاً **فصل هفتم** در بیان مدحت علو معارف ایشان
وسر ظهور کثرت آن اسرار عالیشان بایراد چند معرفت مسموعه ناظر
عارف وخوانده وشنونده منصف وهر که از میکده احوال علیای
کمل عرفا جرعه کشیده واز خوان سخنان والای محققین اولیا وعلما
چاشنی دیده چون مکاتیب شریفه ورسائل لطیفه حضرت ایشان را
قدس الله سره الاقدس که هریک لجه اسرار شریعت وحقیقت ست
بمطالعه خواهد سپرد وبحکم کلام مرتضوی کرم الله وجه قائله که المرء مخفی تحت
لسانه ناچار بعلو مرتبه وسمو منزلت خداوند آن مقال راهی خواهد برد ع
زوتر آدنه دریاش پیداست ؛ این حقیر راقم از عالمی عالی که نه از مریدان
حضرت ایشان بود در حق مقولات عالیات ایشان شنود که میگفت
کتب ورسائل قوم تصنیف است یا تالیف تالیف آنست که سخنان مرقوم را
بسباق وسیاق نیکو جمع آوری وتصنیف آنکه علوم ونکات رودادهٔ خود را
بنگاری خواه آن نکات از مهارت علمی وعلو فطرت بظهور رسیده باشد خواه
بالهام ربانی وکشوف صادقه جلوه گر گردیده مدتها بود که از میان اهل روزگار

تصنیف رفته وهمین تالیف مانده بود الا بندرت که بعضے مولفان در تالیف
خویش از زاده علم باذوق خود حرفی می آرند اکنون انصاف این است
که درین خبر و زبان تصنیف متین زیبا بسائل و مکاتیب شیخ بزرگوار است
که هرچند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت وضرورت
بیشترش بمکشوفات وملهمات خاصه این بزرگ دین ست وهمه عالی
ونازنین وبر وفق شرع متین جزاه الله عن الطالبین خیر الجزا انتهی کلامه
هذا العالم رحمه الله تعالے فی حق کلام شیخنا طاب ثراه دیگرے از فضلا که
بصحبت بسیار شرفا وعلما رسیده بود وسالها سخنان این طائفه عالیه دیده
وشنیده چون قیل وقال ابنای روزگار را در کلمات بلند حضرت ایشان
استماع نمود گفت حق این ست که فطرت ومزاج اهل این زمانه شایان
ادراک دقایق وحقایق این بزرگوار نیست این عزیز بایستی در پیشین روزگار
بودی تا پایه کلام او را قدر دانستندی ومتاخران سخنان او را در کتب
باستشهاد ایراد نمودندی ونیز گفت مزاج اهل وقت با سخنان ایشان چون قضیه
آن گروه کوته اندیش ست در حق آن دانای حکمت کیش پرسیده شد که آن
قضیه چگونه بوده گفت دانای در مجلس بادشاهی گفت جانوری دیدم که اگر
برافروخته رامی خورد اهل مجلس که هرگز آن را ندیده بودند وبعقل ایشان این واقعه
گنجای نبود از هر طرف بآن دانا در پیچیدند وبر جهالت وبلاهت او اتفاق نمودند
چون بیچاره دید که هرچند دران باب مبالغه می نماید سوء ظن آن بیخبران بر حماقت
او می افزاید ناچار بکوهستانی که آن جانور یعنی شمع از کبک که آتش خوارست آنجا
بود در شد ویکی را از آنها بدام آورد پس از مدتی بمجلس این جماعه حاضر گشت
وگفت اینک آن مرغ این صفت همگی جمع شدند واخگرهای برافروخته پیش آن

مرغ نهاد آن مرغ یک یک بمنقار گرفته فرو می برد چون آنان این بدیدند گفتند
معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاهل لیکن چون کلام تو بعقل ما نیامد حکم بر جهالت
تو نمودیم و نیز مؤید این معنی ست آنکه از امام عالی مقام حجة الاسلام محمد غزالی
قدس الله سره العالی به سلطان سنجر رسانیدند که بسا سخنان او که دور
از میزان عقل و نقل ست سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فقره چند از ان مکتوب ست امروز
سخنان می شنوم که اگر در خواب دیدی گفتی اضغاث احلام ست شک نیست
که در سخن این غریب بیچاره مشکل بسیار ست که فهم هر کس بآن نرسد و آن نیز از
اخلاق و غموض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار
ست بشرح هر چه گفته ام از مشکلات و معضلات باهر که فرمان شود از عهده
بیرون می آیم انتهی الکلام العالی للامام الغزالی راقم حروف در سطوری چند
که برعنوان دفتر ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان برنگاشته آنجا
بتقریب ثنای کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی ارباب عناد و انکار
بینی چند رقم زده که این سه بیت از ان ست ۵ مهین فرزند فاروق ست و
چون آب ۵ کنون نطق از زبان او کند رب ۵ ز هر یک نقطه اش چون نافه ترید
شمیم وصل جانان میزند سر ۵ ولی آن کز برودت در زکام ست ۵ چه داند ناف را
گردر مشام ست ۵ در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشرع باین
حقیر گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسایل ست آنرا ندیده ام بنده
مکتوبی را که ازان حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسمع
آن عالم دین وار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بجانب آسمان
کرده هر دو دست بدعا برداشت تا مدتی بصدق تمام میگفت اللهم سلم هذا الشیخ المعلم

وبمن گفت که درین زمانه فاسد بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشائخ
وقت بر آئینه دل زنگ حزن و ملال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام تو آزار صیقلے
نمود الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و بسا صلحا و علمار نیک نهاد هر قرے
و بلاد چه دور و چه نزدیک که از مطالعه رسائل و مکاتیب ایشان از مخلصان
صادق العقیدة گردیدند و بعضے بدلالت آن کلمات به ملازمت شریف نیز
رسیده نظرات قبول یافته فاضلے معمر مردم دیده مولانا حسن غولی نام از مریدان
شیخ مشهور محمد غوث رحمه الله که عمرش تا روزگار حضرت ایشان ماقدس الله سره
رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را دریافته اوصاف علیه شنیده بود و ندیده
برنگاشته در احوال جمعی که بملکت وسیع هندوستان را بنور هدایت و ارشاد منور داشته
اند آنجا منقبت حضرت ایشان را چنین رقم نموده بالانشین مسند محبوبیت و صدر
آرای محفل وحدانیت خدیو مقام فردیت و صاحب مرتبه قطبیت است انتهی کلامه
جزاه الله عنا خیر الجزاء دفتر اول مکتوبات ایشان را بعض مخلصان و بلیغ و ماوراء النهر
برده بوده اند با آنکه معارف و اسرار آن دفتر قیاس بدفتر آخرین پایه فرود دارد
اگرچه قیاس کلام دیگران درین وقت و زمان رتبه اش بس عالیست سهل آسان
نسبت بعرش آمد فرود و ورنه بس عالی به پیش خاک بود و علمار آن دیار معاصر
الاخیار از مطالعه آن کلام در وبا زبان به ثنای و دعای قائل آن کشوده اند
و راه اخلاص و عقیدت فراوان پیموده و گفته اند که سبحان الله و بحمده در کشور هندوستان
این چنین بزرگی قدوه حق پرستان باز هم نبوده افاده نموده اند که آری عجیب
نباشد ع بتاریکی درون آب حیات ست و یکی از صلحا دران ایام از قبة الاسلام
بلخ صانها الله عزة اقبال ساکنها عن البلخ متوجه هندوستان شده بود اکابر آنجا
چه از عرف مانند ارشاد و سیادت پناه سید میر کشاده و دانای حکمت صوری

ومعنوی شیخ قدیم کبروے میر مومن بلخ رحمہما اللہ وجہ بر علما مثل مولانا ے
ربانی حسن قیادیانی واقضی القضات مولانا ے تولک سلمہ اللہ مصحوب آن
درویش امانات ودعوات نیاز مندانہ مریدانہ بحضرت ایشان مرسل داشتہ بود
دراجمیر آن درویش بشرف دسبوس آنحضرت مشرف شدہ امانات اکابر
ذوالبرکات را باو فور محبت وعقیدت ایشان رسانید بحضیص از کمال اخلاص
مقتدائے خود جناب میر مومن مذکور رحمہ اللہ بایشان بسیار مذکور مجلس اشرف
گردانید تا بجای کہ گفت فرمودند اگر مارا کبر سن ومسافت بعیدہ مانع بودے
بملازمت شریف رسیدہ بقیہ عمر در خدمت مے بودیم واز انوار احوال بلند
مالاعین رارت ولا اذن سمعت اقتباس می نمودیم چون این موانع در میان
التماس آن ست کہ از مخلصان حضور دانستہ بافاضات غائبانہ متوجہ احوال
این محبان بظاہر مہجور بمعنے در خدمت حضور می بودہ باشند وآن درویش
گفت مرا فرمودہ اند کہ جانب ما مصافحہ نیز بایشان بکن وچنان کرد وقت
رخصت آن درویش باین حقیر گفت کہ اغزہ آنجا معارف بلند ایشانرا
شنودہ اشتیاق تمام دارند خصوصًا خدمت میر مومن چہ شود کہ التماس نمائی
کہ مکتوبی مشتمل بر معارف کثیرہ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایۃ کرم ست چون
بندہ آنوقت را مقتضے تحریر معارف ایشان نمیدانست از معارف سابقہ
مکتوبی چند بآن درویش نوشتہ داد بحضرت ایشان معروض داشت فرمودند
خوب کردی کہ وقت ما مقتضے آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغہ التماس
نمود کہ دو کلمہ دعا وسلامی بید مبارک باکابر مذکورہ خصوصًا بحضرت میر
مذکور نویسند کہ اغزہ آنجا بار منانی آن از من ممنون گردند ومن ببرکت آن مرفوع
از آفات راہ مصئون آن التماس بعز اجابت رسید حضرت ایشان قلم محرم

برداشتہ مکتوب بخدمت میر مومن رحمہ اللہ بنگاشتند و بدیگر اعزہ مذکور
دران رقیمہ شمہ دعا نوشتند و آن این ست الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین
اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر اللہ حقوق علما و مشایخ ما و النہر شکر اللہ
تعالے سعیہم بر ذمہ ما و اہل ما و دور افتادگان بلکہ بر کافہ اہل اسلام
ہندوستان نہ آنقدر ست کہ در ضمن تقریر و تحریر آید در سبق اعتقاد بر وفق
آرای صائبہ اہل سنت و جماعت کثرہم اللہ سبحانہ فی الامصار از تحقیقات
این بزرگواران اکتساب نمودہم و صحت عمل بموجب مذہب علمای حنفیہ
رضی اللہ تعالے عنہم از تدقیقات ایشان حاصل کردہ و نیز سلوک طریقہ
علیہ صوفیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم درین دیار از برکات آن بقعہ شریفہ
مستفاد ست و تحقیق مقام جذبہ و سلوک و فنا و بقا و سیر الی اللہ و سیر فی
اللہ کہ بمرتبہ ولایت خاصہ مربوط است از فیوض اکابر آن عرصہ منبرکہ مفاض
بالجملہ ظاہر و باطن اصلاح از آنجا یافتہ است و اگر باطن ست فلاح از آنجا حاصل
نمودہ ؎ شکر فیض تو چمن چون کند اے ابر بہار کہ اگر خار و گر گل ہمہ پروردہ
تست ؛ حرسہا اللہ سبحانہ و ایالیہا عن الافات و البلیات بحرمۃ سید
السادات علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات مع ذلک یارانے کہ
بتقریبات ازان دیار علیا باین دیار سفلے می آیند الطاف حضرات دوے
البرکات آنجاے علی الخصوص اشفاق ملاذمان ارشاد و ہدایت پناہ افادت
و افاضت دستگاہ سلمہ اللہ تعالے نسبت باین حقیر اظہار می نمایند و عالیجنابی
نجابت آیات ایشان را بتوجہ حسن ظن کاین ست و بعض علوم و معارف
تراکہ تسوید نمودہ مطالعہ فرمودہ اند و پسندیدہ این قسم بشارت از بزرگان
باعث از دیاد امیدواری میگردد و بر تحریر بعض اوراق و مواجید دلیر میسازد

وچون درین ایام بتازگے شیخ ابوالمکارم آمدہ اظہار الطاف ایشان
نمودہ وانواع مہربانے بیان فرمودہ نا چار اعتماد بر کرم ایشان نمودہ
بچند کلمہ مصدع گشت وخود را فدایاد ایشان داد وچون نقل بغض مسودات
این فقیر را اخوے خواجہ محمد ہاشم گشتی کہ از دوستان مستمند ست
مصحوب صوے مشار الیہ مرسل داشتہ است اکتفا بآن نمود وحرفے
از مقولہ علوم ومعارف این طائفہ علیہ درین رقیمہ مندرج نساخت واز
عنایت واشفاق حضرات امید آن دارد کہ در اوقات مرجوہ از دعاے
خیر وفاتحہ سلامت خاتمہ بنسی نخواہند فرمود ربنا اتنا من لدنک رحمۃ وہیی
لنا من امرنا رشدا دعوات فقیرانہ این حقیر را بحضرات عالی درجات
ہر کدام جناب نقابت ونجابت پناہ ملاذ اہل اللہ سید میرک شاہ
وجناب افادت دستگاہ علامہ انورے مولانا حسن وجناب ناصر
الشریعت حافظ الملۃ قاضے تولک ادام اللہ تعالے برکاتہم تبلیغ
فرمایند فقیر زادہا نیز عرض دعا نمودہ التماس فاتحہ مے نمایند انتہی اگر
قصۂ اخلاص بعضے فضلا وصلحاے بلاد قریبہ وبعیدہ را در حق ایشان
ومضافات ایشان بیک بزنگارد موجب تطویل گردد مخفی نماند کہ
اسرار عالیہ کہ از مبدا رفیاض بر باطن معدن الیامن حضرت ایشان
وارد میشد سہ قسم بود قسمے آن بود کہ ہرگز از دل بر زبان نمے آوردند
چہ بحرمان اسرار وچہ بغیر ایشان از اخبار چنانکہ در مکتوبے کہ بخدمت
خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ رقم نمودہ اند در فقرۂ چند تصریح
باین مدعا فرمودہ اند وآن فقرات این ست از الغامات حق
جل سلطانہ چہ نویسد وچہ سان شکر آن نماید علوم ومعارف

کہ افاضہ می شود بتوفیق خداوند جل شانہ اکثر آن در قید کتابت مے آید
وبسمع اہل دنا اہل میرسد اما اسرار و دقایقے کہ آن متمیز ست شمہ ازان
بظہور نمے تواند آورد بلکہ بر مزو اشارۃ نیز ازان مقولہ سخن نمے تواند کرد
فرزندے اعزے کہ مجموعہ معارف فقیر ست و نسخہ مقامات سلوک و نیز رمزے
ازین اسرار دقیقہ با او در میان نے آرد و بہ شیخ تمام در استتار آن میکوشد
با آنکہ میداند کہ فرزندے از محرمان اسرار ست و از خطا و غلط محفوظ اما
چہ کند کہ دقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار لبہا را می بندد
یضیق صدرے ولا ینطلق لسانے فقد وقعت ست آن اسرار نہ ازان
قبیل اند کہ در بیان نیایند بلکہ در میان نمی آرند فریاد حافظ اینہمہ آخر ہیچ نیست
ہم قصہ غریب و حدیث عجیب ہست ۱ این دولت کہ ما در استیفاء
آن میکوشم مقتبس از مشکوٰۃ نبوت انبیاست علیہم الصلوات والتسلیمات
وملائکہ ملاء اعلی علی نبینا وعلیہم الصلوات والتحیات شریک این دولت اند
واز متابعان انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام ہر کرا باین دولت مشرف ساند
ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو
نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست کہ در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر
را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم دیگر علم اسرار ست کہ فہم ہر کس بآن
نرسد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم انتہی
کلام المقدس قدس اللہ سرہ الاقدس بعضے ازین اسرار کہ بر مزو ایما ہم
ازان در میان نمے آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی و متشابہات
آیات فرقانی بود چنانکہ در فصل پنجم ایماے بر آن رفت قسم دوم آن بود
کہ بمحرمان خاص و ہمنشینان زاویہ اختصاص در خلوات در میان می آورند

وقت بیان آن ضبط میفرمودند که جز آن چند تن که لایق استماع دیده
طلب نموده اند دیگرے داخل نشود و بسیار بود که از غایت اهتمام درین
باب برابواب حاجبے تعین می نمودند بل دروازه خانه را که در و بیان
اسرار می نمودند بسامعان امر میکردند که از درون زنجیر کنید روزی یکے
از طلبه علم که از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال برون آن درمانده بود
خادمی برای کار ضرور در را بکشود آن فاضل مقبل در آمد از در آمدن او خاطر
اقدس ازان اسرار مقدسه بشیوه که مذکور میشد برخاست لیکن چون برخموشی
نیز بودند آن معرفت را بآئینے تقریر فرمودند که از ادراک محرمان نیز دور الورا
شد فردای آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند هیچ راهی بآن معرفتے
دوشینه بردیدیا نه معروض داشتند که معلوم ایشان ست فرمودند چون نامحرم
در آمد لاجرم خلوت بیان راز باین شیوه برآمد باز آن اسرار را بشیوه که دست
ادراک سامعان بدامان آن تواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان را
از خود ربودند این گرامی اسرار را همین بقلم زبان بمحرمان درمیان فی آوردند
اما زبان قلم را محرم آن نمی ساختند تا بگوش هر محرم و نامحرم نرسد اگر مخدوم
زاده های عالیمقدار یا دیگرے از خلفاے کبار التماس مے نمودند که چه باشد
که اسرار تحریر پذیرد بحسب التماس آنان بعضے حواشے آنرا بشیوه که هر کس
تے نه برد رقم مے نمودند و بعض ازین معارف و اسرار ازان قبیل بودند
که غیر از حضرات مخدوم زاده های عالیمقدار چه از محرم و چه از غیر محرم هیچکس در آنجا
محرم نبود و بغیر ایشایان دیگر را واقف و مطلع نمی ساختند قسم دیگر از معارف
مفاضه آن بود که بالتماس سائلان یا به نیت افاده طالبان عموماً و شمولاً
بتقریر و تحریر میرسید این معارف ست که وفاتر مکتوبات کثیر البرکات

ورسائل معادن الفتوحات متضمن آنست وہر معرفتے ازان شفا بخش دلہائے
رنجوران ومقرب دوران ومہجوران نقل آنہا نقل ہر محفل اوازہ شان آویزہ
گوش ہر دل ہر فقرہ ازان خاتم اسرار فقر را نگینہ وہر فصلے ازان جواہر اسرار
وصل را خزینہ اقلام از مباشرت آن ارقام نیستان شکر صفحات از تضمین آن
کلمات بوستان از ہر کامہا از شیرینی آن مقال بحلاوت ایمان ہمدوش
دلہا از صفاے آن اسرار با نوار لایزال ہم آغوش جامع اسرار دین وانوار
یقین مظہر راز مخفیہ کتاب مبین مرآت جمال معانی احادیث سید المرسلین
حلال مشکلات کلامیہ وفقیہ حاوی دقائق معارف تشبیہ وتنزیہیہ ترجمان
غوامض کلمات متقدمین کبار دستور احوال واقوال متاخرین علما وعرفا
قدس اللہ سرہ قائلہا این علو مقال کہ از زبان خامہ عنبرین بظہور میرسید
چون ہمین اسرار وغیر آنرا از زبان در فشان خود در خلوات بیان میفرمودند
صورت دیگر میگرفت یا آن کہ بزبان قلم بیان می نمودند قال بود واینکہ بقلم
زبان می فرمودند حال واین بیان معرفت بود واین القای نسبت و
اعطاے نعمت یعنی در پردہ تقریر آن تصرفے مضمر میداشتند کہ سامعان را سکر
وحضوری فرو میگرفت کہ تحریر نگنجد چون شنوندگان از مجلس بیرون می آمدند
چنان بودے کہ مستی از میخانہ بیرون آید مخدوم زادہا ودیگر محرمان
ہمیشہ آرزومند آن مے بودند کہ آن کدام روز فرخندہ فرجام باشد کہ آنحضرت
بزبان مبارک معرفتے بسمع این مشتاقان رسانند ۵ از دل نرود لذت
حرف لب او ۵ درلبست کہ از گوش برون نتوان کرد ۵ شیوہ آن نازنین
آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود کہ تا بماخذ ومنشاء این علوم
متحقق نمی شدند چون قلق صبح در نظر بصیرت وکشف ایشان جمال آن معانی

جلوه گر نمی گشت بجز دقوت علمی ازان سخن نمیکردند بسیار سوالات بود
که طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان بمفر مودند که حقیقت آن
تحققاً وحالاً معلوم مانگشته بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
این بنده بضرورت روزے از معرفت خاتمه مکتوبے از دفتر ثانی که در اسرار
مصنفه نگارش فرموده اند حل مشکلے را سوال نمود فرمودند که مدتهاست که
ازین معامله بجای دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکه علم
ومعرفت نبود باین شیوه حرف کردن خوش نمی آید و آئین ما نیست لیکن چون
الحاح بنده را دران مشاهده نمودند روزی که بر عریش خود تکیه زده بودند دثار
مبارک را بر رو کشیده مدتی فرو رفتند ناگاه سر برآورده تبسم نموده باین حقیر
فرمودند که چون نگرانی ترا بجل آن معرفت بسیار دیده شد و بعذر از سر وا
نشدے لاجرم همین لحظه متوجه آن مقام که معرفت مسؤل تعلق بآن داشت
گشتم این بار چون نظر روشناسے وحدت دیگر یافته بود آن معاما را بانبساط
ووسعت دیگر جلوه گر شد که اگر به تحریر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر
صورت بندد ومجملاً انچه بجل آن شبهه تعلق داشت وموجب تشفی سایل مشید
فرمودند وبتفصیل آن لب نکشودند روزے در بنده اجمیر شیخ نورالحق بن
شیخ عبدالحق دهلوی که از علماء کبار ست اثنای مقال این طائفه علیه از حضرت
ایشان از سر گرفتارے حضرت یعقوب بحضرت یوسف علی نبینا وعلیهما
الصلوات والسلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بخموشی رفته
فرمودند که انشاالله عنقریب در کشف این سر بیان وافی درمیان
آریم وبتفصیل برنگاریم چون شیخ مشار الیه از مجلس برخاست باین حقیر
خطاب نموده فرمودند که بکرات یاران ومحبان سر اینمعنی را از ما سوال

کرده بودند لیکن چون مکشوف نگردیده بود جز خاموشی جوابے نداشت
چنانکه مخفیه ماست از روے مهارت علم وعرفان بجل آن پرداختن
لائق نه اکنون که این جوان پرسید توجه بان منصرف گشت درے از
کشف این سر بروے بصیرت کشودند و بشیوه خاص جلوه ازان راز
وانمودند بدان ماند که کشف ایمنی تفصیل نظهور رسد دوات قلم و کاغذ
حاضر میداشته باش فردائے آن روز دوات و قلم طلبیده فرمودند
که امشب بعد از ادائے تهجد آن اجمال را تفصیل تمام وادند اینک بعنایت
الهیه سبحانه از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم به کاغذے آید پس به تحریر
پرداختند و صحیفه را بوستان رنگین ساختند چنانکه بر نظارگیان آن
هویداست چون آن صحیفه جواب را بسائل سپردند یکے از مخلصان باین
حقیر گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص عالیه
حضرت ایشان برموز ایما دران مندرج شده شیخ سائل بصحبت امرا و خوانین
آمد شدی دارد مبادا که این مکتوب عظیم را بسمع آن گروه باطل سقیم رساند
در رنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال انجماعه گردد بنده این مقوله را
بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت که دوستان را افشائے
آن در هراس انداخته کدام ست که مرا انجا طرفیست که اینچنین رازے را
درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشت که قصه بقیه النخل ست
تبسم نموده فرمودند که آن اینجا مذکور شده است و مراقب شدند بعد
ازان سر برآورده این بیت را از زبان مبارک راندند ؎ یارب
آن غنچه خندان که سپردے بمنش ۔ صد پاره بسیارم بتو از چشم
حسود چمنش ۔ بالجمله بآن ما جرا توجه نمودند و تکیه بر حفظ الهی فرمودند

با آنکه آن مکتوب دران مردم دوراز کار دائر گردید از انچه پاران پرسیده بودند
بظهور نرسید واین از جمله خوارق آنحضرت ست وبسیار بودی که باعث
برتحریر معارف دل پذیر حل کلام مشکل ومغلق اکابر دین بودے
خصوصًا کلامے که ظاهرش باصول دین چندان موافقتے نداشت
وبهانه طلبان ونے اذهان آن کلام را دست آویز تکاهل وتساهل
ساخته بودند آنرا تاویل مستقیم زیبا برطبق شریعت غرامی فرمودند واگر تاویل
قوے اثر نبودے مابعد از توجه حضرت ایشان بحل کلام خلاف آن مقوله
که دران خلاف کمال مطابقت شرع بود مکشوف شدے ناچار تحریر
میفرمودند که این کلام او از غلبه سکر سرزده یا در کشف آن بزرگ خطائی
رفته وآن چون خطاے اجتهادے مغفور ست اما دیگران را بران تمسک
جستن وبرخلاف فرموده مجتهدین ومحققین رفتن ناشایسته ونازیبا
ست واگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعا شدید
میدیدند ایشان نیز بگفتن رفته از راه جنون حمیت دین وکمال متابعت
سید المرسلین صلے علیه وآله وسلم بردومنع آن توجه نمودم و
رقمے فرمودند ازین جمله است انچه بتقریب سرّے که وراے النفس
وآفاق معلوم شریف گشته نوشته اند هم ازین جمله است آنکه
دربیان آن کلام سید الطائفه نوشته اند که فرموده چون حادث
بقدیم مقرون گردد از حادث اثرے نماند قدیم شود دراوقات دیگر
که از فرط جنون متابعت مشحون با فاقت آمدند از غایت محبت
که بقائلان آن کلام داشتند بافتقار تمام بیان معذرت مینمودند
ومیفرمودند وفور تشرع را نیز سکرے ست قوے که اقتضاے آن

خلاف آنرا برتابد از هر که باشد نه بینی چون حضرت کلیم الله علیه الصلوة
والسلام بامر حضرت حق سبحانه مصاحبت خضر نمودند وخود نیز فرمودند
که ستجدنی انشاالله صابرا لیکن بمجرد مشاهده امرے که آن را
بظاهر شرع موافق نیافتند عنان بمصابرت از دست داده
بران پیچیدند تا آنکه خضر علیه السلام گفت هذا فراق بینی وبینک
ونیز حضرت ایشان فرمودند که هر چند سراپا غرق حقوق این بزرگوار ایم
واز خوشه چینان خرمن دول ایشان اما چه توان کرد که حقوق خداوندی
جل شانه وعز سلطانه فوق حقوق دیگران ست خصوصاً که سخن بذات
وصفات او سبحانه متعلق باشد وبتقدیس وتنزیه او مربوط بود والبته
چون فلق صبح مکشوف ومشهود هم شده باشد آنوقت اگر انچه موافق
تقدیس او سبحانه ملهم ومتیقن شده درمیان نیاید ملاحظه دیگران نماید
خیانت وعدم دیانت باشد که سر القاء وانکشاف آن معرفت همین
ست وازین باب هم در همان مکتوب که سخن از وراء سیر النفسی
واقفاتی کرده اند بسیار رقم نموده اند اما اگر در مسئله ومعامله از مسائل
ومعاملات این طائفه علیه که آن را نزد علماے قشر بظاهر شرع
موافقتے نبود وحضرت ایشان را تاویلات قوے علماً وحالاً
دران عطا فرموده بودند مهما امکن در اثبات آن معامله ومسئله
مختصه صوفیه بدلائل عقلیه ونقلیه وذوقیه مے کوشیدند ودر مدت
علو حال ومقال این خداوندان کمال واکمال تحریرات بلند
وتقریرات ارجمند درمیان مے آوردند مثل مسئله وحدت وجود که در
دفاتر مکتوبات شریفه بجهة تحقیقات والا وتدقیقات زیبا که بیان آن فرموده

وآن را بر طبق شریعت غرا اثبات نموده مانا که یکے از علماء ظاهر گفته باشد
که این مسئله باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند و نوشته
که در کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا بار دارد در آن
موطن که ایشان از این مسئله عالیشان دم زده اند استیلاے حق
ست و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را
و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک ست
که باطل از سایه ایشان بگریزد کجا بگردد دامن ایشان آویزد اینجا همه
حق ست و براے حق ست علماء ظاهر بین از حقیقت ایشان چه دریابند
و غیر از مخالفت صورے چه فهمند و از کمالات ایشان چه فراگیرند لمثلهٖ
و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشته محبت با جناب
قدس قوے دارند و محبت ماسوے را فداے مطلوب حقیقی ساخته اند
ناچار بحکم المرء مع من احب از راه این معیت جبّی مطلوب حقیقی میرسند
و از تنگناے تجلیات و ظهورات که منسوب بظلال ست وارسته باصل
الاصل میپیوندند مقامے که آنجا علم علماے ظواهر میرسد این بزرگواران
بقلاب محبت منجذب سرگشته خود ها میرسند و اتصال بیچونے پیدا میکنند
این فرق از راه محبت و عدم محبت آمد هر که محب است و از غیر محبوب
گسسته است بمحبوب میپیوندد و هر که این محبت ندارد بلعلم کفایت
میکند و آنرا مغتنم میداند بل جائے که آن بزرگان خود ها میرسند علم
اینان هم آنجا رسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا دهلیز مطلوب بیست
و آنکه واصل بمطلوب سب با مطلوب ست معیت هیچ دقیقه نمیگذارد
که نصیب واصل نشود انتهی و ایضاً بتقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

و فروع دین تابع مجتهدین اند نه آنکه درین امور بر خلاف ایشان روند
کما ظن بعض الناقصین و نیز الهام این طائفه علیه مفید بسیار اسرار
خفیه ماذونات و مرضیات علیه است اما نه مثبت حل و حرمت شرعیه
کما توهم بعض الجاهلین رقم فرموده اند که معتبر در اثبات احکام شرعیه
کتاب سنت ست و قیاس مجتهدان و اجماع امت نیز مثبت احکام
ست بعد این چهار ادله هیچ دلیلے مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت
حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نه نماید و
ارباب ولایت خاصه یا عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کشوف و الهامات
ایشان را قربت نمی بخشد و از رقبهٔ تقلید نمی برآرد و ذوالنون بسطامی
و جنید و شبلی رحمهم الله یا زید و عمرو و دیگر و خالد که از عوام مومنان اند در تقلید
مجتهدان در احکام اجتهادیه متساوی اند آری فرق این بزرگواران
از راه دیگر ست اصحاب کشوف و مشاهدات ایشانند و ارباب تجلیات
و ظهورات هم ایشانند که بواسطه استیلای محبت محبوب حقیقی کل
سلطانه از ماسوی او تعالی گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت
آزاد گشته اند اگر حاصل دارند او را دارند و اگر واصل اند او را واصل اند در
عالم بیعالم اند و با خود بیخود اند و اگر میزنید برای او میزنید و بندیان ایشان
مطلوب را بواسطه غلبه محبت در مرات هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند
و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی او می یابند از منتهیان ایشان
چه نشان دهد که نے نشان اند قدم اول شان نسیان ماسوی ست از قدم
ثانی ایشان چه داند که برون آفاق و انفس ست الهام ایشان راست
و کلام با ایشان ست اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ

مے نمایند در رنگ مجتہد کہ تابع رائے و اجتہاد خود ست ایشان نیز
در معارف و مواجید مانع و الہام فراست خود اند حضرت خواجہ محمد پارسا
قدس سرہ نوشتہ اند کہ در افاضہ علوم لدنے روحانیت حضرت خضر
متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوات و السلام ظاہر این
سخن نسبت با بتدا و توسط خواہد بود معاملہ منتہی دیگر ست کما یشہد بہ الکشف
الصریح و مؤید این تخصیص ست آنچہ از حضرت شیخ عبد القادر جیلانے
قدس سرہ منقول ست کہ روزے بر سر منبر بیان علوم و معارف مے نمودند
درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلے بیا
کلام محمدی بشنو از ین عبارت شیخ مفہوم مے شود کہ حضرت خضر از
محمدیان نیست از ملل سابقہ است چون چنین باشد محمدیان را
چگونہ واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگر اند ماوراء احکام
شرعیہ کہ اہل اللہ بآن مخصوص اند چند ان معارف ثمرات اوست
و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول ثمرات اوست
و تا زمانے کہ درخت بر ماست ثمرات متوقع ست چون در اصل درخت
خلل رفت ثمرات معدوم گشت نے عقلے باشد کہ درخت ببرد و ثمرات
را توقع دارد ہر چند درخت را نیک تربیت کند ثمرات وافر آرد ثمرہ
ثمرہ اگرچہ مقصود ست اما فرع شجرہ است ملتزم شریعت و مداہن شریعت
را بر این مغنی قیاس باید کرد و آنکہ التزام دارد صاحب معرفت ست
ہر چند التزام پیش معرفت بیش و آنکہ مداہن از معرفت نے نصیب ست
بالفرض آنچہ بزعم فاسد خود دارد اگرچہ ہیچ ندارد از قلیل
استدراج ست کہ جوگیہ و براہمہ را در ان شرکت ست کل حقیقۃ

رتۃ الشریعۃ فہوزندقہ والحاد پس رواست کہ خواص اہل اللہ در معارف
ذات وصفات وافعال او تعالے بعضے از اسرار ودقائق فہم کنند
کہ ظاہر شریعت از ان ساکت ست ودر حرکات وسکنات اذن وعدم
اذن او تعالے دریابند ومرضے وغیر مرضے دانند بساست کہ در بعضے
اوقات ادائے بعضے از عبادات نافلہ را غیر مرضے یابند وبترک آن
ماذون گردند گاہے لوم را بہ ازیقظہ فہمند احکام شرعیہ باوقات موقتہ
واحکام الہامیہ ہمہ وقت ثابت اند وچون حرکات وسکنات این
بزرگواران مربوط بہ اذن ست ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نفل وہمان
فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الہام فرض پس دیگران گاہی ادائی نوافل
مینمایند وگاہے مرتکب امور مباحہ میکردند واین بزرگواران چون کار را
بامر واذن مولے جل سلطانہ میکنند ہمہ از فرائض ادامی باید مستحب
ومباح دیگران فرض ایشان ست ازینجا علو شان ازین بزرگواران
باید دریافت علماے ظواہر در امور دین اخبار غیبیہ را مخصوص باخبار
پیغمبران مے دانند علیہم الصلوات والتسلیمات ودیگران را در ان
اخبار شرکت نمیدہند این معنے منافی وراثت ست ونفے ست
مر بسیارے از علوم ومعارف صحیحہ را کہ بدین متین تعلق دارند آرے
احکام شرعیہ مربوطہ بہ ادلہ اربعہ است کہ الہام را در ان گنجایش نیست
اما امور دینیہ ماورائے احکام شرعیہ بسیار ست کہ اصل خامس در انجا
الہام ست بلکہ توان گفت کہ اصل ثالث الہام ست بعد کتاب وسنت
این اصل تا انقراض عالم برپاست پس دیگران را باین بزرگواران

چه نسبت بود بسیار ست که دیگران در بعضے اوقات عبادت کنند و آن
عبادت غیر مرضے باشد و این بزرگواران در بعضے احوال ترک عبادت
کنند و آن ترک مرضے بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از
فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن عابد میدانند این را
بیکار می شمارند سوال چون دین به کتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال
بالهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد و جواب
الهام مظهر کمالات خفیه دین ست نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه
اجتهاد مظهر احکام ست الهام مظهر دقائق و اسرار ست که فهم اکثر مردم
ازان کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح ست که آن
مستند براے ست و این مستند بخالق راے جل سلطانه پس در الهام
یکے قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی ست
لیکن ماخذ سنت ست چنانچه بالا گذشت اگر الهام ظنے است و آن اعلام
قطعے ربنا اتنا من لدنك رحمة وهيئ لنا من امرنا رشدا والسلام
علے من اتبع الهدے انتهے کلامه فی حق اولیاء مطلب از ایراد این
فقرات رائقه و این مقدمات سابقه و لاحقه آنست حضرت ایشان سراپا
غرق محبت و مدحت اکابر اولیا الله بودند رحمهم الله سبحانه و اگر
بندرت در بعضے کلمات ایشان سخن کرده اند بنا بر نیتی و حکمتے و کشف
و مشاهدتے بوده بالجمله اگر منصفے علو حال و کمال و کثرت معرفت
و علم و عمل و رعایت اتباع سنت بآن حضرت را تامل نماید دریابد
که حضرت ایشان را میرسد که از روے اجتهادات کشفیه و الهامات
لدنیه در بعضے کلمات مشائخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نمایند و ازان هیچ نفی قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این در میان
محل مشائخ بظهور پیوسته و هیچ از ردے انکار رهم نبوده از مشاجره که شیخ
ربانی علاؤالدوله سمنانی و مسئله از مسائل بشیخ اکبر محی الدین العربی
رضی الله عنهما نموده انکار آن بزرگ لازم نیامد نه بینی که هم شیخ سمنانی
ویرا عارف سبحانی گفته و در مصنفات خود بعلو مرتبه ستوده اینچنین ست
احوال مجتهدین میان همدیگر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجه اجتهاد او
متابعت رائے خود ست و مرضی استادش نیز دران ست و تلامذه باوجود
کمال ادب در حقیقت مسئله با ساتذه مباحثات و مناظرات نموده اند
و آن محمود بوده امام ابو یوسف در یک مسئله شش ماه با امام اعظم مناظره
نموده و در بسیار مسائل دے و امثال او بر خلاف رائے استاد خود
فتوے داده اند کما لایخفی کذلک مرتبه اکمال وارشاد و عرفان نیز
این صورت دارد و اما هر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبه نباشد
و بعضے فضلاے وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شرحی چنانکه
باید ندارد امروز در علم ظاهر و باطن یگانه زمانه ایشانند چه بود که شرحے
بنگارند چون الحاح اعزه از حد شد بنده را بقرأت عوارف امر نموده
بدین تقریب شروع نمودند شرحے عزیز در غایت بلاغت
معنے و فصاحت لفظ جزوے تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین معنی
گذرانیدیم که یاد آور محل از محال اذکار بتقریب علو سخن و دقیقات آن
ناگاه شیوه ظهور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست رود
حال آنکه من کهترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره شیخ حسن بزرگ
که مرد فاضل ست و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافته حضرت ایشان

بر مسئله از مسائل صوفیه صافیه رحمهم الله پیچیده بود حضرت ایشان
بعتاب و نخش تمام بوے نوشتند که این چیپ دن تو غایت بیجا و نابجا
واقع شده چنانکه در احوال مشار الیه این قصه بیاید انشا الله سبحانه و اگر
بعضے تصوف خوانان مقید بدعت و هوا یا بعضے از ارباب شوکت و غنا یا
بعضے علماے طالب الدنیا در مجالس از اسرار این طائفه بسوالے لب
میکشودند حضرت ایشان راه خموشے پیموده سیفرمودند تحقیق این امور
در کتب قوم مسطور ست از انجا باید طلبید و گاه بدو گاه در غایت اجمال
از سر وا میکردند روزے یکے از خوانین بزرگ در مجلسے از ایشان سوال
کرد اینکه صوفیه موحده عالم را نمودنے بود میگویند عجب سخنے ست که
باین مسئله دوزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او همه نمود
نے بود خواهند شد که آنها نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
و اهل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئله ندیدند و ایضا بسکوت
مطلق آن سائل را سرو نے شد و نیز از فحواے سوال او رغبت او را
برفع قیود شرعیه دریافته بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویه که
فریفته حظوظ آنایند و بشوق تمام آنرا جویان و از زوال آن سخت
هراسان و همچنین این عذابها دنیوے که می بینید و ازان خود را البعد جمیله
بکنار میکشید و بکمترین المے که خلیدن خارے باشد چه مقدار ازارمی یابند
همین لذات و حظوظ در بهشت و همان رنج و آزار در دوزخ اشد و ابقی
خواهد بود چنین لذتے را که آنجا تمام تر ست و ابدے طلب نمائید و هر چه
موجب حصول آن گردد با تیان آن سعے فرمائید و از چنین عذابے و
آزارے که آنجا سخت تر ست و سرمدے بپرهیزند و از هر چه باعث وصول

بآن بود بگریزند خواہ بحقیقت آن بود بود یا نمود نمے بود و کذلک مردمان از
دور و نزدیک بزبان قلم سوالات در میان اورده التماس جواب آن
مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
نمی پرداختند و گاہ بودے کہ مامور بجواب اونمی شدند و اگر لائق می یافتند
جواب آن می نگاشتند یا اشارتے میرسید ناچار بتفصیل یا اجمال کلمہ چند
بخامہ مشکین شمامہ میدادند موجب ظہور این مکاتیب کثیرہ با وجود کثرت
خاموشی و استغراق آن حضرت این بودہ و ابتدائے توجہ شریف ایشان
بہ تحریر اسرار عالیشان امر و اشارہ حضرت پیر بزرگوار ایشان بودہ ایضاً
اسرار و اوراد طیبہ عارفین بل در بعضے معارف تحسین از سید المرسلین
صلوات اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ و احبابہ اجمعین مشاہدہ فرمودند چنانکہ در
عریضہ کہ بحضرت پیر بزرگوار خود نوشتہ اند تصریح باین معنے نمودہ اند
آنجا کہ رقم فرمودہ اند ہمو در کشف ہریک از مقدمہ مذکورہ بمقتضائے
وقت مسودہ کردہ شد بعضے متممات و مکملات آن علوم مسطورہ نیز
مخطور شدہ بود فرصت تحریر آنہا نشد کہ حامل عریضہ داشت راہی شد
انشاء اللہ تبارک و تعالے متعاقب بخدمت خواہد فرستاد الحال رسالہ دیگر
بہ بیاض رسیدہ بود فرستادہ آن رسالہ بالتماس بعضی یاران میسر شد
کہ التماس نمودند کہ نصائح بہ نویس کہ در طریق نافع بود و بمقتضای آن زندگانی
کردہ شود الحق رسالہ غیر مکرر کثیر البرکت ست بعد از تحریر آن چنان معلوم شد
کہ حضرت رسالت خاتمت علیہ السلام و الصلوۃ و التحیۃ با جمع کثیر از مشائخ امت
خود حاضر اند و ہمین رسالہ را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
آنرا بوسہ میکنند و بمشائخ مینمایند کہ این نوع مستفادات می آید اصل کرد

وجماعه که باین علوم مستعد گشته بود زر انوار اے وممتاز ند وعزیز الوجود روبروے
آن حضرت علیه الصلوة والسلام ایستاده اند والقصه طولها ودرهمان مجلس
باشاعت این واقعه را امر مودند ع باکریمان کارها دشوار نیست انتهی
کلامه العالے بمقتضاے آنکه ایشان را بوراثت جد معظم خود فاروق
اعظم رضی الله عنه از محدثیت بفتح دال نصیبه فراوان داده بودند چنانکه
سابقا اشارت بآن رفته لاجرم این همه اسرار ومعارف از دست سبحانه
که بزبان این بنده برگزیده خود اظهار نموده ع زبانے زما بود وگوینده تو
شاهد این معنی ست قصه که راقم این حروف آنرا در دیباچه دفتر ثالث
مکتوبات آن حضرت بتفصیل نیز رقم نموده ومجملین انیست که بعد از اتمام
دفتر اول مکتوبات وپیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان را از غایت
انکسار دید قصور احوال واقوال که این دید لازم این طائفه ست بر خاطر
عاطر گذشته که آیا اینهمه معارف که بتحریر آورده ایم مقبول ومرضے او
سبحانه باشد یا نه مقارن این اندیشه ندارد رسیده که این علوم که در تحریر
وتقریر تو آمده همه مقبول ومرضے ماست باز درین اثنا ملهم گشتند که اینهمه
که نوشته بلکه هر چه در گفتگوے تو آمده است همه مقبول ومرضے ماست
بل این همه را ما گفته ایم وبیان ماست ودران وقت آن علوم ومعارف را
یکیک در نظر ایشان داشته اند وهمه را دران حکم داخل یافته اند از انگاه
به تحریر مکاتیب جلد دوم پرداخته شتافته اند وایضا حضرت در خاتمه مکتوب
دوصد وسی وچهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصه عالیه رقم نموده اند
که این معارف که مسوده یافته است امید ست که از الهامات رحمانے
باشند که اصلا شائبه وساوس شیطانی را درانجا مجال نبود دلیل بر حقیت آنکه

چون در صدد تحریر این علوم شد و ملتجی بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ
گشت دید که ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام از نواحی آن مقام
دفع شیطان میکردند و نمیگذاشتند که در جوانب آن مکان بگردد و چون
اظهار نعم جلیله از اعاظم محامد ست باظهار نعم عظمی جرأت نموده آمد رجا
که از منظنه عجب مبرا باشد چگونه عجب زا گنجایش باشد که بعنایت الله سبحانه
نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب عین ست و کمالات منسوب باو
و ایضاً موید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافته یکی فرمودن
سید الانام علیه الصلوة والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودن
مرتضی کرم الله وجه ایشان را که آمده ام که ترا علم سموات بیاموزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجب که بنده آنرا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان
مبارک آنحضرت استماع نموده که روزے فرموده اند بر ما چنان ظاهر
گردانیدند که مرقومات ما بنظر اقدس انور حضرت مهدے آخر الزمان علیه الرحمه
والتحیة والرضوان خواهد در آمد مقبول حضرت او خواهد شد این نکته تحریر
ازانست ۵ برنوحه شب و روز ازان میچیم ۵ تا بوکه یکے نالہ بگوشش
تو رسد ۵ و اگر آن قصه را داخل آن خصایص حضرت ایشان که در فصل نجم
ذکر یافت نیز مے نمودم گنجائے داشت و دیگر باعث برین تحریر تحدیث بنعمت
و تشویق اهل طلب و ارادت و تخفیف باز غلبات حال و نسبت ست چنانچه
در مکتوبات باین بواعث مذکورات تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند مقصود
ازین گفتگو اظهار نعمت حق ست سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت
بتحصیل خود بر دیگران معرفت خدای عزوجل بر آنکس حرام ست که خود را

از کافر فرنگ بہتر داند تکلیف از اکابر دین ست ولے چون شہ مرا بر داشت
از خاک ہ سنر و گر بگذرانم سر زا فلاک ہ اگر بر رویدا ز تن صد زبانم ہ چو سوسن
شکر لطفش کے توانم ہ و نیز رقم فرمودہ اند کہ طائفہ از ارباب توحید انانند
کہ استہلاک و اضمحلال در شہود خود بر وجہ اتم پیدا کردہ اند و ہمت ایشان
آنست کہ در مشہود خود مضمحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
ایشان ظاہر نشود رجوع انا را بر خود کفر میدانند بعضے از ایشان
میفرمایند کہ اشتہی عدمًا لا اعود ابدًا عدمی میخواہم کہ ہرگز او را وجودی نبود
ایشان اند مقبول محبت و حدیث قدسی من قتلتہ فانا دیتہ در شان ایشان
متحقق ست ہمیشہ در زیر بار وجود اند و لحہ آسایش ندارند چہ آسایش در
غفلت ست بر تقدیر دوام استہلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
ہروی میفرماید کسی را کہ مرا یک ساعت از حق سبحانہ غافل سازد امید ست
کہ گناہان او را بخشند وجود بشریت را غفلت در کار ست حق سبحانہ از
کمال کرم خویش ہر یکے از ایشان را باندازہ استعداد او با مورے
کہ مستلزم غفلت اند ظاہر ایشان را بآن امور مشغول ساختہ است
تا آن بار و خود نہ الجملہ از ایشان تخفیف یابد جمعے را بسماع و رقص الفت
دادہ اند و طائفہ را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شعار ساختہ
و گروہے را بہ بعضے امور مباحثہ مشغول داشتہ عبد الرحیم اصطخری
ہمراہ سگبانان بصحرا میرفت شخصے از عزیزے سر آن پرسید فرمود
تا نفسے از بار وجود خلاص شود انتہے کلامہ العزیز برخوانندگان معارف
حضرت ایشان مستور نیست کہ علوم ایشان را از علو و رفعت و غموض
و وقت پایہ دیگر ست و از ناز کے سرمایہ دیگر روزے این حقیر از

از زبان شریف شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاهری از منقول
و معقول مهارت تمام نبود و از غوامض کلام این طائفه علیه خصوصاً دقائق
حقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس سره اطلاع فراوان نباشد
قدر علو معارف ما و نارگیهای آنرا در نیابد ؎ در نیابد حال پخته
هیچ خام ؛ پس سخن کوتاه باید والسلام ؛ از مرقومات متبرکات حضرت
ایشان یکی فقرات عالیات مبدء و معاد ست و فقرات شریفه
معارف لدنیه و رساله جذب و سلوک و رساله مکاشفات غیبیه و رساله
شرح رباعیات حضرت خواجه باقی بالله طاب ثراه و رساله تهلیلیه و رساله
رد شیعه و تعلقات عوارف و غیر ازین رسائل دفاتر ثلثه مکتوبات
قدسی آیات ست اما دفتر اول متضمن بصد و بیست عریضه و دو صد و نود و سه
مکتوب ست که مجموع سے صد و سیزده گردد از خوارق حضرت ایشان
که فقیر مطالعه نموده یکی اینست که چون بنام هریک از مخلصان
مکتوبی مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزوی این دولت بردل گذشت
و نیز مخطور دل مکسور میشد که اگر بنا گاه بعنایت الله رقیمه شریفه نامزد این احقر
گردد آن رقیمه خاتمه مکتوبات آن دفتر باشد که من فرود همه مخلصان
این درگاهم چه دولتی باشد اتفاقاً چون بتقریبی خواستند که نوازش نامه
باین غلام مهجور مترددی برهان پور مرسل دارند چون برنگاشته اند
فرموده اند که باین مکتوب که بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را
که برطبق عدد رسل و اصحاب حبش بدرگشته ختم نمایند فحصل مرادی
بکرامت چون بنده تاریخ اختتام این مجلد را در المعرفة یافته بود فرمودند
که نامش نیز همین باشد اما جلد ثانی مشتمل ست بر نود و نه مکتوب

موافق اسمای حسنی جلد سوم محتوی ست بر صد و چہاردہ مکتوب بر طبق سور
قرآنی بعد از تمامی جلد ثالث و مہجورے بندہ از استان بعضے مکاتب
دیگر کہ شروع دفتر چہارم بود و بظہور آمدہ بود و ہنوز بچہاردہ مکتوب نرسیدہ
کہ آن ماہ چہاردہ آسمان قطبیت رو در نقاب مغرب تراب کشیدہ
قدس اللہ سرہ النور و نور مضجعہ المعطر بحرمۃ سید البشر و الصلوۃ و السلام علیہ
و علی آلہ و اصحابہ و احبائہ الی یوم المحشر ناچار آن مکتوب را داخل جلد ثالث
نمودہ شد اکنون وقت آن رسید کہ بیان این مطلب مزبور را بدین
فقرہ متبرکہ از حضرت ایشان ست ختم نمائیم انگاہ زبان خامہ را بہ بیان
چند معرفت مسموعہ کہ داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست و تازہ
و جدید ست بکشایم بعنایت اللہ سبحانہ و کرمہ فقیرہ اولے در مکتوبی
بیکے از ہم پیرہاے متردد الاخلاص طالب خوارق نوشتہ اند علوم
و معارف الہامیہ از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لہذا معجزہ قرآنی
از سائر معجزات اقوے و ابقے آمد چشم بکشائید کہ این ہمہ علوم معارف
کہ در رنگ ابر نیسان مے ریزد از کجاست علومے با این ہمہ کثرت تمامی
موافق علوم شرعیہ و سر موے مخالفت سنت را دران گنجاے
نہ این خصوصیت علامہ صحت علوم ست حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ
الاقدس نوشتہ بودند کہ علوم شما ہمہ صحیح ست الا چہ فائدہ کہ سخن حضرت
خواجہ بشما حجت نیست ہر چند خود را پیرپرست نامیدہ آید فقرہ ثانیہ در آخر
معارف عالیہ مکتوب بیان طریق بر نگاشتہ اند کہ این ست بیان طریقی
کہ حضرت حق سبحانہ تعالے این حقیر را باین طریق ممتاز ساختہ است
از بدایت تا نہایت و بنیادش نسبت نقشبندیہ است کہ متضمن اندراج

نہایت در بدایت ست برین بنیاد عمارتہا ساختہ اند و کوشکہا بنا فرمودہ
اگر این بنیاد نے بود معاملہ اینجا نے افزود تخم او از بخارا و سمرقند
اوردہ در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک پنجاب و لطجاست گشتند و بآب
فضل سالہا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مربی ساختند چون
آن کشت بکار بکمال رسید این علوم معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الذی
ھدانا لھذا وما کنا لنھتدی لولا ان ھدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق
فقیر ثناء اللہ در علوم معارف کہ ترجمان احوال و مواجید ند اگر تناقضے
و تدافعے مفہوم گردد حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
چہ در ہر وقتے احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقامے علوم و
معارفے جدا پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل
احکام شرعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام متناقضہ مے نمایند
و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ مے شود آن تناقض
و تدافع مرتفع میگردد للہ سبحانہ حکم و مصالح فی ذلک فلا تکن من الممترین
انتہی کلامہ العزیز اما معارفے کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع
نمودہ اگرچہ برائے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتابے باید پرداخت لیکن عشر
را ازان اینجا در ضمن ہفت برکت مے نگارم و انتظار فرصت
تحریر بقیہ آن در اوراق دیگرے برم تا کے میسر آید ؎ فرخندہ شبی
مکرر این دو بیت مولوے معنوے را قدس اللہ سرہ کہ ؎ عشق معشوقان
نہان ست و ستیر ۔ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ۔ لیک عاشق عاشقان
تن زدہ کند ۔ عشق معشوقان خوش و فربہ کند ۔ بر زبان آوردہ اند فرمودند
عشق معشوقان را از علوم مرتبہ ہیچ مناسبتے بہ عشق عاشقان نیست

زیرا که متعلق عشق معشوق همان ذات عاشق ست نه آنکه صفتی از صفات
عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق ست مگر آنکه عاشق را
بمرور تصرف استیلای عشق از صفات معشوق بذات معشوق برد تا
مجتبش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق بعاشقی نسبت پدید آرد
چنانکه در اواخر از مجنون عامری نقل کنند والا در ابتدا و توسط عشق
عاشق منظور صفات معشوق ست از صباحت خد و رشاقت قد و
ملاحت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشه چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو
و امثالها اما در عشقی که معشوق را العاشق ست هیچ یک از اینها ملحوظ نیست
آنگاه فرمودند عشق صفات را نه آرامی و تلوین ناگزیر ست از اینست
که عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ست و عشق ذات موجب آرام و تمکین
است نزاری عاشق و فرهی معشوق آثار آن و این ست و آنکه عشق
معشوقان نهان و ستیر ست نیز بمحبت ذاتیه مشیر ست لان الذات
اخفی من الصفات و اوق منها این حقیر بعرض رسانید که آیا در عشقی
که معشوق را العاشق ست ملحوظ معشوق آن نخواهد بود که این عاشق
از بین محبوب من ست که گرفتار من ست فرمودند این ملاحظات نیز مفقود
مینماید و محبت معشوق نه کیف ظاهر میشود انتهی ما سمعت من لسانه الشریف
و این تعبیری بود از ان حضرت بر مزی که تعلق بکریمه یحبهم و یحبونه ؛
داشت فهم من فهم ب۲ روزی یکی از دریشان منظور حضرت
ایشان بعرض رسانید که در کتابی دیده ام که غوث ربانی شیخ ابوالحسن
خرقانی فرموده قدس سره در هر چیز رحمت ست الا در محبت که بکشند
و از کشته دیت خواهند معنی این کلام چه باشد حضرت ایشان

برعرش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند باضطراب اعرابش
فرود آمده و ساعتے مراقب بنشستند بعد ازان روے بحاضران کرده
ازین میان این بیچاره دل آزاره را مخاطب ساخته فرمودند این کلام
از زوال عین و اثر عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب
بدین مقال کشوده با آنکه در حق او هیچے از معشوق رحمت اند رحمت ظهور
ننماید اما این بیچاره عاشق از فرط تعطشے که بیقا و تحقق معشوق دارد
انکار رحمت نمیداند زیرا که اندم که آن کشته محبت از معشوق دور بود
شنیدن نام بل خیر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما وے
رحمت رویت معشوق را امید النست مجرد آن نوید پیش او عدم رحمت
بود رحمت قربت را امید النست چون برحمت محبوب از دورے
نزدیکے آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاهدت معشوق را
امید النست چون برحمت محبوب بمشاهده رسیده بعطش او انرا نیز عدم
رحمت دانسته رحمت هم آغوشی محبوب را امید النست چون برحمت محبوب
هم آغوش محبوب شد از بس استسقار آن تشنه آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
عین معشوق شدن را امید النست چون برحمت معشوق آن نیز شود
چندان مرتبه دیگر درین تحقق و عینیت مندرج ست که تعطش او رحمت
آنرا داند و آنچه درست از غلبه شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفته از
کشته دیت خواهند او بدانستگی خود خود را کشته محض یافته و مواخذه
که بردار فنائے بقایائے آثار بیرود دیت فهمیده متحیرانه می گوید آنچه
میگوید انا نمیداند که در هر مرتبه قتل او با تمام نرسیده بود رمقے باقی بود
و بعد از قتل دوم که ازاله آن رمق بود بمعنی دقیق تر در نظر قاتل نمود

کہ بدفع آن بیکوشید اینجا وبت طلب نمودن قائل از مقتول آنست
مقتول خود را ہمگی باو سپارد تا سر ہوے ازو با دست قائل مواخذہ
دیت درمیان دارد وچہ گویم کہ بروجہے رود وچہ بے بیند وچہ میدہد
ع قلم اینجا رسید وسر بشکست ۔ وتوجیہ این کلام وتوجیہ نیز برین وجہ
فرمودند کہ بکشند دازکشتہ دیت خواہند یعنی بفنائے کہ زوال عین
واثر لازمہ آنست مقتول سازند وبا آن ازو تکالیف عبودیت خواہند
وظائف شرعیہ طلب دارند ۔ سہ روزے درسفرے کہ ہوا در
غایت رطوبت ولطافت بود صحرا در نہایت خورمے وحضرت
ووقت حضرت ایشان باوجود استمرار وقت درکمال علو ورفعت
بخدومزادہ عالے مشرب جامع الاسرار والعلوم شیخ محمد المعصوم سلمہ اللہ
وباین مسکین مغموم توجہ نمودہ فرمودند کہ عارف سبحانے شیخ ابوالمکارم
علاء الدولہ سمنانے قدس سرہ میفرماید رباعیہ این وہم بود کہ زتو دوے
برخیزد ۔ امکان وحدث بروی برخیزد ۔ گر لطف خدا در رسد از راہ کرم
شاید کہ دمے از تو توئی برخیزد ۔ این رباعیہ شیخ اشارہ بزوال عین مینماید
اگرچہ قائل آن قدس سرہ آن زوال را جز لمحہ نمی داند زیرا کہ از ازالہ عین
جز بہ تجلے ذاتے تیسر نمیگردد وچون تجلے ذاتے نزد قائل نیست مگر
برقے لاجرم اثر او کہ رفع تو ئے ست وآن ایماست بازالہ عین
دمے ولحظہ باشد وآنکہ گفتم زوال عین جز بہ تجلے ذاتے صورت
نمیگیرد اگرچہ بیان آن تفصیلے دارد اما مجملش آنست کہ چون
اسمے وصفتے ملحوظ بود لاجرم عین ماہیت عارف درمیان
حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد وانگاہ فرمودند خاص مخصوص

قدس سرہ زوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلی ذاتے را جز بصورت متجلی
لہ اثبات نمینماید آنجا کہ در فص شیثیہ میفرماید التجلی من الذات
لا یکون الا بصورۃ المتجلی لہ فالمتجلی لہ لا یری الا صورتہ فی مراۃ الحق
و نیز مے فرماید عین کہ معلوم ست از معلومات الہی اگر زائل گردد انقلاب
علم او سبحانہ بجہل لازم آید و ہذا محال و اعتقادہ ضلال و بزوال اثر
برین بزرگوار قائل نیست میگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونہ رود
و در کلام بعض صوفیہ چنان مفہوم مے شود کہ عین زائل شود اما اثر
ماند اما نزد ما حق آنست کہ عین و اثر ہر دو زوال پذیرد چنانکہ
کلام شیخ بلند سیر ابو سعید ابو الخیر قدس اللہ سرہ العزیز مصرح این
مطلب است اما آنکہ بزوال عین رفتہ و زوال اثر را منع نمودہ
مشیر ست این مقولہ از وے بر آنکہ زوال عین از و بکلیت متحقق
نشدہ کہ اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوہر چون جوہر رود عرض
چگونہ ثبات یابد چون سر رود درد سر چون ماند بعد ازان آن
رباعیہ شیخ مہنہ قدس اللہ سرہ را کہ در جواب سائل از محو اثر
نوشتہ فرستاد خواندند و مصراع چہارم او را تکرار نمودہ فرمودند
ما بزوال عین و اثر شیخ مہنہ موافقیم اما چون من ہمہ معشوق شدم
عاشق کیست نگویم بل چون شیخ سمنانے گویم تو بے برخیز
اما دوئے برخیزد و لیکن شیخ سمنانے آنرا دوئے گوید و ما مستمر
شدہ ایم کہ نزد ما متجلی ذاتے دائے بودے و نیز فرمودند زوال
عین و اثر را لازم بود برخاستن دوئے بل نشاید زیرا کہ ہستے
ظل را بود از اصل و دلیت بود کہ از خود می دہد چون باصل دہد دوئے

برخیزد چه توئی او همان ماهیت مودعه بود اما دوئی هر جا باشد که خلل
اصل نشود فهم سن فهم و بسا تحقیق و تدقیق درمیان نهادند که حافظه بل
ادراک بنده بان کوتاهی نمود و بدین تقریبات فرمودند که شیخ
علاؤالدوله ازان قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گویند
آن همه غوغا ازان دارد که قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میداند
و غیر خاص و عام قسمے ثالثے نمیگوید و الحق بحسب عرف و قانون منطقی
و کلامے این چنین ست اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلقی از قید
اطلاق نیز ورا گفته و این قسم ثالثے ست که مصطلح شیخ ست بدین تقریر
هیچ نزاعے نیست مگر لفظے ۳ روزے بتقریب آن کلام صاحب فصوص
قدس سره که فرموده ان شئت قلت انه لا العالم حق وان شئت
قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه وخلق من وجه وان
شئت قلت بالحیرة لعدم التمیز بینهما فرمودند تمیز نمودن میان موهوم و
موجود دیگر ست و متمیز دگشتن آن دیگر و نیز فرمودند که همچنین میان نفی
و انتفا فرقی ست بس شگرف که نفی در بدایت و توسط با شد و انتفا در
نهایت و هم بدین تقریب فرمودند در طریقه حضرت خواجگان ماقدس الله
اسرارهم هم تعلیم و تعلم اسم ذات آمده و هم نفی اثبات انچه ما را معلوم شده
آنست که هم ذات را بجذبه مناسبت بیشتر ست و نفی و اثبات را بسلوک
و چون درین طریقه در بدایت تقدم جذبه مناسب حال مبتدی ست
مبتدی این طریقه را اولے تکرار اسم ذات ست و چون بسلوک قدم نهد
لائق حال او نفی و اثبات ست ۵ روزے یکے از اصحاب صاحبدل
ایشان در خلوتی که بنده نیز حاضر بود معروض داشت که معامله خود را عجیب می یابم

در محفلها و هنگامها ظهور نسبت و حضور را بیشتر می بینم و در خلوات و تنهائی کمتر آیا سر این معنی چیست فرمودند که یکے از اصحاب حضرت خواجه احرار قدس سره از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان با محبوبست چون محبوب را بخلوت خوانند در حیا رود و حضرت ایشان بعد از ادائے کلام حضرت خواجه رضی الله عنهما این حقیر را بخطاب سرافراز کرده فرمودند این جوانے هست از حضرت خواجه بحسن ادا و لطافت طینت آسا اما حل این دقیقه در میان نیامد بنده معروض داشت که حل آن چیست فرمودند ظاهر را با باطن الفت و نسبتی ست چون نسبت و الفت آشنایان و همنشینان باهم و هر یک از باطن و ظاهر سالک را بکارے که لائق او ست داشته اند باطن سرگرم معاملات خود ست از توجه و مراقبه و حضور و ظاهر نیز مشغول معاملات خود از امور حسیه سالک را در محافل کثرت بنا بر اختلاط و الفت این و آن ظاهر از غایت اشتغال با مور متوجه الیها از الفت و مصاحبت این رفیق و اشنای خود که باطن ست زائل کرد و باطن او ناچار بی برج و مزاحمت اختلاط او سر کرم کار خود باشد و این غلبه حضور و حلاوت و از آن ست و چون سالک بخلوت رود ظاهرش از شاغل پرداخته متوجه باطن گردد و باطن بحکم الفت روی باختلاط مصاحب خویش آورد در کلبه توجه آنسوی بی سوی او تجلی رود و ناچار حضور و آرامش تقلیل پذیرد بنده بعرض رساند که بسا باشد که سالک این طریقه را در خلوت قیاس با انجمن آرام و حضور نیز روی نماید وجه آن چه بود فرمودند باطن این سالک را قوتی میسر گشته که بر ظاهر او غلبه آمده او را نیز بکار خود آورده بل بر نگ خود برآورده و ازین اتفاق نسبت آرام تزاید پذیرفته پ۶ وقت رخصت بنده را در خلوتی طلبیده از انچه دیده بود و دانسته پرسیدند

معروض

معروضداشت بتقریبی که درمیان بود فرمودند بدانکه چنانکه ذات او سبحانه
دراداراک و مراقبات ما نیاید صفات او تعالی نیز چنین مینماید که هرچه اضافات
واجبی تعالی بدریافت سالک در آید ظلال آن صفات بوده انچه مختار ماست
آنست که بحکم اذکردنی اوقات خود را بیاد و ذکر او سبحانه مستغرق دارد
تا او سبحانه بحکم اذکرکم ترا بکرم چگونه یاد کند که وعده یاد فرموده و نے تخیل و
تکلیف تو از و سبحانه بر تو چه ظاهر شود و ذکر بغرض حصول احوال و مکاشفات
نگوئی و مطلب در تخیله جاندهی و نے غرض انه بل بجان منت داشته بذکر
وعبودیت پردازی اگر قبول کند بهرچه او سبحانه بآن نوازد و آن بر طبق
معتقدات اهل حق رحمهم الله بود بران اعتمادے نمای و شکر بجا آورده هل من
مزید گوئی والا امتیازی نبنی بعد ازان فرمودند سبحان الله وبحمده ما را باوجود
حصول کمالات ذاتیه از بس مراعات نیز با او سبحانه در مراقبات صفات و تصور
آنها خوف وحیرت می آید و بعضے مشائخ وقت را می شنویم که بمبتدیان مراقبت
ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بنور نے رنگ نے چیزکه محیط همه عالم ست تعبیر
مینمایند واز بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را منبسط
وعریض در تخیل مے آرند حق سبحانه ازین تخیل ایشان منزه است بسیطی
حقیقی که آنجا انبساط را عرض وطول ومانند آن را واین تخیلات را راه نیست
بے روزے در محفل شریف سکریات وسطحیات بعضی عرفا رحمهم الله مذکور شد
که خادمان وناتمامان آزاد ست آویزساخته اند وتساهلات در دین پیش گرفته اند
حضرت ایشان فرمودند اگرچه از صوفیه صافیه فوائد بسیار بدین محمدی وملت
احمدی صلی الله علیه وسلم رسیده که بسیار فاجران این امت به یمن انظار این طائفه
وصحبت ایشان از صالحان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بسا ظلمات بدع مندفع شد و بسیار

اسرار خفیه کتاب سنت بکشف ایشان بعرضه بیان آمد لیکن بسیار ضرر ها هم از
مستان این طائفه بدین بین لاحق گشت و ناقصان بیباک را تکیه گاه آمد که کلماتی
در سکر حال از ایشان سرزد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ما خود می گشت
اگرچه مقصد آنان از ان کلام معنی تمام بود اما چون دیدهٔ ادراک این ناقصان را
نوری که بآن نور جمال معنی مستور را مشاهده نماید و از کجی برانند نبود لاجرم روی نمود
آنچه نمود و حق را سبحانه در ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها خواهد بود
بلکه این طائفه در تکلم باین نوع کلمات متشابه بسمات برسنت الهی رفته اند و انبیا
رحمهم الله از تخلق باخلاق الهی آن نوع سخنان متشابه روی داده زیرا که در کلام
او سبحانه متشابهات آمده چون ید و استوی و جنب که مجسمه باطله از انجا به تجسیم رفته گمراه
شده با آنکه او تعالی عالم بود به لغزش اقدام افهام آنها از ان عبارات مع ذلک
بنا بر حکمتی فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون ضحک الله و ان الله خلق آدم علی صورته
و امثالها آمده با آنکه انبیا سیما سرور ایشان علیه و علیهم الصلوة و السلام در غایه صحو
و نهایه رعایت کلام حقیقت و عدالت با نتظام اند پس از طائفه اولیای را که مثل این
پا زیاده ازین سر زند عجب نباشد ارباب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بدل
ناقص شود اصحاب بطلان را معنی دیگر کینه مصر مار للمحبوس و مار للمحبوبین این قسم
کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفه باشد بعد ازان فرمودند
که ما که همگی خود را البشریت در داده ایم و بحذمت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها
الصلوة و التحیه همیشه بر پا استاده از زبان قلم ما نیز بعضی کلمات سکر آمیز بر آمده
که تا دوران چه در یابد انتهی کلامه الشریف اللطیف فی حق کلامه و کلامهم راقم این
حروف عفی الله عنه میگوید که این فرموده حضرت ایشان که درین صحیفه سمت
گذارش یافت رافع ست تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

نیز مینماید از جملهٔ آن تشکیکات یازده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض بمکاتیب
عربیه یازدهم ست از عرایضی که آن حضرت به پیر بزرگوار خود با میران بزرگ مرسل
داشته اند و حاصل اینست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشائخ عبور و مرور
بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین دست داده است
تا آنکه سر و عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی داده است و مردم ازین
کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فهم نموده اند بصاحب آن مقام اما این
دریافت انان را از قوت تدبر کلمات این طائفه علیه بظهور رسیده زیرا که هر که
آشنای اصطلاح و کلمات مورث الفلاح این طائفه باشد میداند که مراد ایشان
قدس الله سره خود نیز در دفاتر مکتوبات قدسی آیات تصریح و کنایات رفع این
شبهات نموده اند که بر خوانندگان متصف بصفت عرفا متصف مخفی نخواهد بود
از انجمله مکتوبی ست که بشیخ حمید بنگالی نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب در
احوال مشار الیه خواهد آمد انشاء الله یا فقره دیگر که بنده از مکتوب آخر آنجا نقل
کرده و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم که آن مکتوبیست بنام
سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله رفع این شبهه بلطیفهٔ احسن نموده اند من
اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندانسته اند که عجب تر ازین سخنان از
بزرگان کمل سر بر زده باید که سلطان العارفین ست فرموده لوائی ارفع من
لوائی محمد آنرا چه تاویل دارند و شیخ اکبر محی الدین العربی که خاتم النبوة صلی الله
علیه وسلم خشت فضه گفته و خاتم الولایت را که خود باشد خشت ذهب خوانده
و نیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف و علوم از خاتم الولایت مینماید در حل
آن چه میفرمایند و آنکه در مقامات قدوة المتاخرین خواجه بهاء الحق والدین
قدس سره مرقوم است که حضرت خواجه بتقریب هدایت و توسط سلوک خود

فرموده اند که در مقام متصور و ابو یزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند
رسیدم تا بجائیکه بنا بر گاهی رسیدم که از ان معظم تر بارگاهی نبود دانستم که بارگاه
محمدی ست علی ساکنها الصلوة والسلام گستاخی نکردم و انچه ابو یزید کرده بود
من نکردم و همدران مقامات ست که حضرت خواجه فرمودند سلطان العارفین
ابو یزید بسطامی قدس سره فرمودند در ینمقام سیر در صفات انبیا علیهم السلام
سیر میکردم ببارگاه محمدی صلی الله علیه وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر
کنم رو بر پیشانی من نهادند حضرت خواجه بزرگ فرمودند که چون من بعنایت
الهی در سیر مقامات باینمقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانه احترام
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خانواده
مرقوم ست که حضرت خواجه فرموده اند چون من تواضع را سر نیاز بران آستانه
نهادم بر من کرم فرمودند و مراد اخل آن مقام گردانیدند انتهی در کلام این
اوبزرگ دین چه میگویند هر تاویلی که آنجا میکنند اینجا همان کنند آنکه بمقام محمدی
رسیدنا چار از مقامات سائر انبیا بالا رفته باشد پس اگر ازین کلام این طائفه
مساوات و تفوق آنها بر انبیا مراد میدارند عیاذا بالله منه بکجا تسخیر خواهد شد
پس اکابر دین و روسای محققین رضی الله عنهم اجمعین را در امثال این
همان مراد ست که ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان دران مکاتیب
که تعیین نمودیم بوجه احسن بیان فرموده اند باینها رجوع باید نمود امید ست
که هیچ شبهه نماند و حضرت خواجه منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر الله تربته
در یکی از مصنفات شریفه خود می آرد همچنانکه در عالم شهادت انبیا و خلفای
انبیا را علیهم السلام والصلوة اماکن خاصه هست که مسافران و سایر زایران
بزیارت آن میرسند و استفاضها میکنند و گدای وسیله مینمایند کذلک در

در عالم غیب نیز ایشان را مقامات ست که سالک طریقت جهت در یوزه
فتح کار و برای پوزه لغبت احوال باین مقامات انبیاء عظام و اولیای اعلام
نیز میرسد و بر آستانه ایشان روی نیاز نهاده مسالت گشایش مینماید بلکه
لیاست که گشایش در کار نه بیند تا بعتبه علیه مقام محمدی علی صاحبه السلام
الابدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه الله باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام
شیخ تو این قضیه مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
گفتم صاحب این سخن را فقیر میداند که از کمل علمای عاملین ست صاحب
احوال بلند و معرفت ارجمند و از پیر و دستگیر بکرات آیتی را شنوده پس این قسم
کلام از ایشان متضمن معنی صادق و سزا لایق ست گو مارا و ترا معلوم و مکشوف
نباشد و حال آنکه از سلف شکل ترازین کلمات نشنوده ایم و هر یک را از روی
عقیده تاویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن مشکک خاموش گشت
بذا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه میان مردم
مشهور تر بود و از اذهان ناتمامان دور تر شبهات دیگر را بران قیاس کنند
و خود را از سوء ظن باکابر دین و وارثان سید المرسلین علیه و علی اتباعه افضل
الصلوات و التسلیمات خلاص کنند فصل هشتم در بیان بعض خوارق
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس هر چند بحکم کلام ذوالاحترام
قطب وقته ابوالحسن نوری نور الله مرقده که فرموده اعز العلامات فی زماننا شیاع
عالم بعمل لعلمه و عارف ینطق عن حقیقته همان کثرت علم و عمل و معرفت اکمل
حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود نیز بحکم آنکه گفته اند ع اشرف معجزات
قرآنست دقائق حقائق آن غوث الخلائق عظیم ترین خوارق ست و بعضی
آن خصایص علیا که در فصل پنجم بزبان قلم رفت هر یک آیت اسنی بود

بر علو کرامت آن قطب الطرایق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
اولیا چنان جاری ست که از خارقی که بعالم کون متعلق ست نیز می نگارند ما نیز از
جملهٔ خوارق کثیرهٔ حضرت ایشان که در السنهٔ محبان مذکور ست کرامتی چند که از
خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگر مصداق این مقام
آنکلام حضرت شیخ الاسلام ست یعنی خواجه عبد الله انصاری قدس سره که در حق
ذوالنون قدس سره فرموده نه ذوالنون از انست که دیرا بیارایند بکرامات بستایند
بمقامات که مقال و حال در دست او سخره بود انتهی یکی از خاصان حضرت
ایشان باین تراب اقدام درویشان عفی عنه حکایت کرد که روزی بتقریبی وقت
حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانه
از کمال کرم این کمترین را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
توجه و همت گمارم عالمی از و منور شود اما درین جزو آخر زمان نه مرضی او سبحانه در ظهور
این امور ست و نه مرا دل برین ظهور ست خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد که برادر
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودم بمن
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی میداد چنانکه بسیار بودی که در
وقت بهود احوال طبقات ارضی و ما فیها در نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه
در هم جهتی یکی از آشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجب با وجود اینهمه بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان حارقی که بعالم کون متعلق باشد
کمتر زاید میشود این خطره چون غلبه نمود دران احوالی که مشاهده میشد بستگی و قبض
تمام را یافت چنین از غلبه قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدوث این خطره
است چنانچه عذر تقصیر بخدمت حضرت ایشان آمدم و دستار خود در گردن افگنده

خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از لحظه سر مرا برداشته فرمودند آرے
میر کرامات طلب شده اند و این از اثر صحبت فلان خواهد بود معلوم یاران
باشد هر که چشم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و اقتباس نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت ذات
و صفات میخواسته باشد باین فقیر اچند روز بگذراند راوے گفت درین
عتاب هم کرامت نمودند و هم مرا از ان ذلت بکلی خلاصے بخشیدند پیش
از تحریر ان خوارق معارف چند درین معنی که از زبان حضرت ایشان
شنیده ایم و بعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیده و آن متضمن بست فوائد
جلیله را در ضمن برکات خمس بیاریم و نیز یک مکتوبی را تمام کدرین باب رقم نموده اند
بزنگاریم پ بیفرمودند کرامات همه معجزات پیغمبرست و چنانکه معجزات پیغمبر برای ترقی
و تقویه دین بوده کذلک خوارق اولیا نیز برای همین مقصدست مطلب دیگر
ایشان را در اظهار خوارق از حصول جاه و هنرنمای و اشتهار خود و امثالها نیست
باوجود این نیت اکثر ایشان آخر عمر از ظهور خوارق نادم بوده اند بعضی از ایشان فرمودند
عقوبة الانبیاء حبس الوحی و عقوبة الاولیاء اظهار الکرامات و عقوبة المومنین التقصیر
فی الطاعات و هر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون درین ضعف پیدا میگردد رواج
آن فرومی نشیند چنانکه احادیث کثیره مخبر این معنی ست لاجرم ظهور خوارق که برای تقویت
و ترویج دین بود نیز تقلیل پذیرد یعنی اولیا را مامور باظهار آن نگردند لاسیما چون هزار
سال از انتقال حضرت سید الابرار صلی الله علیه وسلم بگذرد که مضی آن مدت را در تغیر امور دین ضعف و
ملت مدخلی تمام ست اولیا را عسرت نیز چون اولیا را عزلت از اظهار خوارق غالبا ممنوع
کردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم الهادی ست که بارشاد و هدایت متعلق ست و آخر
زمان مقتضی ظهور اسم المضل ست که به بدعت و ضلالت وابسته است کما جاز فی الحدیث

ان بین یدی الساعة فتنا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیها مؤمنا ویمسی کافرا ویمسی مؤمنا ویصبح کافرا الحدیث
وایضاً فرمودند کرامتی که ارباب ارشاد را ضروری ست انست که مریدان رشید را
از خلق بخالق برند و از حالی بحالی گذرانند و مرید سعادتمند هر روز از مرشد خود کرامات
مطالعه مینماید و در خود آثار تصرفات پیری می بیند و اولیاء الله را صحیح لازم نیست برای
نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معامله ولایت باستتار لایق ست اولیا
تحت قبای لایعرفهم غیری برین مدعا گواه صادق سنت و تحریر نموده اند که خوارق نه از
ارکان ولایت ست و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوتست لیکن
ظهور خوارق از اولیاء الله شایع است تخلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز دلالت
افضلیت و تفاضل آنجا باعتبار درجات قرب الهی ست جل شانه تواند بود که از ولی افضل
ظهور خوارق قلیل باشد و از بعد اکثر خوارق که از بعض اولیای این امت بظهور آمده
از اصحاب کرام رضی الله عنهم عشر عشران نیامده تا آنکه افضل اولیا بمرتبه ادنای صحابی
نرسد نظر بظهور خوارق از کوته نظری ست و دلیل ست بر قصور استعداد تقلیدی شایان
قبول فیض نبوت و ولایت جامعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر
ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن قوت اصلا محتاج بلم یکن
ولهذا سبق سابقان این امت آمد و الرجل لعین بواسطه قصور عین استعداد با وجود
ظهور چندین آیات باهره و معجزات قاهره بدولت تصدیق بنبوت مشرف نشد
و نیز مسفر مودند و هم بر نگاشته اند که شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف بعد ذکر کرامات
و خوارق مشائخ فرموده کل هذه مواهب الله سبحانه و تعالی یکاشف بها قوما و یعطی و قد
یکون فوق هؤلاء من لا یکون له شیء من هذا لان هذه کلها تقویة للیقین و من منح بصر
الیقین لا حاجة الی شیء من هذا و کل هذه الکرامات دون ما ذکرناه من بحور هر الذکر
فی القلب و وجود ذکر الذات خوارق عادات بود و نوعست از دل علوم و معارف

آلهی ست جل سلطانه که بذات وصفات وافعال واجبی جل وعلا تعلق دارد ورای نظر
عقل ست وخلاف متعارف ومعتاد ست که بنده های خاص خود را بآن ممتاز ساخته
است ونوع ثانی کشف صور مخلوقاتست واخبار از مغیبات که بعالم تعلق دارد ونوع اول
مخصوص باهل حق وارباب معرفت ست ونوع ثانی شامل محق ومبطل ست نزد اکابر اهل
استدراج را نیز نوع ثانی حاصل ست نوع اول نزد خدای عزوجل شرافت واعتبار دارد
که باولیاء خود مخصوص ساخته است واعداء اورا ازان شرکت نداده ونوع ثانی نزد عوام
خلائق معتبرست ودر انظار ایشان معزز ومحترم است یعنی اگرچه از اهل استدراج بظهور آید نزد ایشان
کرامت نماید واورا پرستش نمایند وبهر طلب ویابس که او ایشان را تکلیف نماید مطیع ومنقاد
اوگردند باکه این محجوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند واز کرامات نمی شمرند خوارق نزد
ایشان منحصر در نوع ثانی ست وکرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات
واخبار از مغیبات ایشان زهی بیخبری ان علمی کز جوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
کدام شرافت وکرامت دروی حاصل ست بلکه این علم شایان آنست که بجهل مبدل
گردد تا انسان از مخلوقات واحوال ایشان خیال آید معرفت واجبی ست تعالی وتقدس
که بشرافت وکرامت سزاوار ست وباعزاز واحترام شایان ست پری نهفته رخ دیو در کرشمه
ناز بین خدعه شنو ز حیرتم که این چه بوالعجبی ست ودقیقه ایست که شیخ الاسلام
الهروی الامام الاجل الانصاری فی کتابه منازل السائرین وشارحه رحمة الله علیهم اجمعین
ایضا میفرمودند که از اکثر متقدمین اولیاء رحمهم الله طول عمر زیاده از پنج شش خوارق
نقل نکرده اند جنید قدس سره که سید این طائفه است معلوم نیست که ازوی ده خوارق
نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه وتعالی از حال کلیم ذوالمنن علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
چنین خبر داده است حیث قال عزوجل ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات واز مشایخ انبوه
از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیای الله اجل متقدم وچه متاخر

در هر ساعت ظهور خوارق ست مدعی آزاد اند یا نداند مصرع خورشید نه مجرم اگر کسی ببیناست
اکثر خوارق مشائخ را مریدان خاص و جلیسان مجلس اختصاص می بینند و بمرور ایام به تقریر السنه
و تحریر اقلام بین الانام شهرت میگیرد ب ایضاً تحریر نموده اند که معنی تخلقوا باخلاق الله
که در ولایت ماخوذ ست آنست که حاصل شود اولیا را لله را اصفاتی که مناسب
باشند صفات واجبی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت در عموم
صفات در خواص معانی که آن محال ست و مستلزم قلب حقائق در تحقیقات خواجه محمد پارسا
قدس سره میفرمایند در بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر ملک ست و معنی ملک
متصرف بود بر همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود او را مقهور تواند داشت و تصرف
او در الها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع ست و معنی سمیع
شنوا ست چون رونده سخن حق را از هر کس باشد بی گرانی قبول کند و اسرار غیبی و حقائق را
بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر ست و معنی بصیر بینا
چون رونده راه را ابصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بیند و
کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و چون بصیر نظر او شده باشد تا هر چه کند بر موجب
پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی ست و معنی محی زنده
کننده بود چون رونده راه باحیای سنت متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر ممیت ست و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتهای که بجای سنت گرفته
دمی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی تخلقوا
رنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای
جسدی در کار ست و اشیای غیبی می باید که اکثر بر و منکشف شود و امثال اینها کما قال من الظنون
الفاسده ان بعض الظن اثم اما آن مکتوب اینست که بجناب خواجه حسام الدین احمد سلمه الله نوشته
اند الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بخاطر فاتر

میرسد که چون درمیان احیار بعد صوری حائل گشته است وملاقات ظاهری عنقای
مغرب شده اگر احیاناً بعضے از علوم ومعارف بایشان نوشته شود مناسب مینماید
بناء علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزے مینویسد امید ست که ملال نکشد مخدومان چون
مبحث ولایت درمیان ست ونظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور
میسازد واستماع خواهند فرمود ولایت عبارة از فنا وبقاست که خوارق وکشوف
از لوازم آنست قلت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او تمام واکمل
باشد بلکه بسا است که خوارق کمتر ظاهر شود وولایت اکمل بود نداز کثرت ظهور خوارق
برود چیزست در وقت عروج بلند تر رفتن ودر وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه
اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول ست جانب عروج بهر کیف که باشد
زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید وجود اشیا را مربوط باسباب
می یابد وفعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند وآنکه نزول نکرده
یا نزول کرده وباسباب نرسیده ونظرش بر فعل مسبب الاسباب ست وبس زیرا که
اسباب تمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه وتعالی بمقتضای
ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید وکار اسباب بین را باسباب می اندازد
وآنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب مهیا می سازد وحدیث قدسی
انا عند ظن عبدی بی شاهد این معنی ست تا مدتها بخاطر می خلید که وجه چیست که اولیای
کمل این امت بسیار گذشته اند آما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانی
قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
ستر این معمار اظاهر ساخت ومعلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع
شده است ودر جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند تر ست
مناسب این مقام حکایة خواجه حسن بصری وحبیب عجمی ست قدس سرهما منقول

که روزی خواجه حسن بصری رضی الله عنه بر لب دریا ایستاده بود انتظار کشتی می برد
که از آب بگذرد و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی
میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی ست شما یقین ندانید خواجه حسن گفت تو علم
نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند
و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با و بتوسط اسباب معامله میفرمودند
و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با و
زندگانی میکردند اما فضل حسن ست رضی الله عنه که صاحب علم ست و علی الیقین را
بعلم الیقین جمع ساخته و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را در پس
پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکر ست الیقینی فعال
حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدخلی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که بتوسط
اسباب بحسب واقع کاین ست اما معامله بحسب ارشاد برعکس معامله ظهور خوارق ست
زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
و مسترشد درکار ست که منوط به نزول ست و بدانید که اغلب آنست که هر چند او هم
بالاتر رفت از همه پایان تر فرو تر آمد لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله
الصلوة والسلام والتحیة از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر
فرود آمد از اینجاست دعوة او اتم گشت و بکافه انام مرسل شد چه بواسطه نهایت
نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده تمامتر گشته و بساست که از متوسطان
این راه آنقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجو ع میسر نشود زیرا که
متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمبتدیان از منتهیان غیر مرجوع ازینجاست که
کشیخ الاسلام هروی قدس سره که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودندی شما با
بسوی قصاب فرستادمی نه بخرقانی که روی شما سودمندتر بود از خرقا یعنی خرقانی فتنی بود

مرید از وی بہرہ کمتر یافتی یعنی غیر مرجوع نہ منتہی مطلقا کہ عدم افادہ تام در حق او
غیر واقع ست زیرا کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منتہی تر بود از ہمہ عالم و حال
آنکہ افادہ او از ہمہ زیادہ تر بود پس مدار زیادتی افادہ کمتر آن بر رجوع و ہبوط آمد
نہ بر انتہا و عدم انتہا ایجاد قیقہ الیست باید دانست ہمچنانکہ در حصول نفس قلت
مرولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکہ بسا ست کہ مردم از وی خوارق نقل کنند
او را از ان خوارق اصلا اطلاع نہ از اولیای کہ صاحب علم و کشف اند جائز ست
کہ بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکہ صور مشار الیہ ایشان را در امکنہ
متعددہ ظاہر سازند و در مسافات بعید کارہای عجیبہ و غریبہ از ان صور بظہور
ارند کہ صاحب ان صور را از آنہا اصلا اطلاع نیست ع از ما و شما بہانہ بر ساختہ
اند حضرت مخدومی قبلہ گاہی قدس سرہ میفرمودند کہ عزیزی میگفت عجائب کار و بار
ست مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند کہ ترا در مکہ معظمہ دیدہ ایم در
موسم حج حاضر بودہ آید باتفاق حج کردہ ایم و بعضی دیگر میگویند کہ در بغداد دیدہ
بودیم و اظہار آشنائی مینمایند و من ہرگز از خانہ خود نہ برآمدہ ام و ہرگز این قسم مردم
را ندیدہ ام چہ تہمتی ست کہ بر من میکنند و اللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا
زیادہ برین اطناب ست اگر تعطش ایشان را معلوم خواہد ساحت زود تر
بیشتر خواہد نوشت انشا اللہ تعالی و اشتی مکتوبہ العالی چون این فوائد معلوم
شد اکنون انجاز وعدہ نمودہ درین فصل سی و یک خارق از خوارق
از حضرت ایشان کہ این عدد اشارت بنصف عمر مینماید مذکور میگردد و بعضی
خوارق عظیمہ ایشان در فصل آیندہ کہ متضمن احوال وفات ست نیز خواہد
و برخی دیگر در احوال یاران ایشان بتقریبات مذکور خواہد شد انشا اللہ
سبحانہ منہا از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم

آن حضرت را ضعفی روے نمود دران ضعف دہ یازدہ دانہ مویز طلبیدند
تا تناول نمایند چون خادم این مویزہا پیش ایشان نہاد در مراقبہ رفتند
بعد از ساعتی سر برآوردہ فرمودند امر عجیب بظہور رسید چون این مویزہا
پیش من نہادند مرئی و محسوس گشت کہ ہمہ مناجات در آمدند و از حضرت
حق سبحانہ صحت و شفاے اکل خود داشتند و معلوم گردید کہ حق سبحانہ سوال
ایشان را اجابت فرمود و صحت اکل آنہا را در اکل آنہا ودیعت نہاد خود چند
مویز ازان تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زادہ خرد ایشان کہ او
نیز مریض بود و معاملہ بیاس رسیدہ از تناول آن بشفا رسید و کذلک دو سہ
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیماران را
موجب صحت شدی منہا سیدی صاحبدلی رحمہ اللہ نام کہ از مریدان حضرت
ایشان ہست تا آن سال کہ در ایام حیات خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ حضرت
ایشان بلاہور تشریف بردہ بودند گاہ گاہ بملازمت ایشان میرسیدہ و حسن
عقیدہ بخادمان آن درگاہ داشتہ باین حقیر حکایت کرد کہ در اقصاے
ملک دکن من با دو سہ درویشے دیگر بصحراے میر فتیم بتخانہ دیدیم چون روزی
از حضرت شیخ تو شنودہ بودم ہر مقدار کہ از تو ہمین اصنام و عبیدہ آن از دست
مسلمانی آید خود را معاف ندارد کہ ثواب غازیان سبیل اللہ می یابد تکبہ برین
نصیحت ایشان کردہ بیاران گفتم کہ درین صحرا کسی حامی این بتخانہ نمی نماید
بیائید ہر مقدار کہ توانیم ازین بتخانہ ویران کنیم بتی شکستم و کمر در ہدم بعضی دیوارہا
بستیم درین میان یکی از مزارعان ہنود از دور دران صحرا این تخریب ما را دیدہ
دویدہ باہل قریہ کہ عابدان بتخانہ بودند خبر کردہ ناگاہ چشم کہ قریب بہزار کس بعضی
سنگ و بعضی چوب و بعضی حربہ بر دست بخشم تمام متوجہ ما شدند ما و یاران را حیرت دست

فرو گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شہادت نہادیم درین حال من
متوجہ باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیہ بر نصیحت شما کردہ
این کار را پیش گرفتہ بودیم ما را از دست کفر و فجر رہائی دہ درین تضرع و بکا
آوازے بگوشم برسید کہ مخصوصہ آواز ایشان بودہ ع تو بودی من آواز
را می شناسم کہ میگفت خاطر جمع دار کہ اینک برائے حمایت تو لشکری
از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم کہ عجب معاملہ ایست کہ در گوش
از حضرت شیخ این آواز رسید لشکر کے خواہد آمد اینان خود رسیدند قریب
یک تیر پرتاب کفرہ مرتاب بما نزدیک شدہ بودند کہ ناگاہ از فراز بلندی
سوارے چند کہ قریب بسی و چہل تن باشند نمایان شدند کہ بسرعت تمام
اسپان را بدین جانب میراندند چون کفرہ آن سواران را دیدند قدم واپس
کشیدند بانجماعہ رسیدہ بعضے را ازین کفرہ تازیانہ زدہ و برخے را ستم نمودہ
ما را حمایت کردہ ہمراہ بردند معلوم شد کہ اینہا سپاہیان مسلمانان بودہ اند
کہ بتقریبے بیکے از قرای آن نواحی آمدہ بودہ اند چون آن کفرہ بقصد قتل
کاروان شدہ اند مسلمانی از قریہ این کفار بسرعت رفتہ بآن دیہ کہ این
سپاہیان بودہ اند خبر کردہ آنہا بالفور خود را رسانیدند و ما را رہانیدند
و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سرہ اللہ سرہ العزیز منہا
سید جمال کہ از ارباب ذوق و حال ست و خداوند صدق مقال و از مقبولان
حضرت ایشان باین حقیر گفت دریکی از بوادی ناگاہ شیری مرا پیش آمد
از وہشت تنہائی و ہیبت آن درندہ سخت ہراسان و لرزان شدم
و ازان بیشہ فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بحمایت حضرت ایشان بردم بجز
تضرع و توجہ بجانب آنحضرت در نظر آمد کہ حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

رسیدند و به نیروی هر چه تمامتر عصای مبارک بر دهان آن شیر دلیر فرو کوفتند
چون ازین معامله چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه ازان شیر درّان نشان یافتم منها خدمت شیخ بدیع الدین سلّمه الله از خلفای بزرگ حضرت ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با الحاح یکی از دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صدور بعضے سخنان مخالف شرع ازان شیخ ناخوش بودند رفتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتم لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم بالفعل در نظرم آمد که شیر غرّانی خشم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر بدهشت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روے انسان از روی آن شیر هویدا گشت در کمال غضب چنانکه از هیبت آن سر از مراقبه کشیدم و زود برخاستم و منصرف نمودم منها بعضے ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمّد صادق کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعاذنا الله منه بروے غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند ناروزی در مجلسے یکی از یاران مخصوص او صریحًا ازهم کاسگے او تنزه نمود خواجه ازعار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و البتّه بسده سینه آورد در یوزهٔ توجه و عنایت نموده بحضرت ایشان رسید از و فور شفقت و رحمت مغموم شدند و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن ایشان بیاض مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای سولانا را نیز دیدند که ازان بیاض اثرے نمانده بود و ازمشاهده آن اگرچه مخلصان را اخلاص و عقیدت درجه دیگر گرفت اما ازانکه آن مرض بحضرت ایشان منتقل گشت همه بے آرام و غمگین شدند چون جزع و فزع فرزندان و یاران

حضرت ایشان دران باب مشاهده کردند باز ملتجی و متضرع شدند که ازایشان فیض
مرتفع گردد بعنایت الله سبحانه مرتفع گشت مژدهٔ آن بفرزندان و یاران رسانیدند
و آن اعضا را نمودند که اثری ازان مرض در آنها نمانده همه شکر آنرا بجا آوردند و این
خارقی بود ازان حضرت ایشان پس شکر فی ع قدس الله سره منظهره با منتهاهم
از عدول اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان رود
آنجا رود متوجه شدند روزی درمیان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و گرد
و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگ رحمه الله و دیگران که پیاده در عنان
میرفتند غلبه نمود اما از غایت ادب جرات عرض نداشتند درین میان حضرت
ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدماء اصحاب آن حضرت بل ازهم
پیرهای ایشان بود خطاب نموده فرمودند همانا حرارت آفتاب و تراکم غبار یارانرا
آزامید هد مولانا معروض داشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان ست چه حاجت
بعرض مخلصان ست حضرت ایشان تبسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان
کرده چیزی در زیر لب گفت قدری چند نرفته بودند که قطعه ابر ظاهر گردید و محازی ایشان
و اصحاب ایشان آمده سایه افگندو بهمان مقدار که غباری فرو نشیند و بوجل ما نیاید
متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران
نبود یاران را بمشاهده این سایه و باران موجب مزید عقیدت گشت منها بزبانی
از سادات که از طلبه علم بود و آشنائی راقم روزی بدیده گریان آمده باین حقیر واقعه
عجیب بمیان نهاد که خارقی بود عظیم از حضرت ایشان و آن این بود که گفت مرا بحاربان
حضرت امیر کرم الله وجهه خصوصاً بمعاویه نقاری بود و بسبب عقیدت شبی مطالعه مکتوبات
حضرت شیخ بزرگوار تومی نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که امام مالک گفتم ابوبکر و عمر رضی الله عنهم
مبدانست و همان حد که بر شما تم آنها میفرمودند بر شما تم معاویه میفرمودند ازین نقش برآشفتم و گفتم

این چه نقل غریبه است که این مرد اینجا ایراد نموده است این گفتم و مکتوبات را بزمین انداخته
بدالین سر بخواب نهادم در خواب دیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو بغضب تمام در رسیدند و هر دو گوش
مرا بدست مبارک گرفته فرمودند که ای فضل نادان تو هم نبوشته ما اعتراض میکنی و رقعه ما را بزمین
انگنی اگر از من آن سخن که از ده انگشته بگشته بها در میکنی بیا تا ترا پیش کسی برم که خوش آمد حضرت
او دانسته بلوران او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم دشمن داشته اما
غلط پنداشته و چنان مراکشان کشان بباغی بردند در کنار آن باغ مرا بازداشته خود
تنها شده بجانب بوانی که در آن باغ میبود رفتند آنجا دیدم که عزیزی بس عظیم نورانی
نشسته بود تواضع تمام بآن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن نیز به بشاشت و تبسم
تمام بایشان ملاقی شدند بعد ازان حضرت شیخ بزرگوار تو بدو ذانوی ادب پیش آن
بزرگ نشسته حرفی مصروفی میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
واشارتها میکردند یقین داشتم که جانب من حرفی میگذرد بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار تو
برخاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند که ایشان که نشسته اند حضرت امیر اند کرم الله وجهه
المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهر فشان فرمودند که زنهار با صحاب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقاری در دل نداری و ملامت این بزرگواران بر زبان نیاری
که ما دانیم و بردران ما که بچه نیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بود و نام شریف
پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنهار سر نپیچی را دی گوید با وجود این نصیحت
ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را بچنان بر نقار و دشمنی آنجماعه یافتم ایشان
را ان معلوم شده در غضب رفتند حضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش هنوز صاف نشده است
و اشارت کردند بضرب سیلی حضرت شیخ بقوت تمام سیلی بر قفای من زدند بعد از خوردن سیلی با خود گفتم
عداوت آنها را بر آی محبت و رضای ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان از من نقار
و عداوت از تو نا خوشنودی شده اند و بر فع آن را حتی اینچنین باش چون نظر کردم این دم دل خود را

صاف دیدم و درین میان از خواب برآمدم و همچنان سینه اکنون ازان کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب در خطاب همگی حضور گشته ام و بشیخ بزرگوار تو و معارف
و گفتار این بزرگ اعتقادم یکی صد شده است منهما یکی از ارباب سپاه و اصحاب جاه
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
دلتنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل دنیاداران روند درویشی از
مخلصان حضرت ایشان آمدم حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمانی
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دولتمند همان شب بخواب دید که جمعی از غیبیان بغضب تمام رسیدند
بوی در آویختند چنانکه بر گنهکاری در آویزند و جریمه اعتراض در و شینه راندکور ساخته
کار در کشیدند که زبان او را قطع نمایند وی بتضرع بسیار راه معذرت و توبه و استغفار
بیشمار در میان آورد تا دست از و باز داشتند ازان پس هرگز بهیچ کار ایشان اگرچه
بظاهر خاطر نشین او نگردد اعتراض ننمود منهما جناب حاجی عبد الحق که متورع و فاضل
ست و از ارباب دل باین حقیر گفت بمجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی راندکور شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان در آمد من بآن
عالم گفتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و بسیاری عرفا و اولیا را دیده ام و میدانم
که این عزیز از رجال الله است آن عالم مقدمات طویله در میان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کنیم و دوگانه ادا نموده بتوجه و نیاز تمام مصحف را برگشائیم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید از آن نشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بهمان ختم نمائیم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کردیم نیز و هر دو دوگانه ادا کردیم و مصحف را
همچنان عالم بر دست گرفته بتوجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال لا تلهیهم
تجارة و لا بیع عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت و از گفته خود نادم شد و من

شکر گفتم ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد القاب اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زادهای عالیشان نیز حکایت کردند که قطار نیل تاجری در همسایگی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسرقه رفت صاحب مال برنای را از اقربای آنحضرت
بدزدی متهم گردانید آن جوان از بیم اهانت و آزار فرار نمود عسس سر رسیدند چون آثر نیافتند
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان یارانی را که میدانستند که تحمل دیدن آن رفتن
ایشان ندارند بکارهای هر سو گسیل کرده خود با خادمی همچنان پیاده نزد او رفتند آن بی ادب
سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان به کینت تمام جواب میدادند درین اثنا
مولانا طاهر بدخشی رسید و بآن عسس بشوریدو گفت ای چنین و چنان میدانی
که چه کس طلبیده حضرت ایشان مولا را ازان گفتگو باز داشتند آن عسس را وداع
نمود روزی چند برین بی ادبی او نرفته بود که میان آن عسس و کروری آن
دیار منازعت عظیم برپا شد و بمحاربه انجامید آن عسس با قریب بست تن از
از فرزندان و خویشان ببالاخانه برآمده آن بالاخانه بود پر از نفط که نفط اندازان
برای مصالح حرب اماده کرده بودند بناگاه دران نفط از جائی آتش افتاد آن
عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بعدم فرستاد که از میت آنها هیچ
اثری ندیدند سزای ادب تنها نه خود را داشت بده بلکه آتش در همه آفاق
زد همانا یکی از امرا زادهای سلطان وقت بغضب تمام از لاهور طلبید
که از و تقصیرات بوقوع آمده بود از مشاهده کثرت غضب سلطان حاضران
را عقیده آن بود که بمجرد رسیدن او را زیر پای فیل افگند وی نیز
اینمعنی را دریافته سخت هراسان گردیده بود چون بسرهند رسید بخدمت ایشان
که غائبانه اخلاصی داشت آمده بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
که انشاالله سبحانه خاطر جمع باشد که هیچ مکروهی نمیرسد بل سلطان التفات و مهربانیها خواهد نمود

دی از غایت اضطراب معروض داشت که در آنچه در حق این کمترین مخلصان بزبان
مبارک رفت آنرا بزبان قلم نیز بیارند و آن رقیمه را بمن بسپارند که مرا اطمینان تمام
حاصل گردد چون مبالغه نمود حضرت ایشان تبسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
خوف غضب سلطان که نمونه غضب الهی ست بفقرا رجوع نمود فقرا او را در ضمن خود گرفته
ازین مهلکه رهانیدند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
شخص را سلطان آزاد کرده بزندان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید
تبسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقرا چون غلق صبح در آمده که وی یکی از سلطان شفقت
و عنایت بیند این خبر که میگویند صدقی ندارد تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد
همین که نظر سلطان در آمد سلطان بخندید و از روی نصیحت کلمه چند با او در میان
آورد و انگاه بالتفات تمام خلعتش داد و رخصت فرمود منهایکی از سلاطین زمانها
را بادشاه وقت در زندان کرد و رای ملک بقتل آن مقرر شد آن بیچاره هر سوی
دست و پای میزد و بفقرا رجوعی مینمود در آن اثنا حضرت ایشان بطالع او با گروه تشریف
آوردند آن محبوس مایوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که اشنای قدیم
او بود طلب نمود و زبان او از حضرت ایشان در یوزه توجه خاص الخاص برای رهائی
و خلاص خود نمود آن عزیز آمده تنها به تضرع و الحاح التماس او را بعرض رسانید
ایشان آنشب متوجه شده فرداش فرمودند که باو مژده رسان که از قتل خلاص شد
و از حبس نیز عنقریب رهائی خواهی یافت این مژده را باو رسانید اما وی را از غلبه اضطراب
که داشت اطمینان تمام روی نداد یکی از مجاذیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از توجه
او نیز نمود آن مجذوب را بزبان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از اکابر نقشبندیه آمده
ماهی او را از گرداب هلاکت کشید مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده بمنصب رسید
این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان زاده شنود و وی را ممنون احسان ایشان دید

واز مخلصان ایشان یافت عزیزی که درمیان این معامله بود حکایت کند که وقتی
حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعرض رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی
نفرمایند خاطرها راجمع نمیشود ودرین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موافق
فرموده فردای آن روز خلاص یافت منهاد ولتمندی را از پیرزادهای این سلسله
شریفه که از سوی ماوراء النهر و خفاو ملوک تیز بود مرض قولنج عارض شد و بروز ها کشید و بسا
اطبا مداوی نمودند اما فائده بظهور نرسید آن عزیز ازین سخت متاذی و متالم و حیران
بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر راقم بود
نزد فقیر فرستاد که ما از تو پس ازان میشویم و ارواح پدران خشنود میشوند که نوعی بعرض برسانی
و دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسله ما اند رسانی که در وقت خوش متوجه رفع این بلیه گردند
بنده آن التماس را از فرستاده او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عشای همان شب
خلوتی یافته حقیقت را بروجهی که مهربان شوند معروض داشت فرمودند که انشاالله تقصیر
نخواهم کرد چون حضرت ایشان فرض بامداد را ادا کردند بی واسطه بنده را طلبیده سر
گوشی نموده فرمودند که بعد از تهجد متوجه رفع بلیه آن عزیز که شب التماس مینمودی شدیم
بعنایت الله سبحانه آن بلیه مرتفع گشت زود رفته دعای ما را باین نوید برسان بنده
حسب الامر بمنزل رفت بجذبی که مراد یدار جای جسته در آغوش کشید و آب در چشم آورد پیش
از انکه بنده لب کشاید گفت دانستم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بلحظه من بحاضران
میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن درد عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم
که فلان که تو باشی التماس مرا بعرض ایشان رسانیدهٔ و ایشان این دم بتهجد برخاسته اند
دعا و توجهی در دفع آن نموده اند تا خانه رسیده عنقریب ست که این مژده ایشان خواهند
رسید فقیر گفتم که حقیقت بتمامها همین ست که دریافته آید مرا حضرت ایشان برای رسانیدن
مژدهٔ این قضیه مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علو فطرت و خلوص عقیدت

محتاج بنامه و پیام نبوده آید بعد از مشاهده این خارق نقد این عزیزها وجود علو جاه
و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیده از جمله مخلصان و نیازمندان
گردید چنانچه بتواضع تمام پیاده بخدمت ایشان میرسید و شکرانه وجود شریف درین دیار
روزگار می نمود منهاد درویشی که وی و اهلیه وی از مخلصان این آستانه بودند آن
درویش بتقریبی ساکن ملتان شده بود و در آن ایام که حضرت ایشان بلاهور تشریف
داشتند آن درویش آمده بقدمبوسی مشرف شد روز دیگر بتوسط این حقیر بعرض رسانید
که اهلیه من که از مخلصان حضرت ست چندین سال ست که بانواع امراض مختلفه
گرفتار شده که طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از ادویه و ادعیه آنچه
مردمان درمیان آوردند سود مند نیامد اکنون از همه امید بگسسته و بتوجه خاص حضرت
ایشان سر رشته رجا بسته امید که توجهی خاص فرمایند چون بنده معروضداشت
فرمودند که فاتحه شفا بخوانم و خواندند آن درویش بفقیر گفت که اهلیه من مرا تاکید تمام نموده
که آنقدر بخدمت ایشان تضرع نمائی که ایشان بگویند که او را ما در ضمن خود گرفتم و امراض
او را برداشتم خاطر جمع دارانگاه دست از دامان خادمان درگاه خواهی کشید این فقیر
مسألت او را بعرض اشرف رسانید فرمودند که این چه تکلیف مالایطاق ست از ما
فقیران همین دعا و فاتحه است دیگر هرچه او کند سبحانه فقیر گستاخی نموده معروضداشت
که او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبه حضرت ایشان مالایطاق نمیداند بلکه بسیار
بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بنده جرأت نموده بعرض رسانید که
آن بیچاره بس امیدوار ست رجا کر محروم نماند ساعتی خاموش گشته تبسم نموده فرمودند
خوش آنچنان باش که او میخواهد چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن درویش روی
نیاز بر اقدام ایشان نهاده مرخص شد و بنده منتظر رسیدن خبر شفای اهلیه او بود
تا آنکه بعد از چند روز نوشته او رسید که چون اینجا رسیدم اهلیه خود را صحیح و تندرست یافتم

حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان فرموده بودند یکیک امراض او رخت بسته
بوده اند بنده بعرض ایشان رسانید تبسم نموده کلمه تحمید بزبان آوردند منهاد ریاض
حضرت مخدوم زاده ها خواجه محمد معصوم سلمه الله بخط آن نوباوهٔ بوستان ارشاد دیدم که مرقوم
بود در ایام غلبه طاعون در باره عزیزی مردم خوابهای ناخوش دیده بعرض حضرت
ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیده بختم حصن حصین امر فرمودند وی
ختم نموده آمد معروض داشت حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد از ادای فاتحه فرمودند که در
اثنای قرأت فاتحه گرد اگرد تو قلعه دیدم برپا شده اما بعضی اطراف آن قلعه نادرست ظاهر
میشود غالبا در قرأت آن نسخه تقصیری رفته باشد آن شخص رفته باختم نمود حضرت ایشان فرمودند
این حصن در نظر قریب می در آید بعد ازان فرمودند عجب معامله ایست آن حصن اول را می بینم
که از تو منتقل شد پنداشتم که گرد من آمد دیدم که متوجه برادر زاده تو شد و او را احاطه درست نمود
و در مرض صعب گرفتار بود که اطبا عاجز بودند دران ایام آن برادر زاده صحت
یافت و عم او نیز بعافیت ماند منهاد مولانا محمد امین نام عزیزی که از مریدان
خواجه دیوانه سورتی رحمه الله بود بیماری صعب ویرا پیش آمده بود و مدتها
مانده نه از دعای فقرا و نه از تداوی اطبا تخفیفی یافته چون آوازه بزرگی
حضرت ایشان بگوشش طالعش رسید به نیازمندی تمام عریضه مرسل داشت
و التماس توجهی که شفا بخش باشد باعنایت پیرگی نمود حضرت ایشان بر وی ترحم
فرموده این عنایت نامه را با پیراهن متبرک فرستاد هو محمد و ما تا چند بر خود
چون مادر مهربان باید لرزید و تا کی سر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همه را
مرده باید انگاشت و جمادی چند بی حس و حرکت باید پنداشت انک میت و انهم میتون نص قاطع ست فکر ازاله مرض قلبی درین فهرست پیوسته بگر کشیدن ازایام
مهام ست و علاج علت معنوی درین مهلت قلیل بیاد رب جلیل از اعاظم

مقاصد دلی که گرفتار غیر ست از وے چه توقع خیر ست روحی که مائل بکثرت ست
نفس امّاره از و بهتر ست آنجا همه سلامتی قلب مطلبند و خلاصی روح میجویند و ما
کوته اندیشان در همه فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و تقلیم حیوانات بیهمات چه توان
کرد و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون دیگر از ما ضعف ظاهر اندیشه نکند انشاالله
تعالے البصحت و عافیت تبدل خواهد یافت خاطر ایجانب ازین رنگذر جمع ست جامه
فقرا که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شد بپوشند و متر صد نتایج و ثمرات آن باشند
که کثیر البرکت ست ؎ هر کس افسانه بخواند افسانه ست ؎ و انکه دیدش نقد خود مردانه
است ؎ و السّلام علے من اتبع الهدے و التزم متابعة المصطفے علیه و علے آله
من الصّلوات اکملها و ای آن پیراهن را در پوشید و از ان مرض چندین ساله
رسید و آمده از مریدان گشت منها فاضلے از مخلصان مقبول ایشان که ساکن
آن حدود ست باین فقیر گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن باشد که مرا خویشی
بود که محبت با و تمام داشتم او را بیماری صعب روی داد جهت ادویه و ادعیه باطبا و فقرا
تردد بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد بخدمت رسیدم و التماس توجه
نمودم فاتحه خواندند و متوجه حجرهٔ خاص شدند بعد از لمحه برآمده مرا بیاد کردند که فلان
طالب العلم که برای مریض خود فاتحه شفا طلبیده بود کجاست حاضر شدم فرمودند فاتحه
مغفرت نخوانیم من در حیرت و اندوه رفته بمسکن خود که از سرهند چند فرسخ بود باز گشتم
و در راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان بآن عبارت صحیح ست بفوت و اگر اینچنین
خواهد بود پس خاری عظیم ست من آمده مرید خواهم شد چون بخانه رسیدم از دفن
او فارغ شده بودند با خود حساب کردم که همانوقت که وے فوت کرده بود حضرت
ایشان را معلوم شده مرا طلبیده فاتحه مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدم منها
از عزیزی صاحب فطرتی ذی شوکتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بود شنودم

کہ گفت جہت امر ضرور از لاہور متوجہ برہان پور بودم چون بقدمبوس حضرت
ایشان در سرہند رسیدم مرا ضعفے روی داد کہ در رفتن و بودن متردد گشتم حضرت ایشان
فرمودند کہ کار ضرور در پیش داری بہر حال متوجہ شو انشاء اللہ خیریست حسب الامر در راہ
در آمدم دو سہ منزل رفتہ بودم کہ آن ضعف بر من غلبہ کرد شب بغایت استیلا
نمود و در غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرمودہ بودند کہ برو بخیریست و عجب کہ
اینصورت گرفت بعد ازین خطرہ در عین اضطراب و تپ و تاب حضرت ایشان در نظرم
آمدہ فرمودند کہ خاطر جمع دار کہ ضعف ترا برداشتم و در راہ در آری چون صبح شد ہیچ
اثرے از ضعف در خود ندیدم چون بدہلی رسیدم انجا دوستی تناول بمعجونی از معجونات
حارہ مرا دلالت نمود بحجر و خوردن بازان ضعف بیش از پیش عود نمود و در بالین
افتادہ بودم و زبان التماس کرم بدرگاہ حضرت ایشان کشادہ دور و نزدیکترین
گذشتہ بود کہ یکی از دوستان قدیمی صمیمی من کہ درخدمت حضرت ایشان می بود
بناگاہ از در در آمد گفتم خیریست گفت حضرت ایشان مرا فرستادند کہ خود را بفلان
یار خود برسان کہ ضعفہا او را روی میدہد باید کہ مثل تو مہربانی کاردانی با او ہمراہ
باشد و وقت رخصت خریطہ از نبات طلبیدہ بمن سپردند کہ بفلان برسان اینک
حاضرست من گفتم این نبات داروی ہست کہ حضرت ایشان برائے رفع این
مرض من فرستادہ اند من آنرا شربت ساختہ می نوشم اطبا مانع آمدند کہ در غلبات
تپ شیرینی و سردے خوردن مضرست من گفتم نامعقول مگوئید آن طبیب
الٰہی برائے من فرستادہ و ناچار شربت ساختند بحجر و نوشیدن نصف ضعف
را از خود کم یافتم روز دیگر بقیہ نبات را باز شربت کردہ نوشیدم بکلی آن ضعف
و تپ مرتفع شد حاضران ازین قضیہ وفارق در حیرت رفتند و از معتقدان
شدند منہا این حقیر راقم عفی اللہ عنہ روزے در اثنائے تلاوۃ سورۂ

بنی اسرائیل چون برکریمہ وتہجد بہ نافلۃ لک عسے ان یبعثک ربک مقاما محمودا
رسید بخاطرش خطور کرد کہ مکرر اداے نماز تہجد را در نصیب از برکات مقام محمود
کہ مقام شفاعت ست دخلی نیست از حضرت ایشان باید رسید باین نیت بملازمت
آمدم کہ ایشان در کار وضو بودند چون مرا دیدند بالفور فرمودند کہ تہجد را لازم داری
معروض داشتم کہ اکثر اداے یابد فرمودند ہر کہ میخواہد کہ از مقام محمود مقام شفاعت
است بہرہ تمام گیرد گو نماز تہجد را ملتزم باشد و آن آیت مذکورہ را تلاوۃ نمودند
بندہ سر در قدم ہمایون نہادہ معروض داشت کہ بہ نیت استفسار ہمین
سر بملازمت رسیدہ بودم الحمد للہ کہ بکرامت ایشان بے آنکہ عرض نمایم
بظہور آمد منہا ہم این حقیر غفر اللہ ذنوبہ میگوید کہ دران ایام کہ حضرت ایشان
این کمترین را بطریق رابطہ مشغول ساختہ بودند و بندہ را راہ عشقبازیہا
بحضرت ایشان کشودہ بود روزے رباعی منظم آوردہ بسمع شریف رسانیدم
و آن رباعی این بود ؎ ای آنکہ ملائک مگس قند تواند ۔ دل سوختگان
عشق اسپند تواند ۔ کان نمک از لعل تو آوارہ بکوہ ۔ عالم ہمہ در شور شکر خند
تواند ۔ ایشان بمجرد استماع مصراع اول فرمودند کہ مدح کسے چنان نباید
کرد کہ قدح بزرگ دیگرے لازم آید ملائکہ بس بزرگ اند و جمہور اہل سنت
بر انند کہ عوام ایشان از عوام بشر کہ اولیاء و من دونہم باشند افضل اند قدس
قند گفتن نا ملایم است بندہ را برائے استشہاد آن این بیت مولوی کہ از زبان
شریف ایشان مذکور خواہد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتن آنرا بنحوے
معارضہ دانستہ خموش بودم درین اثنا فرمودند کہ مبادا بآن بیت مولوی رومی
قدس سرہ کہ ؎ بی عنایات حق و خاصان حق ۔ گر ملک باشد سیاہش بشد
ورق ۔ تکیہ کردہ باشی کہ مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات اللہ علیہم خواہند بود

یا از بس مبالغه بغرض محال فرموده باشد یا در سکر حال از مولانا سرزده بود
منها ثقات اصحاب ایشان نقل کردند که در سفرے حضرت ایشان بر باطے
فرود آمده بودند بناگاه بیاران فرمودند که مرئی کردید که درین سرا امروز بلیه روے
خواهد داد و در عامه اهل سرا سرایت خواهد نمود یاران مایکدیگر را خبر کنند که هر
یک دعاے ماثوره بسم الذی لا یضر مع اسمه شئ فی الارض ولا فی السماء
گویند اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق را تکرار نمایند که هر که این دعا را
بخواند بعنایت الله سبحانه وے واسبابش محفوظ ماند ازین فرموده ایشان دو
ساعت نرفته بود که در بعضے خانهاے آن رباط آتش در افتاد و بشدتی هر چه
تمامتر مشتعل شد چنانکه مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانها سوخت
و بسا امتعه چه بحرقت و چه بسرقه رفت مولانا عبد المومن لاهوری که فاضلے
بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصد محنت
بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند که مگر شما را بخواندن
دعاے ماثوره مذکوره خبر نکرد گفت نه حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
مولانا عتاب نمودند و هر یارے که آن دعا خوانده بود وے و اشیاء وے بسلامت
رهائی یافت منها فقیرے که در حدود دکن سکونت داشت و بشرف قدمبوس
حضرت ایشان نرسیده بود اما غائبانه از آرزومندان و مشتاقان آن
درگاه بود از غایت اشتیاق عریضه مشتمل بر امتداد ایام محرومی و فراق بخدمان
آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضه او باو نوشتند که
در وقت مطالعه کتابت شما انبساط نورانیت شما در ان نواحے بسیار بنظر در آمد و امید
ساخت الله سبحانه الحمد و المنة علے ذلک انتهے آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاه در آستان

گذرانیده نواز شها دید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن باندک فرز
ما صدق فرموده و بشارت حضرت ایشان بظهور پیوست جمع کثیر که زیاده
از هزار باشد بتوسط او داخل طریق نقشبندیه شدند و جم غفیر صاحب ذوق
و حالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و آنچنانی را حضرت ایشان در
حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیده فرمودند ع دلها اسیر آن نظر
دوربین او پنهانها هم در صوب دکن خانی عظیم الشانی که قدوة خوانین بود و از
محبان صلحا و علما و عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادی تمام داشت بناگاه از
ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت
بدگمان شد تا بیم آن بود که بقتلش رساند حضرت سیدی مرشدی میر محمد
نعمان سلمه الله که آشنای آن خان محب الفقرا بودند قضیه او را بحضرت ایشان
عرضداشت نموده التماس کردند که بتوجه خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعه عریضهٔ سیدی بسیدی
نوشتند که در وقت مطالعه کتابت شما آن خان در نظر بس عالیشان نمود خاطر
شریف از معاملهٔ او جمع دارند چون این رقیمه شمیمه بحضرت سیدی رسید همان
را بخصوصیهابان خان فرستادند و بشکر آنها بجا آورد و گفت که بسیار بسیار
صعب مینماید کشایش معامله من که سلطان در حق من بغایت بدگمان شده
و حاسدان از در و دیوار فتوی بیهار جریمه من نوشته اند آری بتوجه بزرگان
علو شان من عجب نباشد ازین نوشته شریفه ده دوازده روز نرفته بود که
خاطر سلطان بحال وی بشفقت تمام متصرف شد و باز آن ایالت و صوبه داری
را باو مسلم داشت و بیش از بیش بوی الطاف و اعطاف بظهور آورد و منهاشیخی
سجاده نشین از روی طلب و نیاز از راه دور بمحبت تمام بآستان ان قدوه

انام رسید چون ملازمت نمود با آنکه شیوهٔ نازنین ایشان بآیندگان خصوصًا
بمشائخ وصلحا کمال بشاشت وتواضع ومهربانی بود ودرحق آن عزیز آثار عنایت
ونزهت چندانے بظهور نیامد بعضے مخلصان بعرض رسانیدند که این مرد از
مشاهیر مشائخ نست وباخلاص تمام ازراه دور باین عتبه علیه رسیده حضرت
ایشان درحق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند که آرے چنین گمان می بردیم امّا در
پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشته می بینم چه باید کرد یاران در تعجب رفتند مدتی
بسر برد تا آنکه بعد از چندگاه آثار فراست ایشان بظهور پیوست اتقوا فراسة
المومن فانه ینظر بنور الله منهما فقیرے گفت که هنوز بخدمت حضرت ایشان
نرسیده بودم عرضه داشت با آنحضرت فرستادم که صحابهٔ پیغمبر صلے الله علیه
وسلّم که بیک صحبت از کمل اولیا که غیر اصحاب باشند افضل شدند سرش
چه باشد مگر درهمان صحبت ایشان را حالتے روے مے داد که برجمیع احوال اولیا
شرف ومزیت داشت حضرت ایشان درجواب رقم فرمودند که حل این
سوال منوط بصحبت ست وموقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد ازان بخدمت
وصحبت ایشان مشرف گشتم درصحبت اول حالتے برمن روے داد که به بیان
او شرح نگنجد آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیده فرمودند که امروز
ورق ترا گردانیدم واحوال تو صورت دیگر گرفته فهمیده باشی یا نه سر در قدم
ایشان نهادم برخاک پاے آن سرو بوستان اقتباس انوار وراثت از جویبار
دیدهٔ دل وروان برگشادم منهما عدول اصحاب ایشان حکایت کردند که سیدے
صاحبدلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس رسید که
آن سید را ذکر دل برتهجی غلبه کرده بود که هرکه درپهلوی او نشستی آواز ذکر دل
از و استماع نمودی لاسیما چون آن سید بخواب رفتی دو چندان آواز آن ذکر رفعت

گرفتی از بعضے مشائخ وقت رخصت واجازۃ وکلاہ وخرقہ یافتہ بود از حضرت نیز
متر قب آنمعنی می بود چون قضیہ ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
شد فرمودند مردی مستعد ظاہر میشود اما ازین استیلای ذکر دل کہ بجہر کشیدہ
وازان اجازتہای بیجا حاصل کہ دیدہ وی را پنداری بر سر دیدہ وسد راہ ترقی او
گردیدہ معالجہ او سلب این حالت ست از دل او دور دور نرفتہ بود کہ آن ذکر جنان
چنان از و مسلوب گردید کہ ہر چند بہ تحلف خود را بران میداشت فائدہ نمیدید ہر
حیران شدہ می نالید واشک حسرت می بارید ومضمون این مصرع بزبان حال
میسرائید ع ہر چہ اندر خانہ بود آن طرۂ طرار برد ۔ چون روزے چند حضرت ایشان
در تاب انتظارش گداختند وبنای پندارش را از بیخ بر انداختند بتفقد تمام او را
طلبیدہ باحوالات مخفیہ نوافتند وفرمودند کہ معاملہ باطن مبطن بایدے نقشبندیہ
عجب قافلہ سالارانند چہ کہ برند از رہ پنہان بجرم قافلہ را ۔ منہا شیخ محمد مسعود
کہ برادر خرد حضرت ایشان بود واز مریدان مقبول صاحب کشوف حضرت
خواجہ عالیشان قدس اللہ سرہما جہت کفاف معیشت بر سبیل تجارت بقندہار
رفتہ بود دران ایام سحری حضرت ایشان بخادمی کہ حاضر وقت بود فرمودند
کہ عجب معاملہ ایست خواستم متوجہ احوال محمد مسعود شدم ہر چند بدیدۂ مکاشفہ
جستجو نمودم ویرا ہیچ جا در روی زمین نیافتم بعد ازان چون نیک متوجہ شدم
صورت قبر او کہ بتازگی فوت شدہ در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین
فرمودہ ایشان بچند روز رفیقانش رسیدہ خبر وفات او رسانیدند منہا در ایامیکہ حضرت
ایشان در اجمیر تشریف داشتند شہر مبارک رمضان در میان برشکال رسید حضرت ایشان
بعادت شریفہ متوجہ ختمات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بست یاران در مسجدے کہ بغایت
تنگ بود نماز را ادا نمودند از تعفن بایشان درویشان گزار رسید بعد از ادائے نماز حضرت ایشان

بر زبان مبارک راندند باتمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الٰهی باران شبها فرضی میداد
که بردن مسجد تراویح گذارده میشد چه نعمتے بود این حقیر یکی از یاران گفت شنیدی
که چه فرمودند دیگر تا آخر رمضان در شب باران نخواهم دید انشاء الله سبحانه همچنان
شد که تا شب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران اصلا در شب نشد
بعد از ادای این ختمات از شب بست و هشتم باران ریختن گرفت و کان هذا من کرمته الشریفه
منها همان مسجدی که ذکر یافت یک دیوارش سست بنیاد شده بود و بیک جانب
میل تمام نموده بنوعی که اکثر آیندگان مسجد و جمعی که در حواشی او می بودند یا از آنجا
عبور می نمودند مترقب آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بر سبیل
طیبت روزی فرمودند که ما تا زمانی که این فقرا اینجا هستند رعایت کرده نخواهد
افتاد بقول اکابر که فرموده اند هزل لنا جد ع هزل من هزل نیست تعلیم ست
آنچنان شد که فرموده بودند روزے که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
فقیر بتقریبے ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قریب میلی نرفته بودند بل همین
که از محاذات آن مسجد مختفی شدند آن دیوار بیکبار بیفتاد منها در ایامیکه بلاهور
تشریف داشتند یکی از خدمتان را ادا نموده بنزدیک یکی از دیوارهای آن منزل
ایستاده فرمودند که امشب زنهار کسی نزد این والان نباشد و نخسپد و حال آنکه
باعثی از یاران و امثال آن درمیان نبود و شخصی هم طیبت و از بفقیر گفت که
خانهای دیگر ازین فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را بافتادن امشب
نسبت میدهند دو حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد یک کنیزی در آن
والان خوابیده بود در تهٔ آن خانه آمد و دیگری که نزدیک بآن بود دهپای او کلوخی رسید
حضرت ایشان بعتاب فرمودند که ما شب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند
چون آن کنیزک را از آنجا برآوردند صلا آسیبے باو نرسیده بود منها یکے از خدام

آن حدود خواسته که بر سر سرکشان رود و استیصال آنها نماید به یکی از مشایخ
آن نواحی استخارة مذکور ساخته آن عزیز وی را بشارت بفتح داده ترغیب
بر قتل نموده آن امیر بحسب اشارة آن فقیر متوجه آن کار زار شده پیش
از آنکه وی باعدا ملحق شود این عزیز عریضه بخدمت حضرت ایشان از روی
احتیاط نوشت و عرضه نمود که من درین باب بشارت فتح داده ام حضرت
ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا در کشف رفته
معامله نزد ما برعکس ست لیکن چون آن امیر دور رفته بود کسے این فرموده
حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرموده سه چهار روز نگذشته بود
که خبر رسید که آن امیر از آن سرکشان هزیمت یافت و به پریشانی تمام مراجعت
نموده و نشان و نقاره را بغارت داده آمد منهما فرزند ثالث سلطان وقت را که
سائر اخوانش در رشد امتیاز تمام داشت ناگاه با پدر نزاعے در میان آمد از یکسو
پدر با لشکر عظیم و از یکسو پسر با سپاه شگرف باهم مقابل شدند و کار بمقابله کشید
و یکی از خوانین عمده که طلیعه لشکر پدر بود در عین کار زار بلشکر پسر ملحق گشته
و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب و مشفق فقرا و علما
بود و حامی ملت بیضا بعضے از اعاظم مشایخ وقت نامه ها بحضرت نوشتند که
درویشان و بزرگان دیار دهلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده معلوم
نموده اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که درین
معرکه معامله برخلاف آن مکشوف میگردد اما آخر کار معامله شاهزاده عالیمقدار بسیار خوب
در نظر می درآید همچنان روے داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانیها
کشید انگاه حق سبحانه از سائر خوان ایشان را کزید و نائب مناب پدر گردانید و چه نائب به
از مسوسه و چه خلف به از سلف و بادشاهی جمیع مملکت هندوستان را بآن قدوه

سلاطین زمان سلمہ اللہ بالعدل والاحسان عطا فرمود مملکت ازین بادشاہ
انتظام دیگر یافت وعرفا وعلما حرمت دیگر دیدند وشریعت زینت دیگر پذیرفت ازین
راہ این حقیر را تاریخ سال جلوس این بادشاہ براورنگ شوکت وجاہ بدیہہ زینت شرع
از دل بزبان آمد حضرت پروردگارا سالہای بسیار باعلو منزلت ورفعت مرتبت و
فتح ونصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گردانا دسبحق اہل الرشاد
فصل نہم در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جہان بفرادیس الجنان در
سال ہزار وبیست وچہار از ہجرت سید الابرار صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ آفتاب
عمر گرامی ایشان در برج پنجاہ وسہ سالگی بود بر طبق شمار احمد روزی تخلص اصحاب
خود فرمودند کہ چنان وانمودند وملہم گردانیدند کہ قضاے مبرم در عمر زندگانی ما
بشصت وسہ سالگی ست وازین معنی شادی بودند کہ از غایۃ اتباع سید المرسلین
صلے اللہ علیہ وآلہ اجمعین در سن عمرے مطابق تیز بظہور میرسد کذلک
موافقتی باعمار صدیق وفاروق ومرتضے رضی اللہ تعالے عنہم میسر میگردد در
سال ہزار وسی ودوم در بلدۂ اجمیر فرمودند کہ آثار قربت انتقال ظاہر میشود و
بحضرت مخدوم زادہاے گرامی سلمہم اللہ کہ آنوقت در سرہند بودند نوشتہ
فرستادند کہ ایام انقراض عمر نزدیک وفرزندان دور بعد از رسیدن این رقیمہ
عظیمہ آن نور دیدہاے ولایت متوجہ ملازمت شدند بعد از شرف تقبیل عتبہ علیا
بروزے چند در خلوتی آن دو فرزند ارجمند را طلب داشتہ فرمودند کہ
مرا اکنون بہیچ گونہ نظرے وبہیچ وجہ بستگی باین جہان نماندہ می باید بآن
جہان شد وآثار رفتن ہا نیز مشہود میگردد وچون مخدوم زادہا سلمہم اللہ
از آن خلوت بیرون آمدند آثار دلتنگی وحزن تمام از ایشان در نظر این
احقر در ویشان آمد وہریک را گریہ در گلو دریافت ناچار

بنده گستاخی نموده استفسار سر کار نمود چون بی آرامی و ناشکیبائی
این عاشق شیدائی را از استماع این خبر میدانستند و بهمین وجه حضرت
ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهاری رفته بود بنده را طلب
ننموده اند فلا جرم از اظهار آن خود را برکنار داشتند اما چون حضرت ایشان
کثرت اندوه و ضیق صدر فرزندان عالی قدر را ازان واقعه دیده اند و ایضاً
معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزندان را طلب نموده فرموده
اند که چندگاه دیگر برای تمامی کاری دیگری ما را نگاهداشتند ازین نوید آن دو
سعادتمند جاوید مسرور و مبتهج گردیده این زمان قضیهٔ مذکوره را باین خادم زبان
نهادند مع ذلک رخنهٔ جوئبار دیدهٔ بنده را کشادند اما ازین مژده چندگاه که بر
زبان مبارک رفته بود حضرات مخدوم زادهای کبار و هم این عاشق دلفگار
امیدوار رسالهای بسیار گردید و از اتفاقات غیبیه آنکه دران ایام بزیارت
روضهٔ شریفهٔ خواجه معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتی محاذی صدر
آن صدر الاولیا مراقب نشستند چون برآمدند فرمودند که حضرت خواجه اعطاف
و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصهٔ خود ضیافات بظهور رسانیدند و سخنان و
اسرار درمیان آمد یکی ازان مذکورات این بود که ما را فرمودند در خلاصی خود ازین
عسکر سعی نکنند و برضای او تعالے واگذارید درین میان خادمان آن مزار فایض الانوار
آمده بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبر پوش متبرکه حضرت خواجه را
قدس سره که در هر سال یکبار تازه میگردانند و آن قدیمه را بیکی از کبار مشائخ
میفرستاده اند یا بپادشاه وقت میداده یا تبرکاً چون لآلی و جواهر در صندوق
می نهاده آن روز آن قبر پوش فرو در ابر آورده نزد ایشان آورده معروض داشتند
که به از شما سزاوار این که باشد حضرت ایشان با دب تمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپرده

آه سرد از دل کشیده بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکتر بحضرت
خواجه نبود لاجرم آنرا بالطف نمودند برای تکفین ما نگاه میداشته باش و هم دران
ایام شبی وقت تهجد این بنده نزدیک بحجرهٔ خاص آمده قریب بآستان سر
بزانوی فکرت کشیده بود ناگاه ازان حجره آواز حزین گریه آلود بگوش هوشم رسید
گوش بر سوراخ دروازه شریفه نهادم شنیدم که آن قطب الانام بارقت تمام بیتی
را میخواند و اشک نیاز از دیدهٔ حق بین میبارید و آن بیت اینست ؎ بادوروزِ
زندگی جانی نشد سیر از غمت ۔ ده چه خوش بودی که عمر جاودانی داشتی ۔ چون
ازین سفر سعادت اثر بسر هند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بمقوله
العود احمد کشودند نزدیک بمنازل شریفه خویش دورتر از فرزندان زاویه اختیار
اختیار نموده انزوا گزیدند چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه بمسجد برون نمی آمدند و در آن
خلوت ینابیع الانوار و الاسرار غیر از مخدوم زاده های کبار و این همقدار و دو سه
تن از درویشان خدمتگار دیگر را رسیدن کمتر میسر میشد روزے در بدایت
اختیار آن خلوت نفسے سرد از دل حقیقت برور برآورده این کلام شیخ الاسلام
را که چون بوعلی دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان راندند
الحق در اواخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالیشان شده بود که کاملان اصحاب
ایشان بطفلان نو در آمد این دبیرستان ملحق شده بودند دران ایام بعضی
دوستان که کتابتی می نوشتند اکثر از استعفا دیچه کلمه درج می نمودند و در بعضے
کتابت تصریح میکردند که او اخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این بیچاره
را بسبب هرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بظهور پیوسته بود خاطر بران آمد
که اطفال را گرفته بتجدید اقدام همایون بر سد ناچار رخصت فرمودند بصد اندوه
و حسرت در وقت رخصت معروض داشتم که دعا فرمایند که بزودی باین آستان

ملجا حق پرستان مشرف گردم آنحضرت آهی کشیده فرمودند دعا کنم که در آخرت
باهم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز هوش از سر در ربود مع ذلک چون نصیب
این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود ناچار با دیدهٔ اشک
فشان و انشا و اشعار حسرت نشان که ازان اشعارست این دو رباعیه که اشعارے
باین مدعا مینماید ؎ مسکین مگسی حلقه هر در میزد ۔ هر سو طبل سراغ شکر میزد ۔ چون
یافت دکان قند بادش بربود ۔ میرفت و زیاس دست بر سر میزد ۔ ؎ حرفے
نشنفته از دبستان رفتیم ۔ صبحے نشگفته از گلستان رفتیم ۔ آوخ که چو آدم سر دا صحاب
خمار ۔ ناخورده شراب از دل مستان رفتیم ۔ و اواخر ماه رجب سنه هزار و سی و سه بود
که بنده مرخص گشت ازان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان که مدت هفت
ماه باشد شیخ بدر الدین سرهندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقریر حضرات
مخدوم زاده های عالی شان سلمهم الله سوانح این شهور سبعه را رقم نموده از انجا
قضیه ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
بعضے فوائد دیگر که زبان آن قبیله ازان ساکت ست منتصف شعبان سنه مذکوره
که کریمه انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین صفت آن شب متبرک است
حضرت ایشان در خلوت خانه احیاء لیل می نموده اند ناگاه دران نصف شب
بآن خانه که اطفال و والده ماجده آنها آنجا بودند تشریف قدوم ارزانی فرمودند
آنشب بناگاه بر زبان شریف عصمت پناه یعنے والده مخدوم زاده ها سلمهم الله گذشته که
امشب که شب تقدیر آجال و آمال ست خدا داند که نام کرا از ورق هستی محو کرده
باشند و نامه کرا تمت و اشته چون حضرت ایشان رضی الله عنه این سخن
شنوده اند فرموده اند که شما بشک و تردد مگوئید چه باشد حال آنکس
که معائنه می بیند که نام او را از صحیفه زندگانی این جهانی محو ساختند این راز

زبونش براندازد افرموده آنی دل اسرار منزل گشیده اند ایضاً بعضی محرمان
خاص و متعلقان ذی اختصاص درین ایام اختیار انزوا و انقطاع جرات نموده
پرسیدند که وجه این تبتل و عزلت و انقطاع از عیال و خلق الله درین روزها
چیست فرمودند سرش آنست که ایام ارتحال خود را ازین جهان قریب می بینم
چون اینچنین باشد بجملگی خود به تنهائی و انزوا و بهمگی انس با استغفار و استعفا ضروری
است و تمامی اوقات و انفاس درینوقت مستغرق عبادات ظاهریه و باطنیه
داشتن لازمی و اینمعنی بی انقطاع تبتل تام صورت پذیر نه پس شمایان ازمن دست
بدارید و مرا با وسبحانه واگذارید و ایضاً درین ایام روزی که در دهلیز حرم سرا اضطجاع
نموده بودند بناگاه فرمودند درین سر ماکه بعد از دو ماه می آید ما درین خانه نخواهیم غنود
حاضران معروض داشتند که مگر در خلوت خانه خاص خواهند گذراند فرمودند
آنجا هم نه وازین خانها جای دیگر نیز نه عرض کردند پس کجا فرمودند نمی بینم که چه خواهد
شد در اواسط ذی حجه که اوائل میزان بود عارضه ضیق النفس بر ایشان استیلا
نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس والجن سید عبد القادر جیلانی
رضی الله عنه در معامله دیدم که در حق من عنایات بلانهایات نمودند زبان مبارک
خود در دهان من کرده فرمودند که مردم در معنی این بیت ماکه ؎ آفلت شموس
الاولین وشمسنا بزغت ابدا علی افق العلی لاتغرب ؛ و آن قول ماکه قدمی هذه علی رقبة
کل ولی الله حیرانند شما حل آن بنویسید که ازین ضعف صحت ست ولیکن
حضرت ایشان را از انجاکه درین بیماری شوق لقاء او سبحانه استیلا نموده بود و از
کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد و همیشه در آن ضعف بدعای ماثوره
اللهم بالرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید که مرض
تو علاج پذیر نیست ویرا شکر الله یقرا بلغها بدهیم لاجرم از و فور این شوق اشتیاق

شرح این بیت و آن کلام قطب الآفاق نیامد اما چون نقل صحت در حق آنحضرت
از زبان شریف آن بزرگ رضی الله عنهما رفته بود درین میان چند روزے
صحت گونه روی نموده و ریش دل خستگان را یکه مرهمی شنوده درین چند روز
صحت شد ایام آلام ضعف و سقام را بشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در هجوم
حرارت ضعف حلاوتی و نعمتی می یافتم که درین چند روزه صحت معلوم نمیکرد و
درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بظهور میرسید یکی از ارباب اخلاص
آن وفور شوق ایشان را بوصال رفیق اعلے مشاهده کرده بود و پاس ایشانرا
از زندگانی این جهانی دیده و این تصدقات و خیرات را دفع بیات گمان برده
در حیرت بود تا روزی بعرض رسانید که آن چیست و این چه مصراع را از اشعار
هندی بر زبان شریف راندند و سرشک مسرت از دیده برافشاندند مصراع هندی
آج ملاوا کنت سون سکھی سبھ جگ دینون وار یعنی امروز روز وصال دوست است
ای محرم همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نثار میکنم تا آنکه در دوازدهم
شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که درمیان چهل و پنجاه روز تر از ازین جهان
بآن جهان رحلت خواهد شد و قبر مرا بمن نشان دادند مستعان دراندوه و حسرت رفتند و ریش
جگر تازگی دیگر یافت حضرت مخدوم زادهٔ خواجه محمد معصوم سلمه الله و حضرت مخدوم
زادهٔ خواجه محمد سعید سلمه الله در همان ایام روزے آنحضرت را در گریه دیده اند ازان
پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروض داشتند که حضرت حق
سبحانه تعالے اخواص بندگان خود را درین دار به اختیار اینها میگذارد و چون
از روی خود ایشان باین مثابه است الله ایشانرا می برد چون ازین حروف دو مخدوم
زاده تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند
که حسرت بر احوال خود میکنم از صمیم دل پرورد و کانون جان اندوه پرور د و بعرض رسانیدند

که قبله گاها اینهمه بی شفقتی و کم رغبتی در حق مایان چیست فرمودند که حضرت حق عز
وجل از شما احسب و نیز شفقت و اعانت ما بشما بعد از ارتحال ما زیاده از زیاده از ایام
حیات اینجهانی خواهد شد که اینجا علایق بشری و بعضی اوقات ما چار مانع اعانته و توجه
است و بعد الموت فراغ و تجرد است و ازان روز که حضرت ایشان آن معائنه مذکوره در
ایام مذبوره نموده بودند شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بست و دوم صفر در جمع
اصحاب خسته جگر فرمودند امروز ازان میعاد چهل روز میشود تا درین هفت هشت روز
دیگر چه پیش آید نیز بحضرات مخدوم زادها فرمودند که درین چند روزه صحت که
درمیان آمد هر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن و متصور بود حضرت حق سبحانه
بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات اکملها و من التسلیمات
افضلها مرا عطا فرمود مخدوم زادها عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
شدند که درین کلام رمزی مضمر بود که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بعد
از نزول کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بر دل
الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی الله علیه وسلم ع رشک زلت
تو بوی شب فراق آمد ۲ روز پنجشنبه بست و سوم صفر بدر ویشان بدست مبارک
جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه پنبه دار نبود سردی هوا اثر کرد و تب رجعت
نمود باز صاحب فراش شدند و چون حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیة از
بیماری صحت یافته بفاصله قلیله مریض گشته انتقال فرموده اند کما یستفاد
من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را راز دست
نداده بودند و پیش ازین ضعف بخادم فرموده بودند که مبلغ کذا را انگشت جهت منقل
بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بنصف آنچه فرموده بودند دلالت
نمودند بر زبان مبارک راندند که واعظی در دل من گفت که فرصت آنقدر انگشت

سوختن نیست بار فرمودند که همان مقدار بیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاوردایشان
ازان انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را با طفال فرستادند
و آنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بکلی تمام شده بود درین ضعف
افاضه علوم عالیه بیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند روزے از انجا
که گرم بیان دقایق حقائق بودند تکلم فرادان بظهور رسید حضرت مخدوم زاده
خواجه محمد سعید سلمه الله و ابقاه معروض داشتند که ضعف حضرت ایشان از تکلم
تکلم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
فرمودند که اے فرزند وقت کجاست و فرصت کرا بوقت دیگر زبان را دانم که یارا
اینقدر بیان هم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعة ادا نفرمودند
مگر چهار پنج روز اخیر که تنها گذاردند برای رعایت قوم و ادعیه و اوراد ماثوره لازم
و ذکر مراقبه دائی را بهیچ فتوری بجا آوردند و هیچ دقیقه از دقایق شریعت و طریقت
را فرو نگذاشتند شبے که ثلث آخر شب بر خاسته وضو کردند و تهجد را ایستاده
گذاردند و فرمودند که این آخرین تهجد ماست و آنچنان شد که بعد ازان تهجد میسر نشد
که معامله تا خر رسید تهجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فروغلتکی روے
میداد مخدوم زاده بزرگترین افاقت بعرض رسانیدند که این کثرت فروغلتکی لوازم
ضعف ست یا از استغراق ست که بعضے معاملات عظیمه درمیان ست توجه دارم
تا کما هو مکشوف و مشهود گردند و با تمام و اکمال رسند و تجلی ازان غوامض اسرار
بگوش فرزندان کبار رسانیده اند و چون ازین فروغلتکیها با فاقت می آمدند و قضاے
درد انگیز وداع اثر بدرویشان خسته جگر درمیان می نهاده اند بیشتر آن وصایا تحریص
بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبه بود و میفرمودند
که سنت را بدندان خواهند گرفت گویا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

خاتمت داشته اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بوقت انتقال چنین
نصائح بظهور می آورده اند منها ماری الترمذی وابو داؤد وعن عرباض بن ساریه
رضی الله عنه انه قال وعظنا رسول الله صلی الله علیه وسلم موعظة وجلت
منها القلوب وارقت منها العیون فقلنا یارسول الله کانها موعظة موع
فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان یامر علیکم عبد وانه
من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة خلفای الراشدین المهتدین
عضوا علیها بالنواجذ ایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعة ضلالة ودرین وصایا
فرمودند صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة دقیقه از دقایق نصح بحکم الدین
هی النصیحة فروگذاشته از کتب معتبره دینی طریق متابعت کامله بگیرید
وبران کار کنید ونیز فرمودند در تجهیز وتکفین من مراعات اتباع سنت نبوی
علی مصدرها الصلوة والسلام نمائید وقبل ازین بوالده ماجده اطفال فرموده
بودند که چون ارتحال من ازین دار زلال پیش از تو معلوم میشود باید که از مبلغ
مهر خود کفن من سازی ونیز یکی از وصایا این بوده که فرموده اند قبر مرا در جائی
گمنام خواهند مقرر داشت مخدوم زادها معروض داشته اند که پیش ازین
شرافت وبرکت موضع راکه برادر بزرگ ما علیه الرحمة باشاره حضرت آنجا
مدفون شده اند بیان فرمودند که مرقد من دران زمین خواهد شد وتعین موضع
دفن نیز در آنجا کرده اند واکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما
الحال شوق من چنین ست چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند
اگر چنین نکنید بیرون شهر نزدیک والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شهر در باغ
تربت من مقرر دارید وقبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی ازان نشانی نماند
راقم حروف گوید این فرموده حضرت ایشان قدس سره اشاره مینماید هم

بفنای اتم و هم بر آنکه آنحضرت متخلق باخلاق حضرت بی نشان گردیده بودند مؤید
اینمعنی ست آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه دیده بود
که آنحضرت قدس سره از نیجهان انتقال نموده اند و من نالان و گریان هر سوی
می پویم و گاه این احمد و گاه این الله میگویم درین میان یکے مرا گفت اینک
مسجدے ست بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد ست چون بآن مسجد در آمدم
بجز خطے که از و صورت قبری طولاً و عرضاً ظاهر شود نبود و میگفتند قبر ایشان
اینست که جز اینقدر نشانی ندارد و مرا آنوقت تعبیر نسبت محو که آخرین نسبتی
است از نسبتهای فنائیه و بقائیه این طایفه علیه بر دل آمده بود چنانکه حضرت
ایشان نیز در مکتوبی که کریمه هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً
مذکورا عنوان آن مکتوب ست از تحقیق باین حال تصریح نموده اند و آن خطه را
همان شیخ عارف فرموده بعد از اندک ایام از دیدن آن مقام انتقال آن غوث الانام
بظهور رسید تواند بود که تعبیرش هم آن وهم این چون فقیر به برهان پور رفت
در اواسط ماه صفر سے که دران انتقال حضرت ایشان خواهد بود در ویشے از
مخلصان آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقعه می بینم که شجره عظیمه در کمال
سبزی و ثمر و رفعت چنانکه گویا نزدیک بآسمان رسیده و از کثرت اغصان
چنانکه هزار کس در سایه او آرمیده بیکبار از تند بادے بر زمین آمد غریو و
افسوس گریه از مردم برخاست ؎ شور بر خاست مگر دامن مخلص شکست
؎ گریه زد جوش مگر آبله دل بشکست بنابراین فقیر دلریش از واقعه آن درویش
هراسان بود تا بعد از سے و اندر و ز ازین واقعه خبر وفات حضرت ایشان
به بنده رسید چون حساب کردم آن واقعه باین صورت بحکم کریمه کشجرة
اصلها ثابت و فرعها فی السماء الآیه اشاره می نماید بانکه آنحضرت تمامی شریعت

غرابودند بازگردیم بحرف وصایاے آن غوث البرایا قدس اللہ سرہ الاقدس
چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی در اختیار آن دوسہ جاکہ برائے
قبر خود تعین فرمودند توقف ونگرانی بل حیرانی دیدند بہ تبسم آمدہ فرمودند
شما مختارید ہر جا صلاح دانید آنجا گذارید شب سہ شنبہ بست و نہم
صفر کہ روزش روز وصال خواہد بود بخادمانے کہ شبہا بیمارداری میکردند
فرمودند بسیار محنت کشیدید ہمین محنت امشبہ است وبس و در آخر شب
فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آنروز فرمودند کہ بجہت بول طشت یک
ندارد احتمال جستن قطرات است ورعایت دقیقہ در آن وقت نازک نمودہ ترک
بول نمودند و فرمودند کہ این ظرف را بردارید یکے گفت قارورہ را بحکیم باید
نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقض وضوئی نمایم واستنجائی کنم
مرا بر فراش من بخوابانید چنان کردند آرے چون معلوم ایشان گردید کہ بعد از
ساعتے انتقال خواہم فرمود و فرصت وضو نخواہد شد نقض وضو نفرمودند
و بطہارت ازین جہان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیہ دادند ایشان
بر طریقہ سنونہ دست راست زیر خد راست نہادہ بذکر پروا ختند مخدوم
زادہ بزرگ سرعت نفس در ایشان دیدہ معروض داشت کہ حال شریف
چون ست فرمودند خوبیم و نیز فرمودند آن دو رکعت نماز کہ کردہ ایم کافیست
و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لمحہ جان بجانان تسلیم نمودند
رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃ واسعۃ ابدیۃ بمیثوت پیوستہ کہ آخرین کلام اکثر
انبیاے عظام حرف از نماز بودہ درین باب نیز بتعیت انبیا و سرور ایشان
علیہم الصلوات والتسلیمات نمودند و این واقعہ عظمے در چاشت روز سہ شنبہ
قریب بیکپاس روز بست و ہشتم شہر صفر و بحساب شمسی نصف جدی گویند

بست ونهم صفر سنه هزار وسی وچهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه وآله وسلم
بوقوع پیوسته وآن ماه بست ونه روز آمده بود شب اول شهر ربیع الاول که
ماه نبوی ست بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شتافتند ایام ضعف وتب
ایشان موافق سال عمر ایشان بوده وشصت وسه روز اینعنی موافق مضمون
حدیث صحیح حمی یوم کفارة سنة بظهور آمده چون غسال آن بدن انور را بتخته
غسل آورد وجامهارا از تن مبارک برکشید همه حاضران معاینه دیدند که آنحضرت
برشیوهٔ نماز دست بسته بودند وابهام وخنصر راست بر گرد رسغ دست چپ حلقه
داده وحال آنکه حضرات مخدوم زادها بعد ارتحال دستهای ایشان را دراز کرده بودند
در زمان خوابانیدن بر تخته تبسم نمودند ومدتے همچنان متبسم بودند چنانکه فریاد از حاضران
برآمد واین قصه مصداق این قطعه گردید ؎ یاد داری که وقت آمدنت ۔ همه
خندان بدند وتو گریان ۔ همچنان زی که وقت رفتن تو ۔ همه گریان شوند وتو
خندان ۔ دستهای شریف را غسال کشاده راست کرده بر بستر مضطجع
گردانیده غسال جانب یمین داد چون بر جانب یمین خوابانید تا یسار را نیز
غسل داده بار مرئی حاضران گردید که دستهای شریف بحرکت ضعیف که آن
از قوت ولایهٔ کاملهٔ نشان قوی بود متحرک شد تا بهم آمد وبطریق سابق ابهام وخنصر
یمین بر رسغ یسار حلقه گشت وحال آنکه چون اضطجاع بر یمین بود بایستی که دست
راست بر چپ نمی ایستاد باوجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و
برگ گل ملائم تر بود لیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادن وجدا شدن امکان
نداشته وقتیکه کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض بظهور رسیده بود وهمچنین
پیش از انکه آنحضرت را بر تخته غسل فرود آورند قبض بدین نهج مسطور واقع
گردید وچون حاضران کشادند مشاهده میکردند که دستهای مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور

باہم جمع شدند و بہر ین منوال دو سہ کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید کہ اینجا
سری ست بمبطن و رازی ست مخفی باز بکشادن آن متعرض نشدند و گفتند کہ
حضرت خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ فرمودہ اند کہ چون مرضی حضرت ایشان باسکنہ اللہ
بحبوحۃ الجنان چنین ست چنین گذارید صدق رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم کما
تعیشون تموتون ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم مشاہدہ این
خوارق عظیم مخلصان را موجب مزید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و
حصول اعتقاد و ارادت گشتہ و آنحضرت را بموجب وصیت آنحضرت و بصواب
دید حضرت خواجہ محمد سعید کہ افقہ فقہای وقت اند و دیگر فضلای حاضرین جامہ سفید
کفن کردند لفافہ و قمیص و ازار و چاک قمیص را بروایۃ مفتی بہ ازدو جانب مکبین نمودند
و عمامہ ندادند کہ اتفاق فقہا و محدثین ست کہ آنحضرت را صلے اللہ علیہ وسلم و ابوبکر صدیق
رضی اللہ تعالے عنہ عمامہ نداده بودند در قہستانی مرقوم ست کہ اصح آنست کہ عمامہ
در کفن مکروہ است و علامہ ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز در منع عمامہ
در تکفین تاکید فرمودہ و حدیث ان اللہ وتر یحب الوتر نیز مقتضے اینست و حضرت مخدوم زادہ
بزرگ خواجہ محمد سعید دامت برکاتہ امامت نماز جنازہ پیر و پدر بزرگوار خود رضی اللہ عنہ
نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند کہ مقتضے سنت چنین نیست و در کتب
فقہ معتبرہ مرقوم ست کہ بعد از نماز جنازہ ایستادہ دعا کردن مکروہ است ہر چند کہ عمل
بعض امام درین ایام چنین ست و روضہ منورہ ایشان پہلوی مسجد متبرک آنحضرت
جانب شمال در جواز مساکن شرف مواطن ایشان واقع ست و در ہمان قبہ علیہ قبل
ازین حضرت مخدوم زادہ بندگی خواجہ محمد صادق را قدس سرہ نگاہداشتہ بودند نورانیت
و شرافت آن موضع را بارہا حضرت ایشان میفرمودہ اند و نیز دریکی از مکاتیب حال آن موضع
را چنین تحریر نمودہ اند بعنایت اللہ سبحانہ و تصدق حبیبہ علیہ و علی آلہ الصلوات والسلام

والتحیه والبرکته بلده سرهند گویا زمین احیای منست که بر اعمق چاه عمیق تاریک را پر کرده صفحه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع داده و نوری دران زمین ودیعت گشته است که مقتبس از نور لی صفتے و بی کیفے ست در رنگ نوری که از زمین مقدسه بیت الله ساطع و لامع ست پیش از ارتحال فرزندی اعظمے مرحومی بچند ماه این نور را براین درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سکنای فقیران را نشان داده نوری نمودند ساطع که کردوی از صفت و شان بوی راه نیافته بود واز کیفیات منزه و مبرا بود آرزوی آن شد که آن زمین ملک من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود انعنی را بفرزندی اعظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و ازان نور و ازان آرزو مطلع گردانیدم اتفاقا فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرده در پرده خاک در دریای آن نور مستغرق گشت ع هنیالارباب النعیم بفتحها ۱۲ اشراقات این بلده معظمه است که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیای الله است در آنجا آسوده است و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور موضع لمعه ایست از انوار قلبیه این فقیر که از ینجا اقتباس نموده دران زمین افروخته اند در رنگ آنکه چراغی از مشعل افروزند قل کل من عند الله الله نور السموات والارض انتهی مرقومه الشریف و راقم این حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زاده جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم سلمه الله شنود که ایشان از زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس نقل کردند که فرمودند اراده عزلت و انزوا نمودم که بگوشه از گوشها رفته منزوی شوم درین میان الهام نمودند و معلوم فرمودند که طریق محبوب و مرضی ما همین ست که الحال بر آن هستی نه آن طریق که خواهش کرده در آن وقت در نظرم بلده سرهند چاه تاریک نمود که هیچ از غایت عمق راه برآمدن ندارد و فیوضات پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آورده

بودند که مرا محاذی قبر فرزندی اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را باحوالی آن که در آن وقت داخل محاوطه بودند روضه از ریاض جنت دیدم سر آنکه مخدوم زادها را آخر در مدفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان بهمان نوشته و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بدر دجی دو جای دیگر را که فرمودند از غلبه دیدفنا و خمول و بی نشانیها سرزده بود کما لا یخفی مخفی نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضے درویشان و اخلاص کیشان دیده اند بعضے ازان مرقوم میگردد یکی ازان خوارق که بسیار مریدان آنحضرت و غیر مریدان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زاده بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیر و همه مخلصان ایشان دیده اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و کنج وجود حضرت ایشان را پیش روی آن مخدوم زاده مغفرت نشان که سمت قبله باشد بخاک سپرده بودیم الحال زایران متفق اللفظ والمعنی میگویند حضرت ایشان که قبر مخدوم زاده تخمیناً یک زراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر ازان خوارق آنست که جامع رساله احوال و وفات ایشان مولانا بدر الدین سرهندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایة الغایة سرخ شده بود و آن سرخی آسمان را اکابر کریه برموت کمل دوستان او سبحانه گفته اند کما فی

شرح الصدور بلغنی ان السموات والارض یبکیان علی المومن وبکاء السماء حمرة اطرافها

و انچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زاده های عالیشان و بعضے درویشان در واقعات و مکشوفات دیده اند بیش از انست که به تحریر درآید از انجمله است آنکه حضرت مخدوم زاده کلان شیخ محمد سعید سلمه الله فرمودند که ایشان را بعد از دفن بخواب دیدم که از انعامات عظیمه او تعالے که بعد از ارتحال در باب ایشان بظهور

آمده بنشاست وفرحت تمام بیان میفرمایند ومباهات میکنند عرض کردم که قبله
گاه از مقام شکر هیچ کس را نصیبے عطا کرده اند فرمودند بلے مرا نیز از جمله شاکران
گردانیدند معروض داشتم که در قرآن مجید وقلیل من عبادی الشکور آمده واز این
کریمه چنان مستفاد میگردد که آن جماعه پیغمبران باشند یا کُل صحابه
پیغمبران چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند آرے چنین ست اما مرا
بفضل خاص وعنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالے فرمودند که ایشان را در واقعه دیده
پرسیدم که سوال منکر ونکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه بکمال رحمت نخست
بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم
که الهی ومولائی این دو فرشته هم در حضرت تو باشند وپیش این بنده مسکین
نیایند ایزد متعال نهایت رحمت ورافت خود را شامل من داشته ایشان را
پیش من نفرستاد پرسیدم که ضغطه قبر چون گذشت فرمودند که شد اما اقل
قلیل وگویا مولانا محمد هاشم وخادم که از مخلصان قدیم ست حاضر ست وبخدمت
پیر ما ایستاده میگوید ایشان اقل قلیل را هم بسبیل تواضع میگویند والا انهم نشده
مخدوم زاده کلان فرمودند که در حجره جماعت خانه بودم وآن وقت سحر بود دمعه
دیدم که حضرت ایشان از در در آمدند وبر سر عریش من نشستند ومرا در برگرفتند
هیبتی بر من مستولی شد ولرزه در اعضای من افتاد وفی الحال از نظر من غائب
شدند وفاضلے دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام گفت در نماز فرض
ظهر که مخدوم زاده کلان امام بودند بچشم سر بفتح عین دیدم که حضرت ایشان برابر من
ایستاده اند وچون میان من وایشان در صف جماعت فرجه بود دست مرا گرفته
بخود متصل ساختند که فاصله نماند تا آخر نماز ایشان را میدیدم وفرحی شامل

فستقی پوشیده بودند و گوش پیچ بر سر دستار پیچیده و مسحی در پای ایشان
بود و من زمان زمان متحیر میشدم و تعمق میکردم که مبادا از وهم باشد اما بی ریب
و شک چنانکه در ایام حیات میدیدم مشهود می شدند چون نماز را سلام دادند ایشان را
ندیدم مضمون ؎ آمدی و آتشم بر جان زدی ۞ رفتی و بر آتشم دامان زدی ۞
با خود میخواندم و اشک اندوه مهاجرت می راندم یکی از مخلصان ایشان که در
قریه برک بوده و هنوز خبر وفات ایشان را نشنوده بود و فرزند آن درویش
مخلص بیماری داشته بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکرده باشد
دران احضار آن طفل بیمار دیده است که حضرت ایشان آمده فرموده اند که
بابا ما بکنار رسیدیم و بهشت اعلی در آمدیم اول پای راست در بهشت نهادیم
بعد ازان سر در آوردیم بعد ازان پای چپ را و بلقای او تعالی مشرف گشتیم
رائی معروض داشته که مرا نیز ببهشت و بلقای حق تعالی برسانید فرمودند
که هنوز وقت تو و فرزندان من نرسیده چون آن مریض ازان واقعه برآمده
صحتش روی داده و بعد ازده دوازده روز خبر انتقال ایشان بدیار او رسیده مولانا
بدر الدین مذکور در آن رساله مذبوره نوشته که بعد از انتقال آنحضرت من هم در واقعه
ایشان را دیدم که بخواجه حسام الدین احمد کتابتی نوشته اند و عنوان آن مکتوب این
عبارتست که ما خود بخود نگاهبان این جهانیم ما از جهان گذشتیم و در آنجهان نشستیم
انا لله و انا الیه راجعون این حقیر جامع این کتابت عفی الله عنه گوید چون خبر انتقال آنحضرت
باین منزوی زاویه غربت و مسکنت رسید از غایه دلبستگی و اضطراب با جگر کباب و چشم پر آب
و دل آواره و گریبان پاره از شهر روی بیابان نهاد و زبان حال را با نشاد این رباعیه
خود بکشاد ؎ بی روی تو روی دل بصحرا کمنی ۞ چون کوه زبار غم رو جا کمنی ۞ از هر
خاری نشان آن گل پرسم ۞ وز هر مرغی سراغ عنقا کمنی ۞ اتفاقا چون شب سید در کنار

شهر در ویرانه مسجدی بیاد آن گنج سر بجیب اندوه برده بودم و با سوز و حرقت تمام
آه سرد از دل و اشک گرم از دیده بیرون می آوردم لمؤلفه زاتش غم آه سرد دود
چشم تر داریم ما ۞ از رسول عشق اعجاز دگر داریم ما ۞ هر رگی شد رشته صد موسوزان
اصلاحی نیافت ۞ چاکهای کز تو بر جیب جگر داریم ما ۞ هیچ هر مو بر تن ما چشم زخم تام
حلقه ایست ۞ در دل هر حلقه چندین نو هنر داریم ما ۞ در بیان این گریه و سوز
حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد با هزار پریشانی و حیرانی گفتم ای
قبله دو جهانی در آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتباع خلیل علیه السلام بجا باید آورد
در آتش راه شکیبائی گرفت باوجود این گرامی پند دیوانگی این عاشق مستمند
افزود دور زبانم این رباعی خود بود ۞ دیوانه دلم ز پند مجنون ترشد ۞ در زخم کسان
نالهام افزون ترشد ۞ هر شیشه که بشکست زمی گشت تهی ۞ هر چند دلم شکست
پر خون ترشد ۞ باز خواستم که سر بصحرا نهم چون پای بزینه آن ویرانه مسجد نهادم بزیر
در افتادم چنانکه از هوش رفتم یکی از آشنایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناخته
بزاویه خود برد و متعلقان مرا خبر کرد و تمام ایکنج احزان من بردند دانستم که آن اندار جزع
عدم رضای ایشان بود بآن آوارگی لاجرم در ویرانه خود این مفلس بی نوا تا روز
جز ابهوای آن گنج بصد رنج در زبان خود این ابیات حسرت نشان خود
دارد لمؤلفه اشکریزان بشستم سر هر رهگذری ۞ هر که از هر طرف آید ز تو
پرسم خبری ۞ گاه برخیزم و گاهی بنشینم چو غبار ۞ تا توانان ترا نیست ازین
به سفری ۞ بکف آرم طلسم بوسه کبابی جگری ۞ کاسه دیده نهم بر کف و دریوزه
کنم ۞ ز اشک رخسار گدایان درت سیم و زری ۞ خانه از لنگ کنم و لغنه بانی
گیرم پیش ۞ تا مگر یابم ازین راه ز یوسف اثری ۞ همچو آن تشنه که از دشت
بدریا آمد ۞ سر نهم در ره آن گنج نگرم چشم تری ۞ اهل این قافله سرگشته بیع

اندوشرا پ دل گروساختہ ہاشم بخیالے نظرے پ ناچار خود را بفکر نظم ونثر مرثیہا
وتواریخ انتقال مشغول گردانیدم شصت وسہ فقرہ برطبق عمر گرامی ایشان
درغایت فصاحت وایجاز وبلاغت روی داد کہ ہر فقرہ تاریخ انتقال آنحضرت
بود کذلک رباعیات وقطعات بطریق لغز وتعمیہ وامثالہما دران باب از
دل کباب سرزدہ کہ مخلصان آنحضرت جمع نمودہ اند وفقیر زادہ ودیگر
ہمنشینان ہریک را اینجا جمع نمودہ اند بیک تاریخ منشور کہ آن کریمہ
اَلَآ اِنَّ اَوْلِیَآءَ اللّٰہِ لَا خَوْفٌ عَلَیْہِمْ است باکتفا میرود باین منظومہ غریبہ نیز
لمؤلفہ یا ایہا الانام لقد سافر الامام پ من کان ذیل رافتہ عروۃ
القبول پ قطب الذی تفوض رب السماء لہ پ حال التی تحیر فی شانہا
العقول پ ما الموت کان بدر کمال قد انطلق پ من شرق الظہور
الی مغرب الافول پ لما اصاب ارث رسول بجقہ پ اکتب لعام رحلتہ
وارث الرسول پ دیگر مخلصان آنحضرت نیز مرثیہا وتاریخہا نثرا ونظما
دربیان آوردہ اند عزیزے از ہم پیرہاے ایشان مولانا محمد صادق نام
حدیث الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب را بزیادتی ہو میان موت
وجسر تاریخ یافتہ یعنے الموت ہو جسر یوصل الحبیب الی الحبیب قضیہ
انتقال را بہمین حدیث مشعر الوصال ختم نمایم ودیدہ دل را براہ انتظار فیوضات
وبرکات حضرت وزبان قلم را بذکر احوال فرزندان عالیمقدار وخلفای
کبار آنحضرت بکشائیم بتوفیق اللہ سبحانہ وکرمہ **فصل دہم** در ذکر احوال
حضرات مخدوم زادہاے کبار خواجہ **محمد صادق رحمہ اللہ** نخستین
فرزند برومند حضرت ایشان بودند ولادت لازم السعادت آن نخل برومند
بوستان ولایت درسال ہزار روی نمودہ از بدایت صبی وآغاز نشو

ونمایسیهای صفا و آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جد امجد ایشان
علیه الرحمة آنجناب را در کنف تعلیم و تربیت میداشته حضرت ایشان
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل شما عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت
اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
در حدود سنه هزار و هشت بصحبت گرامی حضرت سید خواجه فانی زخود
باقی بحق قدس الله تعالی سرّه رسیدند مخدوم زاده نیز بنظر قبول حضرت
خواجه و اخذ ذکر و مراقبه و جذبه و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علو استعداد
و فطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
معاملات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و هم از حفظ تصرفات و برکات پیر
عالیمقدار و پدر بزرگوار قدس سرهما دران ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
دینی فارغ نبودند تا آنزمان که بنهایت رسانیدند شنوده ام که بسا بودی که دران
ایام از وفور مستی و استیلای جذبات سر و پای برهنه هر سو سر نهادندی و اوراق
سبق را بباد دادندی روزی در اثنای باران با جمعی از طفلان و یاران
برهنه سر و آشفته حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از انجا عبور نمودند چون
آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب ما را بنگرید که چه میکند وقتی
یکی از درویشان نواحی که در خدمت عزیزی سلوک تمام کرده و خلافت یافته
متوجه دیار خود بود بخدمت حضرت خواجه قدس سره آمده احوالات بلند خود را
بعرض رسانید و مراد ش آن بود که ما را با چنین احوالات نواخته اند اگر اینجا
نهیم است مصدع نباشم و اگر فوق آن بود استفاضه نمایم حضرت خواجه
مخدوم زاده مرا طلب نموده فرمودند با احوال خود را بگوی که درویشان مهمان
بشنوند مخدوم زاده احوال بعرض رسانده اند که بخصوصه احوالات آن درویش

بوده ام زید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت ساله این آستان
که دو سه ماه است قدم درین راه نهاده از حال پنجاه ساله او دم نیز ند پندارد دید
آن احوال از سر نهاده غیبت و استهلاک مخدوم زاده قدس سره بانجای رسیده
که در غلبات و استیلای آنحضرت خواجه جهته تخفیف مغلوبی ویرا طعام بازار
می داده اند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی بتصریح باینمعنی نموده
اند و نیز از مکتوبی که حضرت خواجه روح الله روحه بجناب مخدوم زاده نگارش
فرموده اند این مضمون هویدا است ازان مکتوبست این چند فقره قرة العین
محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن گردد احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب
گذشت بر همان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشه نیست انشاء الله
العزیز از سکر بصحو آید و فنا در شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب و از زمان
صغرسن در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
چنانکه حضرت خواجه قدس الله سره بر کشف و فراست ایشان اعتماد تمام نموده همواره
آن مخدوم زاده را طلب داشته از امر کونیه غیبیه می پرسیدند و ایشان علی الفور از
هر کدام بمقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر برده از احوال
هر کدام از اموات هر مقبره استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال هر کدام
چنانچه مشاهده میکردند بیان می نمودند که تفصیل آن تعسر دارد چون حضرت خواجه
هم در آن زمان حیات خویش بعضی طالبان را حواله بحضرت ایشان میکردند مخدوم
زاده نیز از آن جماعه بود بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدامان انوار ایشان
والد بزرگوار خود زد تا بنهایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکه همه گفتندی که
این پدر چنین پسر باید حضرت ایشان در عریضه که بحضرت خواجه خود مرسل داشته
اند آنچه هر قوم است محمد صادق از خردی خود را ضبط نمیتواند کرد و اگر در سفری همراه

می باشد ترقیات بسیار میکند در سیر دامن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود در
مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بفقیر مناسبت تمام دارد انتهی و اثنای
فنا و تبرید دل از ماسوا چنان از جمال و خصال آنجناب هویدا بوده که بعضے از
ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که همینکه
این جوان را می بینم دنیا بر دل ما سرد میگردد و دیگری از درویشان بتقویت تمام
و نیستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جفاد ملازمت بعضے همسایها بخدمت
مخدوم زاده اظهار تنگدلی نمودم و گفتم چه باشد که بعضے اینان را تهدید و تنبیه
نمایند مخدوم زاده آه سرد از دل پردرد برکشید و گفت ای فلان اگر ما خصومت
رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرق آن درویش گفت بنوعی این سخن از زبان
مبارکش رفت که من ازان عرض خجل شدم و کینه ملامت گران از دل بکلی رخت
بست و قوة مدرکه ایشان در مسائل علمی از عقلی و نقلی بغایتی بود که روزی بصحبت یکی از
فحول علماء شیراز که بهند آمده بود و در معقولات بینظیر بود رسیده صرفی چند با او از دقائق
علوم هیئت و حکمت که زادهٔ طبعش بود در میان نهاد بعد از اتمام سخن آن فاضل شیراز
گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبهٔ هندوستان کسی قوة ادراک
مسائل دقیقهٔ علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و
غلبهٔ انکسار و وفور تفرید و همت و انس بمناجات و خلوات از فقرات متبرکه و اقوال
بزرگوار ایشان قدس الله سرهما که در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند نگارش
نموده اند بر خوانندگان هویدا است ما بفقره چند ازان کلمات ارجمند را التقاط نمایم
در مکتوب دوصد و هفتاد و هفتم از دفتر اول است که فرزندی اعزی مجموعهٔ شفقتها
فقیر است و نسخهٔ مقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزندی
که از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و در مکتوب دوصد و چهل و چهارم

ازین دفتر است که این مقام را بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و داخل
ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته
است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم ست که استفاده
که این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است و استفاده
فرزندی اعظمی علیه الرحمه از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر که از ولایت
موسوی مستفاد ست شبیه ولایت رجل مومن ست که از آل فرعون
بوده و ولایت فرزندی علیه الرحمه شبیه بولایت سحره فرعون که ایمان آوردند
و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر ارجمند او یکی از دوستان
نیز نگاشته اند که فرزند اعظمی رضی الله تعالی عنه با دو برادر خود محمد فرخ و محمد عیسی
سفر آخرت اختیار نمودند انا لله و انا الیه راجعون حمد الله سبحانه که اولا باقی ماندگان
را قوت صبر عطا فرمودند ثانیا بلیه را سر دادند خوش گفت ؎ من از تو روی
نه پیچم گرم بیازاری نه که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری و فرزند مرحومی آیتی بود از
آیات حق جل و علا و رحمتی بود از رحمتهای رب العالمین در سن بست و چهار سالگی
آن یافت که کم کسی یافت پایه مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال
رسانیده بود حتی که تلامیذ ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت
تام درس داده اند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی
است از آنکه در بیان آرد معلوم شماست که در سن هشت سالگی بر نهجی مغلوب حال
شده بودند که حضرت خواجه ما قدس سره معالجه تسکین حال ایشان را بطعامهای
بازاری که مشکوک و مشتبه است می نمودند و می فرمودند که مجتبی که مرا بمحمد صادق ست
بهیچ کس نیست و همچنین مجتبی که او را باست بهیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را
باید دریافت ولایت موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود عجائب و غرائب آن ولایت را

بیان میفرمودند و همواره خاشع و متضرع و متذلل و متکسر بوده و میفرمودند که
هر یکے از اولیا را از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزے خواسته است و من التجا و تضرع
خواسته ام از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود کافیه خوان و
بشعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و دعا میکرد که
در سن طفولیت دنیای دنیه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در
مرض موت یارانی که بیمارداری او میکردند عجائب و غرائب از وی مشاهده نموده
اند کرامات و خوارق که از محمد عیسے تا هشت سالگی مردم معاینه کرده اند چه نویسد
بالجمله جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد و المنه که امانات را باهل
آن بی کره و بی اکراه حواله نمودم اللهم لا تحرمنا اجرهم و لا تفتنا بعدهم بحرمت سید المرسلین
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد
مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قندهار مخدوم زاده بمشایعه
ایشان تا بمزار بهد بزرگوار شیخ عبد الاحد قدس سره که در سواد قصبه سرهند
واقع است برفتند و لمحه بر مزار منور مراقب نشستند بعد ازان سر برداشته
گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده دران ایام
در صغر سن بودند فسخ عزیمت سفر ننمودند عاقبت آن شد که مشار الیه با بضاعت
تجارت دران سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انتهی انتقال حضرت مخدوم
زاده بزرگ روز دوشنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته بود و از نفظ روز دوشنبه نهم
ربیع الاول ۱۰۳۵ تاریخ سال وصال ایشان نیز برمی آید گویند چون وبا در آن
بلده طغیان گرفت مخدوم زاده بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون
لقمه چرب میخواهد تا ما نزدیم تسکین نیابد ایشان راتب گرفت و برفتند بعد
ازان وبا در قبیله ایشان تخفیفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضے را که آثار

تپ طاعون پدیدار گشته بود صحبت یافته و در غلبات آن تپ دیده بودند که مخدوم زاده
آمده آنها را از دست جماعه که بر آن بلیه موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون که ما
این بار را برداشتیم شما را بر مردمان چه پیدن روا نباشد و یکی در خواب دید که بر که نام
مخدوم زاده نوشته باخود دارد از آن بلیه برهد چند روز مردمان نام مبارک ایشان
نوشته می بردند و اثرها می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بران بودند
که در مقبره جد خود قدس سره مدفون کردند حضرت ایشان رضی الله عنه در این باب
متوجه شدند باین مکان شریف که الحال مدفن ایشان ست مامور شدند چنانکه
قصه آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه
بزیارت روضهٔ آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز هر صباح شنبه
مع اصحاب حلقه ذکر را بر سر آن مزار پر از انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات
عجیبه از احوال اخرویه آن فرزند بیان میکردند و ترقیات بی اندازه که بتوجه و دعای
آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواهب الهیه جل شانه و عنایات که بظهور می آمد
مکشوف می ساختند و روزے بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امروز متوجه
او بودم دیدم هر لحظه بانوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید
و اسرار غریبه که برحمت الهی متعلق بود دلبستگی بیان میکرد و حضرت مخدوم زاده قدس
سره بعض عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان بآنحضرت مرسل
داشته اند که از انجا پی باحوال گرامی ایشان توان برد بس منها قبله گاها ارزوے
جز آن نیست که هیچ لحظه و ساعت بخلاف رضاے او تعالی نگذرد و آن میسر نه مگر توجه خداوندان
آن درگاه مددے فرماید و دستگیری نماید مصرع باکریمان کارها دشوار نیست
الحمد لله والمنه که بیمن توجه شریف بطریقے که امر فرموده اند استقامت
دارد و دران کم فتور راه می یابد بل روز بروز امیدوار ترقی و تزائد است

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشیند و از حافظ قرآن می شنود و بعض اوقات مقبوض
است و بعض دیگر مبسوط قبض و بسط و ذوق و آرام و جز آن همه تعلق ببدن
دارد و ازان تجاوز نمی نماید لطایف ستة نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند
توجه آنها مثل علم حضوری ست بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن را همه داخل
ظلال میدانند و از ظل متجاوز نمی یابد لطائف او ببدن مختلط بودند و در نظر بصیرت
غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانکه بحضور و فور السرور عرض کرده بود الحال
از بدن در نظر ممتاز می درآیند و این مقام را مقام بقا میدانند و بعد ازین بقا باز
یک نوعی از فنا به لطایف رو نمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا روی
دهد تمامی کار میسّر نمیست الحال مقبوض ظاهر میشود فما تا حال توجه بعالم نیافته است
چون غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرأت نمود ب منها عرضه داشت
کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبوض و
مغموم می بود آخر الامر بمحض توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسطی عظیم
روی نمود و دران بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقا یاد و توجه مثلا از جانب این
کس می بود الحال هر چه هست از جانب اوست تعالی و تقدس و در خود پیش از قابلیت
قبول نمی یافت کالمرآة التی تقابل عین الشمس فاحترق بذلک الطلوع کل ظلمته وکدورة
من البدن و اللطائف وجعل فیها کل نور و برکة ینبغی فانشرح الصدر واتسع القلب وصار البدن
کله نورا مضیا اللطف من السر والروح الذین کانا قبل ذلک وجدت التجلی الاکمل من بین اللطائف
علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهران فی القلب قلبا آخر وانما التجلی علیه ولما نظرت الی القلب
ظهران فی ذلک قلبا آخر وانما التجلی علیه ولما نظرت الی قلب القلب ظهران فی ذلک قلب
آخر والتجلی علیه وهکذا الی غیر النهایة فلم ینظهر قلب بسیط الا وقلب آخر فیه ولکن یتوهم الان
انه انتهی الی القلب البسیط ولیس بمتیقن وعلم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة الیها

کانت کلها تکلفات صرفه دکان نخطیر اسم هذا المقام فما کتبها بسو الادب قبله گاها این همه
کمترین اثریست از آثار توجه اظهر ؎ گر بر تن من زبان شود هر موی پیک شکر تو از
هزار نتوانم کرد بیه و آرزومندی دریافت ملازمت خادمان درگاه را چه شرح دهد حق
سبحانه باحسن وجوه این دولت عظمے میسر گرداناد بحرمة النبی الامی و آله علیه و علیهم من الصلوات
اتمها و افضلها حضرت سلامته و جماعة اعدا هر چند خیانتها میکنند و منصوبها می انگیزند
آخر الامر بتوجه عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاورده اند بندهاے اینجای
همه عرض بندگی مینمایند و بحد و ذوق حاضر میشوند ب منهما حضرت سلامت
شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد گویا
مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقة
محمدی علے صاحبها الصلوٰة والسلام مرکز و اجمال این مقام ست گویا دریای
عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی ست
انبیا علیهم السلام و اکثر اولیای کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بهره دارند
و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر ما صلے الله علیه وسلم نصیبے مفهوم نشد و این حقیر
نیز بهره یافت حق سبحانه بتوجه علیه نصیب کامل روزی گرداناد و هنوز این مقام
خوب واضح نشده ست باقی احوال بجمعیت گذران ست درین ماه معظم خیلے برکات
مفهوم میشود اخوی محمد سعید او ضاع همواره دارد و اوقات بجمعیت و ذکر میگذراند
یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر می شوند والعبودیة انتهی حضرت ایشان را قدس الله
سرهٗ العزیز نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالیه ست که اعظم آنها مکتوبی ست
در بیان طریق و آن مکتوب دو صد و شصتم ست از دفتر اول مکتوبات چون غایة
تطویل و تفصیل بود و معارف دران باهم دریافته نقل آن یافقره ازان دشوار
نمود خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اند بحسن مکارم

اخلاق بل وفور احوال وکثرت فضائل وبشاشت وجه ونرمی گفتار وصفائی
کردار آراسته اند ولادت شریف ایشان در حدود سال هزار وپنج هجری شهر شعبان
بوده وحضرت ایشان قدس سره میفرمودند که محمد سعید چهار وپنج ساله بود که دیر
رنجوری پیش آمد در غلبات آن ضعف ازوی پرسیده شد که چه میخواهی بی اختیار
گفت حضرت خواجه را میخواهم من این حرف او را بحضرت خواجه خود قدس سره
عرض کردم فرمودند محمد سعید شمارندی وحریفی نمود وغائبانه از ما نسبت در ربود ونیز
حضرت خواجه قدس سره در بعضے مکاتیب که بحضرت ایشان رقم فرموده اند این
مخدوم زاده را نیز بشفقت ورحمت تمام یاد فرموده دعا کرده اند در مکتوبے که یکی
از مخلصان در مدحت حضرت ایشان ماقدس سره برنگاشته اند آنجا نوشته اند
فرزندان ایشان که اطفال اند اسرار الهی اند استعدادهای عجب دارند بالجمله شجره
طیبه اند ابتته الله نباتا حسنا واین کلام عزیز حضرت خواجه قدس سره اشارت
است عظیم بعلو استعداد وفطرت همه مخدوم زادها ووصول ایشان بدرجات
علیا این مخدوم زاده بعد از رسیدن بسن تمیز بتحصیل علوم صوری پرداخته حصه
از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی الله عنه وبرخے را در ملازمت برادر بزرگ
خود قدس سره وبعضے را در صحبت شیخ طاهر لاهوری سلمه الله بآخر رسانیدند تا در
انواع علوم عقلی ونقلی مهارت تمام حاصل کردند واز حفظ تصرف وبین توجه والد بزرگوار
در عین این تحصیل از نسبت این طایفه بزرگ احوالات بلند بدست آوردند و
این مجموع کمالات صوری وترقیات معنوی باتمام وانجام رسانیدند در سن هفده
وهیزده سالگی بار دیده شد گویا در ایشان بلوغ طبع ببلاغت معنوی توام گردید
ازان وقت تاحال کتب علوم دقیقه را از معقول ومنقول بمهارت تمام درس میفرمایند
وبر بعض کتب معتبره تعلیقات وحواشی زیبا رقم فرموده اند از انجمله است تعلیقات

مشکوۃ المصابیح کہ دران تحقیق صحت و قوت آن احادیث کہ ماخذ ائمہ حنفیہ است
غایۃ سعی مبذول داشتہ اند بعضے علما کہ مطالعہ نمودند بغایۃ پسندیدہ زبان ثنا
و دعاے ایشان کشودند روزی کہ راقم نیز حاضر بود یکی از علما از ایشان مسئلہ مشکلہ کہ
بر اصول فقہ تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایۃ تنقیح بیان فرمودند
و آن عالم سر بگوش راقم آوردہ گفت ہیچ دانستہ کہ مخدوم زادہ تو در مہارت علمی
امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلدہ لاہور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم برپا کردہ بود
و علما و مشائخ آن بلدہ را و نیز اکابر نزیل آنرا دعوت نمودہ بود دران محفل بتقریب
سجدہ تحیت و سجدہ عبادت دقایق علوم در میان افتاد حضرت مخدوم زادہ با برادر عزیز
خود بجانب بودند و جماعت کثیر از فحول علما بجانب سخن را از ہر علم تقریبًا بدرجات
عالیہ رسانیدند طلبہ علم از قوت علمیہ این دو برادر در تحیر رفتند و اہل مجلس بنظارہ
در آمدند و رخے کہ بہ خصوص مشار الیہما را بمنی شناختند می پرسیدند کہ این دو عزیز
کیانند چون می شنودند کہ فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آرے
ازان صدف ولایت این قسم درہا بظہور نیاید و نیز این مخدوم زادہ سلمہ اللہ
بتقریب عدم رفع سبابہ در تشہد بمذہب مختار حنفیہ رسالہ بگاشتہ بودند و فرمودند
مقصد آنست کہ اولویت عدم رفع بثبوت رسد علمای کہ مثبت رفع سبابہ بودند
در اقامت جواب متحیر ماندند روزے حضرت ایشان قدس اللہ تعالے سرہ بتقریب
جامعیت این دو برادر بہ این حقیر فرمودند کہ چون محمد صادق علیہ الرحمۃ فوت
شد گفتم دیگر چنین فرزندی کہ در فضیلت ظاہری و احوال باطنی صاحب کمال
باشد از کجا خواہم یافت حق تعالے بمحض کرم این دو برادر برخوردار را نائب
مناب آن برادر بزرگوار ساخت الحمد للہ علے الاحسان این مخدوم زادہ سلمہ اللہ
اخذ طریقت و مراقبہ از حضرت والد ماجد قدس اللہ سرہ نمودہ بہ نسبتہاے اصیل

رسیدند چنانکه ابتدا رسلوک وظهور جوش وخروش ایام عرضه داشتی که از سرهند بدیدن
بحضرت ایشان نوشته بودند انجام مرقوم بوده که حضرت سلامت دل را هیچ متوجه
بجای نمی یابد بلکه دل را نمی باید اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون
مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذکر رفتگیها در دل مفهوم میشود ودر قصه
مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است
پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بوده دیدم که شیخ را ظهور شد وآن
نسبت غلبه کرد چندان غلبه میکردند آن متالم می شد درین میان ظهور حضرت خواجه
بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
وبیشتر تسکین شد انتهی حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عریضه
مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
اصیل است هیچ یکے از یاران را باین خصوصیت روی نداد انشاالله تعالی نیز بولایت
خاصه مشرف گردد وبعد ازان چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت ایشان رضی الله
عنه نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه وخواجه
محمد معصوم مدظلهما می بود وبه نسبتهای بلند واحوال ارجمند می نواختند ومحرم اسرار
غریبه ومعارف عجیبه حضرت ایشان در خلوات وجلوات این دو برادر بودند و
دیگران بوساطت ایشان استفیدی گشتند در یکے از اسفار که این دو
مخدوم زاده عالیمقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند وبضرورت در سرهند
مانده بنده که در خدمت حضور بود مشاهده مینمود که چون وارد عظیم ومعرفت
شگرف بحضرت ایشان روی میداد این دو نور دیده را بشوق تمام یاد
میکردند در همان ایام این چند کلمه را که شاید مدلل است برین مدعا
بمشار الیهما رقم فرمودند الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله وعلی آله واصحابه

گرامی ہر چند مشتاق و خواہان صحبت ما اند و ما ہم آرزومند حضور و ملاقات
ایشان اما چہ توان کرد کہ جمیع آرزوہا میسر نیست مصرع تجری الریاح ایشتہی
السفن ۔ درین عسکر بے اختیار رغبت ماندن را بسیار مغتنم میدانند و یکساعت
این عریضہ را بہ از ساعات کثیرہ امکنہ کثیرہ می نمایند اینجا آن میسر ست کہ در جاہای
دیگر معلوم نیست کہ بمثال آن میسر شود و علوم و معارف آن موطن جدا ست و احوال
و مقامات این مجموعہ علیحدہ منعی کہ از جانب سلطان ست آنرا ذریعہ کمال رافت
و رضامندی مولای خود میدانند جل شانہ و سعادت خود را درین جنس می انگارد
علی الخصوص درین ایام مشاجرات عجائب کاروبار ست و درین اوقات تفرقہ
غرائب غنج و دلال لیکن ہر دولت و نعمت تازہ و بوالعجب کہ روز بروز میرسد
فرزندان در دل می خلند و از دوری و نایافت ایشان جگر در اضطراب می باشد
انکارم کہ شوق من بر شوق شما چرب و غالب ست و مقرر ست کہ آنقدر کہ پدر
خواہان پسر ست پسر خواہان پدر نیست ہر چند قضیہ اصالۃ و قوعیہ مقتضی عکس
اینمعنی ست چہ اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاہ
چنین آمدہ و اشد شوق اصل را ثابت گشتہ آری مصرع در خانہ بکد خدای ماند
ہمہ چیز ۔ و السلام و در دفاتر مکتوبات قدسی آیات معارف خاصہ بیشتر نامزد
این دو نخل برومند بوستان ولایت میکردند کما لا یخفی علی ناظر یہا در سفر اجمیر
کہ این بندہ در خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود کہ در ہر چند روز ایشان
این مخدوم زادہ بفیض خاص و نسبت مخصوص سرافراز میساختند روزے فرمودند
گویا این سفر اجمیر برائے محمد سعید بود ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در خلوتے
باین فقیر فرمودند بر عمر اعتمادی نمی بینم رفتن قریب مینماید میخواہم محمد سعید چنان
شود کہ تواند بر مسند نشست فقیر فحوای آنرا بسمع این مخدوم زادہ رسانید

به لیست و رقت و انکسار و افتقار تمام فرمودند من ناقابل چنین و چنان خود را
بهیچ وجه شایان این امور نمی بینم حضرت ایشان هر جا تشریف برند برادرم محمد معصوم
را بجای خود بنشانند مرا بخدمت و متابعت اوامر کنند و اگر این التماس بخاطر
اقدس ایشان نیاید بفرمایند من بر مزار جد بزرگوار قدس سره که برون شهر
واقع است زاویه اختیار کنم و مسند داری خواجه قرة العین محمد معصوم باشد
فقیر این ماجرا را بخدمت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله معروض داشتم ایشان
نیز بگریستند و فرمودند همانا اعزی مخدومی خواجه محمد سعید سلمه الله مرا لائق خدمت
خود نمیدانند من که نظر میکنم در استقامت احوال و اطوار و احتیاط ها بآداب شرعیه و اخلاق
ملکیه و قوت علمیه و غیرها خود را کمترین مستفیض و تلمیذ ایشان می یابم و سعادت
خود را در خدمت ایشان می بینم فقیر این ماجرا را در خلوتی بعرض حضرت ایشان
رسانیدم ایشان بغایت خوشنود شدند و آب در چشم مبارک آورده باین فقیر
فرمودند مبینی انکسار و ایثار و داد و داد این دو برادر را نجسته سیر را و دعا
در حق ایشان کردند باجابت قرین باد عریضه از بعضی عرائض این مخدوم زاده
که پیش از سفر اجمیر و قبل از ترقیات بلند بحضرت ایشان نوشته بودند ایراد نموده
می آید ما بعد ازان چه حالات و مقامات دیده باشند بهو عرضداشت
احقر بعید محمد سعید بموقف عرض اشراف میرساند که از اندوه مفارقت صوری
چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر مستولی میشود که منجر بهلاکت و مرض شدید
میگردد از خرابی احوال چه معروض دارد با وجود تعلقات شتی که دامنگیر شده شتابی
آن دارد که دیوانه وار از جمیع علائق گسسته و همه را سوخته عزلتی اختیار نماید
که جز لب گور این کس را نه بینند در حلقه پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواندند
ظاهر شد که چنانچه ظرفی را خالی سازند باز پر سازند بنده را پر ساختن گرفتند بنوعی

که کیفیت آن از امید اند که چگونه بعرض رساند دریافت که تخلیه اول تخلیه از توهم
وجود ست که خود را که عدم مطلق و شر محض بود وجود و خیر محض می انگاشتم آن توهم
زائل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پرساختن آن اینست که بجای عدم که حقیقت
این شخص بود و ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت خود در نظر ست و ثبوت
مجدد هم منظور گو نیاشی فالی را پر کرده اند و گران باری آن واضح ست فردای آن روز
دیدم که آئینه دران مینماید که روی من داغهای مختلف دارد که در نظر مردم نمی درآید دیدم
که آئینه در کمال صفانیست دانستم که زنگ گرفته صورت داغدار ظاهر شد ازان
دلتنگ شدم آئینه دیگر گرفتم دیدم که داغهای زشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
آئینه دیگر گرفتم در کمال راستی و صفا اول پاره از رو دران مصفا ظاهر شد ثانی الحال
تمام داغدار دیدم دران وقت تعبیر نمودند که مرات شی مغائر شی ست پس اول
چون معامله درمیان عدم و وجود منحط بود آئینه برمثابه آن بود وقتیکه معامله بعدم
صرف گشید آئینه فالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عقده حل شد
که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی ایستد
ظاهر شد که نهایته اطلاق انا تا بقایای عدم ست که تلبیس انا باطل ست چون
عدم باصل خود پیوندد انا منقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق انا به ثبوت میدل
میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود چه وجود همیشه خود حاضر ست بصدق
آنحضرت امید وار ست که بتفصیل این حقائق بهره ور گردد انتهی حضرت مخدوم
زاده با این فقیر حکایت کردند شبی در صحن خانه خود دروازه را از درون بسته
خفته بودم و نصفی و زیاده از شب رفته بود یکی بشدت تمام دست در زد حیران
شدم که کیست چند نفر یاد کردم جواب نداد بار دوم آواز دادم که کیست ایمان
در جواب خود دمی گشید و من جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان

رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بحجره در رسیدن آواز ایشان آینده
ناپدید شد صباح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش از انکه من قصه
شب را معروض دارم فرمودند امشب جن بخانه تو میخواست در آید مزاحم شود
من مطلع شدم و بانگ بر وی زدم و براندم بدین تقریب بعضے ثقات اصحاب حضرت
ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شبے بخانه
خواب خود دراز کشیده بودم و لغای آمده بود که ناگاه جنی خواست بر من تصرف
کند من کلمه لاحول ولا قوة الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من
برآمد دیدم که ملائکه باد دور باشها نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند و متعلقان او
را از نواحی باجلاوطن نمودند بفلان منزل کشیدند ناقل گفت همان روزیے را
ازان منزل آوردند که امشب جن باین آسیب رسانیده اینمعنی نیز مصدق
فرموده ایشان گشت **ب** وایضا حضرت ایشان خود در رساله مبدء و معاد نوشته
اند که روزے احوال جنان را بر بین درویش منکشف ساختند دیدم که جنیان در
کوچها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن
از ترس موکل خود سر نمیتواند برداشت و به یمین و یسار خود نظر نمیتواند انداخت
در رنگ مقیدان و محبوسان می گشتند و اصلا مجال مخالفت نداشتند الا
ان یشاء ربی شیا و دران وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
موکلے گرزی ست آهنے که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضربه
کار او کفایت کند **خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی** فرزند ثالث حضرت
ایشان اند ولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هفت و یازدهم
شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الله سره العزیز میفرمودند قدوم
میمنت لزوم محمد معصوم یعنے ولادت او مارا بس مبارک و همایون آمد که بعد از

تولد او بچند ماه بعد از رحلت حضرت خواجه خود مشرف شدیم و دیدیم آنچه دیدیم و وقت
دیگر تعریف علو استعداد این فرزند ارجمند نموده فرمودند که از محمدی المشربان است
و نیز آنحضرت مکتوبی برگماشته اند که از فرزندی محمد معصوم چه نویسد که وی بالذات
قابل این دولت است یعنی ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والتحیة و نیز
بر زبان شریف رانده اند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه سالگی
بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب کشود و میگفت من
آسمانم و من زمینم و من فلانم و من فلانم دیوار حق ست ؎ چون زلیخا کز سپندان
تابعود پنهان جمله چیز یوسف کرده بود پیدا گاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر
اند و نسار و صبیان در وصول انوار فیوض تساوی ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم حضرت ایشان همیشه بنابر مشاهده بلندی
استعداد و آثار رشد و رشاد که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاهده
مینمودند نظر عنایات شامل حال او میداشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در گنج
استعداد مودع می بوده می بودند و میفرمودند که چون علم مبدء حال ست از
تحصیل آن چاره نبود ازینجهت بتحصیل علوم از معقول و منقول نیز دلالت
می نمودند و از کتب دقیقه علمیه بقراة صفحه صفحه و ورق ورق امر کرده میفرمودند
باید که از تحصیل علوم فارغ شوید که ما را با شما کارهای عظیم ست تا بتوجه شریف
آنحضرت این نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در رشائر زده
سالگی از تحصیل علوم فراغ یافت و اگرچه در ضمن تحصیل قال در تحصیل حال
و تنویر مال سرگرم می بود اما بعد از فراغ ازان بهمگی خود متوجه این گردید تا بعنایت
الله سبحانه از احوال و اسرار خاصه والد بزرگوار خود رضی الله عنه بهره فراوان گرفت بل
مخلصان امید دارند که بحکم واقعه که این مخدوم زاده دیده اند از والد بزرگوار و تعبیر آن

اشارتی بمرتبه قطبیت یافته باین مرتبه والا برسند وآن واقعه اینست که بعرض
اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود نوری یافتم که تمام عالم ازان نور
منور است وآن نور در هر ذره از ذرات ساری ست چون آفتاب اگر آن فرو رود
عالم ظلمانیست حضرت ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش
میشوی واین سخن را از من یادداراالحمدلله حمداً کثیراً کثیرا این فقیر راقم گوید روزی از
زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سرّه العزیز شنودم که فرمودند اقتباس
محمد معصوم سبهانی ما را یوماً فیوماً بصاحب شرع وقایه می ماند در حفظ وتعلیم وقایه از جد
بزرگوارش چنانکه خود در عنوان آن کتاب آورده الفضائل جدی الوقایه سبقاً سبقا
وکنت اخری فی میدان حفظها طلقاً طلقاً حتی الفق تمام تالیف مع تمام حفظی راقم گوید
در مدحت علو حال ومرتبه این نونهاده بوستان کمال همین سخن بسنده است
ونیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمه چند در حق این فرزند رشید وبرادر بزرگ
ایشان خواجه محمد سعید سلمهما الله سبحانه رقم فرموده اند که ازانجا آشنایان ذوالاخلاص
بحصول علو حال وکمال والکمال ایشانرا پی برند وآن اینست خاطر همیشه متوجه
احوال شماست وخواهان کمال شما دیروز بعد از نماز بامداد مجلس سکوت داشتم ظاهر
شد خلعتی که داشتم ازمن جدا شد وخلعت دیگر بمن متوجه شد که بجای
آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسی خواهند داد یا نه و
آرزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدهند بعد از لحظه دیدم که بفرزند
مرحمت فرمودند وآن خلعت او را تمام پوشانیدند وآن خلعت زائله کنایته از
معامله قبومیت بوده است که بتربیت وتکمیل تعلق داشته وباعث ارتباط باین
عرصه مجتمعه او بوده واین خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسد وستحق خلعه
کرده میداند است که از کمال کرم آنرا بفرزندی اعنی محمد سعید عطا فرمایند این

فقیر متضرع مسالت این معنی مینماید واثر اجابت می فہمد و فرزندے را استحقاق
این دولت می یابد ؎ باکریمان کار ہا دشوار نیست ۔ گر اراست عداوست
ہم دادا وست تعالے ؎ نیاوردم از خانہ چیزے بخویش ۔ تو دادی ہمہ
چیز من چیز تست ۔ وبدین تقریب ہر دو مخدوم زادہ را بالشکر ولالت نمودہ
نوشتہ اند قال اللہ تبارک وتعالے اعملوا آل داؤد شکرا وقلیل من عبادی الشکور
میدانند کہ شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم اللہ علیہ من الجوارح والقوی
الظاہر والباطن الی ما خلق اللہ واعطاہ لاجلہ لولاہ لما حصل الشکر واللہ سبحانہ
الموفق انتہے بعد ازین بمدت قلیل چون حضرت مخدوم زادہا بشرف ملازمت
رسیدند خلعت ثانیہ موعودہ مذکورہ را فرمودند کہ بفرزندی محمد سعید عطا
کردند حمد اللہ سبحانہ علی ذلک چہ آن خلعت ثانیہ کنایت از خلعت ست
وغیر ازین نیز چہ در مکتوبات وچہ در مکالمات اشارات بکمالات فرزندان
ذوالبرکات بسیار نمودہ اند حق سبحانہ برکات این را ہموارہ جاری دارد
وازان دو سرچشمہ زلال کمال بکام متعطشان این لالہ شحنہ برساناد وہم از
عنایات الٰہی در حق این مخدوم زادہ ثالث آنکہ درین ایام باوجود مشاغل از
افادہ طلبہ علم وافاضہ طالبان حق والتزام اوراد وافیات در اندک رفتہ حفظ قرآن
مجید نمود وما شاء اللہ من اعطاف اللہ سبحانہ واللطافہ مخفی نماند کہ این
مخدوم زادہ را غایتہ اطلاع است بر اسرار ومعارف پدر بزرگوار خود وچہ آن
معارف کہ داخل مکتوبات گردیدہ وچہ غیر آن از اسرار خاصہ کہ در خلوات
از زبان مبارک آنحضرت شنودہ اند وبعضے را از انہا در بیاضہ خاصہ
خود تسوید فرمودہ چون باین بندہ نظر عنایتے داشتند ومحرم میدانستند
باکثر آنہا اطلاع بخشیدہ بودند وبہ نقل بعضے اجازۃ فرمودہ وبعض ازان در

احوال حضرت ایشان بسمت تحریر یافت و برخی از انها چنان ست که افشار ابر
نمی تابد از بعض آخر که توان اظهار نمود این برکات پنجگانه تبرکا بمنصه تحریر می آید
ب ۱ مراد از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضة من ریاض الجنة
آنست که حجبے و مسافتے که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و هیچ
حجابے و مانع میان آن هر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعه فنا بقای بجنت پیدا میکند
فافهم و هذا معنے قوله صلے الله علیه وسلم ما بین قبرے و منبرے روضة من ریاض الجنة
این قسم روضه خص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پرتوی از
جنت در آن بقعه تابد می شاید ب ۲ حیاتی که منشا دنیوی تعلق دارد و چیز
می طلبد حس و حرکت و حیاتی که به برزخ متعلق است محض حس ست بی آنکه
بادی حرکتے بود حق سبحانه حکیم مطلق ست و موافق هر محل حیاتی داده است
در برزخ از حس چاره نیست تا تالم و تلذذ صورت بندد و حرکت هیچ درکار نیست
ب ۳ علم که عبارت از انکشاف ست دو قسم ست که یا انکشاف احاطه بود و قسم
دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که ممکن تعلق گیرد داخل قسم اول است و علمی که بوجب
متعلق شود از قسم ثانی ست و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه
آنست که کیفیت در درک نه در آید و رویه اخروی مماثل قسم ثانی ست که آنجا محض
انکشاف ست بی آنکه کیفیتے معلوم شود و چگونه معلوم شود که دران حضرت کیفیتے
نیست تعالے شانه ب ۴ در مقام رضا که فوق مقام حب ست دو اعتبار ست
اعتبار اول رضای حق ست از عبد و اعتبار دوم رضای عبد ست از حق عز شانه
اعتبار ثانی فوق اعتبار اول ست چه اول رضای حق ست بعد ازان رضای
عبد کما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضوا عنه ب ۵ روزی حضرت ایشان گریه
انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون را خوانده فرمودند علمای کرام ازین استنساخ استنباط

ملک مراد میدارند و استناد را مجازی میگویند امامرا روزی درین تکرار این آیه بر
دل گذشت که آیا در انکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقتے خواهد بود
متوجه شدم شهود گشت که دران مرتبه استنساخی ورای استنساخ ملک ثابت هست
مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص ست
یا عام ست فرمودند مخصوص بمخصوصان ست که میان او تعالی و ایشان امورے میگذرد
که نمیخواهد که ملک را بران اطلاع دهد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ست
آنکه او تعالی از بعض خاصان خویش کرام الکاتبین را دور میدارد مینماید که همین باشد
کذا نسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه الله یتوفی الانفس حین موتها
مع ان المتوفی ملک الموت کما تدل علیه الایة الاخری قل یتوفکم ملک الموت الذی
وکل بکم الایة او تحمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملک وما جاء فی بعض الاحیان
من توسط الملک لبعض الخواص فیمکن حملها علی هذا المعنی بادنی تاویل وتوجیه حضرت
مخدوم زاده سلمه الله در بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان نبوده اند احوال علیه
خود را بزبان عرضه داشت نموده اند بنقل دو عریضه که دو شاهد عدل علو
احوال واسرار ایشان ست اکتفا نمایم ب عریضه اولی عرضه داشت
بنده کمترین محمد معصوم ذره وار بموقف عرض باریافتگان عتبه علیه میرساند
سرفراز مهای گرامی پے درپے رسیده معامله را از حضیض باوج بردند
بعد از وصول مکتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بعنایت الله سبحانه فناء و
بقای مانسبت میسر گردید و تا مدتی دران استغراق داشت اگرچه در وقت تحریر
عریضه مستور مینماید تا وجهش چه باشد قبله گاها از عنایات او تعالی بوسیله توجهات
حضرت ایشان چه نویسد و از احسانهای او سبحانه چه بیان نماید کشان کشان میبرند
هرچند ندانند که از کجا می برند و به کجا رسانند اما کیفیات و حالات درین میان میدهند که دوے

است نه بیانی ؎ من نه باختیار خود میروم از قفای او و آن دو کمند عنبرین
میکشدم کشان کشان ؛ حق سبحانه بتوجه عالی آنحضرت تمیز کامل عطا فرماید رب
زدنی علما عجب معامله ایست که باوجود ورود این احوالات بعضے از اوقات از وفور
قبض آن قدر منجمد میشود که گویا هیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز بار از سر نو معاملات خاصه تازه
میگردد و کیفیات مخصوصه جلوه گر میشود و جه آن چه خواهد بود اینقدر میداند که ما
اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک واین معامله
مناسبت خود را براه انابت پیش از راه اجتبای بیند و اقتدار اطفلے میداند بل حسرت
می آید و خود را بآن تسلی می دهد که بنده را بخواست چه کار هر چه عنایت فرمایند بآن
راضی باید بود حضرت حق سبحانه و تعالی شمه از محبوبیة ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت عنایت
فرماید العبودیة عریضه ثانیة عرضه داشت کمترین بندها محمد معصوم بندروه عرض
خاک نشینان آستانه علیا میرساند سرفرازانه عالی که دران این عاصی مهجور
ناقابل دور از کار را بانواع عنایات سربلند ساخته بودند شرف ازورود آن یافت
؎ من که باشم که بران خاطر عاطر گذرم ؛ لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم ؛
قبله گاها از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و بکدام جوارح مکافات و شکر او سبحانه
توان بجا آورد مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق
آنرا بجا نه آورده باشد چه هر عبادتے که باین طرف منسوب بوده باشد
البته قاصر ست و بعیب و نقصان متصف اللهم لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک مکتوبات و معارف شریفه جدیده را خوهی خواجه محمد
هاشم از آگره فرستادند علو درجه آن نه بآن مثابه است که فراخور فهم هر نالایق باشد
و آنچه اندراج یافته که افراد عالم همگی ظلال اسماء و صفات واجبی ست
عز شانه پس همه اعراض بودند که جوهرے درمیان اینها کائن نباشد

تا قیام اینها بآن جوهر بود پس از ذات ایشان را جز حرمان نصیب نبود
و نصیب ایشان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف اینچ شبی در نماز
تراویح در مراقبه و مطالعه این معنی افتاد دید که اعراضی که ذات اینکس بودند
باصل خود عود کردند و هیچ نامی و نشانی ازان نماند و تمام مضمحل و محو و متلاشی در
اصل خود گشت هر چند عروج مینماید دولة آنست که از ذات مجرد بهره یابد میسر نمیشود
و هر چند میرود همه در اصول خود میرود و در اصول اصول الی ما شاء الله تعالی و مشهود
گشت که تا هر جا میرود همه در وجوه و اعتبارات میروی اصل اصول اند و ازین اصول
و اصول اصول بذات مجرد رسیدن محال است اصول همه انقطاع می پذیرند و
ذات غرشانه ماوراء و راست چه اطلاق اصل در ان حضرت جل سلطانه ساقط است
آخر الامر معامله بیاس رسید و بیقین یقین معلوم گشت که هرگاه اصل تو صفات و
اعتبارات باشد نهایت امی آن خواهد بود که خود را در اصول خود مضمحل و متلاشی سازی و بعد
از اضمحلال و وصل از اصل گذشتن معنی ندارد و امرے دیگر باید که نصیبے از حضرت
ذات فراگیر د جل سلطانه دران وقت بخاطر رسید که حضرت شیخ محی الدین
بن العربے قدس سره خوش میفرماید که و ما بعد هذا الا العدم المحض یعنے نیست
که بعد از فنا و اضمحلال در اصول مگر عدم محض چه اصول را دران حضرت راهی نیست
غیر از انقطاع و ذات مجرد و راء الوراست تا این را ذات عطا نفرمایند بذات تعالی
رسیدن محال ست و انچه حضرت ایشان نوشته اند که این قسم بزرگ در یک عصر
متعدد نمیشود علاوه یاس که مذکور شد آنقدر غم و غصه روی داد که چه نویسد در ایام
یاس گاهے بخاطر رسید که تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب ست پس
عدم تعدد بکدام اعتبار خواهد بود یا فرق اصالة و تبعیة باشد اما این قسم خواطر
مسکن آن اضطراب نمیشد محرمے نبود که بادی در دل توان درمیان آورد

بحکم حتی اذا استیاس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنجی من نشاء برآنحضر
مکتوبے کہ نامزد خواجہ محمد ہاشم گردیدہ اطلاع دادند ہرچند مکرر بران مکتوب
گذشتہ بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود کہ چشم پوشیدہ ازین
حرف میگذشتم الحال بتوجہ شریف امیدوار ست کہ ازین معما دے بکشاید
چون درعین نوشتن برین امر اطلاع یافت بتفصیل درخود مطالعہ نتوانست
نمود انشاء اللہ تعالے کہ بتوجہ آنحضرت بہرہ ور گردد والعبودیۃ انتہے
مکتوبہ الشریف ودرین ایام حضرت مخدوم زادہ والامقام التفات نامہ
نامزد این مخلص خویش فرمودہ اند واشارہ ببعضے امور کہ فقیر را بصدق
حضرت ایشان محرم آن سیدانستند نمودہ تبرکا آن را نیز می آرد کہ از انجا
بعلو حال وانکسار ایشان پے توان برد ہذا ہو الجواب ہو الحمد للہ رب العالمین
والصلوٰۃ والسلام علے سید المرسلین محمد وآلہ اجمعین امیدواریم کہ آن برادر
گرامی از صنوف دوال وارستہ بدلول حقیقے پیوستہ باشند و
از جزئے بکلے واز آنجا بما فوق ملحق گشتہ واز قوسین باو ادنے رسیدہ و
خالص را از مخلوط جدا ساختہ واز دائرہ صباحت گذشتہ چنگے بدامان نقطہ
ملاحت زدہ بل بمقتضای المرء مع من احب در بطون مرکز نقطہ مذکور نفوذ
کردہ باشند واز علم نبادانی واز گفت بخموشے آمدہ ومعاملہ نفی را پس
پشت داد بکلیت نگران اثبات گشتہ بل از انجا نصیب مجہول الکیفیۃ
ولو فی الجملہ فراگرفتہ باشند واز خلیل بہ حبیب رو آوردہ بودند علیہما الصلوٰت
والتسلیمات وعلے محبیہما مصرعہ باکریمان کارہا دشوار نیست پس از علو فطرت
ومحبتہا دیوانگیہاے شما این امور قریب ست بلکہ توان گفت ثابت اما
مثل من ناقابلے پست استعدادے راکہ تمام قابلیت خود را برزلات

ومعاصی صرف نمودہ چہ یارا کہ این مطالب ارجمند را توان حظور نمود این
سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل نہمایند کہ بیان واقعست آرے اینقدر
مے یابد کہ باوجود این ہمہ ناقابلے وعصیان سرے ونشاء در نہاد او ودیعت
نہادہ اند کہ مستودع را از حقیقت آن کماہی اطلاع نہ دادہ اند ہموارہ
واقعہ نشاء خود ہست وہمہ وقت عاشقیہا بلاے در میان دارد بلکہ آن سر
نزد مودع آن انکارم نیز محبوب ست امید از الطاف بے نہایات واہب
العطیات آنکہ آنمعنی کماہو در ظہور آید واز سر بعلانہ کشد واز قوۃ بفعل آید
وما ذلک علی اللہ بعزیز پروردگارا این محبوس زندان دنیا را از حبس خلاصے
بخش واین مرغ شکستہ بال را از قفص وارہان تا بے مزاحمت اغیار
مستہلک آن نشاء بل نشاء آن باشد انہ قریب مجیب
مکتوبۃ اللطیف مخفی نماند کہ حضرت ایشان را رضی اللہ عنہ غیر ازین سہ
فرزند کہ ذکر شریف شان سبق ذکر یافت فرزندان دیگر بودند وہستند
یکی شیخ محمد فرخ بود ودوم شیخ محمد عیسے رحمہما اللہ کہ در زمان حضرت ایشان
بار فاقت برادر اعظم قدس سرہ سفر آخرت اختیار نمود ند احوال ارجمند
واستعداد بلند این دو نور دیدہ بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی اللہ
عنہ در ضمن احوال مخدوم زادہ بزرگ مذکور ست وباعث تسمیہ آن
مخدوم زادہ بمحمد عیسے آن بودہ کہ آنوقت کہ این فرزند در رحم بودہ حضرت
عیسے علیہ السلام بحضرت ایشان ظاہر شدہ فرمودہ اند کہ در خانہ شما
پسرے متولد خواہد شد مسمے بنام ما کردانید دیگر محمد اشرف کہ در حین
شیر خوارگی کہ نیز در ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود ودیگر شاہ محمد یحیے
است طول اللہ عمرہ اصغر اولاد حضرت ایشان ست این مخدوم زادہ

راشاه ازان لقب ست که خدمت شاه سکندر قادری رحمه الله
که سابقا ذکر حال او محرر گشته نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
صاحبزاده برخوردار داشت و بشیوهٔ القاب اجداد امجاد خود این قرة العین
راشاه خوانده بود وجه تسمیه ایشان به یحیی آن بود که پیش از ولادت آن
مخدوم زاده حضرت ایشان رضی الله عنه مهم شدند که در خانهٔ تو پسرے
آید یحیی اسمک یعنی نام ترا زنده دارد و چون متولد شد بان مناسب بشارت
بان نام مسمے گردید و همواره از سمو فطرت و علو استعداد آن قرهٔ باصرهٔ
ولایت خبر میدادند تا آنکه این نور دیده به یمن تربیت حضرت ایشان در سن
هشت و نه سالگی حفظ قرآن مجید نمود و در ان سن کودکی از و تحصیل علم
رغبتے و محبتے دیده می شد و با استادش رابطهٔ مشاهده می گشت که از هیچ
طفل کس ندیده و نشنیده وقتے که حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
نمودند بعض خادمان این مخدوم زاده دو سه منزل باستقبال آوردند چون
ایشان را ملازمت نمود و معلوم کرد که بنا بر سبب آنحضرت بعد از سه چهار
روز بسرهند خواهند رسید التماس رخصت سرهند نمود حضرت ایشان
فرمودند با این همه تعجیل بر فتن چیست مگر ما را یاد نکرده بعرض رسانید که در ین
چند روز درسبق من تطویل میرود و فلان شریک من ازمن میگذرد و نیز
استاد خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
آرے چرا همچنین نبود که از طبقهٔ علما ست و از خاندان حفاظ و صلحا رخصتش
فرمودند در بلدهٔ اجمیر که حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیده
بود روزے فرمودند بخاطر آمد که محمد یحیی نیز چون برادران خود از ین نسبت
بهره در گردد اما چه باید کرد که او طفل و معامله اجل مابس تر دیک این بگفتند

واز لبس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان و پس
از تمامی حفظ قرآن به یمن تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چه منقول و
چه منقول باخر رسانیدند و باستحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متداوله
و نشر علوم بر منصه افاده و افاضه اقامت دارند و بر طریقه انقطاع و تبتل و
آزادی و بی تعینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنت سنیه
در رعایت این طریقه علیه بوجه او فر مستقیم و مستدیم اند چنانکه آثار نجابت و
وراثت نسبت معنویه بر جبین مبین شان شاهد عدل است و حلیه ایشان
از قامت و رفتار و چشم و ابرو بوالد بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از دلائل
قبول آن مخدوم زاده آنست که نبیره حضرت خواجه باقی بالله دختر خواجه کلان
خواجه عبید الله سلمه الله و ابقاه در حباله نکاح آن گوهر صدف ولایت منسلک
گردیده است و با وجود نسبت معنوی به نسبت صوری نیز شرف امتیاز
یافتند امروز که سال عمر آن برخوردار به پانزده رسیده مطول میخواند امید
که در عالم ظاهر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
شش صبیه بود یکی در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع در گذشته دوم که
به سن پانزده رسیده بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و
صاحب احوال و کشوف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیه
سوم در حیات و از صالحات و السلام و الاکرام **فصل یازدهم** در بیان احوال
خلفاء حضرت ایشان و دیگر یاران صاحبدل آن قدوه صفا کیشان میر
محمد نعمان سلمه الله تعالی والد آنجناب خدمت شمس الدین تیجی معروف
بمیر بزرگ اند که در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاهیر
بدخشان و ماوراء النهر بودند و در بعض علوم نادره چون جفر و تکسیر و امثالها ید بیضا

ومولد ومسکن ومدفن ایشان بلده کشم ست از بلاد بدخشان ووالد ماجد میر
بزرگ امیر جلال الدین وجد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علماء پرهیزگار
بوده اند واز مشاهیر آن روزگار ودیاری از قدمای آبای ایشان غوریزی است
که ایشان را میر بلبل میگفته اند از انکه چون تلاوة قرآن مجید میکرده اند از اثر حلاوت
آن تلاوة عند لیبان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر
بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش موزه دوز بوده که آنجناب در سلسله
عشقیه صاحب حالات وکرامات بلند بوده اند واز درویشان مختفی روایاتی
سمرقند جهت کفاف خود موزه میدوخته اند وخود ببازار برده آنرا میفروخته اند
خدمت میر ازان پیر روشن ضمیر حکایت میکرده اند که روزی در جامع
سمرقند ایشان را وجدی در رسید که دران وجد باوجود کبر سن ازین
سوی منبر بدان سوی برجستند وبیح الی بکیم شریف آنجناب نرسیده
وحال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود وعرضش نصف آن
ونیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کرمنی قدس سرّه رسیده اند
ورساله بنام نامی آن عزیز تالیف نموده غالبًا نام حضرت شیخ را دران رساله
به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما
نام فقیر را عزیز ومحترم داشتید حق سبحانه وتعالی شما را معزز ومعظم گرداند
خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمرقند رفته بودند بعد از رفع آن
عارض بوطن باز رجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شاهزاده مشفق العلما
والفقرا محمد حکیم میرزا کتابتی در غایة نیازمندی بمیر نوشته آنجناب بکابل
طلب فرموده بعد از رسیدن باحترام تمام تلقی نمود بعد از انتقال سلطان
مذکور چون حاکم آن دیار یکی از هنود مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود از آن

ملال طلبیدند و اجابت رسید فی سنه اربع وتسعین تسع مائة خدمت
مرشدی میفرمودند که مرا بوالد خود همین اعتقاد علم و عمل بود و ایشان را از عرفا و اولیا
نمیدانستم روزے یکی از درویشان صاحبدل بمن گفت والد شما را در واقعه دیدم فرمودند
که بمحمد نعمان گوئید چرا بما این همه سست اعتقادی ولادت مرشدی میر محمد نعمان
سلمه المنان در سمرقند بوده در حدود سنه تسع وسبعین وتسع مائة پیش از ولادت
ایشان والد ایشان حضرت امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنه بخواب
دیده اند که فرموده اند که از تو فرزندی سعادتمندی متولد میگردد او را باسم ما
گردان مرشدی میفرمودند هم در ایام صبے بعضی فکرتها و حیرتها مرا فرو میگرفت بعد
از آنکه در خدمت فقرا در آمدم و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
که فکرتها و حیرتها نیز شعبها بوده اند ازین راه در بدایت ایام شباب در بلخ بخدمت
عارف آگاه امیر عبید الله بلخی عشقی رحمة الله علیه رسیده باشاره آن بزرگ
انابت نموده اند چون بهندوستان آمده اند نیز از و فور شوقی که باین معنی داشته اند
از بعضے درویشان تعلیم اذکار گرفته بوده اند تا آنکه قائد توفیق زمام طالع ایشان را
بآستان حضرت ع خواجه فانی زخود باقی بحق قدس الله تعالے سره
رسانید از ایشان الطاف بسیار دیده بذکر و مراقبه طریقه شریفه نقشبندیه
مشرف گردیدند در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقر و
فاقه تمام بسر می بردند و ازان خوشدل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرای
مخلص حضرت خواجه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرای
خانقاه شدة تهانه فقر میگذرانند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف هر روزه
هر یک مستعد گردم حضرت خواجه چند تن از فرزندان و اصحاب خود را تجویز نموده اند
درین اثنا یکی معروض داشته که میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال است

ولادت ۹۷۰

حضرت خواجه رضا نداده اند و فرموده اند اینها جز ربدن نا اند یعنی ما حر بدن
خود را باین امور قرین نگردانیم مرشدے فرمودند که باوجود که دران ایام چه
نوع فاقها بر ما میگذشت از استماع این عنایت بر قهقها رفتیم و امیدها بستیم در زیر
مسجد فیروزی خانها بوده که در قرنها آدمی آنجا سکونت ننموده بوده اند و از
سراقین ابابیل وغیره تنگی نفس لازم آن بوده بامر حضرت خواجه قدس سره
سیدی با متعلقان آنجا می بوده اند و از اثر سکونت آنجا همشیرهٔ ایشان که از
صالحات خداوند حالات و جذبات بوده رنجور شده و والده ماجده حضرت خواجه
بعیادت او آمده اند از ایجه کریه آن خانه ساعتے نشستن نتوانسته اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجه وانموده گفته اند اے خواجه من و نور دیدهٔ من این جماعته
که مرید شده اند کشتے نشده اند آنحضرت فرموده اند اے والده اینها
بدعوی نیامده اند که ازین امور گران خاطر و ملول دل گردند و هم سیدی فرمودند
که روزے چند بعضے احوالات سکریه که نه بر وفق شرح اند بر من مستولی شد چندانکه
کوشش نمودم مرفوع نگشت ناچار قصد آن کردم که بحضرت خواجه خود
قدس سرهٔ معروض دارم چون بمسجد رسیدم نماز جماعت برپا شده بود من
این کرانه صف بودم و آنحضرت آن کرانه صف خواستم نظرے به آن قبله حقیقی
کرده احرام بندم بحرے که نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز بمن افتاد
واز بیم این نظر ان حال که رفع آن میخواستم از من مسلوب شد و هم سیدی
فرمودند که در مرض ارتحال خواجه بزرگوار خدمتگارے و بیدارے یکشب
بمن رسید آن شب نظرے بر من انداختند که از اثر آن نظر مرا فروگرفت
که هر کارے که از من وقوع می یافت درین اندیشه میرفتم که آیا رضای او تعالے
دران باشد یا نه چنان که اگر قدمی بجاے می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی

چون بازمی گشتم سر درین اندیشه گم میشدم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و
رضای ایشان بوده و رشحه ازان دریای بیکران به این تشنه جان رسیده
از زبان سیدی شنیدم که حضرت خواجه قدس سرّه در حال حیات چون حضرت
ایشان را رخصت ارشاد فرمودند و جمهور اصحاب را بایشان سپردند و هر کدام جدا
جدا طلب داشته وداع فرموده بخدمت ایشان فرستادند و ایشان را
متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته اصحاب خود را میفرمودند که در
خدمت ایشان تعظیم ما مکنید بلکه توجه خود را بجانب ما منمائید و ازان اثنا باین فقیر
محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن
باش بمقتضای هم پیرگی در نفوس چون رعونتها متمکن بود معروض داشتم
که قبله توجه من درگاه شماست هر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه
از روی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ماهیزاران ستارگان
در ضمن ایشان کم ست و از کمل اولیاء متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشته
باشند بعده باعتقاد درست و نیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم و اظهار عجز
و نیاز انکسار نموده دریوزهٔ عنایت کردم فرمودند که تو آخر ازان ما فی الحال چند
گاه در خدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت
ایشان ماقدس سرّه به دهلی آمدند خدمت سیدی عریضه مشتمل بر شکسته دلیها
و غریبیها و بی نصیبیها و بی استعدادیهای خود بحضرت ایشان نوشته اند و معروض
داشته که مرا وسیله بر حمت ایشان جز آن نیست که نسبتی باولاد سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم دارم بصدقه آنحضرت بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعه این
عریضه رقت روی داده فرموده اند میر بیدلی بکنید که حضرت خواجه ما رضی الله عنه حاضر اند
انشاء الله خوبتر خواهد شد و نیز فرموده اند در میان اصحاب حضرت خواجه ماقدس سرّه میرا

باما مناسبت دیگرست باجمله سیدی را در سلک اهل ارادت داخل ساخته دکتف
تربیت گرفته بسر هند برده اند و مرشدے سالها در آستان آن قدوه حق پرستان
گذرانده دیده اند انچه دیده اند تا آنکه وقتی حضرت ایشان را قدس الله تعالی سره
ضعفے روی داده بتصور آنکه آن مرض مرض آخرش باشد واز غایات ضعف شاید
فرصت سپردن امانت خواجگان رضی الله عنهم باهل آن میسر نشود بران آمده اند که به
بعضے خلص اصحاب این نسبت شریفه را القا فرمایند شایان تحمل آن بار جز مخدوم زاده
بزرگ خود شیخ محمد صادق علیه الرحمته و مرشدی میر محمد نعمان را سلمه الله ندیده اند و بعضے
احوالات که مناسب استعداد این دو عزیز بوده بر هر یک افاضه فرموده اند بعد ازان
حضرت ایشان را صحت کامل روے داده فرموده اند سر آنکه این نسبت هادرین ضعیف بشمایان
تلفے گشت آن بوده که بعضے احوالات عظیمه دیگر بما مودع بوده که ورود آن موقوف
باعطایاے ایشان بوده بعد ازچند گاه مرشدی را بهدایت طلبه برهانپور مرخص گردانیده آمد
واین اجازت نامه رقم زده هو الله لا اله الا هو نحمده و نصلے علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام و بعد
فان الاخ الصالح السالک طریقه اهل الله العارف بالله السید الکامل محمد نعمان وفقه الله
سبحانه وایانا لمرضاته لما دخل بتوسط هذا الفقیر فی سلک ارادة مشایخ النقشبندیه وسلک طریقتهم
العالیة قدس الله تعالی اسرارهم وظهر منه الانتفاع للطلبه اجزته بتعلیم طریقه هولاء الاکابر للطلاب
وشرط الاجازة الاستقامة علی الشریعته والثبات علی الطریقه والحقیقه والسلام علی من اتبع
الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات دوبار سیدے مرشدی باز
بلده معظمه رفته اند چون دران شهر مذکور مشایخ معظم از طریق دیگر صاحب علوم فائق حال
خداوند کمال واکمال بوده اند چون شیخ محمد فضل الله و شیخ عیسے روح الله روحهما این طریقه
از مرشدی تربیتی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نموده حقیقت را معروض
داشتند حضرت ایشان مرتبه ثالثه بمشیخت آن شهر امر کرده فرمودند این مرتبه بمرتبه های

برهانپور

اجازت نامه

اهل برهانپور

سابق نماند انشاء اللہ تعالے سبحانہ چون سید درین مرتبہ بشہر برہانپور صانہا اللہ
وجمیع المسلمین عن البلیات والشرور در آمدند بسبب اشارات وعنایات مبنوی مجلس
ایشان آنجا در گرفت کہ بتحریر نگنجد دیدہ میشد کہ جماعہ کہ از دور نظارہ آن مجالس میکردند
ناگاہ جذب وحالتی ایشان را روے میداد کہ از غایت شکر وبی آرامی جامہا پارہ میکردند
وچون مرغ بسمل بر خاک می طپیدند گاہ مشاہدہ میشد کہ سی چہل تن بر ہم افتادہ بودند
ومصدوقہ این مصراع سید قاسم تبریزی رحمۃ اللہ کہ ع درمیان شہر ودر ہر گوشہ
غوغای اوست ۔ بظہور پیوستہ بود تا بجائے کہ بعضے مریدان مشائخ عظام
آن شہر نیز ناچار آمدہ داخل مستفیضان شدند وبسا مفسدان بصلاح رسیدند
وبسیار ہشیاران بادہ بیخودی وجذبہ چشیدند ودرین اثنا عنایت نامہ از حضرت
ایشان قدس سرہ بسیدی رسید اینکہ فقرہ ازانست روزی بعد از نماز
بامداد در حلقہ یاران نشستہ بود بخواست یابی خواست توجہی بجانب شما پیدا شد
ودر رفع بقایاے آثار کہ بنظر می آمد گشت واہتمام در دفع ظلمات وکدورات کہ
محسوس میگشت نمود تا آنکہ ہلال کمال شما بدر کامل گشت وانچہ در آفتاب
ہدایت ودیعت نہادہ بودند ہمہ در آن بدر منعکس شد حتے کہ در جانب کمال
ہیچ متوقعی ومنتظرے نماند الا ان یتسع الخرق بعد ذلک ویاخذ بقدر وسعتہ شیئاً
فشیئاً وتا زمان طویل صورت مثالیہ این معنی را در نظر داشت تا یقینے کہ مصداق
حاصل آمد الحمد للہ سبحانہ والمنہ علے ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعہ ست کہ
شما دیدہ بودید حصول آنرا بمبالغہ وتاکید مسالت مینمودید للہ سبحانہ الحمد والمنہ دام شما
بتمام اولیافت وموعود منجز شد ومعہود موفی گشت امید وارست کہ تکمیل باندازہ
این کمال حاصل آید ودشت وصحرائے آن حدود بوجود شریف شما منور گردد تہی
از سرایت حضور صحبت شریف بر ہر قوی وضعیف چہ گوید واز راستیہا وبے

تکلیفہا آن عنصر لطیف چہ در بیان آورد و از الطاف و اعطاف ایشان کہ شامل این بیچارہ دل آوارہ گشتہ چہ بنگارد و این ذرہ ناچیز تجدید توبہ و انابت بخدمت این عزیز نمودہ و در بدایت تعلیم ذکر این طریقہ علیہ از ایشان اخذ کردہ بمین صحبت ایشان از وضع سیاہ بشیوۂ اہل خانقاہ در آمدہ و بدلالت و سفارت ایشان بآستان بوسی حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس مشرف گردیدہ و بنظرات و عنایات آنحضرت بقدر قابلیت خویش رسیدہ جزاہ اللہ عنا خیر الجزاء و سلمہ اللہ علی رؤس الاحباء و امید وارست کہ بحکم واقعۂ صادقہ کہ ہم ایشان دیدہ اند قبول این بزرگان موجب قبول او سبحانہ و تعالے حبیبہ صلے اللہ علیہ وسلم گردد و آن واقعہ اینست کہ سید فرمودند آن سرور را علیہ الصلوٰۃ والسلام در مسجد جامع برہانپور با خلفاء کبار رضی اللہ تعالی عنہم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد و بحضرت صدیق اکبر خطاب نمودہ فرمودند ہر کہ مقبول شیخ احمد است مقبول ماست و مقبول او تعالی و آنکہ مردود شیخ احمد است نیز مردود ماست و مردود حق جل و علا مرشدی گفتند چون این کلام از ان حضرت شنودم شکرہا در دلم آمد کہ از مقبولان حضرت ایشانم پس مقبول حضرت حق سبحانہ و حبیبہ المطلق باشم آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ بر ما فی الضمیر من مشرف شدہ فرمودند رو و قبول تو نیز اینچنین ست روزی باین حقیر تقریب آنکہ آزار و آلام سالکان را موجب کشایش کار ست فرمودند شبے از صفحہ مسجد جامع برہانپور کہ بمقدار قامت آدمی ارتفاع داشت افتادم چنانکہ یکدست من خستہ و شکستہ شد اما افتادن ہمان بود و ظہور معاملہ و مقامی کہ آرزو میکردم ہمان و چنان از ان افتادن مسرور شدم کہ شکرانہ آنرا حلوا پختم و اعتقادم چنان بود کہ ہر کہ از ان حلوا تناول نماید بہ بہشت رود و نیز روزے باین حقیر بتقریبے بزرگیہای حضرت ایشان قدس اللہ سرہ فرمودند در ان ایام کہ در خدمت ایشان بودم روزے

در حلقه مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه ایست افراشته و همه خلائق زیر آن
بارگاه و متصدیان مهمات کارخانهٔ ظهور همه در تحت آن و در مرکز آن بارگاه روئی
ست و آنحضرت از راه آن نگاهی دارند و هر که در زیر آن خیمه است توجه و نظر
بران روزن دارد ایشان باین خلائق اشاره میفرمایند و بآن یک اشاره هر که
متصدی کاریست معامله خود را ازان یک اشاره فهم میکند و بدان عمل مینماید
و همچنین هر که در زیر آن بارگاه ست بهمان یک اشاره معاملات مختلفه و کارهای
متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد حضرت ایشان نشسته اند و بجزئیات و کلیات
کار و معامله که درین خانه است بدین تقریب حضرت سید افاده نمودند
که چندین را فقیر میداند که از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند
راقم این حروف گوید شبی با جمعی از مخلصان سید در خدمت آن مرشدی
بمنزل یکی از مریدان ایشان میهمان شدیم جناب سید میزبان را تاکید فرمودند
که در طعام کمال احتیاط حلته بجا آورے چنان کرد و بعد از ساعتے شوربرخاست
که بزے را درین میان بجرے زدے که ذبح کردند کرم بسیار در وی افتادند بنوعی
که در ساعتے آن گوشت به استخوان رسیده و عجب تر آنکه بهیچ کرمے به
گوشتهاے دیگر ذبائح با آنکه نزدیک بود رغبت ننمود سید فرمودند که این
ذبیحه از وجه حلال نبوده تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی
از آشنایان آن بلاد که از عاملان قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود و بخانه
این یار خود فرستاده و وی از ضرورت کثرت مهمانان ویرا ذبح نموده اگرچه تحصیل
علوم ظاهر سید را کمتر ست اما آنجناب را ادراک حقایق این طائفه خصوصاً
علوم حضرت ایشان قدس سرهٗ حدت بصرست و حضرت ایشان نیز
مکرر سیدی را بحدت بصر ستوده اند و در مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب

کثیره در جواب اسوله ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرموده اند کمالا
یخفی ازان مکاتیب بعض مراتب ضروریه راه را در ضمن دوازده برکته
نقل مینماید خوانندگان را مفید آید **ب ۱** از تکثر طلاب و ترقیات آنها
نوشته بودند در تکثر اخوان بموجب اکثروا اخوانکم فی الدین امید واریست
و کریمه شنشد عضدک باخیک نیز موید این معنی ست لیکن باید که منظور
نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکته خود بود مبادا که ترقیات
مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانهٔ مرشدان
برودت انداز و ازین معنی ترسان و لرزان باید بود احوال و مقامات مریدان
را در رنگ شیر و ببر باید دانست چه جای آنکه بآنها مفاخرت و مباهات باید
کرد که مبادا ازین راه دروازهٔ عُجب گشاده گردد بلکه باز که بحکم احیا شمبته من
الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
طالبان موجب غیرت و عبرت بود باید که قصور اعمال و متهم داشتن نیات
ملازم وقت بود لسان حال و قال بگله بل من مزید مرطوب باشد **ب ۲**
اے برادر مکرر بشما گفته که مدار این طریق بر دو اصل ست استقامته بر
شریعت بحدی که بر ترک ادنے اولے از ادب راضی نباید شد و رسوخ
و ثبات ست بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر نهجی که بر وے مجال اعتراض
نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید در آید اگر بعنایت
الله سبحانه این دو اصل مستقیم ست سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
ست **ب ۳** پرسیده بودند که اسمائی که مبادی تعینات انبیا
علیهم الصلوٰة والتسلیمات اند همان اسمای مبادی تعینات اولیاست
یا نه و اگر هست فرق چیست اے عزیز مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوٰة

کلیات آنہاست ومبادی تعینات اولیا جزئیات آن اسماست کہ در
تحت آن کلیات مندرج ست ومراد از جزئیات آن اسما ہمان اسما
است کہ بقیدے از قیود ماخوذ گشتہ است کالارادۃ المطلقۃ والارادۃ
المقیدۃ بشئ وچون اولیا را بواسطہ متابعت انبیا علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات
ترقی واقع میشود ورفع آن قید نمودہ ملحق خواہد بود این فرق را در بعضی
مکاتیب بتفصیل مذکور ساختہ است ملاحظہ خواہند نمود ب۴ عمل آن سرور
علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام بر دو نوع ست بر سبیل عبادتست یا بر طریق
عرف وعادت عملے کہ بر سبیل عبادت بود خلاف آنرا از بدعتہا منکر میدانیم و
در منع آن مبالغہ مینمائیم کہ احداث در دین ست وآن مردود است وعملے کہ
بنا بر عرف وعادت است خلاف آن را بعیت منکر نمیدانیم ودر منع آن مبالغہ نمی
نمائیم کہ در دین تعلق ندارد وجود وعدم آن مبنی بر عرف وعادت است
نہ بر دین وملت چہ عرف بعضے بلاد خلاف عرف بعضے از بلاد دیگر ست
وہمچنین در یک بلدہ باعتبار تفاوت ازمنہ تفاوت عرف واقع ست مع
ذلک رعایت سنت نبوی نیز ثمر نتائج ست ومنتج سعادات ب۵ از فرق
میان حصول وصول سوال کردہ بودند اے برادر حصول باوجود وبعد متصور
است ووصول متعذر عنقارا کہ بصورت مخصوصہ تصور میکنم میتوان گفت
کہ عنقا در مدرکہ ما حصل ست اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا کہ ظلیت کہ
عبارت از ظہور شی ست در مرتبہ ثانیہ منافی حصول آن شی نیست اما وصول
شی ظلیت را بر نیاید فافہم ب۶ شکر این نعمت عظمے بکدام زبان بجا آورد
کہ حضرت حق سبحانہ وتعالے ما فقرا را بعد از تصحیح عقائد موجب ادائے
اہل سنت وجماعت شکر اللہ تعالے سعیہم بسلوک طریقہ علیہ نقشبندیہ

مشرف ساخت و از مریدان و منتسبان این خاندان بزرگ گردانید
نزد فقیر یک گام در طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر ست راهی که بکمالات
نبوة بطریق تبعیة و وراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیشان منتهیان
این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز
امید وار باشند المرء مع من احب بشارتیست دور افتادگان را خائب و خاسر درین
طریق کسی ست که داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکند و امور محدثه
درین طریق اختراع نماید و به اعتماد مناسبات دو قوابع خود با بخلاف این طریق اقدام
کند درین صورت گناه طریق چیست ب پرسیده بودند که ذکر نفی و
اثبات بهتر ست بلا تلاوة یا نماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات و
رنگ وضوست که شرط نماز ست تا طهارت درست نشود شروع در نماز
ممنوع ست همچنین تا معامله نفی با نجام نرسد غیر از نفس و واجبات و سنن
هرچه کند از عبادات نافله داخل وبال ست اول ازاله مرض خود باید کرد که مربوط
بذکر نفی و اثبات است بعد ازان بعبادات و حسنات دیگر که در رنگ غذاے
صالح اند مریدان را باید پرداخت پیش از زوال مرض هر غذا که تناول نمایند
فاسد و مفسد است ع هر چه گیرد علتے علت شود ب حقائق ممکنات بعلم
این فقیر عبارت از عدمات ست که منشا هر شر و نقص ست بالعکس صور
علمیه اسماء و صفات الهی جل شانه که دران عدمات ظهور یافتند نهایة ما فی الباب
آن عدمات در رنگ هیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در هیولی حال
گشته است تشخیص و تمیز عدمات بآن عکوس ظاهر ست و قیام آن عکوس
بآن عدمات متمیزه و این چون قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

که به هیولی گفته اند و تشخص هیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله
سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه بیگردد و ساعة
فساعة از ماسوی اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه اسما و صفات وجهی جل سلطانه
در هر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدمات ست آتیه او تسلط می یابد الا
آن حزب الله هم الغالبون معامله بانجا میرسد که عدمات که همچون اصل و هیولی بوده است
هر عکوس را دوباستتاری آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی گردند و غیر از عکوس اصول و
اصول الاصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرایا اصول خود ند نیز از نظر مختفی میگردد
چه مرایا را از اختفا چاره نبود این مقام مقام فنای بلند است ب ۹ چون انسان
کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و دائره ظهور عکوس اسما و صفات را که مربوط بسیر
فی الله بوده بانجام رساند شایان آن میگردد که معشوق باصالة بی شائبه ظلیت
و بی توهم حالیه و محلیت در وی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق از ذات او
تعالی لانفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلی مقامات
قاب قوسین ست که متعلق بظهور اصلی ست بی شائبه ظلی و اگر بعنایت الله سبحانه
عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت
هیچ نخواهد در نیوقت بفضل خداوندی جل سلطانه هم وصفت بتمام از نظر او میخیزد و
جز ذات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی
ماند هر چند صفات بود و ند در خیال سر او ادنی بظهور می آید و از قوسین اثری نمی ماند
ب ۱۰ بدانند که هر شی بماهیت خود آن شی ست و از برای ثبوت ماهیت هر آن شی
را هیچ جعل جاعل درکار نیست که ثبوت شی مر نفس خود را ضروریست از اینجا گفته اند که جعل
در نفس ماهیات ثابت نیست و ماهیات مجعول نیستند جعل جاعل از برای انصاف ماهیات بوجود

درکار ست فعل صباغ در اتصاف ثوب ست ملون نہ آنکہ ثوب را ثوب سازد و
لون را گر داند کہ آن محال ست کہ تحصیل حاصل ست پس جعل در نفس شی نشد
بلکہ در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد کہ شی بماہیت خود شی ست و معنی
در نظر کشفی در ظل شئے و عکس مفقود ست کہ عکس و ظل شی باہیۃ ظل و عکسے خود
ظل و عکسے نیست بلکہ بماہیت اصل خود ظل و عکس گشتہ است چہ ظل ماہیت ندارد
ہمان ماہیت اصل است کہ بظل خود را ظہور نمودہ است پس اصل اقرب باشد ظل را از
نفس خود چہ ظل بامثل ظل ست نہ بہ نفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجبی
جل سلطانہ است ناچار افعال کہ اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و ہمچنین
چون افعال ظلال صفات واجبی اند جل شانہ ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول
عالم کہ افعال باشند اقرب باشند کہ اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
اند تعالے و حضرت ذات جل شانہ اصل جمیع اصول ست لاجرم حضرت ذات
تقدس از عالم و از افعال و صفات واجبی اقرب باشد اینست بیان اقربیت او تعالے
کہ در حیز تحریر و بیان آمد ادب ۱۱ پرسیدہ بودند کہ چون اشیا ظلی بماہیت خود
اشیا نباشد بلکہ ماہیت اصل بر پا بودند باید کہ مشار الیہ اشیا بلفظ ہو و انت و انا ہمان
اصل باشد این زمان حمل بعض صفات کہ بآن اصل ناملائم اند بر ضمائر چون صادق آید در
انا الکل و انا نائم بدانند کہ ظل فی الحقیقۃ ہر چند باصل خود بر پاست اما بثبوت ظلیت
خود اگر چہ در مرتبہ حس و حال بود ہمیشہ بر جاست و احکام ظلیت او را دوام و بقاست
و خلقہم لا یدل آنگاہ ست و حمل آن صفات بر آن ضمائر بملاحظہ اعتبار ظلیت روا ست
و بر مرتبہ از وجود را حکم جداست و ہر چہ در خدا کم ست بہ خدا ست جل و علا ۱۲
بدانند کہ در مراتب عروج تا زمانے کہ از یکدیگر متمیز اند و از اصلے باصلے دیگر رفتہ
میشود آن کمالات داخل دائرۂ ولایات است و چون این تمیز برطرف شود و

واین تفصیل کم گردد و معامله بإجمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات کتبه
نبوت بود دران مرتبه نیز هرچند وسعت ست ان الله واسع علیم اما آن وسعت
وسعت دیگرست واگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و که دریابد ربنا
اتنا من لدنک رحمة وهیی لنا من امرنا رشدا شیخ طاهر لاهوری سلمه الله
تعالے از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاقه و مجاهدات
شدیده و خداوند کرامات ظاهره و خوارق باهره و احوال عالیه و مناقب فاخره
و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول و منقول و فروع
و اصول چون شوق سلوک این راه گریبان همت آنجناب بگرفت خود را بآستان
حضرت ایشان رسانید زیرا که وے از غایة تشرع جویاے مرشدی بود که در علم
و عمل و کمال متابعت آن سرور صلے الله علیه وسلم یگانه زمان خود باشد و بر همه
هویدا بود بل اشهر من البیضا که درین امور سرآمد اولیاے وقت خود حضرت ایشان
بودند قدس الله سرة الاقدس پس خدمت شیخ سالها با نکسار و ذلت و افتقار تمام
در عتبه علیه گذرانید چنانکه دران خانقاه از سالکان این راه در ظاهر نجا کساری و
بیمقداری شیخ طاهر دیگری نمی نمود و بسیار بود دی که از درویشان التماس آن مینمود
که کناس را منع کنند و تطهیر خلا ها را باد و اگذارند و ایضا خدمتش در تعلیم و تفهیم صاحبزادگان
کبار سلمهم الله سبحانه جهد بلیغ و سعی تمام مبذول داشت چنانکه از زبان مبارک مخدومزاده
ها مکرر شنودم که فرمودند حقوق حضرت شیخ طاهر بر ما یان نه آنقدر ست
که از عهدهٔ شکر آن توانیم برون آمد خیراه الله عنا خیر الجزاء روزے حضرت ایشان
قدس سرة نیز فرمودند که محمد یحیے را هم میخواهم بشیخ طاهر بسپاریم که چون برادرانش
از یمنت انفاس شیخ عالم عامل شود اما الحال شیخ طاهر را آن دماغ کے مانده
باین مولویت رعایت آداب حضرت ایشان و هیبت آنحضرت آنقدر

بر شیخ مستولے بود کہ بحریر بگنجد چنانکہ روزے حضرت ایشان آنجناب را امر
بامامت کردند رنگش بگشت ولرزہ بر اعضاے او افتاد از غایت خشیت
باوجود حفظ قرآن وعلم فراوان زمان زمان قراۃ در گلویش گرہ می شد
لاجرم از برکت این دولت انکسار وادب وخدمت بل ہمین نظر اکثر خاصیت
آنحضرت قدس سرہ رسید بجائی کہ رسید اما در ابتدای راہ سلوک گرمی
کار بتقدیر وحکمت ملک الجبار او را بلیہ عظیمے روے داده بود وشمہ آن قضیہ آنکہ
روزے حضرت ایشان قدس سرہ از حلقہ ذکر برخاستند وفرمودند کہ درین
حلقہ دیدم کہ بر جبین یاران نقطہ شقے مرقوم ست ازین سخن بر ہمہ یاران ہیبت عظیم
مستولی شد واز خوف وخشیت ہر کدام بر خود لرزیدند آن شخص شیخ ظاہر
بود ومقارن آن مکشوف لغز مشہای عجیب از شیخ بظہور آمد پس حضرت ایشان
کہ گنجور گنجینہ رحمت رحمان بودند دعا وتوجہ علیہ بر رفع آن بلیہ گماشتند تا
آنکہ حضرت حق سبحانہ بمحض کرم خود سالت ایشان را باجابت رسانید گویا
حضرت ایشان خود نیز در نامہ اجازۃ او باین قضیہ اشارۃ نموده اند وایضا در
مکتوبے بتقریب بیان قضاے معلق ومبرم اشعار باین امر فرموده برگاشتہ
اند کہ چون متوجہ رفع این بلیہ شدم در لوح محفوظ دفع آن را معلق بامرے
ندیدم مبرم دانستم حیرت روے داد چہ بآثار واخبار واجماع امت معلوم
داشتم کہ بر قضاے مبرم تغیر روا نبود درین اثنا آن کلام بلند غوث الانام
سید عبد القادر جیلانی قدس اللہ سرہ العالی بیادم آمد کہ فرمودہ بیکبس
را در قضاے مبرم تصرفے نیست مگر مرا گفتم الٰہی چون نیکے از اولیاے ترا
این دولت میسر بود من نیز امید وارم والحاح نمودم باجابت رسید و
معرفت این سر نیز عطا فرموده دانایند کہ قضاے معلق دو قسم ست معلق

است کہ تعلیقش در لوح محفوظ مسطور است و حلقے ست کہ تعلیقش در علم
ماست این قضیہ و آنکہ شیخ عبد القادر را دران تصرف عطا کردہ ایم داخل
قسم ثانی ست لیکن چون بصدرت مبرم نماست او مبرم انتہے ماحصل این
کلامہ الشریف و نیز ست روزے شیخ طاہر را در ایام گرما کارا و از غلبہ حال بر زبان رفت
کہ اگر حضرت ایشان خواہند سلب احوال من نمایند میسر نشود کہ من فانی
شدہ ام و اتفاق این طایفہ است کہ الفانی لایرد این شطح او را یکی بسمع
حضرت ایشان قدس سرہ رسانید در جلالیت رفتہ سلب احوال او نمودند
شیخ بیچارہ بصد اضطراب چون ماہی بے آب بر خود می جنبید و جمعے از بزرگان را
وسیلہ شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عفو بر جریمہ او کشیدند
و باز بہ نسبتش رسانیدند بالجملہ بعد التیاد التی شیخ مشار الیہ را حضرت ایشان
قدس اللہ سرہ باحوالات علیہ نواختہ بخلافت تعلیم طریقت در سلسلہ شریفہ
نقشبندیہ سرافراز ساختہ بارشاد طلبہ بلدہ لاہور رخصت فرمودند انگاہ از
طریقہ قادریہ نیز مجازش گردانیدند شیخ بہ بلدہ مذکور رفتہ بارشاد و تربیت طالبان
پرداخت و جمعے را از برکات و افاضات خود بہرہ ور ساخت این فقرات کہ
از عرائض او منقول میگردد مبین علو حالات و فور برکات اوست ب منہا
بعرض اقدس میرساند چون ازان آستانہ علیا متوجہ ایجانب شدم در ہر قدمے
با خود میگفتم اے نادان مقصد خود را پس گذاشتہ کجا میروی اما از غیب
کسے میگفت راہی شو بالجملہ کشان کشان باین شہر آوردند در گوشہ سجدے
حیران نشستم ناگاہ روحانیت حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ عنہ ظاہر شد با
گشت کہ درپے کارے کہ فرمودہ اند باید شد امتثالا لامرہ و امر کم چندی را مشغول
ساختم و درین میان جوانے بلند استعداد بے رسیدہ بہمہ شغل دادن

در تمام بدنش دفعۃً نسبت سرایت کرد و سر تا قدم آگاہ شد دیگر طالبان
نیز جمعیت و حضور را بدست آوردند بعضے حاسدان سخنے را کہ پیر دستگیر در بیان
مقامات خصوصًا مقام حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ رقم نمودہ اند درمیان
آوردہ بعضے چیز ہاے دیگر بآن از خود الحاق کردہ راہ طعن گشودند مولانا حامد
آن مکتوب را پیش علامۃ الانام مولانا عبد السلام بردند مولانا بعد از مطالعہ گفتند
ہیچ شبہہ وارد نمیشود و خیلے حسن ظن پیدا کردند زبان حاسدان بستہ شد
ب منہا حضرت سلامت سگان آن درگاہ را از نسبت مریدی مانا
قابلان ہزار عار است تکلیف کہ خود را در زمرہ بندگان آن آستان شماریم
کہ ہر چہ از انجاست ہمہ خیر محض ست و ہر چہ از ینجاست شر محض پس
مایان را بآن عتبہ علیہ چہ نسبت لیکن چون از خاک مذلت برداشتہ اند
و بعرض حال امر فرمودہ گستاخی میرود قبلہ گاہا نسبتہاے طرق ثلاثہ جلوہ
گرند و مشائخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیرہ می نمایند خصوصًا
حضرت خواجہ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس اللہ
تعالے اسرارہم و نیز در حلقہ ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت پنجدین ہزار صحابہ
و مشائخ علیہ و علیہم السلام و التحیۃ آمدہ مدتے می نشستند و نوازشہا می نمودند
در عشرہ اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمہ زہرا
علے ابیہا و علیہا الصلوٰۃ و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و تشریفات نوا خلعتند
و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد ازاں طے مقامات
کثیرہ خود را در خدمت روضۂ منورہ حضرت رسالت صلے اللہ علیہ
وسلم یافتم بعد ازاں روضۂ مبارک را در منزل خود دیدم بعد ازاں
بنورے کہ از ان روضۂ مقدسہ ساطع شد متحقق گشت و بحقیقۃ آن

نیز مشرف ساختند و بتکرار اشجا مید بعد ازان ظاہر شد کہ حجت بتمامہ از روے
کار زائل شد و حقیقت وصل عریانی آشکارا گشت مکالمہ و محادثہ نیز
وقوع یافت بعد ازان جہل و نکرت صرف روے نمود و حالانہ وصل ست
و نہ فقد و نہ طلب و نہ غیر طلب ہیچ حکم محکوم علیہ نیست نہ اثباتاً و نہ نفیاً
ب منہا از کثرت تقصیرات خود چہ عرض نماید کہ پایان ندارد با این ہمہ
از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاعد ست قبل ازین ہر
یک از نسبت ثلاثہ یعنی نقشبندیہ و قادریہ و چشتیہ نوبت بنوبت
روے میداد و ندا حیاناً بہم خلط می شد ند گاہ غالب و مغلوب نیز می بود و ندا حال
ہر سہ نسبت یکی شدہ اند گر گاہی کہ یکے بر دیگرے غلبہ میکند و سیر در نسبت
نسبت مشائخ کم شدہ ست مگر احیاناً چون تربیت حضرت پیر دستگیر
بطریق عنف و لطف بودہ آثار نیز ہمچنین مترتب میشود و آنچہ در اثنای این
گرمی ارشاد و ہدایت قدوت شیخ از دور بے تعینے و تفریدے دل نیوہ پیش
گرفت کہ آیندگان کمتر سجدہ مفرش بار یابند بعد از استماع انعنی و وصول عریضہ او
حضرت ایشان رضی اللہ عنہ این مکتوب بوے مرسل داشتند الحمد للہ و
سلام علے عبادہ الذین اصطفے مکتوب شریف وصول یافت موجب فرحت
گشت از حلاوۃ والتذاذ یاران نوشتہ بودند فرحت بر فرحت افزود
اے برادر حق سبحانہ و تعالے شما را این منصب کرامت فرمودہ است
شکر این نعمت دا بروجہ اتم ادا نمایند و محافظت کنند کہ امرے صادر نشود
کہ باعث نفرۃ خلق گردد و کہ آن مناسب حال ملامتیہ ست کہ شیخی و دعوۃ
کار ندارد بلکہ مقام ملامت نقیض مقام شیخی ست مبادا این دو مقام را
خلط نمایند و در عین شیخی از روی ملامت کنند کہ ظلم ست و در نظر مریدان

خود را متحمل مارید و در اختلاط و مواسات با مستر شدان افراط نه نمایید که باعث
استخفاف ست که منافی افاده و استفاده ست و در محافظت حدود شرعیه نیک
رعایت نمائید مهما امکن عمل بر خصوصیت تجویز نکنید که هم منافی این طریقه علیه ست و
هم مناقض دعوای متابعت سنت سنیه عزیزی فرموده ست که ریاء العارفین
خیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب ست
بجناب قدس خداوندی جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضاً
اعمال عارفان اسباب تقلید ست و طالبان را در ایتان اعمال اگر عارفان عمل نکنند
طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این
ریا عین اخلاص ست بلکه بهتر از اخلاص که برای نفع خود باشد از اینجا کسی گمان نکند
که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان ست و عارفان را بعمل احتیاج
نیست عیاذاً بالله سبحانه این خود عین الحاد و زندقه ست بلکه عارفان در ایتان
اعمال بسائر طالبان برابرند و از ایتان اعمال هیچکس را استغنا نیست غایة ما فی الباب
در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط بتقلید است نیز ملحوظ ست
و بآن اعتبار آنرا دایمی نامند بالجمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر
خلائق درین آوان هنگامه طلب اند کاری بوقوع نیاید که منافی آن مقام
باشد و جهال را بالطعن اکابر نرساند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامه
طلبند دیگر از حصول نسبتهای مشائخ نوشته بودند و جه آنرا مکرر بشما
بالمشافهه گفته شده است ما ورای آن چیزی نفهمند که دران خیریت نیست
زیاده چه نویسد والسلام چون این تربیت نامه رحمت شمامه بآنجناب رسید
عریضه بان حضرت نوشت که این فقرات از انجاست قبله هر دو جهانی
سلامت چنانچه بچه عصفور دهان وا کرده بفریاد و فغان منتظرانه میباشد

حال این حقیر نسبت بآن درگاہ ہمین ست بی امداد آنحضرت جای فقیر جز ہادیہ
خسارت وضلالت نیست ہر حالے کہ در معرض عرض می آرد شمہ ایست از آثار
قبولیت آن درگاہ وگرنہ امثال این کمینہ را باین دولت عظمے چہ مناسبت
اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلے اللہ علیہ وسلم ہیچ نیست مع
قطع النظر عن المشیخۃ والسلامۃ ہمہ را امر زاید سر اتباع میدادند و در خود سرانجام
این کار یعنے مشیخت نمی بیند غریب و مسکین افتادہ بعد بنی ہذا و بعیشنی آخر
حقیقت حال فقرست انتہی باجمالہ شیخ در بلدہ لاہور تا امروز با فادہ طلبہ علوم
دینی و افاضہ سالکان براہ یقین مشتغل ست و در تشرع و اتباع و تبتل و انقطاع
و فقر و قناعت و انکسار و مسکنت و حید زمان ہیچ یکے از اہل دنیا آشنائی نمی
نماید فتوح اہل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب حلال خود کفاف میسازد دیگر از
اہل توفیق و صلاح اگر چیزے چیزی آورد نمی گرفت از ہمہ رسیدہ است و پای
ہمت در دامن عزلت کشیدہ در ہر سال چندین بار پیادہ با جمعے از درویشان
خرقہ پوش زکوۃ و عصا بر کف و رو ابرو وش از لاہور بقصد زیارت حضرت
ایشان آمدہ چند روز در خدمت شریف گذرانیدہ مرخص میشد در ایامی کہ حضرت
ایشان قدس سرہ در لاہور تشریف داشتند روزے سوارہ از پیش زاویہ شیخ مرور
نمودند و راقم نیز در عنان بود شیخ مشار الیہ خبر یافت ہمچنان با طاقیہ و ازار در عنان
آن شاہسوار شتافت حضرت ایشان متبسم گشتہ شیخ را بزاویہ شیخ اشارہ نمودہ
این مصرع خواندند مصرع آنجا گر نسیم رسد یا صبا وزد و شیخ را رخصت فرمودہ در
غیبت او مدح آنجناب بسیار بر زبان راندند سایہ افادت و افاضت او بر مفارق
تلامیذ و مریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمہ اللہ تعالی از بزرگ زادہای
ہندوستانست در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العزیز

تصحیح و تلویح میخواند اما بدر و یشان اعتقادے نداشت بل باقامتہ صلوٰۃ مفروضہ نیز کمی
پرداخت از زبان شیخ مشارٔالیہ شنودم کہ گفت ہمدران سال کہ در خدمت حضرت
ایشان بتحصیل علوم مشتغل بودم مرا بیکے از جوانان صاحب جمال تعلقے بود درمیان
درس و سبق دلم می طپید کہ کی ازین فارغ شوم تا بکوی او و نظارہ و مطالعہ ورق روے
او رسم در اثنار روزے حضرت ایشان فرمودند اے فلان نماز باید گذارد و از جنایات
شرعیہ احتراز باید نمود کہ ارتکاب اعمال سیئہ در حصول علم ظاہر نیز مثمر بے
برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کرامتے
نمایند کہ بوسیلۂ آن در زمرۂ صلحا در آیم شاید و اگر نہ از نصیحت کارے نکشاید ایشان
لحظہ خاموش گشتہ فرمودند فردا باین نیت پیش ما بیا تا چہ رود و بداتفاقا فردائے
موعود آن برنا کہ مرا بوے دلبستگے بود بنجامہ من آمد مرا دل نداد کہ از صحبت او
بخدمت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بملازمت رسیدم فرمودند خوب نکردے
کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدۂ ہم مبارک ست برو وضو کردہ دوگانہ
ادا نمودہ بیا چنان کردم مرا بخلوتے بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند
چنانکہ از ہستے و بیخودی بر خاک افتادم و ہمچنان مرا برداشتہ بخانۂ من بردند
بعد از یک روز باقامت آمدم پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقہا
سرد شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعادۃ شدم و ہمین نظر کیمیا اثر بر روے
خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی بالجملہ مشارٔالیہ سالہا
دران آستان گذراند دید انچہ دید تا آنکہ حضرت ایشان او را اجازت تعلیم
طریقت دادہ او در بلدۂ سہارن پور کہ وطن مالوف او بود رفتہ بارشاد
ہدایت طلاب مشغول گشت بعد از چند گاہ بہ بلدۂ آگرہ کہ آن بلدہ از خلفائے
این سلسلہ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ دران مقام استقامت بلیغ

نمائی و بی امر ما از انخانه برای شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت و فیوض و برکات کثیره
بسکان آن دیار از اغنیا و فقرا رسید و مجلسها گرم شد درینولا ابلیس پر تلبیس بعضے
عوارض مخطور خاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شده و بواسطه
اصلاح بعضے امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک
حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد ازان بخدمت عالی مستعد گشت و دریافت
که خاطر عاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت امر کرانست بعرض رسانید که بازمتوجه
دار الخلافت گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف نگشت فرمودند
که وقت همان بود حالا اگر برفے تو دانی و باختیار تست شیخ باضطراب متوجه
دار الخلافت شد بامید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است مصفا شود چون
رسید در اول آن مقام گریها و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شهر
دار الامارة بود و مجمع عسکریان هنگام طلب دور از اخلاص و ادب ازان گروه
جمعے که بخدمتش رسیدند بآنها نصائح خشونت آمیز درمیان نهاد و از احوالات
بلند خویش بر زبان آورد بلکه بعضے وقائع و کشوف که اظهار آنها ایقاظ فتنه مینمود
بگوش منکران رسانید تا بجاے رسید که دران شهر بودن نتوانست بلکه آن
شور و شر به پیر بزرگوار او قدس الله سره العزیز سریان نمود و سلطان آنوقت
که باین طایفه بی مناسبتے تمام داشت حضرت ایشان را طلب نموده ایذا
نمود و حبس فرمود اگرچه بعد ازان سلطان ازین امر نادم و پشیمان شد و عذرها
خواست اما ویرا این سوء ادب نامبارک آمد شورها و فتورها در مملکتش پیدا
شد و بر بعضے دیار معتبره او ایرانیان غلبه نموده در تصرف خود آوردند و
خودش بضعفها مهلک مبتلا گشت تا بهمان رفت بعد ازان قضیه مذکوره
شیخ بدیع الدین بوطن خود سهارن پور رجعت نمود تا امروز آنجاست گوشه

گزیده و بذکر و مراقبت و انس و الفت آرمیده با وجود که سال عمرش به پنجاه
رسیده بود حفظ قرآن مجید نمود و بافاده و افاضه طالبان علوم دینی و یقینی مشتغل
است دران ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود عرضه داشت او رسید و
دران مسطور بود که از حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم بشارتهای خاص می یابد
و عنایتها مینمایند و نصایح میفرمایند روزے فرمودند انت سراج الهند باز و یاد طاعت
امر نمودند انتهی حضرت ایشان در جواب این چند کلمه نگارش فرمودند ب الحمد للہ
و سلام علے عباده الذین اصطفے رقیمه شریفه خوش وقت ساخت واقعات بشارت
و قابل تاویل اما هر چند ما و ل اند منور اند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علے کل شئی قدیر
و چون باز دیاد عمل مامور شده اند هر قدر عمل که از دست آید مغتنم دانند که این دار
دار عمل ست واللہ الموفق این چند فقره که از عرائض شیخ بدیع الدین منقول میگردد
دلیل ست بعلو حال او و ارشاد و اکمال او و باستقامت و شکیبائے او
بر آزار اهل ملامت ب منها عرضه داشت کمترین خدمه آستانه سعادت بدیع
بعرض اقدس میرساند که احوال این شکسته بال همین توجه آن کعبه امانی و آمال بروجه
استقامت ست و هیچ گونه در غریبت امور فتور راه نیافته امید میدارد که بطفیل
نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی که باقی مانده نیز فتور راه نیابد هر چند حوادث
گوناگون بیش از بیش می آیند مطلبے که گرفتار اوست خلل دران ندارد و اکثر اوقات حوادث
که حکم الهی جل شانه بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن با آن اعلام مے
بخشند بی آنکه قصد باو تعلق باشد و از غیب بشارتهای عجیب می یابد که عرض
کردن بحضور گرامی تعلق دارد چند طالب صادق جمع شده اند سرگرم کارند و
احوالهای بلند می گذرانند و حضور نقشبندیه را دراندک مدت بلکه ساخته اند و
بعضے بفنائے جسدی مشرف گشته و احوال اخروی و برزخ را بدیهی اولے

میدانند این همه از صدقه آن درگاه است وگرنه این ناقابل سیاه بخت را باین
مقدمات چه نسبت و باین نعمت عظمے چه مناسبت بعضے از طلبه از کثرت انداد
ترک خان و مان میکنند اقربای آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند و آنها را تکلیف
بوضع سابق مینمایند بعضے مردم اینجا که در سلاسل دیگر شغل کرده اند احوال که درین
طریقه علیه داخل شده اند خیلے متلذذ اند و بر عمر گذشته متاسف از بخت یکی از
مشائخ اینجا غایته عداوت گرفته تا بجائے که باین طریقه و اعزه آن سخنان بیهوده
میگوید روزی جمعے از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجه بزرگ و حضرت
مخدومی خواجه باقی قدس سرهما و سائر اعزه دشنامها دادند چون از نالایقے
قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبله گاها بتوجه
آنحضرت بدولت مشاهده سرافراز ساختند و نیز آرزوئی که داشت که یکبار
نظاره بارگاه محمدی علے صاحبها من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها نماید هم سر
آستانید و از انوار و کمالات آن پرتوے یابد حق سبحانه بمحض فضل و کرم شبے
بعد از نماز تهجد بآن دولت رسانید چنان معلوم گشت که باهتمام خدمت این مقام بحضرت
غوث الثقلین قدس الله سره تعلق دارد و بیوسیله ایشان بان درگاه رسیدند
و شوارست و از انوار این مقام اقتباس مینماید مگر اولیا که بکمال متابعت سرور
انبیا علیه و علیهم الصلوات و السلام مشرف شده اند کعبه مقاصد سلامت
اینهمه را بوسیله از صدقه خادمان این درگاه میداند در کونین غیر از توجه حضرت
ایشان مربی ندارد و همیشه از حضرت حق سبحانه مسالت مینماید که این ناقابل بی استعداد
ازلی و ابدی در محبت و خدمت خاکروبان آن درگاه بزید و در همین بسیرود و
بهمین محشور گردد بحرمة النبی الامی العربی علیه الصلوة و السلام انتهی از زبان مبارک
مخدوم زادها سلمهم الله سبحانه می شنودم که فرمودند از مردم صالح صادق القول

چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیده ام مانا که ظهور خوارق از آنجناب از اثر
آن کلمه حضرت ایشان قدس سرہٗ باشد که در مکتوبے بآنجناب برنگاشته اند که طلب
کرامات نموده آید امید وار باشید فان مع العسر یسرا انتهی از انجمله است
انکه در ایامی که حضرت ایشان را قدس الله سرہٗ سلطان وقت بعتاب تمام بآگره
طلبیده بود یکے از نزدیکان سلطان که بشیخ بدیع الدین نسبت هم شهری بل
خویشے داشت لیکن باین دو عزیز در غایته عداوت بود شیخ مذکور را بصورانکه مبادا
آن مفسد از دشمنی امور نالائق بسمع سلطان میرساند بخانه او رفت و بانکسار و
افتقار التماس آن نمود که در انکار و اضرار نکوشد که اقربا هر چند دشمن و دل آزار اند
اما در وقت اضطرار خویشان را مددگار اند آن بے سعادت بیش از پیش در سخوت
و عداوت خویش برفت و گفت مراد چندین ساله من برآمده هان بنگر که چه میکنم
مولانا نیز در جذبه رفت و در شوریده گفت بنگریم که کدام پیشتر کار همدیگر می کنیم
و بخاطر خسته بزاویه خود رفت و متوجه گشت آن مفسد پیش از آنکه
فرصت بدگوئی یابد در همان ایام بمرد شیخ نور محمد بتنی سلمه الله تعالی
آنجناب چون از علوم رسمی بهره تمام برداشت همت بسلوک این راه گماشت
بخدمت بسیار خدا دوستان کشور هندوستان رسید اما از هیچ
یک مطلب بحصول نه پیوست تا آنکه قائد توفیق زمام بختی بخت او را به
آستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت به تعلیم ذکر طریقه علیه نقشبندیه
مشرف شد باندک فرصت از برکات صحبت ایشان بآن نسبت رسید
که حضرت ایشان حقیقت آن روز یکے از عرائض بحضرت خواجه قدس
سرہما چنان نوشته اند شیخ نور به نقطه پایان فرو رفته است و کار
جذبه را بانجام رسانیده و به برزخیت آن مقام رسیده و فرق را من

توجہ بنہایت بردہ اول صفات بلکہ نوری کہ صفات بآن قائم اند از خود جدا دیدہ و
خود را شیخ خالی یافتہ بعد ازان صفات را از ذات جدا مشاہدہ نمودہ باین دیدتا حد
مقام جذبہ رسیدہ حالا عالم وخود را چنان کم ساختہ کہ نہ باحاطہ قائل ست نہ معیت
وچنان با بطن بطون متوجہ است کہ غیر از حیرت ونادانی حاصل ندارد وانتہی کلامہ
الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشائ الیہ سالہاے بسیار در آستان حضرت
ایشان بتجدید خدمات شایستہ گذرانید تا بمزید انچہ ذکر یافت رسید پس
حضرت ایشان او را اجازۃ تعلیم طریقت دادہ بشہر پٹنہ کہ از بلاد مشہورہ معمورہ
ہندوستان ست مرخص فرمودند حسب الامر بآنجا رفت لیکن از وفور
تفرید اکثر در مفاوز ودز وا میگذرانید واز صحبت خلق اجتناب می نمود چون یعنی
بحضرت ایشان رسید این مکتوب بوے مرسل داشتند ب الحمد للہ
وسلام علے عبادہ الذین اصطفے برادر ارشد آدمی را ہمچنانکہ از امتثال اوامر حق جل
وعلا واجتناب از نواہی چارہ نیست در مراعات حقوق خلق ومواسات بایشان
نیز چارہ نہ التعظیم لامر اللہ والشفقۃ علے اللہ بیان ادائے این دو حقوق میفرماید و
بمراعات شطران دلالت می نماید پس اقتصار بریکے ازان دو امر از قصور
است واکتفا بحذر از کل از کمالیہ دور پس تحمل اذای خلق ضروری آمد
وحسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زیبد وناپروائے
نمی شاید ؎ ہر کہ عاشق شد اگرچہ نازنین عالم ست ۔ ناز کی کے راست
آید یار می باید کشید ۔ چون در صحبت بودہ اند ومواعظ شنودہ از اطالہ
سخن اعتراض نمودہ بر فقرہ چند اقتصار افتاد ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم
علے جادہ الشریعۃ المصطفویۃ علے صاحبہا السلام والصلوۃ والتحیۃ انتہی شیخ
حسب الامر در کنار شہر مذکور بر ساحل دریاے گنگ آمدہ چون بلیل شوریدہ

از کاه و گیاه کلبه پرداخته و نیز مثل آن مسجدے ساخته با عیال و اطفال و ران
کلبه میگذراند و دران مسجد باداے صلوات و طاعات و افادات علوم
دینی و یقینی و ارشاد و هدایت اشتغال مینماید از مخلص اصحاب حضرت
ایشان شنودم که گفت ازان حضرت قدس سرہ استماع دارم که فرمودند شیخ نور محمد
از رجال الغیب است ندانم از نقبا فرمودند یا نجبا و هم از بعض مخلصان حضرت
ایشان مسموع گردید که بتقریب تربیت شیخ طاهر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان
حکایت کرد که یکبار حضرت ایشان بدهلی تشریف آورده بودند و خواجه حسام الدین
احمد سلمه الله و بعض اعزه دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باجابت
رسید مولانا طاهر لاهوری و شیخ نور محمد را که از سامعان بودند و رین باب
بخاطر خطور کرده باشد که حضرت ایشان موافق بعضے مستمعان بدقت نمی پردازند
و جز معنے عبارت مذکور نمی سازند و معنے ظاهر عبارت خود مایان را نیز میسر
است پس ما را ازین استماع چه فائده بود آنحضرت برین خطره مشرف
گشته بعتاب تمام مشار الیهما را از فیروزآباد بیرون کردند تا چار روزها به
ویرانهاے گشتند و شبها آمده بیرون دروازه قلعه فیروزی میگذرانیدند
تا آنکه جناب خواجه حسام الدین سلمه الله تعالی بشفاعت درآمدند حضرت
ایشان فرمودند بگذرانید که ایشان نفسهاے فربه دارند خواجه مذکور معروض
داشتند که بعض حجرهاے زیر مسجد فیروزی مدتهاست که از سرا قین و غیرها
ملوث مانده اگر حکم شود مشار الیهما آمده بتطهیر آنجا مشغول شوند که هم کسر نفس
و هم خدمت است حضرت ایشان پذیرفته چنان فرمودند و آن دو خردمند
جوانمرد چنان کردند بعد ازان حضرت ایشان آنها را طلبیده باشفاق
نواختند لمؤلفه راه رو رنجور دل رهبر خردمند طبیب جان برد بیمار

شیخ حمید بنگالی سلمه الله تعالی

کز جان بشنو دپند طبیب

آنجناب از اقصای ولایت بنگاله است تحصیل علوم دینی را بشهر معظم لاهور آمده بود بعد از فراغ تحصیل متوجه وطن مالوف شد چون بدار السلطنه آگره رسید در جوار خواجه عبد الرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجه مذکور شنودم که گفت چون شیخ حمید را در علوم ماهر و متین دیدیم بشیخ قرار داده شد که تا در آگره باشند باهم همسایه و همنشین باشیم و صحبت کتاب در میان آریم روزے تقریب مشائخ و علم تصوف شد شیخ را بر این طایفه منکر و معترض یافتیم بیشتر انکارش بسبب اعتقاد این طایفه بود بر مسئله توحید وجود و بحضرت ایشان معوی الیه را منکر تر از همه دیدیم ازین مقوله دو سه روزے گذشته بود که حضرت ایشان از سرهند بآگره تشریف آوردند و در همسایگی ما منزل گزیدند چون شیخ حمید این خبر شنود با خاطر اضطراب تمام بخانه ما آمده گفت الحال من ازین محله بجاے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزا و رسائل من که نزد شماست بمن بسپارید گفتم چه باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان برد که فلان اینجا آمده گفتم فلان مرد صالح و عالم ست اینهمه ناخوشی نازیباست گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی روے خواهد نمود اگر جمع نستویم مشکل و اگر شویم ازان مشکل تر که تاب پیش آمدن این قسم شیخان ندارم این گفت مرخص شده بمحله دیگر رخت کشید بعد از دو سه روز برائے جزوے که مانده بود بخانه ما آمد باهم نشسته بودیم سخن علمی میرفت که ناگاه یکے آمد که حضرت ایشان اینک بدروازه ایستاده اند مرا حیرت آمد که چه باشد و شیخ حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیره ایشان شدم چون در آمدند بنشستند فرمودند باستفتا آمده ایم عرض کردم که کدام مسئله باشد که از

ایشان

ایشان پوشیده بود و فرمودند چون تمام مفتی اید احتیاط آنست که از شما
پرسیده شود بعد از ادای مسئله که آن در غایت ظهور داشتهار بود در وجیب
شیخ حمید کرده فرمودند که ای شیخ حمید اینجا بوده اند و یک دو نظر بکیفیت
تمام بجانب او دیده ساعتے مراقب شد نداگاه برخاستند هر چند التماس
نمود که لحظه توقف نمایند که جهت خادمان سفره و میان آید نپذیرفتند و برخاستند
بمشایعت تا بیرون دروازه شدم گمان من آنکه شیخ حمید از جای خود هم نه برخاسته باشد
دیدم که مشار الیه در قفای من می آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم
شیخ حمید را برابر خود ندیدم دانستم که بخانه خود رفت یکی را فرستادم که بنگرد
خبر آورد که شیخ حمید از قفای حضرت ایشان میرود و آن حضرت باو غیر ملتفت
تا همچنان بمنزل درآمدند و شیخ حمید بر دروازه گریان و حیران و ذو الیاس و
ناکس الرؤس ایستاده بماند بعد از مدتی او را طلبیده بانابت و تعلیم طریقت
و اعطای جذبه نسبت بنوازشتند تا بحدے مغلوب شد و بخدمت و صحبت
ایشان مشغول که آشنای ما و یاد کتب خویش که با نها تعلق تمام داشت از خاطرش
بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سرهند شدند همچنان پیاده در
خدمت ایشان میرفت خواجه عبد الرحمن که ناقل این مقوله است گفت مرا
مشاهده این امر مخلص ایشان ساخت آمده مرید شدم بعد از شرف ارادت
روزے یکی از اعظم امرا که در حق حضرت ایشان اعتقادی درست نداشت از
من پرسید که شما از علماء و عقلای روزگارید از شیخ چه کرامت دیدید که مرید
شدید گفتم ما جماعتیم از اهل علم هیچ کرامت در کسی به ازین ندانیم که عالم عامل باشد
و در متابعت آنسرور صلے الله علیه وسلم اعتقاداً و علماً و عملاً کامل از اکابرین
روزگار و درین امر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده گفت این اعتقاد

ملائم حال اہل علم ست کرامتی بگوئید کہ مناسب حال ہمہ باشد من قضیہ شیخ
حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و درایت
شما اعتقاد تمام ست قبول کردیم و مانیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم و چون
شیخ منشار الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او منجر بقدح
بعضے اولیا کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت
توحید وجود بنحے بروے مستولی شد کہ بہر شے از اشیا عشقہا زی خاص داشت
واز حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گداختہ میرفت خدمتے مرشدی میر
محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند دران ایام روزے باتفاق شیخ حمید بجائے
میرفتم در راہ حیوانی افتادہ بود مردہ و دندانہائے وے واماندہ شیخ را از دیدن
او حالی عجب دگرگوں شد و گفت یارب این چہ ادا ست باین کسوت در
آمدن و خود را چنین وانمودن باجملہ قرب دو سال در عتبہ حضرت ایشان
بخدمتگاری و آداب سلوک بسر برد و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ بہم
رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت دادہ بوطنش فرستادند و این
اجازت نامہ نگاشتند ہو ابعد الحمد و الصلوۃ فیقول العبد المفتقر الی
رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبد الاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
الشریعۃ والطریقۃ والحقیقۃ الشیخ حمید البنگالی وفقہ اللہ سبحانہ لما یحب
ویرضاہ لما قطع منازل السلوک وعرج معارج الجذبہ و وصل الی درجۃ الولایۃ
بعد ان حصل لہ اندراج النہایۃ فی البدایۃ اجزت لہ بتعلیم الطریقۃ علی
طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالی اسرارہم الطالبین المسترشدین
والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ وحصول الاذن من اللہ سبحانہ والمسئول

من اللہ سبحانہ ان یعصمہ عما لا یلیق و یحفظہ عما لا ینبغی و ان ثبت علی متابعۃ
سید المرسلین علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات چون سنت مشایخ نست
قدس اللہ اسرارہم کہ در وقت خلافت خرقہ عنایت میکند شیخ عرض نمود
کہ کفش پاے مبارک مرا کافی ست حسب الالتماس کفش یک پاے عنایت
فرمودند شیخ آنرا در دہان گرفتہ رجع القہقری کردہ مرخص شدہ تا حال کہ زیادہ
از بست سال گذشتہ آن کفش در ان دیار متبرک و مزار ست و اہل حاجات
و ارباب امراض در انجاح مشکلات و شفای علل التجا می آرند و بمرادات میرسند
تا بحدی کہ احتیاج اطبا در انصوب کمتر ست باجملہ شیخ از دولت آن کفش یافت
انچہ یافت ۵ اگر خالی ازین بالا و برتر آید بہتر چندین افسر آید چون وطن او در
اقصای ہنگالہ بود و ذو العیال و الاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن موانست
تا امروز دران حدود و بر سند افاضہ و افادہ ست جمع از طلبہ علوم دینی و طایفہ
از سالکان طریق یقینی از برکاتش بہرہ ور اند اللھم کثر اخواننا فی الدین و سلم ایماننا
بحق سید المرسلین و آلہ الطیبین و اصحابہ الکاملین و اتباع العاملین این مکتوب
شریف کہ مشتمل ضروریات راہ ست حضرت ایشان قدس سرہ بشیخ نوشتہ اند

ب الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و علی آلہ و
اصحابہ اجمعین احوال و اوضاع فقرا ایجانب روز بروز موجب ازدیاد شکر ست
و ہمین توقع را در مادۂ دوستان دور افتادہ دارد اے عزیز درین راہ غیب الغیب
مزلۃ اقدام سالکان بسیار ست شستر شریعت را در اعتقادیات و عملیات
نیک نگاشتہ زندگانی فرمایند در حضور و غیبت ہمین نصیحت ست مبادا غفلت
واقع شود از اغلاط این راہ می نویسد و منشا ر غلط را تعیین مینماید بنظر اعتبار خواہند
ملاحظہ نمود و در ما در راہ جزئیات مذکورہ باندازۂ آن کار خواہند فرمود بدانند کہ بعضے

از اغلاط صوفیہ آنست کہ ہر گاہ سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران کہ فی الحقیقت افضلیہ آنہا باجماع علما ثابت شدہ است و بیقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگوار است می یابد بلکہ این اشتباہ گاہ ہست کہ نسبت بانبیا کہ بہترین خلائق اند قطعا علیہم الصلوات والتسلیمات واقع شود عیاذا باللہ سبحانہ من ذلک منشا غلط جمعے را آنست کہ ہر یکے از انبیا و اولیا را اولا عروج تا باسما است کہ مبادے تعینات وجودیشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود و ثانیا عروج در ان اسماست و از ان اسما الی ماشاء اللہ تعالے اما با وجود این عروج ما دے و نزل ہر کدام ایشایان ہمان اسم ست کہ مبدا تعین وجودی اوست لہذا در مقامات عروج ہر کہ ایشان را جوید اکثر در ہمان اسما یابد چہ مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج ہمان اسماست و عروج و ہبوط از ان اسما بواسطہ عروض عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلند تر واقع شود لاجرم از ان اسما نیز بالاتر خواہد رفت و آن توہم پیدا خواہد کرد عیاذا باللہ سبحانہ از ان کہ آن توہم یقین سابق را زائل گرداند در افضلیت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات و اولویت اولیاے کہ باجماع افضل اند اشتباہ پیدا آرد این مقام از مزال اقدام سالکان است در آن وقت سالک نمیداند کہ آن اکابر از ان اسما عروجات بی نہایت فرمودہ اند و بفوق فوق رسیدہ و نیز نمیداند کہ آن اسما امکنہ طبعیہ عروجی ایشان ست و او را نیز در انجا مکانے و طبعی ہست کہ ادون آن اسماست و از مل آنہا چہ فضلیہ ہر شخصے باعتبار اقدمیت اسم اوست کہ مبدا تعین او گشتہ است ازین قبیل است آنچہ از بعضے از مشایخ گفتہ اند کہ گاہ ہست کہ عارف در مقامات عروج بزرخیہ کبرے را حائل نیابد و بی واسطہ او ترقی فرماید حضرت خواجہ ما میفرمودند کہ رابعہ نیز از این جماعہ ہست این جماعہ در وقت عروج چونکہ از اسمی کہ مبدا

تعین برزخیه کبرے ست بفوق گذشته اند توهم کرده که برزخیه کبرے درمیان
حائل نمانده است واز برزخیه کبرے حضرت رسالت خاتمیة علیه وعلے آله
الصلواة والسلام مراد گذاشته اند وحقیقت معامله آنست که بالا گذشت و منشا
آن غلط بعنی دیگر را آنکه چون سیر سالک در اسمے واقع شود که مبدا تعین اوست و
آن اسم جامع جمیع اسماست برسبیل اجمال چه جامعیت ایشان بواسطه جامعیت
همان اسم ست پس ناچار درین ضمن اسمائیکه مبادی تعینات مشایخ دیگرست بطریق
اجمال نیز بآن سیر قطع خواهد کرد واز هریکے گذشته بمنتهای آن اسم خواهد رسید و
توهم فوقیه خود پیدا خواهد کرد ونمیداند که انچه او دیده است از مقامات مشایخ واز انها
گذشته انموذجی ست از مقامات ایشان نه حقیقت آن مقامات وچون درین
مقام خود را جامع می یابد ودیگران را اجزاء خود می انگارد لاجرم توهم اولویة خود پیدا
می آرد ودرین مقام شیخ بسطام میگوید لوای ارفع من لوا محمد از غلبه سکر نمیداند
که ارفعیة لوائے او از لوائے محمد نیست علیه وعلے آله الصلواة والسلام بلکه از انموذج
لوائے اوست علیه السلام که درضمن حقیقت اسم او مشهود گشته است ازین
قبیل ست انچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش ومافیه در زاویه قلب
عارف بنهند هیچ محسوس نشود وایضا نیز اشتباه انموذج بحقیقت ست والا
عرش که حضرت حق سبحانه اورا عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چه اعتبار
وچه مقدار ظهوری که در عرش ست عشر عشیر ازان در قلب نیست اگرچه قلب
عارف باشد رویة اخروی بظهور عرش متحقق خواهد شد این سخن را بمثالے واضح
گردانیم انسان را که جامع عناصر وافلاک ست هرگاه نظر بر جامعیت خود افتد
وعناصر وافلاک را اجزاء خود بیند وچون این دید غایت آید دور نباشد که بگوید
که من از کرهٔ زمین کلان ترم واز سموات عظیم تر درینوقت عاقلان می فهمند که

عظمت وکلانی او از اجزاء خود ست وکرۂ زمین وسموات فی الحقیقت اجزاء
او نیستند انموذجات اینہا را اجزاے آن ساختہ اند وکلانی او از ان انموذجات است
کہ اجزاے او اند نہ از حقیقت کرۂ ارضی وسماوی وہمین اشتباہ انموذج شے بحقیقت
شئ صاحب فتوحات مکیہ گفتہ است کہ جمع محمدی اجمع ست از جمع الٰہی چہ جمع محمدی
مشتمل ست بر حقائق کونی والٰہی پس اجمع باشد نمیداند کہ آن اشتمال بر ظلی از ظلال مرتبہ
الوہیت ست وانموذجی ست از انموذجات آن نہ بر حقیقت آن مرتبہ مقدسہ
بلکہ نسبت بآن مرتبہ مقدسہ کہ عظمت وکبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را ہیچ
مقداری نیست مالتراب وربّ الارباب وہم در ینمقام کہ سیر سالک در آسمی کہ رب او ست
واقع شود گاہ ہست کہ پندارد کہ بعضے از اکابر کہ بیقین ازوے افضل اند بتوسط او
بعضے از درجات فوق رسیدہ اند وبتوسل او ترقی فرمودہ اینجا نیز مزال اقدام
سالکانست عیاذاً باللہ سبحانہ کہ باین گمان خود را افضل داند وبخسارت ابدی پیوندد
وچہ عجب وکدام افضلیت اگر بادشاہ عظیم الشان وتمام السلطان در تصرف
زمیندارے کہ داخل مملکت اوست برود وبتوسط آن زمین واسعات از مقامات
برسد وبتوسل آن فتح بعضے مواضع نماید غایۃ ما فی الباب اینجا احتمال فضل ہست
کہ خارج ببحث ست چہ ہر حجام وحائک بعضے از وجوہ مخصوصہ خود بر عالم فوقوں
وحکیم بوقلموں فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج انچہ معتبر ست فضل کلی
است کہ عالم وحکیم را ثابت ست این درویش را نیز ازین اشتباہات بسیار واقع
شدہ بود وازین تخیلات بسیار نا شے گشتہ وتا مدتہا این حالت داشت مع
ذلک حفظ خداوندی جلشانہ شامل حال او بودہ کہ در یقین سابق سر مو تذبذب
نرفت ودر اعتقاد مجمع علیہ فتوے راہ نیافت للہ سبحانہ الحمد والمنہ علے ذلک
وعلے جمیع نعمایہ وانچہ خلاف مجمع علیہ ظاہر میشد در خیز اعتبار نمی آورد بر محامل نیک

صرف میکرد و مجملاً اینقدر رسیده است که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی
راجع به فضل جزئی خواهد بود هرچند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب
الٰہی ست جل سلطانہ و این زیادتی دران قرب ست پس جزئی چون شد
اما در جنب یقین سابق این وسوسہ ہبا منثورا میگشت و ہیچ اعتبار نداشت
بلکہ بتوبہ و استغفار و انابتہ التجا مے آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد کہ ازین قسم
کشوف ظاہر نشود و خلاف معتقدات اہل سنت و جماعتہ سر موئی منکشف
نگردد روزے این خوف غلبہ کرد کہ مبادا برین کشوف مواخذہ نمایند و ازین
توہمات مسالت فرمایند و غلبہ این خوف بیقرار و بی آرام ساخت و التجا و تضرع
را بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی
کشید اتفاقاً درینوقت گذر بر مزار عزیزی افتاد و درین معاملہ آن عزیز را ممد و
معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانہ درسید و حقیقت معاملہ
را کما ینبغی و انمود و حمایت حضرت رسالت خاتمیت علیہ و علی آلہ الصلوات
و السلام کہ رحمت عالمیان ست درینوقت ارزانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود
و معلوم گشت کہ آرے قرب الٰہی موجب فضل کلی ست اما این قرب کہ ترا حاصل
شدہ است قرب ظلی ست از ظلال مرتبہ اولویت کہ مخصوص باسمی ست کہ
رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی اینمقام را بہ نہجے منکشف
گردانیدند کہ جائے ریب نماند و محل این بالکلیہ زائل گشت و این درویش بعضے
از علوم کہ محل اشتباہ دارند و گنجایش تاویل و توجیہہ در کتب و در رسائل خود نوشتہ
بود منتشر گشتہ خواست کہ منشاء اغلاط آن علوم را کہ بمحض فضل خداوندی جل شانہ لائح
گشتہ ست بنویسد و انتشار دہد کہ گناہ مشتہر را اشتہار توبہ در کار ست تا مردم
ازان علوم خلاف شریعت فہم نکنند و بتقلید نیفتند با تعصب و تکلف تضلیل نکنند

که درین راه غیب الغیب این گلها بسیاری شگفد جمع را بهدایت می برد و
جمعے رہنمونی میفرماید اروالد بزرگوار خود شنیده ام قدس سرّہ که میفرمودند
که اکثر از گروہای هفتاد و دو که بضلالت رفته اند وراه راست را گم کرده نشان
آن دخول در طریق صوفیه است که کار را بانجام مارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت
رفته والسلام انتهی مکتوبة الشریف راقم اینحروف گوید که حضرت ایشان در رقیمے
که بحضرت مخدوم زاده کلان قدس سرّہ هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت
آنجا معامله عروج سالک را از هما رمبادے تعینات بزرگان بشاسے واضح گردانیده
اند و آن اینست که رقم نموده اند ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از
اجزاے ارضی و اجزاے ناری ست وقتیکه دخان صعود نماید اجزاے ارضی بمصاحبت
اجزاے ناری بالا خواهند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود گفته اند اگر دخان
قوی باشد عروج او تا کرہ نار متحقق میشود درین صعود اجزاے ارضی بمقامات اجزاے
آبی و اجزاے هوائی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و ازانجا عروج نموده بالا
خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبه اجزاے ارضی بلند ترست از
مرتبه اجزاے آبی و اجزاے هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات
و بعد از وصول بکرہ نار چون آن اجزاے ارضی هبوط نمایند و بمرکز طبیعی
خود نرسند هر آئینه مقام اینها فرود تر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در
ما نحن فیه عروج ان سالک از مقامات باعتبار قسرست که آن قاسر افراط حرارت
محبت ست و قوة جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی ست اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود
و خود را در مقامات اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و
مثال ست و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسند خیال میکنند که شرکت

باکابر در مقامات پیدا کردہ اند نہ چنین ست بلکہ ایجا اشتباہ ظل بشئے ست
بنفس شئے اللھم ارنا حقایق الاشیاء کما ہی وجنبنا عن الاشتغال بالملاہی بحرمۃ
سید الاولین والاخرین علیہ وعلی آلہ وصحبتہ الصلوٰۃ والتسلیمات اتمہا واکملہا
شیخ مزمل رحمہ اللہ تعالیٰ دی نیز از قدمای اصحاب حضرت ایشان
ست قدس سرہ واز مقبولان آنحضرت در سفر وحضر اکثر بخدمات حضور عالی
اقدام می نمود وبانواع الطاف وعنایات ممتاز میگردید ودر حسن اخلاق ومکارم
اوصاف بے نظیر روزگار ودر انکسار وایثار منفرد وحال شیخ مشارالیہ از
یمن تربیت آنحضرت اینست کہ حضرت ایشان در عرضہ داشتے بحضرت
خواجہ بزرگوار رقم نمودہ اند شیخ مزمل خود را گم می یابد وصفات را از اصل می بیند
ومطلق را در ہمہ جامی یابد واشیا را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکہ
ہیچ نے یابد انتہی کلامہ الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالہاے فراوان شیخ در خدمت
آستان حضرت ایشان قدس سرہ الاقدس گذراند وبزواید وفوائد رسید
بتعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب کہ حضرت ایشان بمخلص نوشتہ اند
مسطور است کہ صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرد وخود را بایشان
باید سپرد وصحبت میان شیخ مزمل شما را مغتنم است وامثال این عزیز الوجود
اعز من کبریت الاحمر انتہی از مخلص اصحاب ایشان شنودم کہ وقتے شیخ مذکور
بمعضے از جبال ومفاوز آنحدود وبسیر رفتہ بود ناگاہ جہت گرفتن جانورے
بلعب غازی شد پایش بلغزید ودران غار افتاد چنانکہ بیرون آمدن متعذر شد
واز ین قضیہ ہیچ کس را اطلاعے نبود حضرت ایشان را کہ آن دم در سرہند
تشریف داشتند صورت آن معاملہ در نظر انور آمد بیاران فرمودند دیدہ
میشود کہ شیخ مزمل در جاے ہولناک افتادہ دست وپاے میزند کہ ازان

برآید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسمع حضرت ایشان
و در ویشان گرویده و موجب مزید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از صحرائیان
که آنرا دیده بود و بکردم آن نوعے خبر کرد و آنجماعه آمده شیخ را برا سها ازان
مغاک برآوردند شیخ مذکور در حدود و هزار و بست و شش باخرة شتافت حضرت
ایشان از فوت او اظهار تالم نمودند و در ابفاتحه و دعا یاد و شاد فرمودند رحمة الله
تعالے شیخ طاهر بدخشے سلمه الله تعالی وے در اوائل از عسکریان
بود در وقتیکه سپاه متوجه فتح یکے از قلاع بود و در راه آن سفر شب غیبے صلی الله
علیه وسلم را بخواب دید که حضرت صدیق اکبر و خلفاے و اصحاب دیگر رضی الله
عنهم در خدمت آنحضرت بوده اند آنسرور در وے افر موده اند که بعد از انقضاے
این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرید اختیار کن و حضرت صدیق اکبر
بامر آن سرور صلے الله علیه وسلم دیرا خرقه پوشانیده اند چون از خواب
برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت ازان سفر چون عسکر بجزیره از
خارستان و اشجارستان رسید وے از مرکب پیاده شده در آن درآمد
خاموش دانست که بحاجت انسانی رفته مدتے انتظار کشید چون اثرے
ندید بمنزل رفت و چندانکه آشنایانش تجسس نمودند چیزے نیافتند وے
دران جزائر بد هقانے ملاقی شد لباسهاے خود بوی داد و پلاسے از وی بستد
و در پوشید و بصحبت درویشان آن حدود رسید چون نزد متعلقان او حیات
و ممات او مجهول بود بنیت آنکه اهلیه خود را مطلق العنان گرداند بخانه شد و بزبان
خود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام تا رای تو بر چیست آن خسیر و زن گفت
من نیز موافقت کردم و زنده در پوشید و عصا بگرفت و کمر در بست و باشتر
رفیق الطریق شد و بخدمت یکے از مشائخ آن حدود که از صاحبدلان

رسید وے گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد بجذوه دهلی و
لاهورش اشارت کرد چون ازین طریقه علیه دران ایام صیت حضرت ما
مصرعه خواجه فانی زخود وباقی بحق ؛ قدس الله تعالی سره آفتاب جهانتاب
بود وسامعه افروز طلاب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
او چند روز آنحضرت بسرای باقی رحلت فرموده بودند حیران میماند بزمان
محرمے دے توفیق دیرا بحضرت ایشان مارضی الله عنه که جانشین بزرگ
حضرت خواجه بودند دلالت نمود درخدمت آنحضرت بشرف اثابت وذکر
مشرف شد وآن آستانه علیا را لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدم که
مدتها در خلوات وجلوات همیشه صورت مبارک حضرت سید کائنات صلے الله
علیه وسلم مشاهدی بود گویند از انجا که مولانا ترک وساده لوح ست بعضے احوالات
ومکاشفات خود را بآن شیوه بعرض میرساند که ناچار حضرت ایشان متبسم میگشتند
وگاه در استماع معارف بلند نوعے آرے ولے بر زبان میراند وسر می جنبانند که
حضرت ایشان بطبیب میفرمودند بدان ماند که این اسرار بر مولانا ظاهر وارشده
وما متر جم آنیم باجمله بعد از تجلے بزیور حالات وجذبات حضرت ایشان وی را
اجازت تعلیم طریقت داده بجونپور فرستادند لیکن وے بنیتی که او داوند در
گفتگو ونشست وبرخاست شیوه گرفته که جمعے اورا از ملایه میدانند وطلاب
را بوے ازین راه رجوع کمتر است درایامی که حضرت ایشان در اجمیر تشریف
داشتند وراقم درخدمت بود عریضه مولانا رسید که دران مرقوم بود طلبا بان
را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مردے ساده دل است
ملک امر محافظه احوال وفکر کار وغم ایمان ومال خودست درین ضمن هر کرا حق
سبحانه برساند وبتعلیم وتربیت او مامور گرداند حسب الامر خالصا لوجه الله

بدان باید پرداخت و نیز برای انجذاب دلهای طلاب وضعی که ملامت را انجا
راه نبود اختیار باید نمود و ایضاً حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بدوی
نیز نگاشته اند مقصود از اجازت بعض مخلصان آن بود که درین طور گرداب
ضلالت جمعے را راه حق جل وعلا نمونی نمایند و خود هم باتفاق طالبان
مشغولے کنند و ترقیات نمایند این شستر را نیک نگاه داشته سعے
کنند که بقایاے هستے خود را برد هند و کوشش نمایند که مسترشدان
نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه این اجازت در توهم کمال و تکمیل اندازد و
از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ انتهی و این مکتوب غریب والاکه بطریق
اجمال آئینه جمال احوال حضرت ایشان است قدس الله سره نیز ازان حضرت
بمولانا صادر یافته الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین
وآله الطاهرین انچه بر ما فقیران لازم ست دوام ذل ست و افتقار و انکسار
و تضرع و ابتهال و ادائے وظائف عبودیه و محافظت حدود شرعیه و متابعت
سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة و تصحیح نیات در تحصیل خیرات
و تخلیص بواطن و تسلیم ظواهر و رویه عیوب و مشاهده استیلاء قلوب و خوف
انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگرچه بسیار باشد و کثیر
انگاشتن سیات خود را اگرچه اندک بود ترسان و لرزان بودن از شهرت و
قبول خلق قال علیه الصلوٰة والسلام بحسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع
فی دین او دنیا الا من عصمه الله و متهم داشتن افعال ذمیات اگرچه مثل فلق
صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچه صحیح و مطابق باشد اعتماد
نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مجرد تائید دین و تقویت ملت را و ترویج
شریعت و دعوت خلق را بحق جل وعلا چه این قسم تائید گاه است که از کافر و

مکتوب

فاجر هم آید قال علیه الصلوٰة والسلام ان الله لیوید هذا الدین بالرجل الفاجر
مریدے که بطلب آید واراده مشغولی نماید آزا در رنگ ببر و شیر باید دانست
و باید ترسید که مبادا ازین راه خرابی واستدراج او نمایند واگر مرضا در قدم
مرید درخود فرحے وسروری یابند آزا کفر و شرک دانند و تدارک آن ندامت
واستغفار چندان نمائید که اثرے ازان سرور نماید بلکه بجاے آن فرح
حزن وخوف نشیند و نیک تاکید نمایند که طمعے در مال مرید و توقعے در منافع
دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد مرید ست و باعث خرابی هر چه آنجا همه دین
خالص میطلبید الا لله الدین الخالص شرک را در ان حضرت هیچ دخل نیست
و بدانید که هر ظلمتے و کدورتے که بر دل طاری گردد ازاله آن بتوبه و استغفار
وندامت و التجا باهل وجوه میسر ست مگر ظلمت و کدورتے که از راه محبت
دنیاے دنی بر دل طاری شود که منغص میگردانند و متنجس میسازد و دور ازاله
آن تعبیر تمام ست و تعذر بر کمال صدق رسول الله صلے الله علیه وسلم
حب الدنیا راس کل خطیئة سبحانه الله وما لهم عن محبة الدنیا وارباحها
والاضلاط بهم والمصاحبة معهم فانها سم قاتل ومرض هالک وبلاء عظیم و دوار
عمیم اخوے ارشد شیخ حمید احسن وجوه مترود آن حدود انداستماع
سخنان نو تازه راازایشان غنیمت دانند البلاقے عند التلاقے مولانا
یوسف سمرقندی سلمه الله تعالی وے نیز از اصحاب صاحب
لست حضرت خواجه باقی بالله بود واز فضائل بهره تمام داشت وکان
حسن الاخلاق وطارح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجه ملتزم آستان حضرت
ایشان شد ودر خدمت ایشان بسرهند رفت وچند گاه آنجا گذرانید
واز برکات انظار میمنت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود ودرمیان سلوک

اجلش در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان ببالینش قدم رنجه نمودند
بتضرع وحسرت تمام بعرض رسانید که نفس آخرین رسیده نظرے و
توجهی فرمایند که از مقصد اقصے چیزے یابد حضرت ایشان را بر نیازمندی
او دل بکشاد متوجه شدند بعد از مدتے سر برداشتند و فرمودند هان
مولانا یوسف بگوئید که چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت الحمد لله آنچه دل
طالب او بوده جلوه گر شد این بگفت و بعد ازان جان بجانان سپرد رحمه الله
سبحانه مولانا احمد برکے رحمه الله تعالی برک بلده ایست میان
کابل و قندهار آنجناب از علماء آن بلده بود تاجرے از دوستان و
هم شهریان او که بهندوستان آمده بود و بشرف آستان بوسی حضرت
ایشان رضی الله عنه رسیده بوطن باز گشته بود و جزوے از مکاتیب
بلند آنحضرت با خود برده مولانا از وے احوال اکابر هند پرسید و
ثناے حضرت ایشان بر زبان آورد و گفت او را قے چند نیز از مقولات
ایشان آورده ام مولانا بشوق تمام مطالعه آن نموده از حسن درایت و آثار
سعادت بعلو حال قائل آن اقوال بے پرده بی هیچ اهمال متوجه بلده شریفه
سرهند شد چون رسید بنظرات عنایات رسید و در خدمت علیه باخلاص
و آداب و خدمات تمام بسر برده از یمن و برکت صدق ارادت و قبول
خدمت بلکه بمحض عنایت بدرجه کمال و اکمال در مدت یک هفته که در حضرت
علیه بسر برده سرافراز گشت و بتعلیم طریقت مجاز شد و بوطنش رخصت
داده مراجعت نموده حسب الامر باین کار شگرف پرداخت و در هر چند گاه
بزبان قلم احوال خود و مسترشدان خود را بعرض میرساند و بجواب و خطاب
مستعد میگشت چنانکه از مکاتیبے که نام زد او گردیده معلوم گردد در یکی

از مکاتیب کہ حضرت ایشان بہ بوے مرسل داشتہ اند چنین برنگاشتہ اند بہ ہر روزے
توجہی بحال شما نمودہ آمد دید کہ مردم آن نواحے بجانب شما می دوند و التجا بشما
می آرند معلوم شد کہ شما را مداران زمین ساختہ اند و مردم آن حدود را بشما ربط
داشتہ للہ الحمد و المنۃ علے ذالک ظہور این معاملہ را از جملہ واقعات نہ انگارند
کہ از مظان ریب و اشتباہ باشد بلکہ از محسوسات و مشاہدات شمرند و
ایضاً در مکتوب دیگر چنین بوے رقم فرمودہ اند از عدم اطلاع کما ینبغے باحوال
خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و انرا دلیل اصلے خود ندانند
احوال یاران در آئینہ داری کمالات شما کافی ست احوال شما ست کہ بطریق
انعکاس در یاران ظاہر گشتہ اما آنکہ از حال آن یار خود نوشتہ اند کہ شش ماہ
است او در ترقی واقع شدہ آنچہ در غیبت وے شعورے میدید از ارواح
طیبات حالا در افاقت می بیند مخدومًا این دید را ہیچ دلالت بر ترقی نیست در
شعور بیند یا در بے شعورے قدم اول درین راہ آنست کہ غیر حق را سبحانہ
ہیچ نہ بیند و از ماسوے او سبحانہ در بیدار اندیشہ او ہیچ نماند نہ آنکہ اشیا را
غیر او تعالے نہ بیند و بعنوان ماسوے ندانند این خود کثرت بینے ست بلکہ
غیر او را سبحانہ نہ بیند و نہ داند این حالت معبر بفناست و منزل اول است
از منازل این راہ و بدو نہ خرط القتاد ہ ہیچ کس را تا نگردد این فنا پنہ
نیست رہ بہ بارگاہ کبریا بہ و نیز حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس
در مکتوبے کہ بہ شیخ یوسف برکے نگاشتہ اند بتقریب آن معرفت شہودے
کہ بمرایاے کثرت تعلق دارد لذت بخش و شہود تنزیہی کہ زود گسل و فکرت
وار دانرا التذاذ بعید است و بنی مدد شیخ مقتدا باین راہ رفتن متعذر نوشتہ
اند کہ مولانا احمد برکی کہ عوام او را از علماء ظاہر میدانند و او نیز علم باحوال خود

ویاران خود ندارد سرش آنست که باطن او متوجه شهود تنزیهی است
که موطن جهل ست وایمان او در رنگ علما بغیب ست باطن او از بلند
فطرتے التفات بشهود وکثرت آمیز نکرده است وظاهر او بتتبع ات صوفیه
مفتون ومغرور نگشته وجود شریف او دران نوائے مغتنم ست اینحالت را که
شما از حصول آن خبر داده اید مولا دیری ست که بآن حال متحقق ست علم اولم
یعلم نزد فقیر مدار آن بقعه بر وجود مولانا ست عجب ست که بر اهل کشف
آن نوائے چگونه مخفی مانده است در علم فقیر بزرگے مولانا در رنگ وجود
آفتاب ظاهر وباهر ست انتهی کلامه الشریف خدمت مولانا در حدود دهزار
وبست وشش سفر آخرت گزید حضرت ایشان بفاتحه وادعیه کثیره روح
او را شاد کردند ودیده شد که هرگاه مذکور مولانا شد مدحت او نموده بالطاف
تمام او را یاد کردند وبیاران مولانا نوشتند عزائے مغفرت مولانا احمد علیه
الرحمه مینماید وجود شریف مولانا در بعضے اوقات مر مسلمانان را آیتے بود از آیات حق
جل وعلا ورحمتے بود از رحمتهائے او تعالے اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده
مولانا محمد صالح کولابی رحمه الله تعالے وے از قدمائے اصحاب
حضرت ایشان بود وصاحب انکسار وافتقار وغربت وخاموشی از وے
شنودم که گفت چون طلب اینجانب در من پیدا شد اکثر مشائخ وقت را که قریب
بودند ملازمت کردم اما از هیچ یک گشائے دست نداد تا در یکے از جمعات در
آگره در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سره دیدم بمجرد دیدن دلم را با ایشان
نجذابی پدیدار گشت قدمبوس نموده بمنزل شریف رفته التماس تعلیم ذکر نمودم
باجابت رسید مدتها در آن آستان بسر بردم اما از پستے استعداد مرا
فتحے نشد چنانکه دیگر خادمان ایشان را می شد از اینجانب حیران وگریان می بودم

تا ماہ مبارک رمضان نے آمد حضرت ایشان معتکف شدند دران اعتکاف خدمت
طشت و آفتابہ بمن بود شبے چون حضرت ایشان دست مبارک شستند
من غسالہ را گوشہ پردہ بتمام درکشیدم آن آب شراب مستی افزای من شد کہ
نوشیدن ہمان بود و کشایشے در کار و حال خود دیدن ہمان و چون مولانا ازین
توجہ و عنایت آنحضرت بدرجہ کمال رسید با جازت تعلیم طریقت ممتاز گردید
و جمعے از طلاب را بفیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک
حضرت ایشان شنیدہ روزے فرمودند کہ مولانا صالح از سیر صفات و تجلیات
صفاتیہ بہرہ تمام گرفتہ و نیز ازین عریضہ مولانا کہ بآن حضرت نوشتہ ہوید امیگردد
ب ہو عرضہ داشت کمترین خاکروبان آن مقدس درگاہ محمد صالح بعرض
خادمان آن آستان سیرساند غریب نوازا ذرہ پرورا از صدقہ بندگان آن درگاہ
حوال داد ضاع حسب المدعا مخلصان ست ہمیشہ بتجلیات مشرف میگردد
و در ہر تجلے فنای خاص حاصل میشود میداند کہ ورائے این تجلے تجلے نخواہد بود و ازین
تجلیات بے نہایت مفہوم میشود کہ سیر در تفصیل اسما و صفات افتادہ است
زاہ تفصیل بمطلوب رسیدن بسے دشوار ست رجاز درگاہ آن قبلہ
حقیقے آنست کہ چون ناقابل را از خاک مذلت برداشتہ اند و باحوالات
مشرف ساختہ اند کہ در فہم و وہم این کمینہ خطور نمیکرد الحال نیز بتوجہ خاص
بنان سرافراز کردانند کہ بغایۃ الغایت برسد و از منقصت وارہد و از مراد
و دنا مراد شود و غیر از مرضیات او تعالے قولاً و فعلاً و ناظراً ہیچ چیز بوقوع
ید و این بتوجہ و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امید کہ ازین
دریاے رحمت بیکران سیراب گردانند اینہمہ فضولیت این غریب را باخلاص
بست خود راسخ دارند کہ متضمن جمیع سعادتست سایہ تربیت ایشان بر مفارق

جمیع انام الی یوم القیام محمد و با و بالنبی و آله الامجاد انتهی مولانا وظایف یومی
و لیلی حضرت ایشان قدس الله سره باشاره و تائید حضرات مخدوم زاده های
کبار سلمهم الله تعالی جمع کرده و آنجا می نویسد که چون از حضرت ایشان بجمع وظائف
اجازة خواستم فرمودند که علمی که شایان اقتداست عمل آنسرورست صلی الله علیه
وسلم بکتب احادیث رجوع باید کرد و از آنجا اخذ نمود و معروض داشته شد
که عمل حضرت ایشان نیز همان عمل سید انس و جان ست علیه الصلوات
والسلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظه نمایند که هر چه موافق نسبت
باشد قولی و فعلی آنرا در عمل آرید و هر چه نه چنانست موقوف دارید مولانا
در سال هزار و سی و هشت قبیل این تحریر آخرت شتافت رحمه الله مولانا
محمد صدیق کشمی سلمه الله تعالی وی از کشم بدخشان ست در عنفوان کشمیر بدخشان
جوانی بهندوستان آمده از انجا که بشعر آشنائی تمام داشت صحبت محب الفقرا
عبد الرحیم مشتهر بخانخانان اختیار نمود که خان مذکور غفور را باین طایفه سرّی بود
کذلک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت ع خواجه خالی زخود و باقی بحق
قدس الله سرّه الاقدس مشرف شد و در خدمت آنحضرت ثابت نمود و ذکر
این سلسله برداشت گویند حضرت خواجه قدس سرّه را مکرر تعریف استعداد
و قابلیت مولانا بر زبان مبارک گذشته بود از وی شنودم که گفت صباح عید
با چند تن از درویشان بآستان حضرت رضی الله عنهم رفتیم ایشان از منزل
شریف شیشه گلاب بر کف رسیدند در میان حاضران مرا بالباس جدید
و جامه مناسب روز عید دیدند بر من گلاب افشان شدند دران افشاندن
جمعیت بخش خاطر پریشان شدند ۵ زدامان تو هر اشخ گلابے پاشند بر روے
بخت خفته آبے پاشا مولانا مذکور در زمان حضرت خواجه بنا بر اقتضائے جوانی و

شغف شعر خوانی و کامرانی بهمگی خود نیاراست خود را بآنحضرت سپرد و راهی به
نسبت خاصهٔ آن بزرگواران بر دو ملتزم مشرف صحبت و خدمت ایشان شد تا
رسید بجائی که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صالح کولابی از حال او چنین
خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
گشتند و از اهم جزئی باهم ملحق شدند مع ذلک نظر تفوق دارند از انجا نیز نصیب
حاصل کرده شاید میل برجوع نمایند والله یختص برحمته من یشاء انتهی کلامه الشریف
مولانا در سال هزار و سی و دو با جمعی از متعلقان برخصت و همت حضرت ایشان
بزیارت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا مشرف شده سابقا بدهلی مراجعت
نمود چون وابستگان او درین کشیر بود و زاد راه قلیل مختتهای فقر و فاقه بسیار دید
و بدولت الاجل علی قدر المنصب مشرف گردید مشار الیه است که در ایام شریفه مبدأ
معاد را که حضرت ایشان در ریاضه خاصه برگماشته بودند از انجا برون آورده جمع کرد و
نیز در دفاتر مکتوب بنام وی مکاتیب کثیر ست ویرا بحضرت ایشان اخلاص
و عشق فراوان در ایامی که آنجناب بولایت حجاز بود روزی در خلوتی این فقیر از حضرت
ایشان شنید که فرمودند این لحظه متوجه احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا
محمد صدیق در نظر آمد که بمحبت و اخلاص تمام متوجه ماست و آوان این تحریر
در سیر بدخشان و ماوراء النهر است همه جا و قتش خود باد بعلوم و معارف
حضرت ایشان رضی الله عنه آشنائی تمام دارد شعر نیکو میگوید حکایت غریبه شیشه
کرماچین را که تعبیر تمام ست از حق الیقین این طائفه بوزن مثنوی معنوی عارف
روم قدس سره در غایت متانت بنظم کشیده و مثنوی دیگر نیز دارد بوزن نظم
خسرو شیرین از انجاست این چند بیت که مناسب حال راقم حروف ست

ب بتنهائی چنین میل دلم چیست ؛ درین تنها نشستن حاصلم چیست پیگم

من درسگے چند درباشم ۔ بدین چند از خلائق دور باشم ۔ غلط گفتہ اگر سگ دانم این را
کہ خود را کردہ ام نسبت باو باز ۔ زننگ این سخن افغان برآرد ۔ کہ بد عہدی زما خود را شمارد ۔
سگان حج و صاحب حج را شناسند ۔ بسے از ناشناسائے ہراسند ۔ نہ خود را می شناسد بی خدا را ۔ چرا
بدنام سازد مثل ما را ۔ درین مدت کہ عمر من بسر شد ۔ نہ از کفرم نہ از دینم خبر شد ۔ ندانم برچہ ملت زیستم من ۔
نہ سگ نا آدمی پس کیستم من ۔ دکلام حقائق آمیز کہ دلیل صحت حال و درجات
جمال آنجناب ست بسیار بظہور آمدہ است از انجملہ این عرائضہ کہ بخدمت حضرت
مخدوم زادگی خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ وابقاہ نوشتہ الہم صل وسلم علے سیدنا و
مولانا محمد وعلے آل سیدنا محمد صلواۃ مدخلنا بہا فی حفظ عنایتک عرضداشت
کمترین پیر غلام فدوی محمد صدیق کہ ہمہ تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس
خادمان درگاہ مراد بخش ست عرضہ میدارد کہ اگرچند دیریست کہ از دست
رفتہ و از پا افتادہ ولیکن بامداد شوق گاہ گاہ حرکت الذبوح نمودہ خود را فریاد
صاحبان دین و دنیا میدہد بدآے از عنایت بے غایت آن قبلہ آگاہ دلان ہمیشہ
بہ نعمتہاے عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فراخور استعداد از ریزہ خوان
عظیم احسان مرزوق ست ہرچند از کار رفتہ ست ولیکن ہیچ و بچ و زمزمہ دارد
چنانچہ از انجا بہ تحریر میرسد ۵ خوشوقت آن دلے کہ بکارے رسیدہ است ۔
خوشروز شب روے کہ بیارے رسیدہ است ۔ از فرق تا قدم ہمہ عطر ست عجب
مدار ۔ دستم بچین زلف نگارے رسیدہ است ۔ خوش روزگار عیش ہدایت کہ در
عنفوان ۔ رختش بتازہ رنگ بہارے رسیدہ است ۔ و چند بیت در ایام ضعف
معیب کہ روے داد بو گفتہ شد از انیز بخدمت عالی معروض میدارد ۵
طلوع شمس من از جہۂ جہت عالیست ۔ توجہ دلم از رتبہ صفت عالیست ۔
مرا نظر بجمالی ست بے حجاب نقاب ۔ فضاے آن نظر از دیدہ منقصت عالیست ۔

چه دست رد بگناهم زنی که نشناسی بحقیقت کنهی کان ز مغفرت عالیست بـ
بعلم خویش چه نازے بسوے من می نازی که شان جهل من از طور معرفت عالیست بـ
قبلهٔ ام سلامت از انچه مقصد ست چون نیک در می نگرد دست الفاظ را
بدامان معانی رسائے نمی بیند دریغا آن سخنهای که داند گفت نتواند مولانا ے
مذکور باین بر حکایت کرد که در دیشے زنده پوشی که آثار ذوق وجدان و آزادگی و
تفرید از وے هویدا بود بمن ملاقی شد و پرسید که ارادت تو بکیست نام نامے
حضرت ایشان بردم گفت از ایشان هیچ خارقی عظیمے دیده بگو من انچه دیده بودم
بیان کردم گفت من از شیخ تو خارقی بس شگرف دیده ام بتو میگویم بشنو
چون اوصاف ایشان شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسرهند آمدم
از شب پاسی گذشته بود که بشهر در آمدم و گفتم درین وقت چه مصدع خادمان
ایشان گردم بیکے از مساجد در آمدم همسایه مسجد از من اطلاع یافت و مرا
بخانه خود برد و مهربانی نمود و در اثنائے پرس و جو ها من از و احوال حضرت
شیخ تو پرسیدم معلوم شد که از منکران بوده در طعن ایشان شروع کرد و مرا
حیرت فرو گرفت مکدر گشتم بباطن شیخ تو متوجه شدم ناگاه دیدم که شیخ از در
در آمدند شمشیر برهنه بر کف آن منکر طاعن را بآن شمشیر پاره پاره کردند و بیرون
رفتند من از مشاهده این معامله وحشتے که یافته بودم مانند اب بر فقاعے
ایشان بیرون بر آمدم و ایشان را ندیدم باز بان خانه نتوانستم رفت و
ندانستم که آن چه بود علے السحر که ببلازمت ایشان مشرف شدم و همچنان
در رعشه و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و تبسم نمودند و فرمودند
ها مضے باللیل لم یذکر فے النهار این قصه را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفته ام
شیخ عبد الحی سلمه الله تعالے و می احضار شادمان ست کاز

بلاد اصفهانیان ست و خداوند مسکنت و خموشی و از فضیلت بهره و رسالها
ملتزم آستانهٔ علیای حضرت ایشان نور الله مضجعه بود و نظرات عنایات آنحضرت
شامل حال او تا دید انچه دید و بسا اسرار خاصه از زبان مبارک شنید بل از انوار
احوال که آن معارف ترجمان آن بوده او را بهر بار رسید و دفتر ثانی مکتوبات
عالیات را باشارت و تائید حضرت مخدوم زاده معصوم نام معصوم کرد ادام الله
تعالے فراهم آورد و در دفاتر مسکوت مکتوبات مکاتیب متعدده بنام
او بست حضرت ایشان او را اجازت تعلیم طریقت داده به شهر پٹنه فرستادند
در کنار آن شهر خدمت شیخ نور مذکور بالغربت و مسکنت و با فاده و افاضه
طالبان میگذراند و در میان شهر شیخ عبد الحی بشیوهٔ پسندیده در تمکین و
صفا بسر برد شرف ایشان در مکتوب بے بیکے از مخلصان نوشته اند که وجود
این دو عزیز یعنے مولانا ے مذکور و شیخ نور محمد دران یک شهر چون قران السعدین
است در مکتوب بے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبد الحی چنین خبر داده اند که شیخ
عبد الحی هم شهرے شماست و بجوار شما آمده است نسخه علوم و معارف غریبه
است و چیزهاے ضروریه این راه نزد او موضوع است ملاقات او را ایجاب اقتضا
را مغتنم ست که تو آمده هست و چیزهاے تو آورده هست از فنا و بقا نزد او نشانیست
و از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از ما ورای فنا و بقای متعارف و از گذشت
جذبه و سلوک مقرر نیز آگاه است بلکه توان گفت که او را ورا آنجا گذرگاه است
بیشترے از معارف غریبه مکتوبات گوش زد او شده است و مهما امکن استقصا
نموده و دریافته هست و الله سبحانه الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی
رحمه الله تعالے وی را قدیم ازان خوانند که بعد از وے یار محمد دیگر
که جامع مکاتیب دفتر اول ست باستان حضرت ایشان رسید

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمہ را قدیم آنجناب برطبق لقب از قدمائے
اصحاب ایشان ست قائم اللیل صائم النہار ست نسبت وحضور این بزرگان
از جہت او پدیدار و کثیر السکوت والمراقبہ وحسن الوجہ است روزے باین فقیر
گفت کہ من از حسن جہہ و بزرگی بحیہ خود بسیار شاکرم کہ چون ببازارہا میگذرم
ہر کسیکہ از عوام مرا می بیند ناچار در و دمیفرستد آنجناب بفقر و غربت تمام
متوجہ طواف بیت الحرام و روضہ نبی علیہ السلام شد بعد از مراجعت ازان
سفر کثیر البرکت در خلوتے برا قم گفت در محل بیمانی در ہودجی کہ بر اُے آن سرور
صلے اللہ علیہ وسلم آراستہ بودند آنحضرت را صلے اللہ علیہ وعلے آلہ الصلوٰۃ
والسلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیہ الصلوٰۃ والسلام بانور وآرائشے
ہرچہ تمام تر دیدم واز لذت وحلاوت آن از خود برفتم چون بخود آمدم رقصان و
پای کوبان شدم حاجیان در تعجب رفتند و بعضے عربان میگفتند ہذا نعم مجنون
وزبان حال من بمضمون این بیت تو ناطق بود ؎ گر این لیلے از خیمہ بیرون شود
بسا کوہ و صحرا کہ مجنون شود ؎ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ این مکتوب را بعد از
اجازت تعلیم طریقت بوی نوشتہ اند ہو مکتوب مرغوب اخوے اعزے مولانا
یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ
بذروۂ کمال وتکمیل رساناد بحرمۃ النبی المختار وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم الصلوات
والتسلیمات از مقولہ مولوی علیہ الرحمۃ پرسیدہ بودند کہ گفتہ آن نازنینے کہ
در کنار من بودہ حق بودہ است آیا این گفتن جائز ہست یا نہ بدانید کہ این قسم امر
درین راہ بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معدن تجلی صوریست کہ
صاحب معاملہ آن صورت متجلے را حق می انگارد تعالے شانہ سبحانہ ہمانست
کہ شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرمودہ اند تلک خیالات

تربیت بہا اطفال الطریقہ دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کردہ شدہ
است درین باب بعضے فوائد نوشتہ میشود بگوش ہوش استماع نمودہ بعمل خواہند
درآوردہ باشند کہ چون طالبے باراد قہ پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار
باید کرد و مبادا درین امر استدراج شما خواستہ باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص
کہ در آمدن مرید فرحے و سروری پیدا شود باید کہ درین باب راہ التجا تضرع
اختیار نمودہ استخارہا متعددی نمایند تا آنکہ یقین پیوندد کہ طریقہ را باید گفت
و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا کہ در بندہای حق سبحانہ تصرف کردن و
وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانہ مجوز نیست
کریمہ لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربہم دلالت بدین معنی دارد و عزیزے
فوت کرد و خطاب آمد کہ تو ئی کہ زرہ پوشیدہ بودے و درین من بر بندہای
من گفت بلے فرمود ہیلا و تکلمت حلقی رانی و اقبلت بقلبک علی و اجازتی
کہ بشما و دیگران را کردہ شدہ است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول
علم بمرضی او تعالے ہنوز آن وقت نیامدہ است کہ اجازۃ مطلق کردہ شود
تا ورود آن وقت شرائط را بیک مرعی دارند خیر شرط است و بمیر ہم این معنی را
نوشتہ است از انجا نیز معلوم خواہند نمود باجملہ سعی نمایند کہ آن وقت برسد
و از تنگی شرائط وارہند والسلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالی او نیز
از ان اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہ است کہ تربیت او حوالہ بحضرت ایشان
شدہ بود و در یکی از عرایض حضرت ایشان بان خواجہ عالیشان از احوال او چنین
رقم فرمودہ اند حال مولانا قاسم علی بہتر است در غلبہ استغراق و استہلاک
است و از جمیع مقامات جذبہ بفوق قدم نہادہ و صفات را کہ اول از اصل میدید
بالا با وجود آن صفات را از خود جدا مے بیند و خود را از ان نور در طرف

دیگر مے یابد و نیز درین عریضه نوشته اند که چنان مے نماید که مولانا قاسم علی را
از مقام تکمیل نصیبے هست و همچنین بعض یاران اینجائی را نیز ازان مقام نصیبے
معلوم میشود و الله سبحانه اعلم بحقیقة الحال شیخ حسن برکی وی
از تلامذه مولانا احمد برکی بود بآستان حضرت ایشان رسیده به انابت
و ذکر و مراقبت مشرف شده از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بهرها
یافت و بوطن مالوف شتافت و صحبت مولانا ے مذکور میگذراند
حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند که شیخ حسن از ارکان دولت
شماست و ممد و معاون معامله شما اگر فرضا شما را میل سفرے شود نائب مناب
شما دست التفات و توجه در حق او مرعے دارند و کوشش بلیغ فرمایند گاز
تحصیل علوم دینیه ضروریه زود تر فارغ شود این سیر هندوستان هم در حق او مغتنم
بود و هم در حق شما زرقنا الله و زرقکم الاستقامه انتهی بعد ازین مقوله بمدتے
قلیله مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان
رسید بیاران مولانا نوشتند که اطوار و اوضاع مرحومی را مرعے دارند و در
طریقه ذکر و حلقه مشغولے باید که فتور نزود و یاران جمع شده بنشینند و دیگر فانی
باشند تا اثر صحبت ظاهر شود این فقیر قلیل ازین بر سبیل اتفاق نوشته بود که
اگر مولانا سفرے اختیار کند باید که شیخ حسن را بجاے خود نصب کند قضا را
این سفر مراد بوده است الحال هم مکرر ملاحظه می نمایم شیخ حسن را متابعت این
امر یا هم این معنے بر بعضے یاران گران نیاید که باختیار ما و ایشان نیست انقیاد
لازم ست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا
نسبتے که ازین جانب گرفته بودند شیخ حسن را دران نسبت شرکت است
و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند هر چند کشف و شهود پیدا کنند انتهی

باجمله حسب الامر سر حلقهٔ یاران مولانا احمد و شیخ حسن قرار گرفت و باافاده و
افاضه پرداخت و شیوهٔ حضرت ایشان و استاد خود را لازم گرفت
و بمراقبت و مجاهدت و رفع بدعت همت گماشت تا ترقیات نمود و بمقامات
رفیعه رسید چنانکه از عرایض او که بآستان حضرت ایشان مے آمد علو حال او
معلوم میگردید و در یکے از عرائض بعضے اصطلاحات صوفیه را ایراد نموده بر آنها
چسپیده بود و در آخر آن نوشته که معارفے که این بے بضاعت را تسلی میدهد
معارف شرعیه است گو بباهر حکمے از احکام شرعیه دریچه ایست که موصول است
بشهر مقصود و نشانه است ازان شاه بی نشان و همین بیت نصب العین ست
که ؎ ما بشهر میرویم عزم تماشا گر است ۔ ما برا و میرویم کز همه عالم و راست
حضرت ایشان را آن اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند که اعتراض شما از نافهمیدگے
است زنهار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانه نترسید مدعیان این وقت
ظاهر اشما را در شورش می آرند ملاحظه بزرگان ضروریست اگر بر محدثات و مخترعات
مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما آنچه مقرر قوم ست ولابد راه آنجا سخن گفتن
نامناسب ست و از معرفت آخر او که ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند که
این را بر فنا بسیار اصل ست و بس عالی و امیدواری بحسب مطالعه این معرفت محفوظ
ساخت و نا ملایمت اول مکتوب را زائل گردانید حق سبحانه از همین راه بمقصود
رساند انتهی در سفر اجمیر که بنده در خدمت حضرت ایشان بود نیز عریضه شیخ حسن
رسید که مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نموده بود و از شوق و همت خود
در رفع بدع سخن رانده حضرت ایشان عریضه او را بفقیر سپردند تا وقتیکه مرضے
بیند حاضر سازد و هر یک را جوابی برنگارند اتفاقا از تردد و شوریده حالیها
آن عریضه گم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطرے بوے نوشتند

که آن مکتوب صد پنجم ست از جلد ثالث مولانا شیخ عبد الهادی بداوانی
وے نیز از اصحاب حضرت خواجه قدس سره بوده که حواله تربیت آنها بحضرت ایشان
نموده بودند تا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بهرها یافته واز
فضل بهرورست واز انکسار وافتقار نصیب دوعرایضے که حضرت ایشان بجناب
پیر بزرگوار خود نوشته اند واز ترقیات مستمر شدان مذکور ساخته آنجا مذکورست که مولانا
عبد الهادی حضور باستغراق در نقطه فوق پیدا کرده است وے نیز میگوید که مطلق منزه
جل شانه را از اشیا بصفت تنزیه می بینم وافعال را هم از و تعالے میدانم انتهی بعد
ازان که مدتها در خدمت حضرت ایشان گذراند بترقیات وحصول کمالات رسید
وباجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف برکی سابقا ویرا بیکی از مشایخ
اتفاق صحبت افتاده بود ومشرب توحید خیالی روے داده تا در وقایع ویرا
باین آستان فی لالت فرمودند نخست بمحبوب یکی احوال خود را بعرض رسانید
حضرت ایشان بوے نوشتند که این قسم احوال در اوائل اقدام مبتدیان این راه
را بسیار دست میدهد هیچ در اعتبار نمی آرند بلکه نفی آن مینمایند وصول کو ونهایت
کدام وامثال آن بسیار بر نگاشته اند وبهمت بلند واحوال ارجمند ترغیب نمودند
وی به نیاز تمام وبعطش شوق ومحبت هر چه حاصل کرده بود ازان تهی شده
بخدمت عالیه شتافت وچندگاه گذراند ونسبتهای جلیل عالی وید اجازت
یافت وبجلندر که از قرائے آن حدود ست اقامت نمود وبعد از چندگاه بآستان
میرسید ودر ایام مهاجرت بزبان قلم عرض احوال مینمود وجوابهای یافت کما یفهم
من المکتوبات الشریفه یکبار بخدمت شریف رسیده بود دیده شد که هنگام
وداع فریاد وگریه ها می نمود بطاقتانه کرد حضرت ایشان در مکتوبی بر نگاشته اند که
شیخ یوسف بسیار نزدیک اند وتا مدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند وبحقیقت

آن اطلاع یافتند و بیعاد باز آمدن بخانہ رفتند مرد مستعد و صادق الاخلاص ست
سید محب اللہ مانکپوری از علوم دینی بہرہ نیورست نخست بخدمت
قدوۃ المشائخ شیخ محمد بن فضل اللہ برہانپوری قدس سرہ رسیدہ بود و
خدمتہا بجا آوردہ و مدتے آنجا بسر بردہ تا آنکہ اجازۃ و خلافت ارشاد رسیدہ
بود بعد ازان در برہان پور بخدمت مرشدی میر محمد نعمان رسیدہ بود از
ایشان ذکر این طریقہ علیہ گرفتہ بود چون دران مجلس ہمیشہ ثنای حضرت ایشان
قدس سرہ مذکور میشدہ و مکتوبات شریفہ آنحضرت درمیان بود وی را شوق
خدمت و رویت آنحضرت قدس سرہ العزیز بآن عتبہ علیہ برد و مدتہا آنجا گذرانید
و بہر ہا یافت تا در مکتوبے کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجناب سید سلمہ اللہ
نوشتہ بودند مرقوم بود کہ سید محب اللہ نبیان ماسوی و بعض درجات
فنا رسیدہ او را اجازت گونہ دادہ بہ مانکپور فرستادیم بعد از چند گاہ وے از اذیۃ
اہل وطن بحضرت ایشان شکایت نمود یکبار حضرت ایشان بوے نوشتند

ب ہو از تحمل ایذاے خلق چارہ نبود از صبر بر جفاے اقارب گذر نہ

قال اللہ تعالے فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل ولا تستعجل لہم یکے کہ در سکونت آنمقام ست ہمین ایذا و جفاست شما در
مقام فرارید زان نمک آرے شکر پرورد تا ب نمک ندارد چہ تواں کرد
ہر کہ عاشق گشت اگرچہ نازنین عالم ست پر نازکی کے راست آید باری باید
کشید پر انتہی چون وے دربارہ اجازۃ انتقال الحاح بسیار نمود حضرت
ایشان بوے نوشتند کہ امشب بنظر در آمد گویا رخت شما را از مانکپور
کشیدہ بالہ آباد برده اند ہم آنجا دیرانہ اختیار کنید و اوقات را بذکر الٰہی جل
سلطانہ معمور دارید و بہیچ کس کار نداشتہ باشید و جمیع مرادات را بتکرار این

کلمۂ طیبہ از ساحت سینہ برآرید تا مقصود و مطلوب جز یکے نباشد اگر دل از فکر
گفتن ماندہ شود بزبان بگویند بشرط خفا کہ جہر درین طریق ممنوع ست باقی روش
و اوضاع طریق را معلوم کردہ آمد تا توانید راہ تقلید را از دست ندہید کہ تقلید شیخ
طریقت ثمرات دارد و در خلاف طریق او خطرہا ست زیادہ چہ تو سید والسلام
علے من اتبع الہدے و لازم متابعۃ المصطفے علیہ و علے آلہ الصلوٰۃ والتسلیمات
انتہی سید مشار الیہ وقتیکہ در ہستان حضرت ایشان بود روزے از حجرۂ
خاص کاغذے یافت کہ در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود کہ گویند
بران معرفت جز حضرت مخدوم زادہ بزرگ قدس سرہٗ کسے مطلع نبود سید
التماس نمود کہ این معرفت بنام وے باشد بغیر اجابت رسید آن اینست
بدان ارشدک اللہ تعالے مدتہا کہ سیر و ظلال داشت وصول بظل عین حصول
می یافت حالا کہ وصول اصل میسر شدہ است حصول جز بظل ندارد کما مر اشارۃ الکنایۃ
فی بدا التشخص الواصلۃ الیہ لا نصیب لہا من التشخص الا ظلہ فافہم فان کلما سنا اشارۃ بدانید
عبارت مناسب بیان طریق کہ بطریق رمز و اشارہ تحریر یافتہ بود و مناسب اینمقام
دانستہ درین مکتوب مندرج ساخت فہم نمایند ذکر جنان و نحو و از پیر زادہ و آن
مداومت بران بازگشت بفضل رحمن وصل عریان باقی ہمہ حسان والسلام علے
من اتبع الہدی حاجی خضر افغان از منظوران حضرت ایشان بود او را آن
حضرت قدس سرہٗ بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیدہ و خلق بسیار از وے بفیض رسیدہ
و صاحبان اذواق و مواجید و ولولہ و سرور صعقہ و نعرہ بسیار داشت و اکثر
شب بگریہ و زاری بسر بردے خداوند مسکنت و انکسار و صفا و حضور و ادقات
بتلاوت و اذکار و نوافل و اشغال معمور دریکی از قریہای تابعہ قریہ بسر ہند سکونت
داشت و بعد از ہر چند روز بتقبیل عتبہ علیہ رسیدہ باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند روزے ابلیس را
دیدم وخبرها از و پرسیدم ناچار شکر الٰہی راستی را وانمود درمیان پرسیدم
که در یاران ما کیست که در وتر اتصرف کمتر ست گفت حاجی خضر آنجناب
بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود رحمتہ اللہ شیخ احمد دیبنی دیبن
موضعی ست از مضافات سہارنپور میان دواب پیش از توجہ حضرت ایشان
قدس سرہٗ بسلوک این راہ مدتی در خدمت آنحضرت بشیوۂ تلمذ گذرانده بود
وخدمتہای بجا آورده بعد ازان بتقریبے بہ برہانپور افتاده آنجا در خدمت شیخ معظم
محمد بن فضل اللہ قدس سرہٗ العزیز بتعلیم ذکر گرفته بود و مدت مدید در خدمت
آن عزیز بسر برده وخلافت ارشادیافته بعد ازان کہ باگره رسید حضرت
ایشان در آنجا تشریف داشتند بملازمت آنحضرت مستسعد گشت وذکر این
طریقہ علیہ از آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکہ حضرت سیدی
سندی را خلافت داده بہ برہانپور رخصت نموده تربیت شیخ را بحضرت
سیّد نمودند ہمراہ کردند در صحبت سیّدی بحضور ونسبت حضرت خواجگان قدس اللہ
اسرارہم مشرف گشت ولذتے یافت ملتزم ہمین ذکر طریقت وصحت شد بعد ازین
قضیہ پرسیدند بذکرے کہ فرموده ایم اشتغال مینمائے گفت چندگاه بآن
مشتغل بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر در طریقہ خواجگان رحمہم اللہ
گرفته ام ولذتے دیگر یافته بہمین مشتغلم اگرچہ از استماع این جواب فی الجملہ آثار غیرت
از شیخ ظاہر شد لیکن چون شیخ فانی ومنصف وحقانی بود فرمودند مقصد فائده
وحضورست از ہر جا رسد ملتزم آن باش مبارک ست بعد ازان باز بآستان
حضرت ایشان بر رسید الطاف وعنایت دید وازان حضرت اجازت یافت
دو طالب را ذکر طریقت گفت ومتاثر گشتند واحوال از آنہا ظاہر شد

واز حضرت ایشان رضی اللہ عنہ در عریضہ سوال کرد کہ با وجود کہ من در شہود خمائے
نمی فہم دو طالب را ذکر دادم از انہا احوالہا ظاہر شد چہ باشد واز سر ذہول
با وجود دوام آگاہی نیز رسید آنحضرت مکتوبے در کشف آن دو
مقولہ بوے نوشتند کہ آن مکتوب شانزدہم ست از جلد ثالث دران مکتوب
احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرمودہ اند کہ در آئینہ استعداد آنہا
بظہور آمدہ چون آن دو تن صاحب علم بودہ اند درک احوال نمودہ اند و مولانا را
نیز دلالت تعلیم حصول احوال مستور کردہ نوشتہ اند کہ مقصود حصول احوال ست
علم باحوال دولتے دیگر ست جمعے را این علم بدہند و جمعے را نہ ہر دو از ارباب ولایت
اند واز مقولہ ثانیہ بر نگاشتہ اند کہ آگاہی عبارت از حصول باطن ست بجناب
قدس خداوندے جل سلطانہ شبہ بعلم حضوریے کہ دوام لازم اوست ہیچ
شنیدہ آید کہ شخصے در وقتے از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذہولے
نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذہولے در علم حصولی متصور ست کہ مغایرہ
درمیان است و در علم حضوریے حضور در آن متصور ست انچہ آنجناب مدتے
در آگرہ در گوشہ فقر و نامرادی با فاضہ طالبان بود و جذبہ و بیخودی این کابر
از دو مریدان وے ہویدا یکے از اعاظم اغنیا کہ بوے اخلاص درست کردہ
بودند و ذکر این سلسلہ از وے گرفتہ وے را بہ بنگالہ برد و شیخ دران دیار قبول
عظیم یافت و طالبان بسیار بفیض رسیدند شیخ کریم الدین بابا
حسن ابدالی بابا حسن ابدال موضعے ست میان کابل و لاہور کہ از آنجا راہی
بہ کشمیر جدا گردد مشار الیہ ازان حدود است از قدماے یاران حضرت ایشان
است و صاحب حالات علیہ و جذبات قویہ در اوائل حال بسیاحی و طلب
حق برآمدہ چون در سہرند رسید و بدلالت معنوی بملازمت شریف

پیوست بمجرد حصول دولت حضور حالش دگرگون گشت و شمول عنایت
گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت ازان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
کیمیا اثر باندک فرصت او را ترقیات رو نمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
طریقش دادند و جمعے از ساکنان و خلق و بسیارے از اهل آن دیار از و بتوبه و ذکر
این سلسله شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند دران ایام که حضرت
انزوا و عزلت اختیار فرموده بودند کم کسے را که از یاران دران خلوتگاه بار بود
و بعنایتے که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ با یاران خود می آمده باشد
و هیچکس مانع نشود و دران زمان که آنحضرت در لاهور تشریف داشتند
با جمعے از مستر شدان بعتبه بوسی رسیده بود چند روز گذرانده عنایات دیده
بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضلے از معتقدایان دیار سندیله از مشار الیه
تلقین ذکر این سلسله برداشته بود بعد اخذ طریقت بست و یک شب
متواتر حضرت رسالت را صلے الله علیه و آله وسلم در خواب دیده که انواع لطفها
با و نموده اند و وے عریضه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
ایشان قدس سره نوشته بود و واقعه را نیز علیحده رقم نموده شد که آن
واقعه اینست میگوید بنده بیمقدار امیدوار برحمت حضرت رزاق
فقیر اسحاق ولد موسے که چون تقلب حال بعنایت نظر عالیقدر مولوے
شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنے حضرت هادے
الزمان قطب دوران مخدوم مخدومنا شیخ احمد سرهندی سلمه الله تعالی
حاضر گشتند سفید محاسن بلند بینے ذهب رنگ گویا در مراقبه نشسته
بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه قلم برگرفتند و این چند
کلمه نوشته بدست بنده داده و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن

مکتوب اینست عن احمد السرہندی الی اسحاق السندی یا اسحاق انت
ولدی وخلیفتی فی جمیع الرموزات الحقیقی والدقیقی وانی مغفور وانت ومن توسل
بک ایضا مغفور واقرا بجیبی مولانا کریم الدین مبنی السلام انتہی واین صحیفہ
واقعہ ومکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشے کہ در سکر توحید وجود وخیالی
بود فرستادہ بود وسفارش نمودہ درویش کہ او را ازین مقام برآرند حضرت
ایشان آن درویش را ازان مقام گذراندہ بمقام عالی رسانیدند این رقیمہ را
بشیخ اسحاق مرسل داشتہ ب الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی المکتوب
شریف کہ مصحوب رحم علی درویش مرسل داشتہ بودند رسید چون مبنی
از ذوق وشوق بودہ مسرت بخشید در کاغذ علیحدہ واقعہ کہ روے دادہ بود
نوشتہ بودند از مطالعہ آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات متمرات
است سعی باید نمود کہ از قوت بفعل آید واز گوش بآغوش رسد امر وزکہ تدارک
تقصیر ممکن ست فرصت را غنیمت شمردہ بہ تسویف وتاخیر نباید انداخت
حضرت خواجہ احرار قدس اللہ سرہ فرمودہ اند کہ جمعے از درویشان بودیم سخن
از ساعت مرجوہ کہ در روز جمعہ وبعت نہادہ اند درمیان آمد کہ اگر میسر شود
وآن از حضرت حق سبحانہ وتعالے چہ باید طلبید ہر کسے چیزی گفت چون نوبت
بمن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید کہ در ضمن آن جمیع سعادات
میسر ست بعضے از مکاتیب را یاران نقل گرفتہ مصحوب درویش رحمے
فرستادہ اند حضرت حق سبحانہ تعالے منقطع گردانادشیخ کریم الدین
چندگاہ است کہ آمدہ اند شاید از احوال خود بشما نویسند درویش رحم علی
نیز باصلاح آمدہ است توقع از دوستان دعاست ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شئ قدیر والسلام علی من اتبع الہدای والتزم متابعۃ المصطفی

مولانا عبد الواحد لاہوری وے ازان جماعہ است کہ حضرت خواجگانی
زخود باقی بحق ویرا بخدمت حضرت ایشان ماضی اللہ عنہا فرستادہ اند
کثیر المراقبہ والعبادۃ ست روزے در حالتہ ذوقی کہ از عبادت یافتہ بود و
ازین فقیر پرسید کہ در بہشت نماز ہست گفتم نہ کہ آن دار جزاء عمل است
نہ دار عمل وے آہے برکشید و بگریست و گفت آہ بے نماز و بندگی آخر صاحب
بے نیاز چون توان زیست وقتی بحضرت ایشان عریضہ می نوشت نظر
کردم نوشتہ بود کہ گاہ گاہ در نماز حین سجدہ حالتے روے میدہد کہ ہرگز خوش
نمی آید سر از سجدہ برداشتن از وی شنودم گفت بشہر فاخرہ بخارا صانہا اللہ و
جمیع بلاد المسلمین عن البلایا بر سبیل تجارت رفتہ بودم و در مسجد مناک کہ از امکنہ
متبرکہ آن بلدہ شریفہ است بنماز بیستادم و بعد از ادائے صلوۃ عشاء بنوافل اشتغال
مینمودم یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازہ مسجد میبندم بخانہ خود رفتہ
نوافل بگذار دو انمعنی را بخشونت ادا نمود ہمان شب آن خادم حضرت خواجہ
بزرگ رضی اللہ عنہ را بخواب دید کہ باو فرمودند کہ آن درویش سود اگر بندے
از دوستان ماست رعایت و عذر خواہی کن او معذرت فراوان نمود و عذرت
بسیار خواست از وی شنودم کہ گفت دران ایام کہ حضرت ایشان بہ لاہور
تشریف آورده بودند آنجا پیرے سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد
ایشان وے را احترام بسیار نمودند حیرانی روے داد در خلوتی از ایشان سر
آنہمہ تواضع را با آن پیر پرسیدہ شد فرمودند کہ وی از ابدال است مولانا
امان اللہ لاہوری وی از مریدان اجازت یافتہ حضرت ایشان ست
وصاحب تجرید و تفرید تمام در ہزار سال وسی و یک ہمچنان پیادہ و آزادہ مرا
پلاس پوش ژندہ بر دوش و رکوۃ بر کف متوجہ سفر حجاز شد و با آنکہ جمعے از محبان

حضرت ایشان و دوستان او که در راه بودند میخواستند او را بزاد و راحله طوعاً و
اعتقاداً معاون باشند وے بآن التفات نمود همچنان به آزادی و بیزادی تمام
برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت خزارات
شام و مصر شده حق سبحانه و را بدین شیوه حرفیه مستقیم دارد و من بیچاره دل آواره
را نیز از برکات این وارستگان بهره بخشاد با لخرقه صد پیوند و دل صد پاره
گردم بهر دیار در جستجوی نم طبل سراغ یوسف خود کو بکو زنم
جماعه مذکوره نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند ذوق
و اصحاب فضل و آداب و نیستی و انکسارند و بعضے از انها اجازت تعلیم طریقت
نیز یافته اند چون مولانا امان الله فقیه که از اعاظم خلفاست و شیخ محمد حری که از مشائخ
مشهور این دیارست ترک شیخیت نموده بملازمت حضرت ایشان رسیده
و بهره ها برده و خلافت یافته و شیخ داؤد سالکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
و شیخ محمد بهاری و شیخ حامد بهاری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
محمد هاشم خادم و مولانا غازی نوگجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر سانگپوری
و مولانا فرخ حسین مولانا صفر احمد و مولانا بدر الدین سرهندی و مولانا حمید
احمدی و حاجی حسین و شیخ عبد الرحیم برکی چون تحریر احوال هریک موجب
تطویل بود بنامی اختصار نمود و بعضے از مخلصان مقبول منظور از انجمله اند که بظاهر
از اهل سیاه اند و بعضے از اجله اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
آنها صدور یافته چون خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا حاجی محمد خرکتے و مولانا
عبد الغفور سمرقندی و حافظ محمود گجراتی از مکاتیب شریفه حضرت ایشان
که در جواب عرائض آنان در دفاتر مکتوبات مثبت ست و فور رابطه بر
کمال اینها دستے و ذوق و حال اینها معلوم گردد راقم اینحروف گوید

دو سالک روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتے از احوالات خود بیان کردند
بغایت اصیل بود پرسیده شد که تعلیم ذکر از که برداشته اید و از یکدیگر
کدام سعادتمند ازین سلسله شریفه این تخم در مزرعه دل خود کاشته اید سلیم خان
نامی عسکرے راکه از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و ازان حضرت
بتعلیم طریقه چندتن مجاز گردیده نام بردند و جمعے دیگر از اصحاب مقبل صاحبدل
آنحضرت بفقر و انزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان هم از
کار و بار ایشان آگاه نیند این فقیر از بعضے درویشان حضرت ایشان
شنوده بود که وقتی درویشے از بخارا ایشان را بواقعه عظیم دیده بملازمت
رسیده بهر یافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گستاخی کرده روے
در سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا ناقل
بلاتفاوت نقل کرده باشد فرمودند آرے چنین ست اما آن درویش از نواحی
بلخ بود نه از بخارا و تبسم نمودند و آن حکایت اینست که درویشی از نواحی بلخ
در واقعه دیده که تابوت شگرف حاضر آمده و جمعے کثیر از گذشتگان اکابر ماوراء النهر
چون خواجه عبد الخالق و خواجه بزرگ و خواجه احرار و هما کهم رحمهم الله تعالے حاضر
اند گویا انتظار کسے می برند ازی گوید ازین میان از بزرگی پرسیدم که میت
کیست و این اعزه انتظار که دارند گفت که این میت از اقطاب بود و این
اعزه انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازه
نماید ناگاه عزیزے گندم گون بلند بالای دو مویه کنان و کذا و کذا در آمد همه تعظیم او
کردند او پیش رفته امام شد چون جنازه را بر داشتند ازی پرسیدم که نام
این عزیز چیست و در کدام شهر می باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
و گفت در سرهند می باشند صباح آن روز آن درویش هوشیار دیوانه وار

سلیم خان

قطب

متوجه هندوستان شد ببلازمت رسیده آنحضرت را بحلیه که در واقعه
دیده بود در بیداری چنان دید و روی نیاز باستان ایشان مالید و چندگاه
در خدمت بوده بهرها گرفت چون ذوالعیال والاطفال بود رخصت
گردید ع هرکجا هست خدایا بسلامت دارش و ایضاً این حقیر میگوید
بدرویشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار و شیوه حیرت برو
غالب بود روزی دیدمش که بر برگی خطی چشم دوخته فرو رفته بود پرسیدم
که اینهمه توجه بآن برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ
میدیدم ناگاه در وی عالمی بر من نمودار شد که بیان آن نتوانم کرد فقیر در تعجب رفته
از قضیه بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سواد دیجور
شبی بعد از تجدد بروح حضرت زبدة المتاخرین خلیفه صدرالدین که از
خلفای حضرت مخدومی محمد زاهد بلخی بودند قدس سرهما سالها طلاب سلسلهٔ شریفه
کبرویه را راهنما و پدر من مراد طفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود
متوجه شدم و التماس نمودم که شما از جهان رفته اید مرا بعزیزی که درین زمانه بیسیار
بزرگ باشد دلالت نمائید خوابم در ربود حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت
ایشان برده فرمود که ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانه وار بملازمت ایشان
رسیدم و دیدم آنچه دیدم و نیز این فقیر راقم گوید در مسجد جامع برهانپور در
گوشه نشسته راه آیندگان مسجد میدیدم که بناگاه درویشی ژولیده موی
پیرهن چاکی شوریده که آثار صفا و الفت و انزوا و انکسار و فنا از وی هویدا بود
پدیدار گشت جذب ملاقات دهم آغوشی او مرا ناچار از مسجد باستقبال او کشید
بعد از معانقه و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله براه ناملوک و
جزائر غیر ذی زرع بایجا میرسم گفتم غرض کجا داری اگرچه رغبتش بستر حال مینمود

ناچار گفت که متوجه سفر حجازم از سلسله و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزی
از سلسله نقشبندیه از سرهند باگره تشریف آورده بودند چون از نام آن مرشد
الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی الله عنه گرفت در آغوش کشیدم
واشک حسرت از مژگان بباریدم وبزاویه خود برده گفتم بتفصیل نیز بگو مصرعه
کز تو بوی گلشن جان میرسد ۔ گفت بتقریبے از وطن خود بدارالسلطنة آگره
آمده بودم درین میان یکے ذکر خیر حضرت ایشان کرد شبے بملازمت شریف
رسیدم والتماس تعلیم ذکر دل ونظر عنایت نمودم باجابت رسید تلقین نمودند
ونظر مرحمت فرمودند نسبتے وحالتے مرا در گرفت که دیوانه وار همان شب
برآمده وبجزائر وصحارے افتادم وخواب وخورد وآرام وسکون از من برفت
چه گویم که چه دیدم وبرمن چه رفت وچه می بینم ؎ چنان در دهر برمن بگذرد
روز ۔ که در صحرا برآهو بگذرد یوز ۔ چندین سال بدین منوال دران بوادے
بشکستگے ونامرادی بسر بردم اکنون هم ازراه بیابان وکوهستان بقصد مذکور
میرسم ودیگر ازان پیر دستگیر وراه نمای هر غریب وفقیر سلمه الله خبری ندارم
که کجا تشریف دارند انشاء الله زیارت سید المرسلین صلے الله علیه وسلم
نموده اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکه
بعضے ضروریات راه این عزیز را از دوستان التماس نمایم وباکابر قافله سفارش
او کنم گفتم سبحے از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت اثر اند شما با آن جماعه رفیق
میشوید از کلام من دریافت که در اخفا وتوکل وتبتل او خلل خواهم افگند بنها به
از نزد من بیرون رفت وبعد ازان نه وے را دیدم ونه از احوال او خبرے
شنیدم ع هر کجا هست خدایا بسلامت دارش ۔ وفیز این فقیر
سیدے تاجری را دید که بمصداق رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله بود

وبعد از پرسش معلوم شد که بصحبت درویشان بسیار رسیده واز هر یک
بذکری ومراقبه مامور گردیده وبآستان حضرت ایشان هم شتافته واز ان حضرت
نیز نظرے عنایتی یافته گفت وقت عشای بود که ایشان باداء ارادت نمودم
متوجه ادای فرض بودند مجملی پرسش حال ومطلب من نمودند وفرمودند
ترا ذکری تعلیم داده خواهد شد من انداه دلتنگے گستاخی نموده معروض داشتم که
صورت اذکار ومراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی وثمره آن ازین درین وزه دارم
فرمودند فرض عشا گذارده گفتم آرے دست مرا گرفته گفتند بنشین تا ما از نماز
فارغ شویم چون بنشستم خود را بشیوه دیگر یافتم تا آنکه خود را نیافتم وقتے مرا چنان
گرفت که از بانگ نماز صبح بخود آمدم روزش در اقدام مبارک افتادم و
التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان باشم فرمودند
فی الحال برین حالت که ترا عطا نمودند مشغول باش وچون تجارت موجب
حصول لقمه حلال ست وسبب نقصه عیال از انگذار وبنگر تا بعد ازین درحق
تو چه خواسته اند ورخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرده
یک لحظه عنایت تو لے بنده نواز به بهتر ز هزار رساله تسبیح ونماز به ونیز سیدی
صاحبدلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت ویکی از
بلاد دکن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنودم که گفت سلطان وقت
حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت دلتنگ
وبی آرام شدم ببازار آن بلده درآمدم تا باشد که آینده دیگرے در رسد و
خبرے فرحت اثرے رساند دیدم که در کنار بازار بازارگانے چند که
سیماے صلاح از ایشان هویدا بود فرود آمده اند نزد آن جماعه رفتم وسلام کردم
ونشستم پیش آنکه من بسخن آیم یکے از ایشان آثار کثرة اندوه ودلتنگی

درمن مشاہدہ نمودہ از ستران سوال کرد باعث را درمیان نہادم آن
سائل آہ سخت از دل برکشیدہ و سر بگریبان فرو برد دیدم کہ متلون میشد
تا در چہرہ اش تغیر تمام راہ یافت بعد از مدتے سر برآورد و گفت خاطر
جمع دار کہ ایشان زندہ اند این قدر ست کہ در حبس اند و زنجیر بر پاے
مبارک پیچیدہ چنانکہ ماے پیرامون گنج حلقہ زند یک شبے
دیوانہ بازنجیر گفت پس من چہ کردم تا سزاوار تو ام پ گفت زنجیرش تو در
کنج خراب پ گنج پنہانی من ہا تو ام پ مرا ازین مراقبہ و اخبار او حیرت فرو
گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیدہ آید و میدانید گفت من نیز از
مریدان کمترین آن حضرتم برجستم و باو بے بشوق تام معانقہ نمودم و گفتم
من درین بلدہ خانہ دارم ملتمس آنکہ ساعتے بفقیر خانہ قدم رنجہ نمایید
تا لحظہ در خدمت تسلے خاطر محزون دہم قبول کرد چون بیامد در خلوتی
از وی پرسیدم کہ شما چند گاہ در خدمت ایشان بودید و از ایشان چہ
نعمت یافتید و باعث ارادت چہ بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از
مخلصان حقیقی دانست باجمال بیان احوال خود را و باعث ارادت
را وا نمود و گفت من در قریۂ از قراے تابعہ پنج آب ساکن بودم و از
آنجا کہ بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس والجن رضی اللہ عنہ محبت
و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحہ
ختم می نمودم و در خلوات بہ نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام
مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتہجد و تلاوت و اذکار و دیگر
نوافل نیز مے پرداختم تا شبے حضرت غوث الثقلین را قدس سرہ
میان خواب و بیداری می دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نہادم فرمودند

کہ در ظاہر نیز پیر راہ از ضروریات است عرض کردم کہ بہر کہ ایشان
از مشائخ وقت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سرہند عزیز زیست
جامع علوم ظاہر و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بردند صباح آن
روز بصد شوق و سوز متوجہ آستان ایشان شدم و حقیقت واقعہ را معروض
داشتہ التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجذبہ و احوال
بنواختند دیدم آنچہ دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاہ حضرت
ایشان از خانہ برآمدند و دروازہ بغیر از من کسے از درویشان حاضر نبود
مرا پیش طلبیدہ فرمودند اے فلان بیروے نزدیک باغ حافظ رحمتہ
زیر فلان درخت جمعے از فقیران لا ابالے نشستہ اند و بعضے کوکنار
مے مالند و بعضے بنگ می سایند درین میان مردے زندہ پوشی چنین
وچنان کہ بران درخت تکیہ زدہ نشستہ و بظاہر با ایشان ست و بعینی
بری از ایشان دعاے ما بدو میرسانی و میگوئی فقیر خانہا قریب ست
بتوان ساعتی رسید رفتم و بہمان نشان کہ فرمودہ بودند جمیع را زیر آن
درخت یافتم آن عزیز کہ تکیہ زدہ بود چون مرا بدید تبسم نمود و پیش از آنکہ من
تبلیغ دعا نمایم نام حضرت ایشان بردہ گفت خادم ایشانی گفتم بلی گفت
خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب است چنین باشد و بآن ہمنشینان گفت
ما درین شہر یارے داریم او را دیدہ خواہیم آمد و در راہ در آمدہ بتعجیل تمام
میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتم تا
آنکہ ساعتے بدروازہ خانہ حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما
بہمان و برآمدن ایشان از خانہ ہمان و بآن درویش معانقہ سخت نمودند
و دست او را گرفتہ بر تختے کہ درمیان دروازہ بیرون و درون نہادہ بودند

انشانده باهم نشستند دو سه حرفی باهم گفته بیشتر بخاموشی گذرانیدند درین
میان آن مهمان آب طلبید فقیر دیده ظرفی را پرآب کرده آوردم چون
نزدیک آن عزیز رسیدم چه بینم که حضرت ایشانند گفتم تا که بعد از رفتن
من برای آب مکان نشستن حضرت ایشان و آن بزرگ مهمان
متبدل گردیده چون بسوئے که عزیز دیگر نشسته بود رفتم که آب بدست
او بدهم دیدم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهمان برجای خود دست از
هیبت مشاهده این حال بر دیوار تکیه زده بیخود بماندم چون بخود آمدم نماز
شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش برخاسته بعد ازان حضرت
ایشان بمن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان مستور داری اکنون چون ترا از
محرمان و عاشقان ایشان دیدم بسمع تو رسانیدم را وی گوید بعد از استماع
سر گذشت او با خود گفتم آنچه از قضیه حبس و قید حضرت ایشان خبر داده
اگر بصدق مقرون ست پس این درویش از صاحبدلان صادق القول
است بعد از چند روز موافق اخبار اخیار متواتره در رسید و مر ایشان
درویش و به پیر بزرگوار خویش اعتقاد دیگر حاصل شد تخفی نماند
که از جمامه که نظرے قبول از حضرت ایشان یافته اند آنچنین احوال
و اقوال چرا غریب باشد که بعضے طالبان که از فرد و اصحاب ایشان
بوده اند و بامر آنحضرت متوجه طالبے شده اند که آنانرا آزادگیها
در فتگیها روے داده از ایشان چه گوید و ازان حضرت چه
نوید مولانا عبد المومن لاهوری که فاضلے بوده و راقم نزد
مومی الیه و رقے چند از مشکوة و رقے چند از مطول گذرانده
بود و در اکثر علوم خصوصاً در فقه و اصول آن مهارت تمام داشت

روزی در مجلسے کہ جناب استادے واین فقیر یکجا نشستہ بودیم مردے
یکے از مشائخ اعلام وقت را نام برده گفت کہ او فلان شخص را خلافت
داده است وبفلان بلده فرستاده اما ہیچ از صحبت او اثرے
و حالتے واز نصیحت وتعلیم ذکر او متعلمان را جمعیتے حاصل نمیگردد مولانا
گفت مخبر وبکمل تام المشاہدة والمعرفة باید تا از مرید مجازش برکات
بظہور آید پس آب در چشم گردانید و بفقیر گفت حرفے میگویم
نہ برائے فخر خود بل برائے آنکہ ازین نقل باثر وبرکت امر وانفاس حضرت
پیر دستگیر پے برده شود گفت من بعد از چند روزی کہ در خانقاہ
ایشان گذراندم رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ
دوتن را تعلیم ذکر خواہی کرد از انجا کہ بر نقصان خود مطلع بودم بسیار
متعجب شدم امّا ادب را عذر درمیان نیاوردم چون بہ لاہور رسیدم
روزی یکے از طلبہ علم آمده گفت شنودم کہ ایشان ترا فرموده اند کہ
دوتن را تعلیم طریقت بگویکے از ان من باشم بشوریدم وگفتم ایشان
بنده نوازی کرده اند من مردے ام طالب العلم چنین وچنان چہ این
لایق این باشم چند انکہ بہ لینت وخشونت عذر میگفتم آن سائل از سر
وانمی شد بل بیشتر الحاح می نمود تا روزے گفتم تا کے وقت بمشاجرہ
او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش داده از سر واکنم در گوشہ مسجد او را برده بوضوئے
کہ از حضرت ایشان دیده بودم دشنید وبا او گفتم وخود نیز مشغول
شدم مراقبتے وحالتے عجب فرو گرفت وآن متعلم را کیفیتے روی
داد کہ ہمچنان مست وبیخود برون رفت دیگر از وے نام ونشانے
نیافتم بالجملہ اگر یک یک از مستفیضان ایشان ومستفیضان

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گردد بتطویل انجامد اینقدر زیرکان سعادتمند
را بسنده است ۹ بس کنم خود زیرکان را این بس ست ۹ بانگ
دوکردم اگر دردہ کس ست ۹ حق سبحانہ برکات آنحضرت و
فرزندان و اصحاب ایشان را تا قیامت جاری گرداناد و این
نسبت شریفۂ ایشان را بر همہ طلاب الی یوم الحساب ساری دارد
و این کمترین را درین جهان بمحبت و متابعت ایشان داشته دران
جهان در زمرہ ایشان محشور گرداناد بحق اهل الرشاد بمدح هریکازین
دو بزرگ قدس الله سرّهما سه رباعیه بسلک نظم کشیده
جهت انتظام این نامه آن منظومه را مسکه اختتام آن میگرداند ۹

رباعی

قطبے کہ زرازش انفسے آفاقی ست | نیم نظرش هزار دل را ساقی ست
باقی مدیحش بہ نہ گویم این بس | کان جمله چو نام خویشش باقی ست

ایضاً

باقی زفنا و نیستے لعل مذاب | کلکم زحدیث سوزاو سیخ کباب
فلینظر الی ابن ابی قحافہ | بشنو سر فنائے او را در یاب

ایضاً

باقی کہ ازو مردہ بصد جان رسد | مفلس زورش بگنج پنهان برسد
نقاش ازل بکاخ هند آوردش | کاین خانہ بزیب نقشبندان رسد

ایضاً

احمد کہ بود عیسے دلهای سقیم | از ساقی باقی ستد این راح قدیم
زان ساقی او سال چهل رفت کہ بود | بر زخ بهیان احد و احمد میم

ایضاً

آن قطب کہ ہم عاشق و ہم معشوق ست | بر جوہر اسرار نبیؐ صندوق ست
آن سایہ کہ از احمد مرسل بہفت | ظاہر شدہ اینکہ احمدؐ فاروق ست

ایضاً

از و شد دل افسردۂ رندان تازہ | چون زا بر چمن غنچۂ خندان تازہ
از خانۂ بے رنگی احمدؐ شدہ است | نقش و برین نقشبندان تازہ

الٰہی بحق بنی فاطمہؓ
کہ بر قول ایمان کنی خاتمہ

بر خامہ بنازم کہ اشارات نوشت | ز آغاز و توسّط و نہایات نوشت
بنوشت کتاب را و تاریخ کتاب | بر دل ہو زبدۃ المقامات نوشت

خاتمۃ الطبع

المنۃ للہ کہ کتاب فیض انتساب المسمی بہ زبدۃ المقامات کہ در ضمن احوال برکت اشتمال خواجگان بلند مکان است و مبہما اسرار و غوامض قرانی کہ از پردہ خفا بمنصۂ شہود و رو جلوہ گر شدہ اند سالکان را خیر جلیس ست و گوشہ نشینان را نیکو انیس - صاحب نظرے باید کہ از دقائق و نکات این حظے وافی بر دارد - در مطبع عالی جناب منشی نول کشور صاحب سی - آئی - ای - واقع کانپور حرسہا اللہ عن شر الدہور - باہتمام منصرم باکمال منشی بھگوان دیال صاحب سلمہ المتعال در ماہ جنوری سنہ ۱۸۹۰ عیسوی بار اوّل حلیۂ طبع در بر کشیدہ منظور نظر نظارگیان مشتاقان گردید +

قطعهٔ تاریخ طبع کتاب هذا از اسوهٔ سخنوران عذب اللسان
افضل الامثال والاقران مولنا محمد حامد علیخان حامد خلف اکبر
حافظ غلام علیخان شاه آبادی مظلهما الله الهادی افصح مصحح مطبع هذا

غریق بحر تحیر بچون شوم حامد — که طبع گشت عجب زبدة المقالات است
کلام صوفی صافیست پر مذاق ولذیذ — زهے کلام که همتاش از محالات است
چو گشت طبع بفضل خدای عزّ وجل — بحکم منشی عالی که ذی کمالات است
نولکشور که ممدوح هفت کشور است — بلند مرتبه وعالی صفات چون ذات است
غریب پرور وعالی همم رفیع الشان — کسیکه بر دلِ او هست جوش او قات است
هر آنکه هست نمکخوارِ او بدل او را — مقام شکرگذاری وهم مباهات است
کنون که هست درین هیجده هزار عالم — مگر که معترفِ لطفش وعنایات است
مدام طبع گرامیش مائل نیکیست — همیشه همتِ والاش صرف خیرات است
برون ز حیز تحریر است اوصافش — فزون ز حدّ شمارش همه کمالات است
غرضکه فکر نمودم بسال طبع این — که این کتاب مقدس ز انتخابات است

نوشت خامهٔ من در حروفِ منقوطه
بسال طبع که از عمدة المقالات است

سنه ۱۳۰۶ هـ

ایضاً

چنین طبع شد در تصوف کتابے — که از ماه مشهور شد تا بماهی
دعائیه تاریخ طبعش نوشتم — که مقبولِ مخلوق باشد الٰہی

سنه ۱۳۰۶ هـ

فہرست کتب اخلاق و تصوف موجودہ مطبع مقام کانپور

گلستان نثر - شیخ سعدی شیرازی رح -

فرہنگ گلستان - تصنیف مولوی عبداللہ الموسوی -

گلستان مترجم - ترجمہ لفظ بلفظ ہوا ہے -

شرح گلستان مصنفہ مولوی محمد اکرم ملتانی

ریاض رضوان - شرح گلستان از مولوی ریاض علی -

اخلاق محسنی - تصنیف ملا حسین واعظ -

گلستان حکیم قاآنی بجواب گلستان سعدی قابل دید ہے -

بوستان - جلی قلم مانند نسلم اوسط قطعہ لائق دید ہے -

بوستان - سہ مصرعہ متن و حاشیہ مین ۳ مصرع ہین -

ایضاً دو مصرعہ مطبوعہ مطبع علوی -

مثنوی شاہ شرف - از شاہ بوعلی قلندر عارفانہ مضمون -

مثنوی معنوی مولوی روم - چار مصرعہ ہر سہ دفتر مشتی -

شرح مثنوی بجلوم مرحوم یہ شرح حال المتن ہے

لطائف معنوی - شرح مثنوی مولوی روم مطبوعہ مطبع کانپور -

مکاشفات رضوی - شرح مثنوی روم از مولوی محمد رضا -

اسرار الاولیا - از حضرت شیخ فرید شکر گنج رحمۃ اللہ -

مجموعۂ مثنویات - فرید الدین عطار - جسمین رسائل ذیل ہین - جواہر الذات - میلاج آلہی نامہ - مختار نامہ - منطق الطیر - بلبل نامہ - نزہت الاحباب - مصباح الفتوح بے سر نامہ -

تحفۂ محمدی - مولفہ خواجہ امیر الدین عرف بچلی دال حکایات و مواعظ عارفانہ مین بقلم نہایت جلی و خوشخط -

مطالب رشیدی - مصنفہ شاہ تراب در طریق مجاہدات باطنیہ -

مثنوی سلسبیل - مصنفہ حکیم منور حسین فیض تخلص -

انوار محمدی - مصنفہ محمد امیر اکبر آبادی در بیان فرقۂ اہل اسلام -

اخلاق ناصری مشہور علم اخلاق کی کتاب۔
اخلاق محمدی مصنفہ محمد علی یزدی علم اخلاق مین۔
مصباح الہدایت ترجمہ عوارف مشہور کتاب ہے۔
رسالہ ہدایۃ المومنین۔ موعظت مین۔
سرور العباد۔ شرح قصیدہ بانت سعاد۔
مجالس العشاق۔ باتصاویر مطبوعہ جدید۔
ایضاً باتصاویر تصنیف میر سلطان حسین نبیرہ شہنشاہ امیر تیمور گورکان ہے نظم و نثر۔
پندنامہ مصنفہ حضرت فریدالدین عطار تصوف مین۔
بہارستان جامی بجواب گلستان سعدی
کیمیاے سعادت۔ فارسی از امام محمد غزالی رح۔
حدائق العشاق۔ مصنفہ ملا رضی در تاثیرات عشق۔
اخلاق جلالی مجتبیٰ از ملا جلال الدین دوانی۔ علم اخلاق مین نہایت خوشخط۔
منطق الطیر تصنیف فریدالدین عطار تصوف مین۔

نظم اللآلی شرح قصیدہ ہمزالا مالی فصائح مین۔
گلشن اسرار۔ تصنیف مولوی انوار علیصاحب در تصوف۔
مثنوی بزم وصال۔ عرفان مین مصنف شاعر اہل زبان ہے۔
می باید شنید۔ مولوی محمد علی فرحت کی تصنیف و تالیف کیسی پاکیزہ عمدہ اندرزو نصائح سے انتخاب ہے فی الواقع می باید شنید کا لائق کلام ہے ہم بامسے بھی کتاب ہی۔

کتب اخلاق و تصوف اردو

جامع الاخلاق۔ ترجمہ اردو اخلاق جلالی از مولوی امانت اللہ۔
نکات احسانی۔ از مولوی حکیم احسان علی مرحوم وکیل گورنمنٹ۔
مجموعہ صفات انسانی مصنفہ لالہ لال جی صاحب سری بیدبن جی کے پرانون سے انسان کی صفات مین۔
ذخیرہ سعادت علم اخلاق مین تصنیف لالہ لال جی صاحب بھامنی بلاسپور کی دو فصل اول و آخر کا ترجمہ۔

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

نوٹ:

۱۔

۲۔

۳۔

۴۔

۵۔

۶۔

۷۔

۸۔

۹۔

۱۰۔

۱۱۔

۱۲۔

۱۳۔

۱۴۔

۱۵۔

۱۶۔

۱۷۔

۱۸۔

۱۹۔

۲۰۔